

# چہرہٴ عربیان زن عرب

دکتر نوال السعداوی

به ترجمه مجید فروتن - رحیم مرادی



پرداخت. در مصر او علاوه بر سردبیری مجله بهداشت و معاونت اتحادیه پزشکان، به ریاست سازمان بهداشت عمومی کشور نیز ارتقا یافت که مقامات وزارت بهداشتی بعدها ناگزیر از اخراج وی از این سمت شدند.

دکتر سعداوی نوشتن را از ۲۵ سال پیش آغاز کرد و طی این مدت پنج کتاب درباره مسائل و مشکلات خاص زنان، شش داستان، و پنج مجموعه داستان او بنام زن و جنسیت در ۱۹۷۲ به چاپ رسید که انتشار آن عکس العمل شدید مقامات مذهبی و سیاسی مصر را برانگیخت. از آن تاریخ انتشار آثار دیگر او از جمله زنان و ناراحتی های عصبی، مرد و جنسیت، و کتاب حاضر به دلیل ممانعت اداره سانسور مصر به بیروت انتقال یافت.

#### کتاب چهره عربان زن عرب

که اینک ترجمه فارسی آن در دسترس خواننده ایرانی قرار می گیرد علاوه بر این که چون آثار دیگر نویسنده با استقبال وسیع عرب زبانان روبرو شد به فاصله کوتاه و در ابتدای سال میلادی جاری به زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید.



#### نوال السعداوی - پزشک،

داستان پرداز و نویسنده مبارز مصری در روستای کفر طحله در سواحل رود نیل تولد یافت. او در ۱۹۵۵ تحصیل در رشته طب را بسپایان رسانید و راه انجام مطالعات و تحقیقات، و نوشتن آثار و داستانها، و هم چنین تصدی سمت های گوناگون را در پیش گرفت. وی گذشته از طبابت در روستاها، مدتی را نیز صرف تحقیق درباره مسئله سلامت روانی زنان در دانشگاه عین الشمس کرد. او هم چنین درجه فوق لیسانس بهداشت عمومی را از دانشگاه کلمبیا دریافت کرد و مدت دو سال به همکاری با سازمان ملل در امور زنان

# چهره عریان زن عرب

نوال السعداوی

به ترجمه

مجید فروتن - رحیم مرادی

# باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

ترجمه این کتاب از روی دو  
متن انگلیسی و عربی به  
نشانی‌های زیر صورت گرفته  
است.

الوجه العاری للمرأة العربية  
الم كتورة نوال السعداوى  
المؤسسة العربية للدراسات  
والنشر - بيروت ١٩٧٧

**The Hidden Face of Eve,  
Women in the Arab World,**  
Nawal El Saadawi,  
Zed Press, London; 1980



كانون نشر اندیشه‌های نوین

**چهره‌ عریان زن عرب**

نوال السعداوى

به ترجمه مجید فروتن و رحیم مرادی

چاپ اول ۱۳۵۹

حق چاپ محفوظ است

پخش از انتشارات روزبهان، تهران خیابان انقلاب مقابل دانشگاه

بها: ۳۲۰ ریال

## فهرست

۳	تقدیم کتاب
۵	سخنی کوتاه با خواهران ایرانی
۹	پیشگفتار
۳۳	درباره این کتاب

### بخش اول - نیمهٔ مثله شده

۴۳	۱- یک پرسش بی پاسخ
۵۱	۲- دختران خردسال، قربانیان تعرضات جنسی
۵۷	۳- اخلاق ریایی
۶۱	۴- بی عدالتی دستگاه عدل
۷۰	۵- پرده ظریفی بنام «ناموس»
۸۲	۶- ختنهٔ دختران
۹۹	۷- جاهلیت و تضاد
۱۰۹	۸- مسئله مشروعیت اولاد و پدیده روسپیگری
۱۲۸	۹- سقط جنین
۱۴۴	۱۰- برداشت‌های نادرست از مفاهیم زنانگی، زیبایی و عشق

### بخش دوم - زنان در تاریخ

۱۷۱	۱۱- دنده سیزدهم آدم
۱۸۷	۱۲- خداوندگاری مرد و گناهکاری زن
۱۹۵	۱۳- زنان در عصر فراعنه
۲۰۶	۱۴- آزادی برای بردگان، ولی نه برای زنان

### بخش سوم- زن عرب

- ۲۲۱ -۱۵ نقش زنان در تاریخ عرب  
۲۳۷ -۱۶ عشق و جنسیت در زندگی عرب  
۲۶۹ -۱۷ زن در ادبیات عرب

### بخش چهارم- انکشاف راه

- ۳۰۳ -۱۸ پیشتازان آزادی زن در بین عرب  
۳۲۲ -۱۹ کار و زن در جامعه عرب  
۳۳۶ -۲۰ ازدواج و طلاق

## سخن مترجمان

متن اصلی کتاب حاضر نخستین بار در سال ۱۹۷۷ میلادی در قاهره به زبان عربی انتشار یافت و ترجمه انگلیسی آن در آغاز سال مسیحی جاری توسط انتشارات «زد» در لندن به چاپ رسید. اطلاع ما بر این کتاب ابتدا از طریق چاپ انگلیسی آن صورت گرفت، و سپس برای دستیابی به متن عربی آن از طریق ناشر با نویسنده کتاب مستقیماً ارتباط برقرار کردیم. نویسنده کتاب از پیشنهاد ترجمه فارسی کتاب استقبال کرد و متن اصلی کتاب را در اختیار ما قرار داد.

در ترجمه حاضر، متن انگلیسی از نظر ترتیب موضوعی مأخذ قرار گرفت و جابجا با مراجعه و تطبیق آن با متن عربی سعی شد قسمت‌هایی از متن عربی، که مترجم انگلیسی آن را برای خواننده فرنگی ضرور ندیده و حذف کرده، در ترجمه حاضر بیاید. کما این که اضافات متن انگلیسی بر متن عربی نیز در این ترجمه هم‌چنان حفظ شده است. در این ترجمه، هم‌چنین علاوه بر مقدمه اصلی کتاب، پیشگفتار کتاب برای چاپ انگلیسی به اضافه مقدمه کوتاهی که نویسنده برای چاپ فارسی کتاب نوشته، آمده است.

مترجمان با توجه به پیشگفتارهای خود نویسنده، ضرورتی برای معرفی کتاب نمی‌بینند. این کتاب اثر مطالعات یک «شرقشناس» غربی «دلسوخته» برای «عقب ماندگی» زن عرب یا مسلمان نیست، و نه حاصل تلاش‌های توجیه‌گرانه یک زن خرد بسته شرقی که بخواهد سنت‌ها و قید و بندهای تاریخی بسته بر دست و پای زن عرب را قداست آسمانی ببخشد و روحیه تسلیم‌پذیری را تبلیغ کند. این فریاد زنی است از عمق جامعه عرب، زنی که به دلیل مطالعات وسیع و هم‌تخصص و تجربه‌های حرفه‌ای خود به تار و پود ساخت اجتماعی،

اقتصادی و فرهنگی جامعه خویش راه یافته و ریشه‌های ستم مضاعف بر زن عرب را از دل خاک تاریخ کهن این قوم بیرون کشیده و به تفصیل و جزء جزء برای خواننده هم‌زبان و هم‌فرهنگ خویش به نمایش گذاشته است. زبان کتاب صریح است و گاه پرخاشگرانه — و این البته به تعبیر قرآن از «کسی که ستم دیده»<sup>۵</sup> و سنگینی بار هزاران سال ستم جنسی قوم خود را بر دوش می‌کشد، طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. نویسنده هم‌چنین بدلیل زمینه فرهنگی خود طبعاً از منابع اسلامی به منابع اهل سنت متکی است، که این جا و آن جا احياناً با منابع شیعی جامعه ما تفاوت‌ها و گاه تعارض‌هایی دارد. بعلاوه که در متن انگلیسی کتاب، او هیچگاه خواننده غربی و پیشداوری‌های او در باره اسلام را از نظر دور نداشته و همواره در پی پالایش این پیشداوری‌ها بوده است.

نویسنده در جای جای کتاب تصریح می‌کند که انقلاب‌های اجتماعی و آزادیبخش تأثیر مهمی در روند آزادی زن بر جای می‌گذارند. این حقیقت در ایران انقلابی امروز برای زنان ما کاملاً مشهود است. زنان وطن ما با شرکت وسیع و فداکارانه خود در انقلاب، عملاً در مسیری قدم گذاشته‌اند که سرانجام آن، بی‌تردید بیداری شعور جنسی زن و گسستن قید و بندهای هزاران ساله تاریخ بر دست و پای او نیز خواهد بود. ترجمه فارسی کتاب حاضر بعنوان توشه‌ای در این مسیر به خواننده زن ایرانی تقدیم می‌شود— با این امید که زن انقلابی و مبارز وطن ما، با توجه به نقاط اشتراک و افتراق خود با زن عرب و زوایای دید نویسنده، بتواند در بازشناسی هویت تاریخی خود و تعمیق مبارزات انقلابی خویش از آن بهره بگیرد.

برگردان پیشگفتار انگلیسی، دیباچه و فصول ۱ تا ۱۲ کتاب بوسیله م. فروتن، و برگردان پیشگفتار چاپ فارسی و فصول ۱۳ تا آخر کتاب توسط ر. مرادی، انجام گرفته است. مترجمان سپس به منظور همدست کردن زبان کتاب، ترجمه‌های همدیگر را بازخوانی کرده و مشترکاً اصلاحاتی در آن انجام داده‌اند. طبیعی است که ترجمه و انتشار این کتاب به معنای موافقت مترجمان— و به طریق اولی، ناشر— با کلیه محتوای متن نیست؛ بلکه اینان تنها به عنوان ناقلان این روایت به زبان فارسی وظیفه خود را انجام یافته می‌دانند و تشخیص صحیح از سقیم آن را به عهده خواننده می‌گذارند.

مجید فروتن

رحیم مرادی

شهریور ۱۳۵۹

• لایحِبَّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ. (سوره نساء آیه ۱۴۸)



تقدیم به زینب شکری زن بزرگی که زیست و مرد  
بی آنکه نام خویش را به من بدهد - مادرم.

«ممنوعیت آدمی نسبت به خویشتن به مراتب از ممنوعیت او نسبت به  
مال زیانبارتر است، چرا که مال رفتنی و زایل شدنی است ولی ممنوعیت  
نسبت به خویش، بزرگترین موهبت الهی یعنی انسانیت آدمی را به  
نیستی و نابودی می کشاند...»

این سخن زیبای امام ابوحنیفه نباید که فقط در باره مرد صادق باشد،  
زیرا زن نیز هم چو مرد انسان کاملی است که انسانیت او نباید پایمال و  
نابود شود. نابود کردن انسانیت زن در حقیقت دشمنی با اراده خداوند و  
اصول مذهبی ناظر بر حق و آزادی و مصونیت شرف آدمی است. ولی چه  
فراوان انسانیت زنان و دختران که در سرزمین های عرب ما پایمال می شود  
و چه نادر صدایی که به اعتراض برمی خیزد.

سیزده قرن پیش از این در زمان پیامبر محمد، زن عرب از شرف و انسانیت  
بیشتری نسبت به زن عرب امروزی برخوردار بود؛ و آیا وقوف بر همین  
واقعیت کافی نیست که ما را به کشف علل و عوامل واقعی افول  
انسانیت زن - و مرد نیز - برانگیزد؟ اسلام ارزش های مثبت فراوانی در  
خود نهفته دارد که باید آن ها را از منابع اصیل خویش باز شناخت و به

درستی درک کرد. من از کسانی هستم که با عقل خویش، و نه به عقل مردان دین، در راه درک صحیح دین تلاش می‌کنم - مگر نه این که در اسلام «مرد دین» وجود ندارد و این اصطلاح خاص یهودیت و مسیحیت است؟ دانش دین بر شخص من واجب است و من بشخصه نسبت به آن چه که از دین می‌فهمم مسئولم، چرا که در برابر خدا هیچ کس دیگری مسئولیت مرا عهده‌دار نتواند شد. زن یا مرد مسلمان نسبت به آن چه که از دینش می‌فهمد شخصاً مسئول و پاسخگو خواهد بود. اگر من به خطا بروم و خطای من از اجتهاد یک «مرد دین» ناشی شده باشد، او هیچگاه مسئولیت خطای مرا بر عهده نخواهد گرفت.

یکی از اصول اولیه اسلام آن است که مردم چون دندان‌های شانه با یکدیگر برابرند و میان نر و ماده، دارا و ندار، و یا حاکم و محکوم هیچ تفاوت نیست. هم چنین از اصول اولیه اسلام این است که آدمی عقل خویش را بکار گیرد و با آزادی و راستی در پدیده‌ها و مسایل اطراف خویش بیندیشد - و این همان چیزی است که من در نوشتن این کتاب آنرا چراغ راه خود قرار داده‌ام...

## با خواهران ایرانی

قصده آن داشتم که در مقدمه چاپ فارسی کتاب، با خواهران ایرانی خود به تفصیل سخن بگویم. ولی در لحظاتی که کتاب به زیر چاپ رفته، و باید در آینده نزدیکی از تاریکی چاپخانه به درآید و روشنایی چشم خواننده را به خود ببیند، متأسفانه کوتاهی وقت مجال این کار را نمی‌دهد. بعلاوه، من باید به این امر اذعان کنم که از تحولات انقلاب ایران و سهم زنان ایران در آن، و هم قوانین جدیدی که درباره زن تا کنون صادر شده یا قرار است صادر شود، اطلاعات بسیار ناچیزی به دستم رسیده است.

بیشتر این اطلاعات از طریق مطبوعات و وسایل تبلیغاتی سرمایه‌داری غرب به ما می‌رسد. طبیعی است که این وسایل ارتباط جمعی نمی‌توانند بی‌طرف باشند، و تا آنجا که بتوانند دست‌آوردهای مثبت و متریقی انقلاب ایران را نادیده می‌گیرند. اینان به دلیل منافع اقتصادی خویش، که با مصالح خلق ایران و انقلاب کبیر آن مستقیماً در تضاد است، غالباً بر جنبه‌های منفی انقلاب تکیه می‌کنند و می‌کوشند نارسایی‌ها و انحراف‌های آن را عمده کنند. یکی از این موارد مسئله زن است. اینان مغرضانه تلاش می‌کنند که با پیوند دادن حجاب به اسلام، عقب‌ماندگی فرهنگی جامعه را معلول باورهای مذهبی قلمداد کنند و نقش استعمارنو و امپریالیسم جهانی را بالکل منکر شوند.

اعتقاد تردید ناپذیر من آن است که انقلاب ایران در رهایی خلق ایران، از زن و مرد، از سیطره نظام استبدادی حاکم که سالیان دراز دسترنج

توده‌های محروم را به غارت می‌برد، موفق بوده است. من در این اعتقاد نیز تردید نکرده‌ام که مردم انقلابی ایران، زن و مرد، در برابر هر نیروی داخلی یا خارجی که بخواهد انقلاب ایران را از مسیر اصلی خویش، یعنی آزادی کامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به انحراف بکشاند، با تمام توان خویش مقاومت خواهند کرد.

من یقین دارم که زن ایرانی بدلیل هوشیاری و شرکت وسیع خود در انقلاب، توانایی آن را دارد که هر اقدام و جریان خطا آمیز در جنبش زنان ایران و مبارزه آنان برای آزادی و عدالت و برابری را تصحیح کند. من تا کنون با تعدادی از زنان ایرانی در کشورهای مختلف برخورد کرده‌ام، و شخصیت زن ایرانی و هوش و استعداد او در درک خواسته‌ها و حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خویش، و تصمیم خلل ناپذیرش برای ادامه انقلاب تا تحقق آمال زن و مرد و کودک ایرانی، مرا به شدت تحت تأثیر قرار داده است.

مسئله حجاب که این روزها در وسایل ارتباط جمعی بارها تکرار می‌شود، مسئله‌ای عارضی است که من از اندازه درستی و اهمیت آن اطلاع دقیقی ندارم، ولی این را می‌دانم که زن ایرانی همگام با انقلاب به سوی افق‌های جدیدی از آزادی به راه افتاده است، و هیچ نیرویی قادر نخواهد بود او را به عقب بازگرداند. من این را نیز می‌توانم اضافه کنم که زنان عرب با علاقه شدید مسیر انقلاب ایران را دنبال می‌کنند، و با امید به پیشرفت و تحوّل مستمر انقلاب، آرزومندند که زنان ایرانی از آزادی و رهایی هر چه بیشتر در تمام جوانب زندگی برخوردار شوند.

گرچه ایرانیان به زبان دیگری جز عربی سخن می‌گویند، ولی من هر گاه که به مرد یا زنی ایرانی برخورده‌ام این احساس را که خلق ایران با خلق مصر و بلکه همه خلق‌های عرب و یا مسلمان پیوند خویشاوندی نزدیک دارد عمیقاً در خود احساس کرده‌ام. روابط فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و انسانی زیادی خلق ایران را با خلق‌های عرب پیوند می‌دهد. در کنفرانس جهانی زن در کپنهاگ (که اخیراً برگزار شد) در برخورد کوتاهی که با اعضای هیئت نمایندگی ایران داشتم به خوبی رابطه اخوت بین یکدیگر، و

رنج مشترک ناشی از میراث استعمارهای کهنه و نو و نظام‌های استبدادی داخلی همدست استعمار و دشمن خلق‌ها، را در تاریخ مشترکمان احساس کردم. ما هم‌چنین از موقعیت نازلی که در جوامع ما بر زن به خاطر زن بودنش تحمیل شده مشترکاً رنج می‌بریم. بسیاری کسانانی که سعی دارند موقعیت نازل اجتماعی زن را به حساب اسلام بگذارند. ولی اسلام در جوهر خویش داعی به سوی عدالت و آزادی و برابری بود، و امتیاز بین زن و مرد و یا عرب و عجم را نفی می‌کرد. این جوهر اسلام و جوهر هر دین انسانی است، و هر کس که جز این را ادعا کند به چیزی جز اصول حقیقی دین نظر دارد.

نوال السعداوی

اوت ۱۹۸۰

## پیشگفتار\*

سرکوب و استثمار زنان و فشارهای اجتماعی واقع بر آنان، خاص جوامع عرب و خاورمیانه، و یا ممالک جهان سوم نیست. پدیده‌های مزبور در واقع عناصر جدایی ناپذیر نظامهای حاکم بر بیشتر نقاط جهانند، خواه آن نظامها فئودالی و عقب مانده باشند، خواه صنعتی و متأثر از ژرف‌ترین اثرات یک انقلاب علمی و فنی. مشکلات و وضعیت کنونی زنان جوامع معاصر مولود جنسیت و طبقه، و بعبارت دیگر مولود آندسته از تحولات تاریخی است که مرد را بر زن، و طبقه‌ای را بر طبقه دیگر، برتری و تسلط داده است. با این همه هنوز دانشمندان، نویسندگان، رهبران اجتماعی و سیاسی‌ای که دیدگان خود را بر این واقعیت می‌بندند، کم نیستند. اینان امید

\* این پیشگفتار برای چاپ انگلیسی کتاب آمده است.

آن دارند که میان مبارزات سرسختانه زنان برای رهایی از اسارت، و قیام به هم پیوسته مردان و زنان همه نقاط جهان بر علیه ساختار کنونی جوامع، شکاف و جدایی بیندازند. اما در واقع هیچ چیز جز همین تحول بنیادی ساخت جامعه استثمار طبقاتی داخلی و خارجی، و در عین حال برتری مرد بر زن را در جامعه، و در خانواده‌ای که خشت اول مناسبات پدرسالارانه طبقاتی است، پایان نمی دهد. خانواده پدرسالار سرچشمه تمامی ارزشها و مقدساتی است که علیرغم فراز و نشیب‌های گوناگون جوامع انسانی، نظام ستم طبقاتی و پدرسالاری را از آغاز تا امروز نیرو و تداوم بخشیده است.

محافل ذینفوذ جهان و خصوصاً وابستگان امپریالیسم غرب مسائل زنان عرب را به طبیعت اسلام و ارزش‌های خاص آن نسبت می دهند. آنان همچنین عقب ماندگی ممالک عربی در جهات گوناگون را عمدتاً محصول عوامل مذهبی و فرهنگی، و حتی خصوصیات ذاتی روحی و روانی مردمان عرب وانمود می کنند. بزعم آنان عقب افتادگی کشورها هیچ ربطی به عوامل اقتصادی و سیاسی، و در راس آنها استثمار و غارت وحشیانه منابع و ثروت‌های کشورهای عقب افتاده بدست خارجیان ندارد. آنها میان رشد و توسعه و ترقی با آزادی سیاسی و اقتصادی هیچ پیوندی مشاهده نمی کنند.

رشد و توسعه در اینگونه محافل به آن نوع تحول فرهنگی، الگوبرداری از زندگی غربی، و پیشرفت تکنیکی اطلاق می شود که بهره‌برداری آسانتر از منابع طبیعی، سود و بهره‌کشی سریعتر و بیشتر، و بالاخره استخراج عظیم‌تر نفت از اعماق دریاها و صحراهای شن روان را میسر کند. یک شرط دیگر را هم بر این وضعیت بیفزائید تا این باصطلاح تعریف توسعه را کامل کنید، و آن بخدمت انداختن این منابع در مسیر منافع سرمایه‌داری جهانی، و غولهای چند ملیتی حاکم بر بخش اعظم جهان است. به بیان دیگر روند این باصطلاح توسعه را باید به اطاعت از قوانین مبادله نابرابر و استثمار بیرحمانه وادار کرد.

نتیجه این قبیل سیاستهای نوسازی را امروزه در برخی از ممالک عربی یا اسلامی که در کنترل حکومت‌های دست‌نشانده غرب هستند می‌توان مشاهده کرد. کشورهای مزبور به نوعی شبه توسعه و نظام دوگانه

دست یافته‌اند که مشتمل بر یک بخش مدرن و کوچک وابسته به منافع چند ملیتی‌ها از یکسو، و یک بخش بزرگ و سنتی زراعت صادراتی از سوی دیگر است. مردم اینگونه کشورها نیز از یکسو شامل یک اقلیت محدود و حاکم‌اند که در مکننت و ثروت بسر می‌برند و از عایدات ملی بی‌بهره نیستند، و از سوی دیگر شامل اکثریتی که در فقر و محرومیت عمیق بسر می‌برند و جز یک قرص نان یا یک کاسه برنج سهم دیگری ندارند. درآمد و منافع حاصله از این نوع توسعه تنها به گاو صندوق‌های بانک‌های غربی و شرکتهای بین‌المللی می‌تواند راه پیدا کند، و کوچکترین تأثیری در شکاف روزافزون میان کشورهای «توسعه یافته» و «در حال توسعه» نمی‌تواند بجای گذارد. مثلاً در آمریکا سود «رسمی» ۳۶۰ میلیارد دلاری پنج تن از هفت خواهران نفتی در سال ۱۹۷۸ بمیزان ۳۴۳ درصد نسبت به سال قبل افزایش نشان داد، و این در حالی است که در ممالک عربی سالانه یک میلیون کودک قبل از رسیدن به سن یک سالگی در اثر فقر، بیماری، و سوء تغذیه جان می‌سپارند. پروتئین و ویتامین مصرفی کودکان عرب حدود یک‌دهم آن چیزی است که سگها و گربه‌های ایالات متحده آمریکا به مصرف می‌رسانند.

شکاف روزافزون میان اقلیت ثروتمند و حاکم، و اکثریت کوفته از رنج و بیماری و گرسنگی، مشکلات و خصومت‌ها را روز بروز حادتر و کین‌توزانه‌تر می‌کند، و بر شمار طغیان‌های توده‌ای می‌افزاید. اکنون دیگر در همه جا مبارزات مردم در راه آزادی، استقلال، و عدالت اجتماعی، پایه‌های نظام امپریالیستی مبتنی بر تبعیض اجتماعی، نژادی، و جنسی را به لرزه درآورده است. تقریباً در تمامی ممالک جهان سوم جدال مخفی یا علنی، و قانونی و غیرقانونی طبقات، با هر روزی که می‌گذرد اوج بیشتری به خود می‌گیرد.

انقلاب بزرگ ایران که سلسله پهلوی را در آغاز سال ۱۹۷۹ از پیش پای خود کنار زد طلایه به انتها رسیدن صبر مردم همه ممالک عقب مانده‌ای است که دیگر تاب تحمل فشارهای روزافزون بحرانهای اقتصادی را از دست داده‌اند. این بحرانها بر زندگی بخشهای وسیعی از کارگران روستایی و شهری، طبقات میانی، روشنفکران، و بورژوازی ملی اثر گذاشته، و حیات



میلیونها زن و مردی را که در طول عمر خود جز با درد و رنج آشنا نیستند، مشقت‌بارتر کرده است. در ایران شاه مدعی ابتکار و رهبری سیاستهای نوسازی ای در کشور بود که بظاهر اثرات رفاهی زیادی نیز بار آورده بود. اما نتایج واقعی آن سیاستها صرفنظر از ثروتهای بیکران برای مثنی زورگوی پست و فاسد و خون‌آشام، چیزی جز فقر و نیستی برای زارعان، کارگران، فرهنگیان، کارمندان دولت و کارکنان بخش خصوصی کشوری که ۲۰ میلیارد دلار درآمد سالیانه نفتی داشته است نبود.

باین ترتیب انقلاب ایران، انقلابی اساساً سیاسی و اقتصادی است، انفجاری توده‌ای است که آزادی همه مردم ایران اعم از زن و مرد را تعقیب می‌کند، و در پی آن نیست که زنان را به زندان چادر و آشپزخانه و اطاق خواب بازگرداند. انقلاب ایران پرچم اسلام را به نشانه پرچم رهایی سی‌وهفت میلیون انسان از بند اسارت اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی امپریالیسم به اهتزاز درآورده است. واقعیت اسلام و تعالیم اساسی آن نیز آنگونه که رهبری محمد از آغاز گویای آن بود چیزی جز دعوت به آزاد کردن بردگان و به برابری اجتماعی و مالکیت جمعی ثروت نبود. شکل ابتدایی این مالکیت جمعی بیت‌المالی بود که مازاد ثروت همگان می‌باید در آن اندوخته می‌شد و به مصرف تغذیه و تامین پوشاک و مسکن بینوایان می‌رسید. دارائی‌های این بیت‌المال صرفنظر از قبیله یا طبقه مسلمانان، به تساوی به همگی آنان تعلق می‌گرفت، و از اینرو می‌توان اسلام اولیه را بنیانگذار سوسیالیسم ابتدایی دانست. اما سوسیالیسم ابتدایی اسلام چندان بدرازا نیانجامید و زیر چرخ ثروت روزافزون طبقاتی که پس از رحلت محمد سربرآوردند، مدفون شد. نفوذ و قدرت این طبقات مدیون یورش سپاهیان اسلام به بیرون از محدوده مرزهای صحراهای عربی، و پیروزی‌شان در گشایش دره‌های سرسبز مصر و سوریه و عراق بود. سوسیالیسم ابتدایی نخستین ضربه را از عثمان بن عفان سرسلسله بنی‌امیه در دمشق و خلیفه مسلمانان دریافت کرد. از آن زمان نبردی در تاریخ اسلام درگرفت که هیچگاه پایان نیافت— نبرد میان کسانی که به آزادی، برابری، و عدالت اجتماعی امید بستند و در راه آن مبارزه کردند، و کسانی که دفاع از منافع طبقاتی و سرکوب

فئودالی را در پیش گرفتند و بعدها اعقابشان نیز از تسلط عثمانی، استعمار فرانسه و انگلیس و ایتالیا و آلمان، و سرانجام امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا جانبداری کردند. بدین ترتیب شب طولانی ستم اربابان و استیلای بیگانگان بر اعراب مسلمان از زمان خلافت عثمان بن عفان در قرن هشتم میلادی آغاز شد و در امپراطوری عثمانی به ظلمت‌بارترین ساعات خود که آکنده از فساد، پستی، جهالت، توحش، و واپس‌گرایی بود نزول کرد. تیره‌بختی زنان و محکومیت‌شان به زندان حرمسراهای هولناک و خواجهگان تیزچشم و شمشیر بدست، و هم‌چنین به رو بنده و مشقت نیز، از همان ایام شروع شد.

آن دسته از عربان که در پی رهایی از این وضعیت و از ستم و سرکوب مهاجمان خارجی و حکام فئودال داخلی برآمدند چاره‌ای جز توسل به اصول آزادی، برابری، و عدالت اجتماعی که جوهر واقعی تعالیم اسلام بود نیافتند. بی دلیل نیست که اکثریت رهبران انقلابی عرب که پرچم مبارزه علیه استعمار یا استبداد فئودالی داخلی و خارجی را برافراشتند، و هم‌چنین پیشگامان و متفکرانی که نقشی در پیشرفت فکری و فرهنگی اعراب— خصوصاً در بیداری قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم— ایفا کردند، عموماً از پیشگامان و رهبران دینی و اسلامی نیز بودند. از مشاهیر اینان جمال‌الدین افغانی، عبدالرحمان کواکبی، عبدالله ندیم، و شیخ محمد عبده را می‌توان نام برد. نکته با اهمیت و درخور توجه این است که اعمال و اندیشه‌های آنها تنها به هدف نجات اعراب از استیلای سریع استعمار در اشکال اقتصادی، سیاسی، و نظامی آن محدود نمی‌شد، بلکه مسائل خاص زنان و نیاز به بازگرداندن آنها به مسیر اصلی زندگی و مبارزه رهایی بخش را نیز در برمی‌گرفت.

انقلاب کنونی ایران بدین ترتیب میراث طبیعی مبارزاتی است که اعراب در راه آزادی و برابری اجتماعی با الهام از تعالیم قرآن و محمد، و تحت لوای اسلام در طی تاریخ به انجام رسانیده‌اند. اسلام دینی است که از روزهای نخست نه فقط به لحاظ محتوای فلسفی و کلامی خود، که به دلیل حضور در صحنه سیاست و نظارت بر جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی زندگی

روزمره نیز از دیگر ادیان مشخص و متمایز شده است. به این خاطر نیروهای متخاصم اجتماعی - خواه فئودالیسم و استبداد و ارتجاع، و خواه رزمندگان و شهدای راه‌رهایی - هیچیک خود را از برافراشتن پرچم این دین و توسل به تعالیم آن بی‌نیاز نیافتند.

در سال‌های اخیر ما شاهد این واقعیت بوده‌ایم که چگونه ترقیخواهان از یکسو، و نیروهای ارتجاع و امپریالیسم از سوی دیگر، اسلام را عرصهٔ رویارویی خصومت‌های روزافزون خویش قرار داده‌اند. اصولاً نبرد برای غلبه بر اذهان و اعتقادات مردم به موازات رشد تضادهای جهان امروز وسعت و پیچیدگی بیشتری به خود می‌گیرد. این نبرد هم‌اکنون در همه جبهه‌ها جریان دارد، اما اسلام به دلیل نفوذش در مناطق مهم و غنی جهان از نظر منابع و نفوس، به یکی از عرصه‌های اصلی آن بدل شده، و تضادهای درون جهان اسلام بطور مستقیم به اداره و کنترل منابع نفت ارتباط پیدا کرده است. این که هم نیروهای ارتجاع، و هم جانبداران پیشرفت و آزادی، هر دو برای جلب حمایت مردم به اسلام توسل می‌جویند به دلیل آن است که هنوز اسلام بر قلوب بیش از هشتاد میلیون سکنهٔ جهان عرب غلبه دارد، و اکثریت این مردم در آریا و عقاید خود در مسائل مربوط به جامعه و زندگی روزمره هنوز از اسلام الهام می‌گیرند.

نتیجتاً در دو قرن اخیر ما شاهد حیات و نیرو گرفتن دوباره جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ملهم از اسلام بوده‌ایم. این جنبش‌ها بر این اعتقادند که اسلام هنوز نیز می‌تواند به سلاح مؤثر خلق‌های عرب علیه سرکوب و استثمار بدل شود. به موازات این جریان و در ارتباط با آن تلاش‌های روزافزونی در جهت ترویج زبان عربی بمنزله زبان ملی نیز صورت می‌پذیرد. انقلاب الجزایر که با بسیج نیروهای بالقوهٔ اسلام به مقابله با استعمار فرانسه برخاست همزمان در زمینهٔ عربی کردن نیز آتش مبارزهٔ سرسختانه‌ای را شعله‌ور کرد. این پدیده در سایر کشورهای شمال آفریقا که زبان فرانسه بجای عربی بعنوان زبان رسمی رژیم‌های استعماری آنها رواج یافته بود نیز عیناً بوقوع پیوست.

در مبارزات اقتصادی و سیاسی کنونی خلق‌های ممالک جهان سوم،

نهضت‌های خواهان‌رهایی، استقلال، و هویت فرهنگی نیز دست‌در‌دست و بموازات آن‌ها گام برمی‌دارند. در شمال و جنوب آفریقا این قبیل نهضت‌ها از نظر عمق و پختگی روبه‌رشد گذارده‌اند و توده‌های مردم نیز در همه جا علاوه بر قیود سیاسی و اقتصادی، زنجیرهای فرهنگی در بند کشنده ذهن و اندیشه را نیز آماج حملات خود قرار داده‌اند. آنان باردیگر به کاوش و شناسایی تاریخ، سوابق، و ریشه‌های خود برآمده‌اند. آنان به بازشناسی تمدن‌های خود، و جستجوی نوعی هویت خاص فرهنگی برخاسته، و طرح شخصیتی آنچنان اصیل و استوار و نیرومند را در انداخته‌اند که یارای ایستادگی در برابر هجوم منافع غرب و بازستانی منابع طبیعی و انسانی، و ثروت‌های فکری و فرهنگی بغارت رفته در طول قرون را داشته باشد. این توده‌ها برآنند که به گذشته و میراث فرهنگی خود ریشه دوانیده و از آن تغذیه کنند، زیرا آنها می‌دانند که حیات یک جامعه در نبود این ریشه‌ها همچون درختی که رابطه‌اش را با عمق خاک بریده باشند، ضعیف و میرنده خواهد شد و توان جسمی و اخلاقی خود را از دست خواهد داد.

با این همه این جنبش عظیم و گسترده خواهان‌رهایی از خطر شکست‌های ناشی از ضربات دشمنان داخلی و خارجی برکنار نیست. امپریالیسم همچنان سرسختانه به جنگ برای حفظ منافع خود در جهان اسلام و عرب ادامه می‌دهد و غالباً پیروزی را نیز نصیب خود می‌کند. در این جدال از هیچ سلاحی که قادر به تجدید پیشروی جنبش‌های حق طلبانه مردم باشد فروگذار نخواهد شد.

از زمره این سلاحها یکی هم مذهب، و در بحث حاضر «بیان و شمشیر اسلام» است. توطئه‌گران امپریالیسم و سیا در کمین‌آند که از هر ابهام در تعالیم اسلام، از هر خطای یک پیشوای اسلامی، از هر تعبیر نادرست اصول اسلام، و از هر سیاست ارتجاعی حکام اسلام سود ببرند و یا در تحریکات و تبلیغات خود بهره‌برداری کنند. اینگونه تعبیرها و خطاها عموماً به ابزار سرکوب نیروهای ترقیخواه بدل می‌شود، و چه بسا که از آغاز نیز به همین منظور طرح و عنوان شده باشد. همین چندی پیش مطبوعات غرب تبلیغات وسیعی را بر علیه انقلاب ایران براه انداختند، و آن را تحت این عنوان که زنان

را به سر گرفتن چادر واداشته و آنان را از حقوقی که در زمان شاه داشتند محروم کرده است، به ارتجاع متهم کردند. آن‌ها کوشیدند تا آنچه را که در ایران رخ می‌داد یک چرخش اجتماعی سنتی، خرافی، و واپس‌گرا ترسیم کنند، و واقعیت آن را که یک حرکت مرفعی سیاسی و اقتصادی برانگیخته از قیام توفنده و ریشه‌ای مردمی مبارز بود نادیده انگارند. این قبیل دسیسه‌گری‌های ضد انقلابی عموماً بر تنوع، زیرکی، ابداع، تأمل در زوایای بغرنج هر مورد خاص، و بازی ماهرانه با تضادها استوارند. در صحنه این «بازی ملت‌ها»، نیروهای چپ‌گرا نیز از بدام افتادن در امان نیستند و چه بسا که ناخواسته به ابزار کار نیروهای مرتجعی که در پس نقاب‌های دموکراسی، لیبرالیسم، اومانیزم، مدرنیسم، و حقوق بشر پنهان شده‌اند، بدل شوند. مثلاً جنبش‌های مرفعی زنان بدون توجه به اینکه شکل و حتی محتوای حرکت آنان مایه بی‌اعتبار کردن مبارزه مردم ایران علیه مداخلات آمریکا قرار گرفته است، به جانبداری از زنان ایران پرداختند. طبعاً مطبوعات غرب نیز فریاد نقض «حقوق بشر» در ایران را از آن جانب دیگر بلند کردند. بی‌تردید در این میان برخی نیروهای محافظه‌کار و افراطی اسلامی نیز به تحریک ایادی سرمایه‌های غربی، و با رودر رو قرار دادن اسلام با سوسیالیسم و کمونیسم به مقابله با جناح‌های مرفعی انقلاب برخاستند و آنان را در بافت یک جامعه مومنان به اسلام، به رگه‌های ناقابل‌الحادث تشبیه کردند.

امروزه محافل سرمایه‌داری با یک دوراهی پیچیده روبرو هستند.

آنان از یکسویه اسلام چون سپری در برابر نهضت‌های مرفعی و سوسیالیستی نیاز دارند و از آن بهره می‌جویند، و از سوی دیگر بر این واقعیت نیز واقفند که اسلام در مراحل متعدد تاریخ خود، نقش عمده‌ای را در رهایی توده‌ها ایفا کرده است. آن‌ها نمی‌توانند این نقش اسلام را بویژه در جوامع معاصر عربی نادیده بگیرند و از آن بیم دارند که اسلام بار دیگر نقش حیاتی خود را در مبارزه علیه ظلم و استثمار از سر گیرد. موضع دوگانه و توأم با ابهام آمریکا در قبال نهضت‌های اسلامی خاورمیانه و جهان عرب را نیز ناشی از این دوراهی باید دانست. آمریکا در پاره‌ای مواقع این نهضت‌ها را حمایت و تقویت می‌کند، و در پاره‌ای دیگر به انتقاد و تضعیف آن‌ها همت می‌نهد. اساس

سیاست آمریکا در این زمینه از یکسو تقویت جناح‌های ارتجاعی، تنگ‌نظر و متعصب اسلامی است، و از سوی دیگر تضعیف و به انحراف کشیدن جنبش‌هایی که توده‌های جهان‌عرب را در مسیر اتخاذ مواضع ضدامپریالیستی، ضد فئودالی، و سوسیالیستی بسیج می‌کنند. از خاطر نبریم که هم اینک (یعنی در اواسط سال ۱۹۷۹ میلادی) نیز نهضت‌های اسلامی ممالک عربی به مخالفت با «پیمان صلح» مصر و اسرائیل که ساخته و پرداخته ایالات متحده آمریکا است پرداخته‌اند— پیمانی که به عوض صلح، زمینه تقویت صهیونیسم، چند پارچگی اعراب، و سقوط مصر به ورطه تسلیم و بحران‌های فزاینده سیاسی و اقتصادی را فراهم آورده، و خاورمیانه را به صحنه مداخلات و پایگاه‌های نظامی آمریکا بدل کرده است.

این بازی مزورانه قدرت‌های غربی با اسلام البته از جانب برخی رژیم‌های اسلامی و رهبران سیاسی و مذهبی نیز حمایت می‌شود. اینان اخلاف همان کسانی هستند که به پای بوس سلطه‌گران عثمانی و استعمارگران فرانسوی و انگلیسی شتافتند و اسلام را چون ابزار سرکوب توده‌ها به کار بستند؛ همان کسانی که مذهب را حامی امتیازات طبقاتی، و مخالف سرپیچی از اقتدار حکام، پدران، و مردان قلمداد کردند و قیام و انقلاب و مبارزه برای آزادی را با بزرگ‌ترین گناهان برابر قرار دادند؛ و بالاخره همان کسانی که نارضایی انسان‌ها از فقر و فلاکت و بیماری را کفر و زندقه نام نهادند. توجیه اینان آن است که مگر نه همان پروردگار قادری که مائده‌های حیات را به فراخور مصلحت میان بندگان خود تقسیم می‌کند، برخی را از حداقل ضروریات محروم، و برخی دیگر را از غنائم و لذات بیشمار برخوردار کرده است؟ و نتیجه این که ایمان آورنده راستین را جز تسلیم توأم با صبر و آرامش و رضایت عمیق به اراده خداوند چاره‌ای نیست.

تعالیم و تبلیغات مذهبی همواره در حفظ و تحکیم رژیم‌های ارتجاعی نقشی بسزا داشته است. در طول تاریخ فرمانروایان یا طبقاتی که در پی تفرقه انداختن میان توده‌های عرب و خلع سلاح کردن آنان بوده‌اند همواره حربه خطرناکی از خرافه‌گرایی و موهوم پرستی مذهبی ساخته‌اند. آنان در راه اغراض خود اعتقاد به شکست ناپذیری تقدیر را به قلب و روح مردم رسوخ

می دهند و تسلیم به مقدرات را از بزرگ‌ترین فضایل قلمداد می کنند. در طی قرونی که از استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان می گذرد برخی رهبران و متفکران مذهبی بر این نکته تاکید کرده اند که اسلام را نباید بمثابه مجموعه ای از اصول و اظهارات بی ارتباط تجسم نمود چه این امر مانع درک صحیح آن می گردد. این افراد شجاع با شیوه کسانی که عباراتی چون «ما بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری دادیم» یا «مردان قائم بر زنانند» و یا «یکی برتر از دیگری» را از متن و زمینه عمومی خود و از اصول بنیادی اسلام جدا می کنند و پشتوانه تعبیر ارتجاعی از اسلام قرار می دهند به مخالفت برخاستند.

خصلت گسترده انقلاب امروز ایران بناچار طیف وسیعی از رهبران اسلامی و متفکران مذهبی را در درون خود جای داده است. از اینان برخی آگاه و مترقی اند و برخی دیگر متمایل به حفظ باورهای سنتی اسلام. گروه اخیر منشأ فشارهای گوناگون بر زنان، و عنوان کننده تعبیری از اسلام است که پوشش سر و بدن بوسیله چادر، و بازگشت و انزوای زنان شاغل و رهایی یافته به محبس منزل را الزام آور قلمداد می کند. این قبیل شعارهای ناشی از بی خبری از اصول واقعی اسلام است و یا بخشی از یک برنامه یکپارچه ممانعت از دگرگونی و پیشرفت، و ایجاد نفاق در صفوف مردم ایران به منظور تسهیل پیروزی توطئه های متعددی که در خفا علیه انقلاب تدارک دیده می شود.

حکام برخی از ممالک عربی نیز مذهب را وسیله مخالفت با منافع مردم خود قرار داده اند. رژیم کنونی سادات در مصر از سال ۱۹۷۰ به این طرف از هر آنچه که درید قدرت خود داشت برای احیا و تقویت جریان های محافظه کار اسلامی بهره گرفت تا آنان را در مقابله با گرایشات مترقی و سوسیالیستی مملکت مورد استفاده قرار دهد. دولت نه تنها از هر نوع مداخله و ممانعت از فعالیت های محافظه کاران خودداری کرد، بلکه عملاً با گشودن مجاری حمایت مالی و سیاسی به یاری آنان شتافت. زنان به سر کردن چادر ترغیب شدند، و در محیط های دانشگاهی و شهرهای مصر دخترانی که اشکال جدید لباس ها و حجاب های اسلامی را بتن داشتند زینت بخش

صحنه‌ها گردیدند. مقالات مفصل بسیاری در مطبوعات به ستایش از فضایل نقش مادری و شرح خطرات اشتغال مزدوری زنان پرداختند و برنامه‌های ویژه رادیویی سخن‌سرای بی‌وقفه درباره نقش زن در خانه را آغاز کردند.

اما از سوی دیگر هنگامی که همین جریان‌های اسلامی به حمله به پیمان صلح با اسرائیل و به دفاع از حقوق فلسطینی‌ها پرداختند طبقه حاکمه مصر به سرعت از این موضع پشتیبانی دست کشید و زنگ‌های خطر را به صدا درآورد. تقارن این ماجرا با قیام توفنده مردم ایران برای نابودی میراث سلسله خودکامه‌ای که بیش از پنجاه و هفت سال بر آنان فرمان رانده بود نیز طنین رساتری به زنگ‌ها درانداخت. حال که بخش‌های وسیعی از نیروهای انقلابی به الهام گرفتن از اسلام روی آورده بودند، تاختن برآنچه که پیشتر اینگونه مورد حمایت بود ضروری می‌نمود.

همزمان مطبوعات غرب نیز بار دیگر حمله به «فناتیسیم» و تعصب نهضت‌های اسلامی را شروع کردند. تلاش فعالانه‌ای برای دفاع از زنان ایرانی که به محبس سیاه چادر محبوس می‌شدند جریان داده شد. ایران یک شبه از هزاران زنی که با چادرهای سیاه خود صحنه شگفت‌آور و درعین حال نومیدکننده‌ای را خلق کرده بودند مملو شد، و دوربین‌های عکاسی غرب این منظره قرون وسطایی را به سراسر جهان مخابره کردند. جای شگفت و افسوس است که آنگاه که هزاران زن و مرد ایرانی آماج گلوله‌ها قرار می‌گرفتند و یا در زیرزمین‌های ساواک شکنجه می‌دیدند از این همه اشتیاق برای حقوق زن و یا حقوق بشر اثری دیده نشد. هم‌چنین آنگاه که در فلسطین گروه‌های بزرگ مردم اعم از مرد و زن و کودک از سرزمین‌های خود به اردوگاه‌های آوارگان می‌گریختند، و یا سکنه غیرنظامی با بمب‌های ناپالم یا خوشه‌ای می‌سوختند و قطعه قطعه می‌شدند، از این جار و جنجال خبری نبود.

عودت اجباری زنان به چادر یا چهار دیواری منزل بی‌تردید یک سیاست ارتجاعی است که در شأن انقلابی که خواهان رهایی مردم و محو فقر استثمار است نیست. به اعتقاد من زنان باید در همه جا برای تقویت و توسعه حرکت خویش به سوی آزادی دست اتحاد به یکدیگر دهند، زیرا در مسیر دگرگونی‌های اجتماعی، اتحاد زنان عامل پرقدرتی است که جهت آن



دگرگونی‌ها را نه فقط به نفع زنان، که به نفع مردان نیز می‌تواند تحت تأثیر درآورد. در عین حال اگر این اتحاد بر درک صحیح وضعیت ممالک عقب افتاده مبتنی نشود چه بسا که ملعبه اغراضی کاملاً متضاد با هدف آزادی و برابری همهٔ خلق‌ها قرار گیرد. پیوند استوار میان مبارزات رهائی بخش زنان، و مبارزات رهائی بخش ملی و اجتماعی مردم همهٔ مناطق «جهان سوم» علیه استیلای بیگانگان و استثمار منابع طبیعی و انسانی شان توسط سرمایه‌داری جهانی را هیچگاه نباید از نظر دور داشت. عدم توجه جنبش‌های غربی خواهان حقوق زن به این نکته چه بسا که آنان را به عوض پیشبرد امور رهایی زن به مشارکت در سرکوب نیروهای مترقی و آزادیخواه ممالک آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین سوق دهد.

آشکار است که من با گرایش برخی از رهبران مذهبی ایران به تحمیل چادر بر زنان و محروم کردن آنان از حقوقی که طی سال‌های متمادی بدست آورده‌اند مخالفم. به گمان من این رهبران یا اسلام را بدرستی نمی‌فهمند و یا اینکه نیات مشکوکی را کمر به خدمت بسته‌اند. یک رهبر مذهبی یک خدا نیست، بلکه انسانی است در معرض درک نادرست و ارتکاب خطا. بنابراین، گفتار و کردار او باید موضوع نظارت دموکراتیک و سنجش دقیق مردمی که او خواهان ادارهٔ حیات آنان است قرار گیرد. او باید از سوی مردمی که دل به رهبری او بسته‌اند مورد پرسش و سنجش مداوم قرار گیرد. زنان ایران نشان داده‌اند که قدرت مقاومت در برابر فشار به قهقرا بردن خویش را دارند، و تاکنون نیز به کمک رهبران مذهبی آگاه و مردان ترقیخواه تلاش‌های ارتجاعی سلب حقوق و موقعیت اجتماعی خود را پیروزمندانه به عقب رانده‌اند.

جنبش مذهبی ایران نمونه مشخص و بارزی از مبارزات درازمدت داخلی اسلام میان رهبران سیاسی و متفکرین مذهبی مترقی از یکسو، و آنانی که ارزش‌ها و برداشت‌های اجتماعی خود را بر امتیازات تنگ طبقاتی و تعابیر سنتی اسلام بنا گذارده‌اند از سوی دیگر است. در این عرصه چه بسا که یک رهبر برجسته خود نیز به یک تناقض باطنی چون روشن‌بینی در برخی

جنبه‌های مبارزات سیاسی و اجتماعی، و تنگ نظری و تحجر در برخی دیگر مبتلا و گرفتار باشد. او ممکن است سرسختانه برای رهایی کشورش از سلطه بیگانه نبرد کند، اما در عین حال زنان را موجودات کهنتری که باید موضوع امیال و اراده مرد قرار گیرند بحساب آورد. آیا این حقیقت ندارد که در جهان امروز ما مردانی که تساوی زن و مرد را نه فقط در اندیشه، بلکه در عمل نیز می‌پذیرند و به کار می‌بندند بسیار معدود و انگشت‌شمارند؟ هم‌چنین آیا صحیح نیست که بگوییم آنجا که مسائل زنان مطرح است جنبش‌های سوسیالیستی نیز دچار عقب‌ماندگی مواضع هستند، و اصولاً اندیشه و عمل سوسیالیستی و مارکسیستی نیز هنوز راه درازی را در این زمینه در پیش دارد؟

تجربه حیات بارها و بارها به ما نشان داده است که تحولات اجتماعی و فرهنگی بدلیل آن که با جریان‌های درونی عاطفی و روانی ذهن و قلب انسان پیوند دارد نمی‌تواند با تحولات سریع سیاسی و اقتصادی همگام شود. مردان در برخورد خود نسبت به زنان عموماً به این قبیل تناقضات دچار هستند. بنابراین در هر تغییری که نهایتاً به رهایی کامل زنان و برابری واقعی زن و مرد منجر شود، سازمان‌های زنان و مبارزات سیاسی آنان نقشی حیاتی برعهده خواهند داشت. دگرگونی فرهنگی و اجتماعی مطلوب تنها با فشار و اعمال نفوذ سیاسی همراه با سازماندهی کارآمد مقدور خواهد شد. این قانون پیشرفت و ترقی است، و موقعیت زنان نیز مستثنی از آن نیست. مردان باید آن تغییرات باطنی را که تا این اندازه لازمه پیشرفت است درک کنند و علیرغم بی‌میلی ظاهری خود به انجام آن تغییرات در درون خود وادار شوند.

نهضت‌های غربی خواهان حقوق زن که نیروی زیادی را در همه جا صرف اهداف خود می‌کنند تدریجاً متوجه این نکته شده‌اند که در مورد کشورهای عقب‌افتاده وجوه بخصوصی از اوضاع را از نظر دور نباید داشت، چرا که علیرغم خصوصیات مشابه و مشترک این نهضت‌ها در سراسر جهان، تفاوت‌های اساسی ناشی از مراحل مختلف تحول اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی نیز امری اجتناب‌ناپذیر است. در ممالک عقب‌افتاده عموماً امر رهایی از سلطه بیگانه هنوز مهم‌ترین هدف را تشکیل می‌دهد و این هدف محتوی و اشکال مبارزه در زمینه‌های دیگر، از جمله مبارزه برای تعیین نقش و

موقع اجتماعی زنان را، تحت تاثیر قرار می دهد. ویژگی های فرهنگی جوامع سرمایه داری غرب و ممالک اسلامی عرب نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. چنانچه همه این عوامل در نظر گرفته نشده و مطالعه نشود این امکان وجود خواهد داشت که روح اتحاد و شوق عمل به تنهایی چاره ساز نیفتد و به اتخاذ مواضع مخالف با منافع نهضت های رهایی بخش شرق منجر شود. چنین واقعه ای طبعاً به مبارزه رهایی بخش زنان نیز آسیب خواهد رسانید. این نکته شاید موضع بی تفاوت محافل مترقی زنان ایران را در برخورد با برخی شخصیت های آمریکایی خواهان حقوق زن که با عجله به دفاع از خواهران ایرانی خود در برابر رژیم مردپرست و مرتجعی که «زنان را به اسارت محبس سیاه چادر تهدید می کرد» شتافتند، تا حدودی توضیح دهد.

در اینجا درک این نکته ضروری است که امروزه خطرترین مبارزه زنان ممالک عربی جهان اسلام نبرد «اندیشه آزاد» علیه «اعتقاد به مذهب»، و یا «حقوق زنان» علیه «تفاخر و برتری طلبی مردان» نیست. از این گذشته مبارزه مزبور به خاطر کسب برخی جنبه های سطحی تجدد ویژه جهان پیشرفته و جوامع مرفه نیز نیست. مبارزه ای که هم اکنون در جریان است در اساس خواستار تضمین حاکمیت ملل عرب بر امکانات و منابع اقتصادی، و میراث علمی و فرهنگی خویش است تا بلکه این کشورها با بسیج حداکثر امکانات، خود را یک بار و برای همیشه از سیطره و تفوق منافع سرمایه داری بیگانه نجات بخشند. آنان در پی آنند که جامعه ای آزاد و با حقوق برابر برای همگان بنا کنند و بی عدالتی ها و سرکوب نظام های مبتنی بر امتیازات طبقاتی و پدرسالاری را از میان بردارند.

در این رابطه خالی از فایده نیست که توجه کنیم که دقیقاً کدام رژیم حمله به انقلاب ایران را به بهانه مخالفت آن با حقوق زنان و ارزش های تمدن جدید آغاز کرد. آری، بانی حمله به انقلاب ایران رژیم مرتجع فعلی مصر بود که پس از پیوند زدن سرنوشت خود به منافع آمریکائی ها و صهیونیست ها در خاورمیانه، و رو گرداندن از مبارزه خلق های عرب برای صلحی عادلانه و پایدار، به این سیاست روی آورد.

تجربه گذشته به ما نشان داده است که هر شکل تقویت حلقه‌های ارتباطی مردم عرب به منافع جهان غرب ناگزیر نوعی عقب‌نشینی در قلمرو اندیشه و عمل را به بار خواهد آورد. تحت چنین شرایطی معمولاً پیشروی اجتماعی محدود خواهد شد و مرتجع‌ترین و سنتی‌ترین محافل جامعه زمزمه بازگشت به اصول و جزم‌های اولیه را بلند خواهند کرد. حقوق اجتماعی و اقتصادی اکثریت مردم مورد هجوم قرار خواهد گرفت و زنان پیشاپیش همه قربانی این حمله سراسری علیه آزادی و پیشرفت خواهند شد. سیاست‌های سطحی و روبنایی نوسازی جای تغییرات بنیادی اجتماعی را خواهند گرفت و این جز به نفع گروه‌های ممتاز و مرفه جامعه تمام نخواهد شد. زنان متعلق به این گروه‌ها تحت تأثیر سیاست‌های مزبور به الگوی ناقص زنان غرب بدل می‌شوند اما اکثریت زحمتکش زنان شاغل در صنایع، کشاورزی، بازرگانی، حرفه آموزش و حرفه‌های آزاد دیگر، و همچنین زنان شاغل در دستگاه دولت خود را قربانی فشار روزافزون و سقوط عمومی سطح زندگی می‌یابند. این قبیل سیاست‌های روبنایی نوسازی، چه در شرق و چه در غرب، هیچگاه به برابری واقعی موقع زن و مرد در وجوه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جنسی حیات منجر نخواهد شد. البته آن نوع حقوق جنسی هم که امروزه در بسیاری از جوامع غرب وجود دارد موجب رهایی زنان نخواهد شد، بلکه با تبدیل زنان به ابزار سوداگری سرمایه‌داری به تیره‌بختی آنان خواهد افزود.

جریان‌های تجدید طلب جهان غرب پاره‌ای اوقات به اعطای «حقوق برابر» به قشر ناچیزی از زنان طبقات مرفه و میان حال تمایل نشان می‌دهند، که در نتیجه زنان مزبور به بخش خصوصی و حرفه‌های آزاد، و گاه حتی به نمایندگی پارلمان و منصب وزارت هم راه می‌یابند. اما این قبیل زنان عموماً از مردان طبقه خود محافظه‌کارترند و ارتقای آنان به این مناصب رهایی زنان را از موقعیت نازلی که ویژه آنان در این جوامع است همراه نمی‌آورد. حتی بعکس، در شرایطی که هیچگونه تغییر واقعی صورت نگرفته است اینان با صحنه گذاشتن بر یک تغییر سطحی، به اختفای اوضاع واقعی و استمرار نابرابری میان مرد و زن مدد می‌رسانند.

در ماه مه ۱۹۷۹ مطبوعات غرب انتخاب مارگارت تاچر رهبر حزب محافظه کار را به مقام اولین نخست وزیر زن بریتانیا حادثه‌ای پراهمیت قلمداد کردند. با این حال بسیاری براین اعتقادند که سیاست‌های او شاید به وخیم‌تر شدن موقعیت زنان نیز منتهی شود، چه صرف زن بودن او مطرح نیست، بلکه طبقه و سیاست‌هایی که او سخنگوی آن‌ها است حائز اهمیت است. یک دولت محافظه کار اساساً با حقوق کارگران و با سوسیالیزم و آزادی‌های دموکراتیک تضاد دارد و این امر ناگزیر آن را به موضع مشابهی در قبال جنبش‌های رهایی بخش زنان هدایت خواهد کرد. نتایج کار چنین دولتی به انگلستان محدود نخواهد شد، زیرا بریتانیا هنوز نفوذ قابل توجهی را بر مسائل جهانی و خصوصاً بر بعضی از کشورهای آفریقا و تا حدودی هم آسیا حفظ کرده است.

مبارزه زنان در ممالک عقب افتاده به جنبش تنگ نظر و کوتاه بینی که نسبت به جنس مؤنث تعصب داشته و به هر قیمت به دفاع آن برمی خیزد محدود نیست. ما آگاهییم که ترقی زنان و بهبود موقعیت آنان هیچگاه بدون پیشروی همه جانبه تمامی جامعه دست یافتنی نیست. ما اعتقاد داریم که با تعصب در همه اشکال آن اعم از مذهبی، سیاسی یا اجتماعی باید مقابله کرد. پیروزی در مبارزه سخت و طولانی رهایی زنان مستلزم آن است که زنان موضعی انعطاف پذیر اتخاذ کنند و برای اتحاد و همکاری با جانبداران پیشرفت و ترقی چون نیروهای ناسیونالیست و دموکراتیک، نهضت‌های مترقی مذهبی، و سازمان‌ها و جریانات متمایل به سوسیالیزم و مارکسیزم، از خود آمادگی نشان دهند. عامل پیروزی انقلاب مردم ایران علیه سلطنت ۵۷ ساله پهلوی، و هم چنین ضامن اصلی موفقیت آتی آن نیز چیزی جز همین تلاش متحدانه تمامی نیروها نبوده و نخواهد بود. در واقع علت تمرکز دشمنان مردم ایران بر نفاق انداختن میان این نیروها هم چیزی جز این نیست. در این راه آنان از بهره برداری از هیچ شعار و نیرویی — خواه مترقی یا مرتجع، سرمایه دار یا سوسیالیست، دموکراتیک یا متحجر و متعصب، مغرور به برتری میهنی و نژادی و یا معتقد به انترناسیونالیزم (جهان وطنی) — مادام که به مقاصد نهایی

آن مدد رساند فروگذار نخواهند کرد، و جنبش‌های بخش زنان نیز از این قاعده مستثنی نیست.

در کشورهای آسیا، آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین زنان همواره عنصری اساسی از نهضت‌های رهایی‌بخش ملی بوده‌اند. آنان دوش به دوش مردان الجزایر علیه استعمار فرانسه جنگیدند و در مبارزه سازمان آزادی‌بخش فلسطین علیه سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیزم و صهیونیزم برای محروم کردن مردم فلسطین از حقوق ملی تعیین سرنوشت، نیز مشارکت جستند. مبارزه زنان در یمن علیه اشغال انگلیسی‌ها و دسائس مرتجعان عرب، در موزامبیک علیه استعمار پرتغال و حملات تنبیهی رودزیا، و در ویتنام علیه حملات نظامی متوالی فرانسه، ژاپن، آمریکا و اینک چین نیز مؤید همین مدعا است.

با این همه علیرغم مشارکت زنان در مبارزات رهایی‌بخش ملی و بازسازی اقتصادی و اجتماعی، نظام‌های حکومتی جدید، اعم از دموکراتیک ملی یا سوسیالیست، آنگاه که بر مسند قدرت استقرار می‌یابند از اقدام به بهبود موقعیت اجتماعی زنان کوتاهی می‌ورزند. این واقعیت را در رژیم‌های سوسیالیستی اروپای شرقی، در الجزایر بعد از استقلال، و در ممالک دیگر چون کره شمالی، چین و ویتنام می‌توان مشاهده کرد. این امر عمدتاً به آن دلیل است که زنان پس از انقلاب ملی یا اجتماعی جامعه موفق نشده‌اند که حضور خود را بصورت یک نیروی متشکل سیاسی در سطوح مختلف مقامات دولتی و اداری و در نهادهای سیاسی تأمین کنند. در واقع حضور زنان در بنای قدرت سیاسی، علیرغم نقش بارز آن‌ها در تمام عرصه‌های فعالیت اقتصادی و اجتماعی از قبیل کارخانه‌ها، مزارع، خدمات اجتماعی، کار منزل و حرفه‌های دیگر، و هم‌چنین علیرغم این واقعیت که آنان نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، همواره به یک اقلیت، و گاه به یک اقلیت بسیار ناچیز محدود بوده است.

طبقات حاکمه یا دولت‌های جدید که عمدتاً از مردان تشکیل می‌یابند بسیار آسان مسائل زنان را به فراموشی می‌سپارند، یا حداقل تلاش و

توجه لازم را صرف آن نمی کنند. روابط طبقاتی و پدرسالارانه درون خانواده نه تنها سرکوب نمی گردد، بلکه خود این روابط و ارزش های وابسته به آن ها به صورت های گوناگون حفظ نیز می شود.

تحولاتی که در ممالک عربی صورت پذیرفته<sup>۴</sup> عموماً انتقال از ساخت فئودالی به سرمایه داری، و گاه حتی به مراحل اولیه سوسیالیزم بوده است. این تحولات معمولاً با پیشرفت شتاب یافته صنعتی همراه است، و چنین پیشرفتی خروج نیروی کار از خانه و جذب آن ها به سازمان ها و فعالیت های تولیدی و خدماتی رو به رشد را الزام آور می کند. مهاجرت گروهی روستائیان به مناطق شهری، جمعیت شهرها را با نرخ بین ۴ تا ۱۳ درصد افزایش می دهد. طبعاً در این میان بر شمار زنان شاغل افزوده می شود. اما در عین حال یک سلسله مشکلات جدید ناشی از تحولات اجتماعی نیز بر مسیر ایشان پدید می آید. آن ها اینک از حمایت، مساعدت و خدمات متعددی که نظام گسترده خانوادگی برای ایشان فراهم می آورد محروم می شوند. در آن نظام هرگاه که به کار زنان در مزارع و یا نقاط دیگر نیاز پیدا می شد، اطفال آن ها توسط برخی از اعضای خانواده گسترده مراقبت می شدند. در درون این نظام، حمایت اجتماعی، روانی و حتی مالی اعضا رواج داشت و برای کاهش فشار زندگی روزمره بسیاری از کارها به مشارکت انجام می گرفت. خانواده گسترده انجام طیف وسیعی از امور اجتماعی را خود عهده دار بود. امروزه مهاجرت به شهرها و دگرگونی عمومی اجتماعی تدریجاً خانواده هسته ای را جایگزین خانواده گسترده می کند؛ اما خانواده هسته ای قادر به انجام همان وظایف نیست، و به علاوه هیچ نهاد دیگری که جانشین ساخت های قبلی شود و از عهده تأمین خدمات خانواده گسترده برای خانواده های عضو و خصوصاً برای مادر برآید نیز موجود نیست.

در قبال این وضعیت جدید مردان همچنان به سلب هرنوع مسئولیت خانگی از خود، و فرار از بسیاری از مسئولیت های اجتماعی چون تجدید سازمان حیات جامعه در جهت حل مشکلات کاری و خانگی زنان ادامه داده اند. از سوی دیگر زنان علاوه بر وظایف خانگی قبلی خود چون تیمار

شوهر، فرزندان و اقوام، سنگینی مسئولیت‌های جدید و اضافی خود در محل کار و جامعه را نیز باید تحمل کنند.

جامعه در این میان نقشی دوگانه ایفا کرده است: از یکسو برخی ارزش‌ها را که مانع الحاق زنان به نیروی کار بود از میان برداشته، و از سوی دیگر بسیاری از ارزش‌های کهنه را که ضامن بیگاری گرفتن از زنان در امور منزل و مراقبت از شوهر و فرزندان بود با سرسختی درخور توجهی حفظ کرده است. جامعه از سوئی حق زن به برخورداری از آموزش را می‌ستاید و موانع اجتماعی الحاق آزادانه او به نیروی کار را فرومی‌پاشد؛ و از سوی دیگر همچنان به تقویت ارزش‌هایی که زنان را به خدمتگزاری شوهر و فرزندان ملزم می‌کند ادامه می‌دهد. در رابطه با این ارزش‌ها جامعه آنی از ستایش فضایل مادری، و یا تقویت این باورها که «بهشت زیرپای مادران است» و طاعت شوهر از والاترین خصائل زنان و نشانه طاعت پروردگار است بازمی‌ایستد. قوانین ازدواج مصر اطاعت زن از شوهر را از زمره مقدسات قلمداد کرده است و متأسفانه تا به امروز نیز یک زن مصری از هر رتبه و مقام، حتی از مقام وزارت نیز از این قوانین معاف نیست. آنگاه که زنی زیر فشار مشکلات کارخانه و بیرون از پای درآمد و آن‌گونه که از او انتظار می‌رود از عهده‌پذیری شوهر و فرزندان برنیاید، سیل اتهامات گوناگون بر او سرازیر می‌شود که فرضاً با بی‌توجهی به فرزندان و عدم تمکین به خواست و نیازهای شوهر به گسستن «شیرازه مقدس خانواده» یاری کرده است.

جامعه در همان حال که برای حفظ این «شیرازه مقدس خانواده» وسواس عجیبی به خرج می‌دهد از توجه به موانع حفظ آن روی برمی‌تابد. در واقع آنچه که ثبات و امنیت زندگی فرزندان و اساس زندگی خانوادگی حقیقی را فرومی‌ریزد حقوق خلل‌ناپذیر مرد در زمینه‌های طلاق زن، ازدواج با زنان متعدد، و آزادی بی‌حد و حصر جنسی در ممالک عرب اسلامی است. جامعه در عین حال که شأن مقام «مادری» را به آسمان‌ها ارتقا می‌دهد از تأمین وسایل و تسهیلات تربیت صحیح کودکان برای مادران چشم می‌پوشد. زنان عموماً از فرصت بسیار محدودی برای تربیت اطفال خود برخوردار هستند



و مدت مرخصی قبل و بعد از زایمان آن‌ها نیز بسیار نا کافی است. جامعه تا کنون علیرغم محروم کردن خانواده از هر نوع محتوای درخور و راستین، پافشاری زیادی در حفظ ساخت ظاهری آن از خود نشان داده است. این امر را باید با خواست طبقات حاکمه و قدرت‌های سیاسی نماینده آن‌ها به حفظ عملکردهای اقتصادی خانواده و تحمیل مسئولیت و هزینه تربیت کودکان بر دوش آن در ارتباط دید. زنان منشأ کار رایگان و خدمات متعددی هستند که انجام آن‌ها توسط هر نهاد دیگر مستلزم صرف هزینه‌های قابل توجه است. اما جامعه برای بازداشتن مردم از کشف حقایقی که در پس این علاقه خارق‌العاده به خانواده پنهان است همواره پیوند میان علاقه مادری و خانوادگی را با مراقبت و تغذیه کودکان مورد تاکید و تقویت قرار داده و این گونه وانمود کرده است که صمیمیت مادری و خانوادگی جز از راه قبول بی‌مسئولیت تأمین فرزندان قابل ابراز نیست. از جانب دیگر نابرابری، بی‌عدالتی، و فقری که مشخصه زندگی اکثریت عظیم توده‌های ممالک عربی است هرگونه امکان واقعی انجام وظایفی را که هدف اولیه تأسیس خانواده و حفظ کنونی آن است از آنان سلب کرده است. اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌ها از تأمین نیازهای اقتصادی فرزندان خود عاجزند. اکثریت مادران به گرسنگی، فقر و نوعی کوفتگی دچار هستند که قدرت مراقبت و تغذیه کودکان را به آنان نمی‌دهد. در نبود غذا و نیازهای ابتدایی زندگی شیر آن‌ها خشک می‌شود و رمقی برای صمیمیت باقی نمی‌ماند— آسودگی و عطوفت ندیده را چه جای بذل آسودگی و عطوفت است. کار توانفرسای مزرعه و خانه، جوانی آنان را در زمانی کوتاه از میان می‌برد و کالبدی شکسته و روحی خموده از آنان بجای می‌گذارد. آن‌ها به انسان‌های بی‌فایده و فراموش شده‌ای بدل می‌گردند که جز بدور انداخته شدن در راه وصال زنی جوانتر و جذابتر نصیبی نمی‌بزند.

زنان تحصیلکرده شانس بیشتری در پیدا کردن شغل و حرفه‌ای که درآمد کافی داشته باشد دارند، اما در مورد آن‌ها نیز شوهرانشان به تصاحب درآمد و سرکوب آن‌ها ادامه می‌دهند و با کم‌ترین تلاش زن برای ایستادگی

در برابر امیال یا سیطره خود او را به طلاق تهدید می کنند. معیارها و ارزش های پدرسالاری هم چنان استیلای خود را بر خانه، خیابان، مدرسه، مسجد، محل کار، و حتی بر مفاهیم و برخوردهای مستتر در برنامه های رادیو و تلویزیون، فیلم ها، نمایشنامه ها، مجلات و روزنامه ها حفظ می کند.

آری وضعیت اکثر زنان ممالک عربی چنین است، اما من نمی توانم نظر آن عده از زنان اروپا و آمریکا را که میان وضعیت خود و وضعیت زنان منطقه ما شدیداً فرق می گذارند و تفاوت های اساسی بین این دو گروه قایل می شوند قبول کنم. آن ها عموماً زندگی ما را تسلیم مداوم به نظام های قرون وسطایی توصیف می کنند و برخی از آداب سنتی و مذهبی چون ختنه زنان را گناه می آورند. آن ها در دفاع از قربانیان این سنت ها جنجال پیا پی می کنند و مقالات طولانی و سخنرانی های متعدد تدارک می بینند. اما به گمان من تمرکز و توجه بیش از حد بر این نموده ها و عارضه ها این خطر را در بر دارد که انسان مسائل واقعی تغییر اقتصادی و اجتماعی را لوٹ و یا فراموش کند، و نتیجتاً احساس غرور و رضایتی که سد در ریچه اندیشه و درک مبارزات رهایی بخش مشخص و روزمره زنان است را به جای اقدام و عمل مؤثر بنشاند. من با ختنه زنان و دیگر سنت های وحشیانه و عقب افتاده مشابه آن مخالفم. در واقع من اولین زن عرب بودم که در کتاب خود به نام زن و جنسیت به توصیف ختنه پرداختم و علناً با آن به مخالفت برخاستم. با این حال من با آن عده از زنان اروپا و آمریکا که با استناد به این قبیل سنت ها فقط زنان ممالک عربی و آفریقایی را محکوم ستمی وحشیانه و غیرعادی وانمود می کنند مخالفم؛ چه اصولاً جدا کردن مسائلی از این قبیل، و نادیده گرفتن ارتباط آن ها با فشارهای اجتماعی و اقتصادی عام حاکم بر زنان همه نقاط جهان، شیوه تحقیقی درستی نیست. سرکوب زنان امری نیست که به کشورهای عقب مانده جهان منحصر باشد، بلکه این پدیده امروزه در تمامی کشورهای تحت استیلای نظام طبقاتی پدرسالار- خواه عقب مانده و خواه پیشرفته- وجود دارد.

در اروپا و آمریکا زنان اگرچه ناگزیر از قطع کلیتریس نیستند اما

قربانیان ختنه فرهنگی و روانی هستند— «زنجیرها را از پیکرم برگیر و بر اندیشه‌ام فرو بند». در میان مردانی که ختنه جسمی و روانی زنان را تعلیم دادند شاید فروید با تئوری خود در باب طبیعت روانی زنان بیش از همه آنها شهرت پیدا کرده باشد. او کلیتریس را یک ارگان نرینه و مذکر توصیف کرد و فعالیت جنسی مربوط به آن را متعلق به دوران کودکی دانست. او به این ترتیب، و با ذکر این نکته که سلامت روحی و بلوغ زن مستلزم انتقال فعالیت جنسی از کلیتریس به فرج است زمینه را برای ختنه روانی زنان غرب آماده کرد.

شگ نیست که قطع جسمی کلیتریس عملی وحشیانه‌تر و جانیهانه‌تر از قطع روانی آن است، اما نتیجه هردو کاریکی است چه در نهایت هر دو روش مانع انجام وظیفه آن می‌شوند و بود و نبود آن را برابر می‌کنند. جراحی روانی کلیتریس چه بسا که زیانبارتر باشد زیرا نوعی توهم کامل بودن و آزاد بودن را پدید می‌آورد، در حالی که کمال چنین زنی شبیه کمال کودک عقب افتاده‌ای است که ماده مغزی‌اش سر جای خود باقی است و آزادی او نیز نوعی آزادی کاذب است.

برای انسان، چه زن و چه مرد، هیچ چیز خطرناک‌تر از ندانستن حقیقت و زندگی کردن در اوهام نیست، زیرا این وضعیت او را از مهم‌ترین سلاح خود در مبارزه برای آزادی، رهایی، و اداره حال و آینده خود محروم می‌کند. آگاهی بر این امر که انسان هنوز برده‌ای تحت ستم است نخستین قدم هجرت او به دیار رهایی است.

ما زنان ممالک عرب بر بردگی و اسارت خود واقفیم، اما آن را مولود عرب بودن، مسلمان بودن، یا شرقی بودن خود نمی‌دانیم، بلکه نظام طبقاتی یدرسالار را که هزاران سال بر جهان غلبه داشته است مسبب آن می‌شناسیم. گسیختن زنجیرهای این نظام تنها طریق آزادی است. آزادی زنان هرگز پیش از آن که آنان به شکل یک نیروی سیاسی متشکل و متحد که قدرت، آگاهی و تحرک کافی برای نمایندگی نیمی از جامعه را داشته باشد درآیند ممکن نخواهد شد. به اعتقاد من دلیل این که زنان حتی در ممالک

سوسیالیستی نیز رهایی خود را به پایان نرسانیده‌اند در شکست آنان در تشکیل چنین نیرویی نهفته است.

امروزه زنان عرب هرچه بیشتر به مبارزه برای دگرگونی اجتماعی ممالک خود می‌پیوندند، اما بسیاری از آنان هنوز هدف مبارزه رهایی بخش زنان را یک مسئله خاص زنان می‌شناسند. آن‌ها هدف این مبارزه را از مسائل مهم سیاسی جامعه، یا مبارزه در راه سوسیالیزم، آزادی و دموکراسی جدا می‌دانند و آن را به یک تحول اجتماعی مرتبط با خانواده، شوهر، و یا فرزندان محدود می‌پندارند.

اما اشتباهات و تجربیات گذشته در آبدیده کردن زنان و مردانی که در سطوح رهبری احزاب و نهضت‌های اجتماعی مرقی هستند، نقش و اثره‌ای ایفا کرده است. بسیاری از آنان اینک نیاز پل زدن میان زندگی سیاسی و خصوصی، میان مسائل عمومی جامعه و نیازهای شخصی افراد، و میان چرخش عمومی دستگاه دولت و مشارکت روزمره افراد در حل مسائل و اداره امور خویش را با وضوح بیشتری درمی‌یابند. آنان ضرورت حضور یک تئوری جدید تحول اجتماعی که اندیشه را به عمل، و قوه تفکر را به احساس و عاطفه پیوند زند، و رابطه تازه و عالی تری را میان زن و مرد در مبارزه مشترکشان برای دنیایی بهتر برقرار سازد احساس می‌کنند.

این مفهوم جدید جامعه و تحولات آن باید قادر باشد که رابطه میان استثمار عمومی مرد و زن، و استثمار خاص و انحصاری زن را دقیقاً مشخص کند. به بیان دیگر، تشخیص و تعیین رابطه میان تجدید سازمان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه، و بازآفرینی فرهنگی، اخلاقی، روانی، جنسی و عاطفی آن، و هم‌چنین تعیین راستای پیشروی آینده جامعه، به یک ضرورت فوری و حیاتی ما بدل شده است.

تشکیل یک جنبش رهایی بخش زنان در هر یک از ممالک عرب که قادر باشد زنان هر خانه، دهکده و شهر را بسیج کرده و زن بی سواد روستایی، کارگر صنعتی، و یا زن تحصیلکرده شاغل را به صفوف خود جذب کند سرآغاز توده‌ای شدن مبارزه اعراب در راه دموکراسی، ترقی، و سوسیالیزم

خواهد بود.

این تنها خود زنان عرب هستند که قادرند تئوری، ابتکارات و روش‌های رهایی خود را از یوغ همه‌گونه ستم طرح کنند. این تنها تلاش‌های خود آن‌ها است که قادر است زن عرب را از نوبیا فریاند— زنی زنده باصالت خویش، قادر به برچین ره‌آوردهای راستین و ارزشمند توشه سنن فرهنگی، و توانا به پذیرش و جذب دست‌آوردهای مترقی علم و اندیشه جدید؛ زنی آگاه که دیگر به این خیال که آزادی از آسمان و یا از آستین مروت مردان بر زنان نازل شود دل نبندد، و بالاخره زنی که دوری و دشواری راه آزادی و سنگینی بهای آن را به خوبی درک کند. آری تنها چنین زنانی هدایت دیگران را عهده‌دار خواهند شد، و اینان در قبول این مسئولیت تردید نخواهند کرد، چه بخوبی می‌دانند که بهای آزادی اگر گزاف است، بهای بردگی صدچندان گزاف‌تر است.

نوال السعداوی

قاهره، ۱۹۷۹

## درباره این کتاب

انگیزه نگارش این کتاب خاطرات جانکاه مردان و زنان بیشماری است که در طی سال‌های طولانی طبابت من در مناطق شهری و روستایی، زنگ خانه مرا بصدا درآوردند و با کوله‌باری از مشکلات جنسی و روحی بدرون گام نهادند.

بسیاری احياناً تصور خواهند کرد که این کتاب تنها به زنان و مسائل عاطفی و جنسی آن‌ها، و یا به خانواده‌ها، اطفال و شوهران زنان بسنده خواهد کرد. اصولاً مطالعه دربارهٔ مسائل زنان همواره در انتهای فهرست موضوعات با ارزش و قابل توجه قرار داشته است، چرا که این قبیل مطالعات دارای طبیعتی محدود، و ناظر بر گروهی خاص، پنداشته می‌شد که ناگزیر باید موضوعات خود را از محدودهٔ افقی تنگ بر می‌گزید. مگر نه این است که جهان زنان، به خانه، خانواده و فرزندان محدود است؟ آیا این دنیای کوچک چگونه می‌تواند با مسائل بزرگ سیاسی و انسانی زمان ما، نظیر آزادی، عدالت، و یا آیند ... سیالیزم، که بر افکار و احساسات ما مستولی اند، برابری کند؟ اما در عمل هر کوششی که مطالعهٔ عمقی موقعیت زنان در جامعه را عهده‌دار شود،

آنگاه که خود را از قید این برداشت که زن صرفاً وسیله‌ای برای تولید نسل است برهاند— مسائل بسیار وسیعتری از کلیه جوانب حیات بشری را موضوع بررسی خویش خواهد یافت. چنین مطالعه‌ای ما را به قلمرو سیاست رهنمون خواهد شد، و یا به بیان دقیق‌تر، خود به انگیزه سیاسی طراز اولی که به مبارزه پایان ناپذیر راه آزادی و حقیقت پیوسته است، بدل خواهد شد.

بنای سیاست «عالی» هر مملکت، از ترکیب خشت‌های کوچک بسیار، و جزئیاتی چون امیال و مسائل افراد، و نیازهای شخصی آنان شکل گرفته است. زندگی خصوصی افراد و نیازهای آن‌ها، آن نیروی محرکه و هدایت کننده‌ای است که در تحلیل نهایی به یک خواسته سیاسی، سیاست‌ها، و سرانجام به سیاست کلی یک مملکت تلخیص و ترجمه می‌گردد. این زندگانی خصوصی طبعاً دقیق ظریف مسئله جنسیت، روابط میان زن و مرد، و مناسبات تولید و تقسیم کار، همه را در بر می‌گیرد. کوچک شماردن مسائل زنان و جنسیت یا از عدم درک اصول سیاست ناشی می‌گردد و یا از نادیده گرفتن آن‌ها. این واقعیت را بیش از این نمی‌توان انکار کرد که عقب‌ماندگی نسبی زنان، و موقعیت نازل آنان در اجتماع به عقب‌ماندگی بنیادی جامعه در تمامیت خود منجر خواهد شد. به این دلیل آزادی زنان را باید جزء مکمل مبارزات اجتماعی، اعم از مبارزه علیه اشکال گوناگون اختناق، یا مبارزه برای رهایی همه طبقات و گروه‌های تحت ستم سیاسی و جنسی بحساب آورد.

هنوز بسیاریند کسانی که عقب‌ماندگی زنان عرب را در تحول و پیشروی اجتماعی منطقه ما انکار می‌کنند، و از قبول مشکلات جانکاه آنان سر باز می‌زنند. این نحو برخورد، صرفنظر از ریای باطنی آن، ضربه خطرناکی به آرمان ترقی و ترقیخواهی در ممالک عربی بشمار می‌رود. چنانچه برآستی به این آرمان پایبند باشیم، به جای اختفای نقاط ضعف خویش باید به یافتن و بر ملا کردن آن‌ها بکوشیم، چرا که غلبه بر آن‌ها جز از این راه ممکن نیست.

در چند سال گذشته، در زمینه بسیاری از بیماری‌های اجتماعی که

مداوای نهایی آن‌ها شرط ضروری دستیابی جامعه عرب به جهات اقتصادی، سیاسی، انسانی و اخلاقی آزادی واقعی است، مطالعات عمیق و با ارزشی انتشار یافته که مقدمات ریشه‌یابی آن بیماری‌ها و بلایا را تا حدودی فراهم آورده است. از آثار دانشمندان عرب در اینجا مایلم از نوشته حلیم برکت بنام رودخانه بی‌کناره یاد کنم. او نشان می‌دهد که در طی جنگ‌های متوالی سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، اسرائیلی‌ها چگونه از «ضربه‌پذیری‌ها و حساسیت‌های جنسی» اعراب پایبند سنت در فلسطین بهره جستند و ابعاد فرار آنان از سرزمین خود را گسترش دادند. از بمباران هوایی که بگذریم، یکی از عواملی که اعراب را در ۱۹۶۷ به ترک ساحل غربی رود اردن وادار کرد، نگرانی آن‌ها از بابت حفظ «نوامیس» خود بود. به این ترتیب درک این نکته دشوار نیست که چرا برخی از مبارزان عرب اصرار می‌ورزیدند که در واژه‌نامه زبان عربی، کلمه عرض به معنی ناموس، با کلمه ارض به معنی زمین تعویض شود\*.

این چنین است که ما ارتباط میان یک امر شخصی چون بکارت زن را با یک واقعه سیاسی پر اهمیت چون مهاجرت گروه‌های کثیر پناهندگان عرب، که اشغال سرزمینشان توسط اسرائیل را تسهیل کرد، درک می‌کنیم. این تنها یک نمونه از نمونه‌های فراوانی است که اهمیت مطالعه مسائل زنان و دختران، و جنبه‌های گوناگون روابط جنسی و اخلاقی موجود در جامعه ما را توسط همه آن کسانی که برآستی به سرنوشت ممالک ما علاقمند هستند، نشان می‌دهد.

در طی سال‌های گذشته من چندین کتاب در رابطه با این مسائل در کشورهای عربی به چاپ رسانیده‌ام که از میان آن‌ها کتاب **زن و جنسیت**، بیش از همه توجه جناح‌های مختلف افکار عمومی را به خود جلب کرد. چاپ

\* نگاه کنید به پیشگفتاری که صبیحة الخلیل بر اثر نگارنده بنام **زن و جنسیت** افزوده است:

**Woman and Sex**, Guy Printing Press, Jerusalem, 1974.

المرأة والجنس (الموسسة) بة للدراسات والنشر، بیروت).



اول این کتاب بسرعت نایاب شد و از آن هنگام چندین تجدید چاپ دیگر نیز ضرورت پیدا کرده است. اما چیزی از انتشار این کتاب نگذشته بود که من خود را در مسیر سیل آتشفشان هولناکی احساس کردم که صدای غریب‌های آن لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شد. شمار نامه‌ها، تلفن‌ها، ملاقات‌های زن و مرد و پیر و جوان کم‌کم رو به فزونی گذاشت. اغلب آن‌ها از روی دوستی و گاه عجز، به جستجوی راه چاره آمده بودند، اما معدودی به شمار انگشتان دست نیز به قصد تهدید و ارباب.

تدریجاً عادات جدیدی به زندگی من افزوده شد: صدای همیشگی زنگ در، صندوق پستی پر از نامه، لحن آهسته مخاطبین تلفنی، و قدم‌های مردد و خجولانه در راهروی محل کار و یا سکونت. میهمانانی از کشورهای عرب همسایه نیز کم‌کم به این فهرست اضافه شدند.

دریچه قلب و فکر من نیز هم‌چون در خانه من به روی کسانی که می‌آمدند گشوده بود، اما با گذشت زمان بر سنگینی بارزهای انباشته در آن افزوده شد و من تدریجاً به دشواری قبول مسئولیت آن‌ها واقف شدم. اساساً حل مسائل بی‌پایان زنان و مردان جامعه ما مقدور نیست، مگر آن‌که علل ریشه‌ای شکست‌ها و قصورهای خود را در بنیادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، جنسی و تاریخی حیات خود بجوئیم و برملا کنیم، و در این راه تلاشی روزافزون و مداوم بکار بندیم. افراد بسیاری توسط نامه از من خواستند که این وظیفه را عهده‌دار شوم و به راه خود ادامه دهم. این همه علاقه از سوی مایه نگرانی، و از سوی دیگر مایه شادمانی و پشتگرایی من بود. اینک دیگر بهتر از هر زمان در یافته بودم که اکثریت قریب به اتفاق زنان و مردان جامعه ما تشنه آگاهی، دانش، و پیشرفت‌بیشترند.

البته طبیعی بود که اقلیت اندکی نیز بیم، و بلکه وحشت خود را از این کلمات، یا از تراوشات قلمی که چون چاقوی تیز جراحی نسوج را می‌شکافت و رگ‌ها و پی‌های پنهان بدن را آشکار می‌ساخت، ابراز کنند. هر شعاع روشنگر نور این گورزادان دلبسته به تاریکی را به وحشت و هراس وامی‌داشت.

نامه‌های اینان مرا به خودداری از انتشار حقایقی که طی سال‌های طولانی با بردباری و حوصله زیاد گرد آورده بودم، فرا می‌خواند، و این چون دستی بود که بخواهد دیدگان را از آسیب یک روشنایی غیر منتظره محفوظ نگاه دارد. اقلیت دیگری از میان «صاحبان قدرت و مقام» نیز بر آن شدند که مرا از پست مدیریت آموزش‌های بهداشتی وزارت بهداشتی مصر برکنار کنند و اجازه انتشار مجله بهداشت را نیز که من سردبیر انتخابی گردانندگان آن بودم از من بازستانند.

اما این قبیل آسیب‌ها هرگز از علاقه و فعالیت من نکاسته‌اند و در آینده نیز هر اندازه سخت و دشوار که باشند، از آن نخواهند کاست. قلم من هم‌چنان به افشای واقعیت‌ها و تبیین آنچه که من حقیقت می‌پندارم ادامه خواهد داد، چرا که به اعتقاد من شناخت و اشاعه حقایق مربوط به مسئله «جنسیت و زنان» هیچ نوع زیانی نمی‌تواند بهمراه داشته باشد و زیان واقعی تنها ثمره تلاش کسانی است که پرده بر این حقایق می‌کشند. حقیقت گاه انسان را تکان می‌دهد و آرامش باورهای ذهنی او را دستخوش تزلزل می‌سازد. اما چه بسا که این تکان‌ها اذهان خفته را بیدار کنند و چشمان بسته را به واقعیات بگشایند.

شک نیست که در جامعه عرب نوشتن در باره زنان— خصوصاً هنگامی که نویسنده خود نیز یک زن باشد— بمنزله تحریک حساسیت‌ها و برانگیختن عکس‌العمل‌هاست. اینکار با عبور از یک منطقه مین‌گذاری شده بی‌شبهت نیست. در هر قدم ممکن است بر چاشنی یک انفجار پانیهی، یک منطقه ممنوعه و مقدس را در نوردی، و یا یک ارزش غیر قابل‌تردید را مورد سؤال قرار دهی— ارزشی از مجموعه آن ارزش‌های اخلاقی و مذهبی که هر جا مسائل مربوط به زنان طرح شود و یا دستی به یاری آنان بلند گردد، چون یک دیوار آهنین بر سر راه پدیدار می‌شوند.

حربهٔ مذهب، رایج‌ترین حربه‌ایست که در جوامع سنتی برای ممانعت از کوشش‌های محققین و روشنگران بکار گرفته می‌شود. امروزه مذهب ابزاری در دست قدرت‌های اقتصادی و سیاسی، و نهادی در خدمت

طبقات حاکم است، و این مطلبی است که من اینک با وضوح و روشنی بیشتری آن را درک می‌کنم. مذهب در این مسیر همان نقشی را ایفا می‌کند که دستگاه‌های قضایی، آموزشی، پلیسی و حتی روانی، در استمرار نظام خانواده پدرسالار، که از ابتدا از سرکوب زنان، کودکان، و بردگان ریشه گرفته و بر آن استوار بود، ایفا کردند. نتیجه اینکه در هیچ جامعه‌ای تفکیک مذهب از نظام سیاسی ممکن نیست، همچنانکه جدا کردن جنسیت از سیاست امکان‌پذیر و عملی نیست.

مثلاً سیاست، جنسیت و مذهب حساس‌ترین مسئله هر جامعه‌ای بشمار می‌رود. حساسیت امر خصوصاً در ممالک در حال توسعه‌ای که فرهنگ و سابقه روستایی دارند و مناسبات فئودالی بر آن‌ها حاکم است، شکل حادثری به خود می‌گیرد. پیشرفت‌های صنعتی، تکنولوژیک و علمی اروپا در رهانیدن فرهنگ مردمان خود از سیطره نفوذ فئودالیسم و ارزش‌های پوسیده مربوط به مذهب و جنسیت نقشی بسزا ایفا کرد، و این پیروزی تنها از طریق مبارزه سرسختانه با کلیسا میسر گردید. اختلاف و برخورد مزبور در واقع بازتابی از تضاد نیروهای بالنده سرمایه‌داری از یک سو، و وابستگان نهادهای فئودالی و قرون وسطایی از سوی دیگر بود. در این جدال نیز همچون دیگر تخصیصات اجتماعی افراد بی‌گناه بسیار، و هم‌چنین مردان و زنانی با فرهنگ و آگاه قربانی شدند، که بعضی از اینان حتی به اتهام کفر و الحاد زنده در آتش سوختند— مردانی چون جوردانو برونو\* که مدعی شد زمین در گردش مداوم خود بدور خورشید آسمان‌ها را در می‌نوردد، و همین‌طور ژاندارک معروف. اما سرانجام موعد پایان این جدال و پیروزی نیروهای سرمایه‌داری بر کلیسا و رهبران مذهبی‌اش فرا رسید. بلی منطق تاریخ بشریت چنین است— منطقی خلیل‌ناپذیر که عوامل اقتصادی را بر همه عوامل دیگر، حتی بر مذهب، تفوق می‌دهد.

\* Giordano Bruno

دلیل این تفوق در آن است که زندگانی مردم و نیازهای حیاتی شان اساساً به اقتصاد وابسته است و نه به مذهب. بعلاوه معیارها و ارزش‌های مذهبی سراسر طول تاریخ، خود از اقتصاد شکل گرفته و رنگ پذیرفته است. سرکوب زنان در هر جامعه بازتابی است از ساخت اقتصادی مبتنی بر مالکیت زمین، قوانین و سنن توارث و قیمومت، و خانواده پدرسالار. تاریخ بشر کراراً به این واقعیات، و به این امر که ستم زدگی زنان و موقعیت ناگوار اجتماعی آنان در طی قرون ثمره و ویژگی‌های ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی است گواهی داده است، اما هنوز بسیاری از نویسندگان و مفسرین مذهب را علت اصلی آن بشمار می‌آورند. این امر خصوصاً در مورد محققین غربی مسائل زنان عرب صادق است. آنان می‌کوشند تا در مقایسه با سایر مذاهب، مشکلات زنان عرب را به طبیعت اسلام، و ارزش‌ها و نقطه نظرهای آن نسبت دهند. این طرز تفکر احیاناً ثمره درک ناقص و یا نادرست آنان از اسلام و نقش آن در تحولات اجتماعی است، و شاید هم محصول ارزیابی نادرست اصول و نظام‌های اسلام، و بالاخره شاید تلاشی است برای اختفای منافع طبقات حاکمه‌ای که خویشاوندی نزدیک با نیروهای نواستعمار دارند.

در بعضی از ممالک عربی جهان سوم همکاری حساب‌شده و مداومی را میان بسیاری از قدرتمندان بومی و نیروهای نواستعمار می‌توان مشاهده کرد که بر اساس آن مذهب و تعالیم آن بمنظور منحرف کردن و سردرگم کردن مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد. غارت بی‌سابقه نفت عربستان سعودی، سرنگونی مصدق و احیای حاکمیت انحصارهای نفتی در ایران، کشتار جمعی و بی‌سابقه در اندونزی، قتل سالوادور آلنده و استقرار دیکتاتوری نظامی متکی به توپ، تفنگ، زندان و صدای مرگبار چکمه در شیلی، همه و همه به نحوی از انحا تحت لوای مذهب صورت پذیرفته‌اند. در ترور مجیب‌الرحمان در بنگلادش، و در جنگ برادرکشی طولانی لبنان که جز توطئه‌ای برای مهار و نابودی نیروهای بالنده ناسیونالیزم، ترقیخواهی و دموکراسی نیست نیز جای پا و نقش ویژه مذهب را می‌توان مشاهده کرد. هم‌چنین بنام مذهب است که هزاران انسان در ممالک عربی به مرگ

وحشتناک محکوم شده‌اند، و هم امروز نیز می‌شوند. در مصر نیروهای جاهلیت، سنت‌گرایی، و استثمار دست به دست یکدیگر داده‌اند و تحت لوای مذهب می‌کوشند تا مردم را به نفع معدودی انگشت شمار، از نان روزانه و حیاتی‌ترین نیازهای خود محروم کنند. نیروهای مزبور در جستجوی احیای نوع تازه‌ای از حرمسراها برآمده‌اند و با صراحت بازگشت زن به خانه را خواستار می‌شوند. بعلاوه همین نیروها هستند که حتی امروزه نیز از ختنه و حشیا نه دختران در بعضی ممالک عربی پشتیبانی می‌کنند. قطع کلیتریس، و گاه تمامی ارگان تناسلی بیرونی دختران، عملی است که با شستشوی مغزی آنان، و با فعالیت حساب‌شده و بی‌رحمانه‌ای برای از کار انداختن قوای فکری و عقلی آن‌ها همزمان انجام می‌گیرد. دلیل این گفته، نظامی است که در طی قرون پی‌ریخته شده تا وضعیت ناگوار زنان را امری مقدر جلوه دهد، و آنان را از مشاهده و درک ریشه‌های استثمار که بر آنان روا می‌رود باز دارد. وضعیت زنان از این دیدگاه خواست‌آفریدگارست، چه او اینان را زن آفرید و مرتبه پست‌تری در نوع بشر برایشان قائل شد.

بررسی و مقایسه عمقی مذاهب می‌تواند نشان دهد که اسلام واقعی در مقایسه با یهودیت یا مسیحیت، شأن و منزلت کمتری برای زنان قائل نشده‌است. در واقع خلاف این امر صحت دارد و سرکوب زنان در اندیشه یهود و نصاری بمراتب چشم‌گیرتر است. چادر و روبنده زنان ره‌آورد یهودیت است که به سال‌ها پیش از اسلام باز می‌گردد. دلیل بر این مدعا را در تورات می‌توان جست که زنان را هنگام پروردگار به پوشانیدن سر و روی خود امر می‌کند، اما مردان را به دلیل آن که به هیأت و تصویر خداوند آفریده شده‌اند از این کار معاف می‌دارد. مردان مجاز بودند که سر برهنه در مراسم نیایش حضور یابند و از این جا اعتقاد به نقصان زن—بمنزله بدنی بدون سر که تنها به سروری شوهر می‌توانست کمال یابد—رواج یافت.

در سایه چنین اعتقاداتی بود که با ظهور خانواده پدرسالار، زنان و دختران جوامع غیر اسلامی، به اشکال گوناگون اسارت جسمی و روحی گرفتار شدند. کمر بند آهنی عفت که به قسمت زیرین شکم و بدور کمر زن

قفل می شد، و انواع دیگر تبعیض و فشار عموماً یادگار آن دورانند. قبل از پیدایش خانواده پدرسالار که بر مالکیت زمین، توارث، خط پدری شجره‌یابی و سرکوب زنان و بردگان استوار بود، بشر خدایان مذکر و مؤنث، هر دو را پرستش می کرد. در بسیاری از تمدن‌های باستانی، و از جمله در مصر باستان، زنان از موقعیت و یژه‌ای در جامعه برخوردار بودند و خدایان مؤنث بر بسیاری از امور حکم می‌راندند. اما به مجرد استیلای خانواده پدرسالار و نظام‌های تازه اقتصاد، خدایان مذکر انحصار مذاهب توحیدی را درید اختیار خویش گرفتند. خدایان مؤنث یا الهه‌های باستان ناپدید شدند و نقش پیامبری یا روحانیت به انحصار کامل مردان درآمد.

آزادی زنان عرب تنها زمانی میسر خواهد شد که زمینه و ریشه‌های عمقی اسارت آنان برچیده شود. بعلاوه آزادی واقعی نیز جز رهایی از همه اشکال استثمار، اعم از اقتصادی، سیاسی، جنسی و فرهنگی، مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد. آزادی اقتصادی به تنهایی کافی نیست و تا هنگامی که خانواده پدرسالار و کلیه عواقب ناگوار آن در زمینه روابط زن و مرد، بر جامعه مستولی است هیچ نظام سوسیالیستی که در آن زنان به ازای کار مساوی، از دستمزد مساوی با مردان برخوردار باشند، لزوماً به آزادی کامل آن‌ها منتهی نخواهد شد. تردیدی نیست که رهایی از استثمار اقتصادی گام مؤثری در راه آرمان رهایی زن است، اما آزادی واقعی زنان، و بلکه مردان، بدون رهایی از اشکال اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی ستم و سرکوب میسر نیست. آری مبارزه در جبهه‌های گوناگون رهایی را به یکدیگر پیوند باید داد.

نوال السعداوی

قاهره، ۱۹۷۷

بخش اول

# نیمه مثله شده

## ۱- یک پرسش بی پاسخ

آنشب شش سالگی خود را بیاد می آورم که گرم و آرام در بستر خود غنوده بودم— در آن حالت دلپذیر نیم خواب و نیم بیدار، و با آن خواب‌های رنگارنگ کودکی که چون پریان خیالی با سرعت، ولی آرام و بی صدا، از برابرم می گذشتند. در درون بسترم حرکت چیزی شبیه به یک پنجه سرد و زمخت را احساس کردم که به لمس و جستجوی بدن من سرگرم بود. گویی به دنبال چیزی می گشت. همزمان با آن، پنجه‌ای دیگر، بهمان بزرگی، سردی و زمختی اولی، بردهان من قفل شد تا مرا از فریاد زدن بازدارد.

آن‌ها مرا به حمام بردند. چهره‌هایشان را بیاد نمی آوردم، اینکه مرد بودند یا زن، و یا تعدادشان را. به نظرم دنیا را ابرتیره‌ای فرا گرفته بود که مرا از دیدن باز می داشت. شاید هم آن‌ها چیز خاصی به روی چشم‌های من گذاشته بودند. همه آنچه که بخاطر می آورم این است که ترس مرا فرا گرفته بود و تعداد آن‌ها نیز زیاد بود. هم‌چنین چیزی شبیه یک گیره آهنی را بیاد می آورم که دست‌ها، بازوان، و ران‌های مرا در خود می فشرد طوریکه قدرت

هر گونه حرکت یا مقاومت را از من سلب می کرد. تماس سرد و یخ زده کاشی های حمام در زیر بدن برهنه ام را بیاد می آورم، و صداهای ناشناس و زمزمه های نامفهومی را که گاه و بیگاه با صدای فلزی ناهنجار قطع می شد. صداهایی که قصاب را هنگام تیز کردن چاقوی خود و قبل از سر بریدن گوسفند عید قربان بخاطر می آورد.

خون در رگ هایم منجمد شده بود. گمان می کردم که چند نفر دزد به اطاقم خزیده و مرا از بسترم ربوده اند. به نظر می آمد آن ها آماده می شوند تا حلقوم مرا ببرند و این همان اتفاقی بود که همیشه در داستان ها در کمین دختر بچگان شیطانی چون من می نشست— داستان هایی که مادر بزرگ پیر روستایی من با اشتیاق فراوان برایم نقل می کرد.

گوش هایم را تیز کردم تا صدای ناهنجار فلز را خوب بشنوم. لحظه ای که صدا قطع شد، انگار قلب من از زدن باز ایستاد. من قادر نبودم چیزی را ببینم اما حس می کردم که نفس در سینه ام حبس شده است. چیزی که صدای سوهان از خود بیرون می داد ظاهراً بمن نزدیک و نزدیک تر می شد، اما برخلاف انتظار من آن شئی به گردن من نزدیک نمی شد بلکه قسمت دیگری از بدنم را نشانه گرفته بود— جایی در زیر شکمم، و شاید بدنبال چیزی پنهان در میان ران هایم. در همان لحظه متوجه شدم که ران هایم از یکدیگر باز شدند. پنجه های پولادینی که آنی از فشار خود نمی کاستند هر یک از آن ها را تا سرحد امکان از دیگری بدور می کشیدند. من احساس کردم که چاقویا تیغ سوهانی مستقیم بسمت گلوی من پایین آمد. اما ناگهان بنظر رسید که لبه تیز فلزی آن به میان ران هایم فرورفت و پاره گوشتی را از آن نقطه بدن من جدا کرد. من فریادی از درد زدم و دستی که دهان مرا می فشرد نتوانست مانع خروج آن شود زیرا آنچه که حس کردم فقط احساس یک درد معمولی نبود، آتش سوزانی بود که سراسر جسم مرا در خود می گرفت. چند لحظه بعد حوضچه سرخی از خون را در اطراف کمرم گسترده دیدم. من نمی دانستم که آن ها چه چیز را از بدن من جدا کرده اند، و



کوششی نیز برای پی بردن به آن نکردم. فقط گریه را سر دادم و مادرم را به کمک خواندم. اما بدترین ضربه لحظه‌ای بود که بدور خود نگاه کردم و او را در کنار خودم ایستاده دیدم. بله اشتباه نمی کردم، این خود او بود که درست در وسط آن افراد غریبه، با آنان حرف می زد و لبخند تحویلشان می داد، انگار که آن‌ها همین چند لحظه پیش در مراسم تکه پاره کردن دخترش شرکت نکرده بودند.

آنها مرا به بسترم باز گرداندند. سپس خواهرم را که دو سال از من کوچک تر بود چنگ زدند، درست بهمان ترتیبی که چند دقیقه قبل مرا چنگ زده بودند. من با تمام قدرتم فریاد زدم: نه! نه! صورت او را که در میان دست‌هایی درشت و خشن حبس شده بود می توانستم ببینم. رنگش مثل مرده‌ها پریده بود. چشم‌های گشاده سیاهش در یک لحظه ناتمام با چشم‌های من تلاقی کرد— نگاه وحشت زده‌ای که هرگز نمی توانم فراموشش کنم. لحظه‌ای نگذشت که او نیز رفته بود، پشت درهای حمام و همان‌جا که من تازه ترک گفته بودم. نگاه‌هایی که ما مبادله کردیم گویی به هم می گفتند: «حالا می فهمیم که چیست. حالا می فهمیم که فاجعه ما از کجا ریشه می گیرد. ما از جنس خاصی متولد شده‌ایم— جنس مؤنث. سرنوشت ما را از آغاز به سیاهی رقم زده‌اند. به قطع تکه‌ای از بدنمان به وسیله دستانی سرد، بی احساس و جنایتکار.»

خانواده من یک خانواده بی سواد مصری نبود. بعکس با معیارهای آن زمان والدین من هر دو از تحصیلات بسیار خوبی برخوردار بودند. پدر من فارغ التحصیل دانشگاه بود و در آن سال (۱۹۳۹) به سمت بازرس آموزشی استان منوفیه در ناحیه دلتا و در شمال قاهره منصوب شده بود. مادرم در مدارس فرانسویان آموزش دیده و به هنگام ازدواج پدرش مدیر کل استخدام ارتش بود. با این همه سنت ختنه دختران در آن زمان بسیار رایج بود و هیچ دختری، چه از یک خانواده روستایی و یا شهری، نمی توانست از قطع کلیتریس خود فرار کند. هنگامی که پس از بهبودی به مدرسه برگشتم از همکلاسی‌ها و

دوستانم درباره آنچه که برایم اتفاق افتاده بود سؤال کردم و با تعجب متوجه شدم که همه آن‌ها بدون استثنا و صرفنظر از خاستگاه طبقاتی خود، تجربه مذکور را پشت سر گذاشته‌اند.

در مناطق روستایی نیز رسم ختنه دختران— آن طور که بعدها از اقوام خود در کفر طحله شنیدم— در میان سکنه تهیدست همچنان باقی و برقرار است. از روستائیان گذشته، بخش بزرگی از شهرنشینان نیز هنوز سرسختانه باین رسم پایبندند. با این حال رواج تحصیلات و آگاهی بیشتر اولیا، تدریجاً تعداد روزافزونی از پدران و مادران را از ختنه دختران خویش منصرف می‌کند.

خاطره آن واقعه تا این زمان نیز چون یک کابوس هولناک از من دست برداشته است. از آن روز به بعد احساسی از نا امنی به من دست داد— احساس حضور مجهولی که هرگام زندگی آینده مرا در کمین نشسته بود. من حتی از اینکه پدر و مادرم، و یا مادر بزرگ و نزدیکانم، نقشه‌های تازه‌ای برای من در سر نپرورانیده باشند، مطمئن نبودم. از روزی که چشم را به جهان باز کردم، جامعه مرا مجبور کرده بود که دختر بودن خود را درک کنم و این را هم درک کنم که هرگاه کسی لفظ بنت را ادا می‌کند، معمولاً باید ابروان خود را در هم کشد.

در سنین بالاتر، و حتی هنگامی که در ۱۹۵۵ از دانشگاه بعنوان یک پزشک فارغ التحصیل شدم نیز نتوانستم خاطره آن واقعه دردناک را فراموش کنم. واقعه‌ای که کودکی مرا یکبار و برای همیشه از من گرفت و در طول جوانی و سال‌های متمادی زندگی مشترک نیز مرا از نعمت غنای زندگی جنسی، و کمال حیات که تنها از تعادل همه جانبه روانی می‌توانست پدیدآید، محروم کرد. کابوس‌های مشابهی نیز در طی این سال‌ها و خصوصاً در دوره‌ای که بعنوان یک دکتر طب در مناطق روستایی کار می‌کردم، مرا دنبال کرد. در آن مناطق غالباً ناچار بودم که دختران جوانی را که پس از انجام عمل ختنه به خونریزی شدید دچار می‌شدند و به بخش بیماران سرپایی

رجوع می کردند، مورد مداوا قرار دهم. بسیاری از آنان در نتیجه شیوه غیرانسانی و ابتدایی انجام این عمل وحشیانه جان خود را از دست می دادند. بسیاری دیگر به عفونت های شدید و یا مزمنی که بقیه عمرشان آن ها را رنج می داد دچار می شدند، و اغلب آن ها - اگر نگوئیم همه آن ها - بعدها بسبب این واقعه قربانی اختلالات جنسی و یا روانی می گشتند.

هم چنین دوره دیگری از زندگی حرفه ای و طبابت من نیز به معاینه زنان کشورهای عربی گوناگون، و منجمله زنان سودانی سپری شد. مشاهده دختران سودانی که عمل ختنه ای ده چندان وحشیانه تر از عمل دختران مصری را به خود دیده بودند، مرا سخت به وحشت انداخت. در مصر به قطع کلیتریس اکتفا می کنند و معمولاً تمام آن را هم بر نمی دارند. اما در سودان عمل ختنه قطع کامل تمامی ارگان های تناسلی بیرونی را در بر می گیرد. آهاعلاوه بر کلیتریس، دلب بزرگ بیرونی، و دلب کوچک درونی\* را نیز قطع می کنند. تنها دهانه بیرونی مجرای تناسلی آن ها از آسیب مصون می ماند. و البته آن هم بعد از دوختن چند بخیه اضافی، و تنگ کردن آن پس از اتمام عمل ختنه به حدی که خروج خون حیض عملی باشد. نتیجاً در شب ازدواج لازم خواهد شد که با چاقوی جراحی و یا قیچی معمولی، یک، یا هر دو انتهای دهانه مزبور شکافته شود و راه دخول باز گردد. بهنگام طلاق دهانه بیرونی مجرای زن یکبار دیگر دوخته می شود تا مانع روابط جنسی او در آینده گردد. گشایش دهانه مزبور تنها در صورت ازدواج مجدد زن مجاز خواهد شد.

هنگامی که من به توضیحات این زنان در باره جزئیات ختنه دختران سودانی گوش می دادم سراسر وجودم از تنفر و غضب آکنده می شد. عصبانیت من بهنگام دیدارم از سودان در سال ۱۹۶۹ چند برابر شد. زیرا با خبر شدم که عمل ختنه در روستاها و یا حتی در شهرها هنوز منسوخ نشده است.

در آن ایام من علیرغم تحصیلات و آموزش طبی خود، از درک این مسئله که چرا دختران را به تحمل این عمل وحشیانه ناگزیر می کنند، عاجز بودم. بارها از خود دلیل این رسم را می پرسیدم، اما هرگز پاسخی به این

\* labia minora, labia majora

سؤال که روز به روز بیشتر بر ذهنم سنگینی می کرد نمی یافتم، درست بهمان ترتیب که هرگز جوابی برای سوال هایی که در روز ختنه خود و خواهرم بمغزم خطور کرد، نیافتم. این سؤال با معماهای دیگر ذهن من، بنحوی مرتبط بنظر می رسید. چرا آن ها در مواردی چون خوراک و آزادی خروج از منزل، ارفاق بیشتری برای برادرم قائل می شدند؟ چرا در همه این موارد با او رفتار بهتری می شد تا با من؟ چرا برادر من مجاز بود که با صدای بلند قهقهه بزند، پاهایش را آزادانه حرکت بدهد هر اندازه که دلش می خواهد بازی کند، در حالی که من مجاز نبودم مستقیم در چشم مردم نگاه کنم، و در موقع برخورد با دیگران باید نگاهم را به پایین می دوختم؟ هنگام خندیدن می باید صدایم را آنقدر پایین نگاه می داشتم که به دشواری شنیده می شد، و یا اینکه، اصلاً به تبسم خجولانه ای اکتفا می کردم. هنگام بازی پاهایم نمی باید آزادانه حرکت می کردند، بلکه می باید جفت و نزدیک به هم نگاه داشته می شدند. از وقتی که بمدرسه رفتم، درس خواندن نیز بر وظایف دیگر من، یعنی کمک به نظافت منزل و آشپزی اضافه شد، در حالی که از برادرم، و اصولاً از پسرها، انتظار دیگری بجز درس خواندن نمی رفت.

اولیای من هر دو تحصیل کرده بودند، خصوصاً پدرم که خود یک معلم بود، و نتیجتاً تبعیض میان دختر و پسر در خانواده ما هرگز به آن حدی که در خانواده های دیگر مرسوم بود، نرسید. من غالباً هنگامی که دختران جوان فامیل را از مدرسه بیرون می کشیدند تا به پیرمرد صاحب ثروتی شوهر دهند، به حالشان تأسف می خوردم، و یا هنگامی که برادران کوچکترشان آن ها را تنها بدلیل پسر بودن و برتر بودن خود تحقیر می کردند و بباد کتک می گرفتند.

برادر من نیز بنوبه خود تلاش کرد تا بر من تسلط و تفوق پیدا کند، اما پدرم مرد گشاده نظری بود و تمامی کوشش خود را بکار بست تا میان فرزندان دختر و پسر خود رفتاری خالی از تبعیض برقرار کند. مادرم نیز غالباً می گفت که دختر و پسر هر دو برابرند، اما من احساس می کردم که این گفته در عمل، همیشه هم صحیح نیست.

هر وقت که تبعیض رخ می داد من اعتراض و گاه طغیان می کردم.

پدر و مادرم را مورد مؤاخذه قرار می‌دادم که با وجود موفقیت بیشتر من از برادرم در مدرسه، بچه دلیل امتیازاتی به او می‌دهید که از من دریغ می‌کنید. پدر و مادرم هرگز جوابی نداشتند که بدهند بجز این که «خوب اینطور نیست دیگه...» و من در جواب می‌گفتم «چرا اینطور نیست؟» و آن‌ها مجدداً همان جواب را تکرار می‌کردند «برای این که اینطور نیست دیگه...». اگر حال لجاجت داشتم، یکبار دیگر سؤالم را تکرار می‌کردم. و آنوقت صبر آن‌ها تمام می‌شد و تقریباً یکصدا جواب می‌دادند: «چون او یک پسر است و تو یک دختر.»

شاید آن‌ها این جواب را برای قانع کردن، و یا حداقل ساکت کردن من کافی می‌دانستند، اما بعکس چنین جوابی همیشه مرا به سماجت بیشتر وامی‌داشت— می‌پرسیدم: «فرق یک دختر و پسر در چیست؟» در این موقع مادر بزرگم که زیاد پیش ما می‌آمد، بحث و مجادله‌ای را که بنظر او «نقض ادب و اخلاق» بود، قطع می‌کرد و به من می‌توپید که «من هرگز در عمرم دختری به زبان درازی تو ندیده‌ام. البته که تو مثل برادرت نیستی، برادرت یک پسر است، پسر، می‌فهمی؟ ایکاش تو هم مثل او پسر بدنیا می‌آمدی!». هیچ کس در خانواده هرگز قادر نبود که جواب قانع کننده‌ای به سؤال من بدهد. بنابراین سؤال مزبور مدام و بی‌وقفه در مغز من دور می‌زد، و وقوع هر واقعه‌ای که شیوه متفاوت برخورد با مردان را تأیید و تأکید می‌کرد، پرسش مزبور را یکبار دیگر به پیشاپیش مبهمات ذهن من جلو می‌راند. شیوه برخوردی که مردان را—آنان که گویی به نسلی و نوعی برتر از زنان تعلق داشتند—همیشه و همه جا مستحق رفتار متفاوتی می‌پنداشت.

وقتی که دوران مدرسه را شروع کردم متوجه شدم که آموزگاران نام پدرم را بر دفترچه‌هایم می‌نویسند و هرگز از نام مادرم استفاده نمی‌کنند. از مادرم در این مورد سؤال کردم و او مجدداً جواب داد: «رسم است دیگه...». اما پدرم توضیح داد که کودکان را به نام پدرشان نام گذاری می‌کنند. و وقتی که من مجدداً درباره دلیل آن سؤال کردم، پدرم جوابی را که اینک دیگر بخوبی با آن آشنا بودم تکرار کرد: «خوب رسم است

دیگر...». من تمام شجاعتم را جمع کردم و گفتم: «چرا رسم است؟» و این بار از چهره پدرم فهمیدم که او واقعاً جواب این سؤال را نمی‌داند. من هرگز آن سؤال را دوباره از او نپرسیدم. مگر سالها بعد که جستجوی حقیقت مرا وادار کرد تا سؤال‌ها و مطالب زیاد دیگری را که در مسیر زندگی خویش کشف کرده بودم، با او در میان نهم. بھر تقدیر، از آن روز به بعد دریافتم که من می‌باید خود جواب سؤالی را که هیچ‌کس بآن پاسخ نمی‌گفت، بیابم. راهی که به نوشتن این کتاب منجر شد نیز از همان روز آغاز شده است.

## ۲ - دختران خردسال، قربانیان تعرضات جنسی

هر کودک سالم و طبیعی، خود را یک انسان کامل حس می‌کند، اما یک دختر فاقد این احساس است. از لحظه‌ای که او پا به دنیا می‌گذارد و حتی پیش از آن که تلفظ کلمات را بیاموزد، نحوه نگاه مردم و بیان چشمهایشان اینطور حکایت می‌کند که او «ناقص» است، و یا عضوی از او هنگام تولد «مفقود» گردیده است. از روز تولد تا لحظه مرگ سؤالی ذهن او را اشغال می‌کند: «چرا؟» چرا برادر او مورد لطف و توجه بیشتری است و حال آن که آن‌ها تفاوتی ندارند و بلکه از بسیاری، و یا حداقل برخی جهات، او نسبت به برادر خود برتری نیز دارد؟

نخستین تهاجمی که نوزاد دختر در جامعه تجربه می‌کند این احساس است که مردم از تولد او استقبال نمی‌کنند. در بعضی خانواده‌ها، و خصوصاً در نواحی روستایی «سردی» استقبال ممکن است از این هم فراتر رفته و به فضایی از افسردگی و ناراحتی، و یا حتی طلاق و تنبیه جسمی مادر و یا فحاشی نسبت به او تبدیل شود. در کودکی، من خود سیلی خوردن یکی از عمه‌هایم را بدلیل بدنی آوردن سومین دخترش شاهد بودم؛ و تهدید شوهرش به طلاق دادن او در صورتی که یکبار دیگر بجای پسر، فرزند دختر بدنی آورد را نیز پنهانی شنیدم<sup>۱</sup>. او چنان از این نوزاد متنفر بود که مراقبت، و یا حتی تغذیه کافی او را بیاد فحش و ناسزا می‌گرفت. آن نوزاد قبل از پایان چهلمین روز عمرش مُرد و من نمی‌دانم که آیا او از عدم مراقبت فوت شد یا اینکه مادرش او را تنه کرد تا باصطلاح ما مصری‌ها «هم خود راحت شود و هم دیگران را راحت کند.»

درصد مرگ و میر نوزادان در مناطق روستایی، و بطور کلی در اغلب کشورهای عربی، بدلیل سطح نازل درآمد و آگاهی، بسیار بالاست. اما درصد مرگ و میر کودکان دختر بسیار بالا تر است، و این عموماً از بی توجهی و عدم مراقبت ناشی می گردد. با این حال افزایش سطح تحصیلات و رفاه اقتصادی اسباب تحول را فراهم آورده، و تفاوت نرخ مرگ و میر کودکان پسر و دختر بسرعت روبه کاهش گذارده است.<sup>۲</sup>

دختری که در یک خانواده تحصیل کرده و شهری عرب متولد شود، مهربانی بیشتری خواهد دید و با رنج‌ها و سختی‌های کمتری روبرو خواهد شد، اما بازهم از لحظه‌ای که شروع به چهار دست و پا رفتن و یا ایستادن روی دو پا می کند به او می آموزند که با اعضای جنسی خود— و خصوصاً آن قسمتی که بعدها با نام پرده بکارت آن را خواهد شناخت— رفتاری توأم با ترس و احتیاط در پیش گیرد. بنابراین دختران خردسال تا آنجا که به لمس و یا عریان گذاشتن اعضای جنسی شان مربوط است در محیطی مملو از تهدید و ارعاب بزرگ می شوند. کودکان سالم و طبیعی برای شناختن، راهی جز حرکات جستجوگرانه اکتشافی ندارند اما بمحض این که یک دختر خردسال دست خود را برای لمس اعضای جنسی اش حرکت بدهد، دستان مراقب مادر، و گاه پدر، فوراً ضربه سخت و برق‌آسایی را نثار آن خواهند کرد. حتی بعید نیست که او را با یک ضربه سیلی غافل گیر کنند. اما پدران و مادران منطقی تر احتمالاً به یک اخطار کوتاه، و یا یک کلمه تند اکتفا خواهند کرد.

تربیت و تعلیم یک دختر خردسال در جامعه عرب مشتمل بر یک سلسله هشدارهاست که او را از آنچه که عامه مردم زیانبار و خلاف مذهب و اخلاق می پندارند، باز می دارد. نتیجتاً کودک می آموزد که تمایلات خود را سرکوب کند و خود را از علائق و خواسته‌های اصیلی که با ضمیر او پیوند دارد تهی نماید، و آنگاه خلاء حاصل را با خواسته‌های دیگر از نوپر کند. تربیت یک دختر خردسال به این ترتیب به یک جریان آرام انهدام، و به یک سرکوب تدریجی فکر و شخصیت تبدیل می شود، و از او آمیزه بی جانی از گوشت و خون و استخوان بجای می گذارد که تنها ظاهری شبیه انسان دارد و



حرکاتی چون آدمک‌های مصنوعی از خود بروز می‌دهد. دختری که شخصیت خود و قدرت فکر و اندیشه آزاد را از دست داده باشد باز یچه دست دیگران و قربانی تصمیماتشان خواهد شد. اما بینیم این دیگران که راجع به آن‌ها صحبت می‌کنیم کیستند: آن‌ها مردان خویش و یا بیگانه‌ای هستند که در هر مرحله از زندگی او ممکن است با او تماس پیدا کنند. این مردان که به سنین مختلفی از کودکی تا پیری و به محیط‌ها و سوابق متفاوتی تعلق دارند در یک چیز با هم مشترکند، و آن این که آن‌ها نیز قربانیان جامعه‌ای هستند که مرد و زن را از هم جدا می‌کند و رضای غریزه جنسی را گناهی بشمار می‌آورد که پرداختن به آن تنها در چهارچوب عقد رسمی ازدواج می‌تواند میسر شود. از این مجرای مجاز روابط جنسی که بگذریم، جامعه انجام عمل جنسی را برای نوجوانان و جوانان بهر شکل، مگر احتلام‌های شبانه، ممنوع می‌شناسد. این مضمون، نقل کم و بیش دقیق آن چیزی است که در دبیرستان‌های مصر تحت عنوان «آداب و سنن» به نوجوانان مصری می‌آموزند<sup>۳</sup>. بعلاوه در تقبیح استمنا نیز توضیح داده می‌شود که منع آن بدلیل زیان‌هایی است که با زیان‌های همخوابگی با زنان خودفروش برابری می‌کند<sup>۴</sup>. با این ترتیب راهی در پیش پای جوانان باقی نمی‌ماند مگر این که تا پس‌انداز پول کافی برای ازدواج شرعی منطبق با احکام خدا و رسول، صبر کنند و انتظار بکشند.

اما خصوصاً از آن‌جا که در شهرها پس‌انداز هر مقدار پول برای یک مرد جوان مستلزم چند سال تحصیل و اشتغال بکار است، سن ازدواج جوانان شهری در مقایسه با جوانان روستایی به مقدار قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. دختران و پسران اقشار مرفه جامعه طبعاً می‌توانند که زودتر ازدواج کنند، اما این بندرت اتفاق می‌افتد. اقشار دیگر مردم علاوه بر مسئله تحصیل و اشتغال، با عوامل بازدارنده دیگری چون افزایش صعودی هزینه زندگی، کمبود شدید مسکن، و اجاره‌های سرسام‌آور نیز روبرو هستند. نتیجه این عوامل، رقم روز افزون جوانانی است که به دلایل اقتصادی قادر به ازدواج نیستند، و نتیجه دیگر شکاف دائم التزایدی است که میان بلوغ جسمی و

نیازهای جنسی جوانان از یکسو، و بلوغ اقتصادی و احتمال ازدواجشان از سوی دیگر پدیدار می‌گردد. این شکاف یا فاصله زمانی بطور متوسط از ده سال کمتر نیست. در این جا طبعاً این سؤال مطرح می‌شود که در این دوره ده ساله مردان جوان نیازهای جنسی طبیعی خود را در جامعه چگونه باید ارضا کنند. آن‌ها چگونه می‌توانند در جامعه‌ای که استمنا رابه بهانه زیان‌های جسمی و روحی، و همخوابگی با روسپیان را نیز بدلیل خطرات و زیان‌های جسمی آن— که خصوصاً پس از غیرقانونی شدن فحشا در بسیاری از ممالک عربی رو به افزایش گذارده است— منع می‌کند، نیازهای جنسی خود را مرتفع کنند. علاوه بر این هزینه همخوابگی با زنان روسپی نیز برای اکثریت قریب باتفاق جوانان قابل تحمل نیست. نتیجتاً با توجه با این واقعیت که روابط جنسی بیرون از دایره ازدواج و همینطور همجنس بازی شدیداً در عرف جامعه محکوم هستند هیچ راهی در پیش پای جوانان باقی نمی‌ماند.

با این مقدمه تنها مؤثی که یک مرد یا پسر جوان احتمالاً در دسترس خود می‌یابد، خواهر جوان خود اوست. در اغلب منازل خواهر او در تخت مجاور، و یا حتی در مجاورت او در همان تخت می‌خوابد. دست او تدریجاً شروع به لمس بدن خواهرش در خواب، و حتی در بیداری خواهد کرد. در هر صورت تفاوت چندانی ندارد چه در صورت بیداری نیز دختر قدرت ایستادگی در مقابل برادرش را نخواهد داشت. این ناتوانی دلایل گوناگونی می‌تواند داشته باشد: ترس از اقتدار برادر که در عرف و قانون مقدس است، ترس از خانواده، احساس عمیق گناه از لذت حاصل از تماس‌های دست برادر، و یا صرفاً کمی سن و عدم درک دقیق آنچه که بر او می‌گذرد.

دختران خردسال اغلب از خطر چنین حوادثی در امان نیستند. نوع این حوادث بسته به مورد، ممکن است دقیقاً یکسان، و یا بسیار متفاوت باشد. مورد بحث ممکن است برادر، دایی، عمه، فرزندان مذکر اقوام نزدیک، پدر بزرگ، و یا حتی شخص پدر باشد. در خارج خانواده مرد مورد بحث می‌تواند سرایداریا دربان خانه، معلم، پسر همسایه، و یا هر مرد دیگری باشد.

یک تعرض جنسی ممکن است بدون توسل به زور انجام پذیرد. در مورد دختران بزرگ‌تر که امکان مقاومت از آنان می‌رود، مهاجم به آمیزه‌ای از دلربایی و فریب، و در صورت عدم تاثیر به نیروی بدنی خود متوسل می‌گردد. در اغلب موارد دختر تسلیم می‌شود و از شکایت به دیگران خودداری می‌کند، زیرا اگر تنبیهی هم در کار باشد غالباً متوجه خود او خواهد شد. تنها اوست که بکارت و حیثیت خود را از دست می‌دهد. مرد هرگز چیزی را از دست نمی‌دهد و سخت‌ترین تنبیهی که در صورت عدم خویشاوندی نزدیک او با دختر ممکن است انتظار او را بکشد اجبار به ازدواج با دختر است.

اغلب مردم فکر می‌کنند که چنین اتفاقاتی نادر و غیرمعمول‌اند. واقعیت عکس این است و از کثرت این نوع اتفاقات حکایت می‌کند. اما این قبیل حوادث در مخفی‌ترین زوایای ضمیر کودک پنهان می‌ماند چرا که او جرأت ابراز آنچه را که بر او گذشته است نخواهد داشت. مرد نیز هرگز به فکر قبول و افشای آنچه که انجام داده است، نخواهد افتاد.

تجاوزات جنسی از آنجا که معمولاً برای کودکان یا دختران جوان اتفاق می‌افتد، مطابق مکانیزم فراموشی خاطرات دوران کودکی \* بسرعت از یاد زوده می‌شود. حافظه انسان خائز استعدادی طبیعی برای از خاطر زدودن آن چیز است که میل به فراموشی آن دارد— خصوصاً آن چیزی که با حوادث دردناک، و یا با احساس پشیمانی و گناه مرتبط است. این امر خصوصاً در مورد وقایع خاصی که در کودکی اتفاق افتاده، و توسط هیچکس کشف نشده است حقیقت دارد. اما این فراموشی هرگز کامل نیست و در اغلب موارد گوشه‌ای از آن در ضمیر ناآگاه مدفون می‌ماند که به هنگام بحران‌های روحی و اخلاقی، و یا در شرایط گوناگون دیگر خود را ظاهر می‌سازد.

\* Infantile amnesia

## مآخذ:

- ۱- این واقعه به حوالی سال ۱۹۴۲ مربوط می‌شود. که در روستای ما کفر طحله در استان کلیوبیه اتفاق افتاد.
- ۲- گزارش وزات بهداری مصر، ۱۹۷۱. نرخ مرگ و میر نوزادان در سال ۱۹۵۲ عبارت از ۱۲۷ در هزار بود و این شامل اطفالی که بهنگام تولد در می‌گذشتند نمی‌شد. این رقم در ۱۹۷۷ به ۱۱۵ در هزار کاهش پیدا کرده است.
- ۳- وزارت آموزش و پرورش: کتاب درس روانشناسی برای دانش‌آموزان سال سوم دبیرستان، رشته هنر و ادبیات نوشته دکتر عبدالعزیز القوصی و دکتر سید غنیم (قاهره ۱۹۷۶).
- ۴- کتاب فوق، فصل ۱۱، صفحات ۱۷۴-۱۲۳.

## ۳- اخلاق ریایی

شمار خارق العاده اینگونه اتفاقات که من در مطب خود به آن برخورد کرده‌ام مرا بر آن داشت که بخش بزرگی از وقت خود را برای نقاب برداشتن از چهره دوگانه جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم صرف کنم - جامعه‌ای که در ظاهر اخلاق و پاکدامنی را می‌ستاید، اما در خفا رفتاری دیگر در پیش می‌گیرد.

حرفه من که یک دکتر طب هستم به من آموخته است که در مورد بیماری‌های جسمی قبل از معاینه لباس از تن بیمار خارج کنم، و در مورد بیماری‌ها و اختلالات روانی نقاب‌هایی را که مردم با آن‌ها ضمیر واقعی خود را پنهان می‌کنند، کنار بزنم. در هر دو حالت، چه هنگامی که بدن بیمار عریان شود، و یا آنگاه که ضمیرش از پرده بیرون افتد، نگرانی و اضطراب بر او مستولی می‌گردد. دلیل امتناع مردم از لخت شدن جسمی و روحی نیز همین است. به علاوه در صورت رضایت به این کار نیز به سرعت ملافه را به روی خود می‌کشند، و یا نقاب‌های اجتماعی خود را بجای اولیه باز می‌گردانند تا مردم را از مشاهده واقعیت وجود خود که آن را در تاریخ‌ترین زوایای ضمیرشان مدفون کرده‌اند، باز دارند. با این حال امید و تلاش برای اختفای ضمیر واقعی اغلب ناکام و نا موفق است، زیرا حقیقت گرچه در عمیق‌ترین اعماق نیز مدفون شود، باز زنده است. تا هنگامی که انسان زنده است و نفس می‌کشد، تنفس آن حقیقت نیز محسوس باقی می‌ماند. حقیقت چه بسا در همان لحظه‌ای که انسان عنان اختیار از کف نهاده است چون یک کرم مدفون سر از خاک بیرون بیاورد و خود را نمایان سازد. آدمی علیرغم همه خویشتن‌داری‌ها، عنان اختیار خود را به کرات از

دست می دهد، چنان که لحظات خشم، و شور و هراس، گواه این واقعیت هستند. در چنین لحظاتی او فراموش می کند که نقاب خود را با سرعت لازم جابجا کند و نتیجتاً چشمان تیزبین فرصت می یابند تا تصویر روشنی از آنچه که پنهان است بدست آورند. این امر در مورد یک فرد بیمار محتمل تر است، چرا که در حالت بیماری انسان قدرت نگاه داشتن نقاب را از دست می دهد. نقاب ناچار بزیر می افتد و جسم و روح را از پرده بیرون می اندازد. اینجا خطر عریان شدن جسم و روح، یا خطر فرو افتادن برگ انجیر و نقاب، در مقایسه با خطرات بیماری واهمه و هراس کمتری برمی انگیزد. اینک حیات و تندرستی می باید بهر بهایی که هست حفظ شود.

یکی از مواردی که بخاطر می آورم مورد دختر بلند قامتی است که نگاهی عمیق و نگران داشت. او از دردهای جسمی و روحی متعددی شکایت داشت. من قصد ندارم که جزئیات بیماری او را شرح دهم ولی داستان او در حافظه من بدقت نقش بسته است. این داستان را او در یک شب سرد زمستان در اطاق گرم و محفوظ نشیمن من برایم تعریف کرد:

بخاطر می آورم که پنجساله بودم و مادرم بسیاری اوقات مرا بدیدن خانواده اش می برد. آن ها در یک خانه بزرگ و قدیمی در ناحیه زیتون نزدیک هلیولوپولیس [قاهره] زندگی می کردند.

مادرم با مادر و خواهرهایش به گپ و خنده مشغول می شد و من هم با بچه های خانواده بازی می کردم. معمولاً صدای همهمه و شادی خانه را فرا می گرفت و این شلوغی تا بصدا درآمدن زنگ در که خبر بازگشت پدر بزرگ را می داد ادامه می یافت. با ورود او همهمه فرو می نشست، مادرم از آهنگ صدایش می کاست، و بچه ها هم بسرعت ناپدید می شدند. آنگاه پدر بزرگ به اطاق مادر بزرگ می رفت و او در آن جا در حالی که ساکت و سربزیر ایستاده بود در کندن لباس و کفش های پدر بزرگ باو کمک می کرد.

من هم مثل سایر اعضای خانواده از پدر بزرگ می ترسیدم و هرگز در حضور او خنده و بازی نمی کردم. اما بعد از ناهار، موقعی که دیگران به خواب می رفتند، پدر بزرگ، با صدایی که اندکی از معمول ملایم تر بود مرا

صدا می کرد و می گفت «بیا برویم و از باغ کمی گل بچینیم». موقعی که به دورترین انتهای باغ می رسیدیم او با صدایی که بنرمی صدای مادر بزرگ می شد از من می خواست که در کنار او بروی نیمکت چوبی و در مقابل باغچه گل های رز بنشینم. او سپس چند گل سرخ و زرد بدستم می داد و موقعی که من در زیبایی و رنگ گل ها خیره می شدم او مرا بروی زانوان خود می نشانید. در این حال برایم آوازی می خواند و مرا نوازش می داد تا این که من چشم هایم را مثل یک کودک خواب آلوده می بستم. اما من هرگز بخواب نمی رفتم زیرا هر بار می توانستم دست او را که آرام و با احتیاط بزیر لباس هایم می خزید، احساس کنم. انگشتان او آنگاه به نقطه پنهانی در درون شلواریم فرو می رفتند.

من پنج سال بیشتر نداشتم، اما بگونه ای این را درک می کردم که آنچه پدر بزرگم انجام می دهد نادرست و خلاف اخلاق است. بعلاوه این را هم درک می کردم که اگر مادرم از قضیه باخبر شود روزگاریم را سیاه خواهد کرد. من کم و بیش این را نیز می فهمیدم که احياناً باید از روی زانوان پدر بزرگ پایین بپریم، و اصلاً از گردش با او خودداری کنم. پنج سال بیشتر نداشتم، اما خیالات دیگری نیز ذهن مرا می آزرده. احساس گناه و نادرستی تدریجاً در من رشد کرد زیرا من بر زانوان پدر بزرگ باقی می ماندم و هرگز پایین نمی پریدم. علاوه بر این تا حدودی از حرکات دست او لذت نیز می بردم. هر بار بمحض این که مادرم مرا صدا می زد او با شتاب دستش را کنار می کشید و تکانم می داد که بیدار شوم. آنگاه می گفت: «مادرت صدایت می زند». من چشمانم را انگار که تازه بیدار شده ام باز می کردم و با چهره گشاده یک کودک ملوس پنج ساله بسوی مادرم می دویدم. او از من می پرسید: «کجا بودی؟» و من با لحن معصومانه یک کودک جواب می دادم «با پدر بزرگ در باغ بودم».

وقتی که مادرم می شنید که با پدر بزرگم در باغ بوده ام احساس آرامش و اطمینان می کرد. او اغلب به من هشدار می داد که تنها به باغ نروم. و مکرر در باره «آن مرد» یعنی، باغبانی که پیراهن بلند می پوشید و گل ها را آب می داد به من اخطار می کرد. اخطارهای او سبب شده بود که من نه تنها از باغبان، بلکه از قطرات آب فوران از آبپاش او نیز واهمه داشته باشم.

از سوی دیگر پدر بزرگ به مجرد این که باغ را ترک می کرد و از راه پله به ساختمان باز می گشت، شخصیت همیشگی خود که همه، و من جمله خودم را بوحشت می انداخت از سر می گرفت، و مجدداً با تسبیح زرد خود سرگرم می شد. در تصورات خود، من تقریباً به این نتیجه رسیده بودم که پدر بزرگی که مرا در باغ نوازش می دهد، آن پدر بزرگی نیست که در پشت میز می نشیند و مرا به وحشت می اندازد. بعضی اوقات حتی فکر می کردم که من صاحب دو پدر بزرگ هستم.

پدر بزرگم در دهسالگی من مرد. من از مرگ او متأثر نشدم، بلکه بعکس احساس شادی عجیب و مبهمی بمن دست داد طوریکه با بچه های دیگر به بازی و خنده، و جست و خیز پرداختم. اما مادرم مرا در خانه حبس کرد و بصرم فریاد کشید: «مگر نمی دانی که پدر بزرگت مرده است؟ اصلاً از ادب بویی برده ای؟» چیزی نمانده بود که از او پرسم «آیا پدر بزرگ از ادب بویی برده بود؟» اما جرأت آن را در خود ندیدم، خاموش ماندم و آن راز را در قلب خود دفن کردم. دکتر! این اولین باری است که من آن ماجرا را برای کسی بازگو می کنم...»

سال ها از این گفتگو می گذرد و من تمامی آنچه را که زن مزبور در آن شب برایم گفت بازگو نکرده ام. او تنها هنگامی دزیچه قلب خود را بروی من باز کرد که اطمینان یافت که من به قضاوت اخلاقی درباره او نخواهم پرداخت. بسیاری از دختران و زنانی که به مطب من آمدند ابتدا از افشای رازهایی که در درون خود پنهان داشتند ابا می کردند. اما آنگاه که اعتماد و اطمینان برفضا مستولی می شد، آن ها تدریجاً خود را از سنگینی توشه های دردناکی که سال ها بدوش کشیده بودند آسوده و سبکبار می کردند.



## ۴- بی عدالتی دستگاه عدل

شمار تعرضات جنسی به دختران خردسال کم نیست اما فقط درصد ناچیزی از آن فرصت بروز پیدا می کند. یک کودک یا دختر جوان سیر خود را از روی حجب یا هراس در درون محبوس می کند. تازه اگر او چیزی را بروز دهد، و یا مرد در حین تجاوز گرفتار شود، باز احتمال برملا شدن ماجرا نمی رود، چه خانواده دختر از بیم لکه دار شدن شرف و اعتبار خود، از افشای ماوقع و مراجعه به دادگاه اجتناب خواهند کرد.

چنانچه به ترتیب، و از جمله در جریان یک تجاوز، بکارت یک دختر قبل از ازدواج رسمی از دست برود، حیثیت و اعتبار خانواده خانواده او لطمه جبران ناپذیری خواهد دید. باین دلیل از افشای هر حادثه تجاوز جنسی به شدت جلوگیری می شود و براین قبیل حوادث بندرت می توان وقوف یافت. این پنهانکاری به متجاوز امکان می دهد که بدون کمترین آسیب از معرکه جان بدربرد. گناهکار واقعی دور از هر نوع مخاطره و مصون از هر نوع کیفر قانونی زندگی آسوده ای را در پیش خواهد گرفت، حال آن که قربانی او اگر کودک خردسالی بیش نباشد نیز تا پایان عمر داغ ننگ و ناپاکی را بر پیشانی حفظ خواهد کرد. بکارت او شرف اوست و آنگاه که از دست رفت دیگر بازستاندنی نیست.

در جامعه ما خطر حملات جنسی به دختران جوان واقعیت پذیرفته شده ای است که تنها شدت و ضعف آن می تواند موضوع سوال قرار گیرد. دختران خردسال کمتر از هفت سال نیز اغلب از خطر حملات غیرمنتظره مردان جوان و یا بالغ خانواده، و یا مستخدم و دربان خانه، در امان نیستند. اوج فاجعه این گونه حوادث در آنجا است که متجاوز نه تنها از حمایت

قربانی خود سر باز می زند، بلکه گاهی اوقات در تعیین مجازات قربانی، و حتی در اجرای عملی آن نیز مشارکت می کند. به عبارت دیگر او با تظاهر به غیرتمندی و مراقبت از حیثیت خانواده سعی می کند تا هر نوع شک و ظن را از خود دور گرداند. همانطور که گفته شد این قبیل حوادث بهیچ وجه نادر نیست و علیرغم همه کوشش‌هایی که برای اختفای آن‌ها صورت می گیرد، نویسندگان و محققین از آن‌ها بی خبر نمی مانند. من خود به ماجراهای بسیار تأثرانگیزی برخورده‌ام که از جمله هولناک‌ترین آن‌ها ماجرای مردی است که سخت وسوسه دختر برادر خود شد و با او رابطه جنسی برقرار کرد. اما وقتی که رابطه برملا شد، دو برادر باهم همداستان شدند و برای جلوگیری از درز کردن موضوع به بیرون از خانواده و آبروریزی حاصل از آن، دختر جوان را مسموم کردند و کشتند.<sup>۱</sup>

این قبیل جنایات غالباً چون اسرار سر بمهر از انظار پنهان داشته می شود و توجه پلیس یا دادگاه‌ها را نیز بندرت به خود جلب می کند. در صورت طرح ماجرا در محکمه نیز قضات عموماً به منظور حفظ حیثیت قربانی و خانواده‌اش، دعوی را سریعاً خاتمه می دهند. البته گهگاه نیز متجاوز ترغیب می شود که به عنوان «بهترین راه گریز از تنگنا» دختر را به عقد خود درآورد. در مدارس دخترانه نیز مشابه این جریانات کم نیست، و ماجرا با انتقال مجرم— که معمولاً یک آموزگار مرد است— به مدرسه و یا ناحیه دیگر فیصله می یابد.

من ماجرای که به خاطر می آورم که طی آن یک معلم نه دختر هفت تا دوازده ساله را مورد تعرض جنسی قرار داد. موضوع در دادگاه مطرح شد اما قضات به منظور جلوگیری از رسوائی اجتناب ناپذیری که نصیب شماری از خانواده‌ها می شد جلسات دادرسی را متوقف کردند. متهم صرفاً از حرفه‌اش به شغل متفاوتی انتقال داده شد.<sup>۲</sup> تصمیم ختم دادرسی این طور ثبت شده بود:

علیرغم این واقعیت که همه شواهد حکایت از مجرمیت متهم می کنند، و او می باید به جزای تجاوز به یک عده دختر خردسال محکوم و مجازات گردد،

دادگاه تصمیم به ختم دادرسی می گیرد. تعدادی از قربانیان بسیار کم سن اند و نمی باید که به عنوان گواه به یک محکمه جنایی آورده شوند چون این امر ممکن است اثرات نامطلوبی بر روحیه آنان بجای گذارد و آینده آنان را دستخوش مخاطره کند. دادستان عمیقاً متأسف است که ناگزیر از درخواست اختتام دادرسی و تخفیف کیفرخواست به انتقال متهم از شغل آموزگاری مدرسه دخترانه به یک تصدی دیگر گردیده است.

کشور تونس در قانونگذاری مسئله تجاوز جنسی از دیگر کشورهای عربی بسیار پیشی گرفته و قوانین مربوطه را تا حد زیادی اصلاح نموده است، مع الوصف باز اگر متهم به ازدواج با قربانی خود رضایت دهد، جریان دادرسی علیه او متوقف خواهد شد.<sup>۳</sup>

در ۱۹۷۳ من یک مطالعه تحقیقاتی را در دانشکده طب دانشگاه عین الشمس قاهره شروع کردم. تحقیقات مزبور ۱۶۰ زن و دختر مصری بی سواد، یا تحصیلکرده از گروه‌های مختلف اجتماعی را در بر می گرفت. یکی از نتایج مطالعه مزبور آمار حیرت‌آور حملات جنسی مردان بالغ نسبت به دختران جوان و دختر بچگان بود. درصد موارد مثبت در خانواده‌های بی سواد به ۴۶٪ بالغ می شد که در خانواده‌های تحصیلکرده به ۳۷٪ کاهش پیدا می کرد. اما همین رقم اخیر نیز درصد کوچکی نیست زیرا نشان می دهد که بیش از یکسوم از فرزندان خانواده‌های تحصیلکرده نیز از آزارهای جنسی مصون نبوده‌اند. درصد اخیر بمراتب از رقم ۲۴٪ که مطالعه مشابه کینزی\* در ۱۹۵۳ در ایالات متحده آشکار کرد بزرگتر است.

مقایسه این دو مطالعه تحقیقی کاریست بسیار دشوار. از جمله دلایل متعدد این دشواری فاصله زمانی ۲۰ سال، ویژگی‌های بسیار متفاوت دو جامعه و محیط‌های دو گروهی که در مصر و ایالات متحده تحت مطالعه قرار گرفتند، و سرانجام تفاوت شیوه برخورد و متدولوژی را می توان نام برد. اما هردو بررسی و آمارهای مربوطه آن‌ها، شیوع این قبیل حوادث را بطور قطع و یقین تأیید می کنند، و این کاملاً مغایر نظریه رایج کسانی است که سر در لاک خود فرو می برند و وقوع چنین حوادثی را اساساً انکار می کنند و یا اینکه

\* Kinsey

بسیار نادر می شمارند. من با این نظریات شدیداً مخالفم و اعتقاد دارم که این قبیل حوادث واقعیت همه جوامع و از جمله جوامع عرب، بشمار می رود. خصوصاً اگر عامل پنهانکاری شدید این قبیل حوادث را توسط همه افراد ذینفع و مطلع در نظر بگیریم بیشتر به نادرستی نظر کسانی که بر ندرت وقوع آنها پافشاری می کنند، پی خواهیم برد.

من بعنوان زنی که کوشش کرده است تا در یچه روح و قلب خود را بروی مشکلات مردم باز کند، و بنا به تجربه ای که در این راه کسب کرده ام، از روی یقین و بی هیچ اغراق می توانم ادعا کنم که بسیاری از دختران جامعه ما در دوران کودکی خود به انواع مختلف تعرضات جنسی - از نوازش و بوس و کنار گرفته تا جماع کامل - گرفتار و مبتلا گردیده اند. یک دختر خردسال چه بسا بکارت خود را بی آنکه خبردار و دقیقاً واقف شود از دست بدهد. خاطره این واقعه ممکن است از ذهن او پاک شود و یا بصورت کابوس هولناک و عذاب آوری او را تا پایان عمر همراهی کند و سلامت روانی اش را به مخاطره اندازد. تازه اینها در صورتی است که او از مجازاتی که در شب زفاف در کمین اوست جان سالم بدر برد - مجازاتی که با خبردار شدن اولیا و شوهرش از فقدان بکارت او در انتظار اوست.

در طول تحقیقاتم من مدتی را در بخش پزشکی قانونی وزارت دادگستری سپری کردم. در آنجا یکی از محققین خلاصه ای از پرونده تعرضات جنسی گوناگون نسبت به دختران خردسال و نوجوان را برای من بازگو نمود. بعنوان نمونه از آموزگاری نام برد که با تمام دختران کلاسش روابط جنسی از درجات مختلف برقرار کرده بود. آموزگار مزبور با تعدادی از آنها به بوس و کنار اکتفا کرده بود، اما با دیگران تا مرحله جماع کامل پیش رفته بود. هم چنین داستان مادری را برایم تعریف کرد که روزی وحشت زده پیش او آمد و چگونگی تعرض جنسی دربان آپارتمان مسکونی خود نسبت به دختر سه ساله اش را تشریح نمود. دربان مزبور دخترک سه ساله را بغل گرفته بود و با او ور می رفت و علاوه بر این با انگشت خود مناطق حساس بدن او را نیز لمس می کرد.

در قاهره، طی بازدیدهای خود از موسسات روانی خواستار مطالعه سوابق برخی از موارد تجاوز جنسی که ناشی از بیماری روانی متجاوزین تشخیص داده شده بود، شدم. یک خصوصیت مشترک و حیرت‌آور در تمام آن پرونده‌ها بچشم می‌خورد، و آن اینکه اغلب بیماران از شاگردان مدارس مذهبی و یا معلمین دینی مدارس بودند. یکی از آنان که در طی مصاحبه لحظه‌ای نیز اشکش متوقف نشد به من گفت:

من عمیقاً مذهبی و فرد باشرفی هستم من هرگز در عمرم دست به استمنا نزده‌ام و هروقت که با دختری روبرو می‌شوم صورتم را مخفی می‌کنم تا غسل باطل نشود. این اولین خطای من در زندگی بود و بخت بد باعث لو رفتن آن شد. همه انسان‌ها اشتباه می‌کنند. هیچکس بجز خداوند تبارک و تعالی کامل نیست.

از میان بیماران متعدد بخش که در اطراف من جمع شده بودند. یک مرد جوان در گوش من گفت:

خداوند رحمان است و رحیم، اما مردم هیچ گذشت و رحمی ندارند. مثلاً وضع خودم را برایتان شرح بدهم. من در مزرعه و زیر درخت نشسته بودم که یک دختر کوچک به سمت من آمد و شروع به بازی با من کرد. من هم بدون این که قصد آزاری داشته باشم انگشت خود را آنجا گذاشتم. دخترک نه تنها گریه نکرد بلکه بعکس از آنچه انجام میدادم خوشحال هم بنظر می‌رسید. اما مردم مرا دیدند، دورم را گرفتند و کتکم زدند. بعد آن‌ها مرا به تجاوز متهم کردند و به این جا آوردند.

یکی از مواردی که در طی تحقیقاتم<sup>۱</sup> راجع به عصیبت و زنان تحت مطالعه قرار دادم، مورد دختر جوانی بود که بتازگی از دانشکده طب فارغ‌التحصیل شده بود. او با یکی از همکارانش نامزد شده و سپس ازدواج کرده بود. در شب زفاف شوهرش متوجه شد که او باکره نیست. او برای شوهرش توضیح داد که بکارت خود را در کودکی و توسط پدرش از دست داده

است، اما شوهر تاب تحمل این ضربه را نیاورد و او را طلاق داد. دختر جوان به خانه اولیایش بازگشت، اما از ترس پدر نمی‌توانست که حقیقت را به مادرش بازگو کند. مادر ساده‌دل او را به انحراف متهم کرد. پدر نیز مشتاقانه به او پیوست و سیل سرزنش را بر او فروریخت. دختر که گیج و حیرت‌زده شده بود گریست و سرانجام همه آنچه را که اتفاق افتاده بود نزد مادرش اعتراف کرد. زن بیچاره از وحشت شنیدن آنچه شوهرش انجام داده بود تقریباً از هوش رفت. اما پدر دخترش را متهم به دروغگویی کرد و سخت او را بباد کتک گرفت. در اینحال دختر تعادل روانی خود را از دست داد. پدر از این موضوع بنفع خود استفاده کرد و دختر را به بهانه بیماری به یک بیمارستان روانی فرستاد. روانپزشک مسئول نیز به داستان پدر اعتماد کرد و از قبول گفته‌های دختر سر باز زد. نتیجه این شد که دختر نه تنها سلامت، شرف، شوهر و تمامی آینده‌اش را از دست داد بلکه منطق و استدلالش نیز بی‌اعتبار شد، زیرا از آن پس عده‌ای از مردم به او به چشم یک بیمار روانی می‌نگریستند.

در طی این سال‌ها من به انبوه کثیر و مداومی از این قبیل حوادث و ماجراها برخورد کرده‌ام. بعضی از آنها با گذشت زمان از خاطر من رخت بر بستند و بعضی دیگر زنده و روشن بجای ماندند. تعدادی را هم در پرونده‌های خود حفظ کرده‌ام، مثلاً مورد آن زنی را که در کودکی در پشت بام خانه خود مورد تجاوز جنسی دائی‌اش قرار گرفت. او در مقابل هجوم دائی‌اش در حالی که از ترس بخود می‌لرزید تسلیم مقاصد او شد. این ماجرا در مآمن رازهای زندگی او جا گرفت. هنگامی که دائی‌اش مُرد او دختر بالغی شده بود اما هیچگونه آثار غم بر چهره‌اش مشهود نشد، و برغم دستورها و نصایح مادرش از عزاداری و پوشیدن سیاه خودداری کرد. مادرش او را بباد کتک گرفت و غیر عادی‌اش خواند؛ و پدرش نیز به کمک مادرش شتاف و او را به دیوانگی متهم کرد. با این همه باز او از زنان دیگری که احیاناً در موقعیت او بودند خوش اقبال‌تر بود، زیرا او را به تیمارستان روانه نکردند و در شب ازدواجش نیز شوهرش از باکره نبودن او خبردار نشد. او آنقدر عقل داشت

که آسیب وارده بخود را لااقل از نظر جسمی ترمیم کند.  
آنجا که آزار جنسی نسبت به دختران خردسال یا جوان شیوع و رونق داشته باشد طبعاً خدعه‌های ضروری برای اختفای فقدان بکارت نیز امری رایج و معمول بشمار می‌آید.

شیوه‌های مورد استفاده عبارتند از مرمت پرده بکارت به توسط جراح، و یا شبیه سازی خونی که هنگام بکارت زدائی بیرون می‌جهد. بداقبال‌ترین زنان طبعاً آن دخترانی هستند که امکانات مادی عمل جراحی را ندارند، و تجربه کافی صحنه آفرینی در شب زفاف را نیز حائز نیستند. از میان دختران بی‌بضاعت، وسیع‌ترین قشر به کلفت‌های دهاتی<sup>۵</sup> تعلق دارد. آنها دهکده‌های موطن خود را ترک می‌کنند و در جستجوی شغل - که معمولاً کلفتی خانواده‌های مرفه و میانحال است - به شهرها روی می‌آورند. این دختران به تنها وسیله جنسی موجود برای ارضای مردان جوان، و چه بسا سالمند خانواده‌های مزبور بدل می‌شوند. پسران بالغ اینگونه دخترها را برای ارضای خواسته‌هایشان بسیار مناسب‌تر از خواهر، دختران فامیل و همشاگردی مدرسه و دانشکده می‌یابند. یک جوان از نزدیکی جنسی با یک کلفت احیاناً احساس گناه کمتری خواهد کرد، زیرا او علاوه بر کلفت بودن به طبقه وی نیز تعلق ندارد و موجودیست که از نظر اجتماعی در مرتبه بسیار پایین‌تری از او بسر می‌برد. از سوی دیگر یک کلفت نسبت به یک روسپی نیز ارجحیت دارد زیرا عمل جنسی با او هزینه‌ای در بر ندارد و آنان را با خطر ابتلا به بیماریهای مقاربتی نیز تهدید نمی‌کند.

رئیس خانواده، یعنی شوهر یا پدر مورد احترام نیز بنوبه خود در ایام بیماری، قاعدگی، بارداری و یا مسافرت همسر، سری به بستر کلفت خانواده خواهد زد. گاه ممکن است همسر او هیچیک از حالات فوق را نداشته باشد اما از نظر جنسی سرد و بی‌احساس باشد. در واقع اکثر زنان به سردمزاجی نیز دچار هستند که دلیل آن را در تربیت آن‌ها و در سرکوب جسمی و جنسی دوران کودکی، در فقدان عشق واقعی و صمیمیت، و فقدان تفاهم و رفتار سنجیده میان شوهر و همسر، جستجو باید کرد. اغلب ازدواجها به دلایل

اقتصادی منعقد می‌شود و این خود دلیل کافی برای توضیح فقدان صمیمیت واقعی میان زن و شوهر است. براین عامل اگر طبیعت پدرسالارانه خانواده را هم که حول سیادت و حکومت مطلق مرد دور می‌زند بیفزاییم، هیچ امیدی برای رشد روابط جسمی و عاطفی گرم باقی نخواهد ماند.

به این ترتیب کلفت خردسال به تنها مجرای باقیمانده ارضای جنسی مردان تشنه‌ای که از عطش محرومیت جنسی کف برلب آورده‌اند و به آرزوی ارضای خود صف کشیده‌اند، بدل می‌شود. من در طی سال‌ها طبابت در مطب شخصی خود در بنحه و جیزه<sup>۶</sup>، و یا در بیمارستان‌های عمومی مختلف غالباً به کلفت‌هایی از این قبیل بر می‌خوردم که گرچه سنشان از پانزده یا شانزده متجاوز نبود اما شکمشان براتریک حاملگی نامشروع بالا آمده بود.

چنین طفلی از آن پس در نظر جامعه به یک زن باردار و بی شوهر، و یا بعبارت صریح‌تر به یک دختر فاسد و بی عفت بدل می‌گردد، و آینده او نیز به انزوا، خودکشی، و یا قتل بدست پدر و یا یک عضو مذکر دیگر فامیل خلاصه خواهد شد. احتمال دیگر این است که زندگیش طی یک عمل سقط‌جنین ابتدایی روستایی - که علیرغم خطرش مردم مکرر به آن تن می‌دهند - پایان پذیرد. اگر احياناً او از چنین عملی جان سالم بدربرد، بدلیل منع قانونی سقط جنین مورد تعقیب قرار خواهد گرفت، و اگر تصمیم به حفظ و پرورش کودک بگیرد زندگیش سراسر با خواری و مشقت توأم خواهد شد.

از سوی دیگر ارباب خانه، پسر عزیزالشأن خانواده، شوهر والا مقام و سرشناس، و خلاصه کنیم، این مرد یا این ستون جامعه که شب هنگام بروی بدن بی دفاع دختر خزیده و با او هم‌آغوش شده بود، مصون از دسترس قانونی که در واقع غیر قانونی است، و عدالتی که تجسم بی عدالتی است، به زندگی فارغبال و رنگ‌نایافته از هیچ‌ننگ خود، ادامه خواهد داد. گهگاه تصور می‌رود که حوادثی از این دست نادر و غیر متحمل‌اند، اما متخصصین که به زندگی زنان و دختران جوان ذی‌علاقه هستند می‌دانند که چنین تصویری بسیار بسیار دور از حقیقت است. مساعدترین زمینه برای رشد فشار و محرومیت جنسی، یک جامعه دونیم شده یا جامعه ایست که در آن مرد و زن



بدقت از هم مجزا نگاهداشته شوند. آنجایی که روابط طبیعی میان دختر و پسر، وزن و مرد، منتفی و ناموجود است، یکی از راههای محدود رضای غریزه جنسی، نقب زدن بدرون محدوده خانواده است، چرا که چنین امکاناتی به درون آن محدود گردیده‌اند. آسیب پذیرترین اعضای خانواده دختران جوان و یا خردسال هستند که بدلیل نادانی، ترس و تسلیم در برابر قدرت، جرأت اعتراض نسبت به هرآنچه را که برآنان روا رود، نخواهند داشت. این امر بخصوص در مورد طبقات فقیرتر جامعه، که بدلیل کثرت تعداد بصورت مختلط و در هم آمیخته زندگی می‌کنند، صدق و صحت بیشتری پیدا می‌کند. یک خانواده هشت یا ده نفره معمولاً در یک اطاق زندگی می‌کنند؛ پدر، مادر، برادرها و خواهرها و اغلب برخی اعضای دیگر فامیل تقریباً چسبیده و فشرده به هم حیات می‌گذرانند و چنین وضعیتی مشکلات جنسی فراوانی بار می‌آورد.

#### مآخذ:

- ۱- الاخبار، دهم مه ۱۹۷۰.
- ۲- اخبار الیوم، ۲۳ فوریه ۱۹۷۴.
- ۳- قانون شماره ۲۱ تونس مصوب ۲۷ مارس ۱۹۶۹، متمم ۲۲۷ از قانون جزا، (شماره ۱۲، ۲۵ تا ۲۸ مارس ۱۹۶۹ یا ص ۳۶۹): شخصی که بدون توسل به زور با دختر کمتر از ۱۵ سال رابطه جنسی برقرار کند به ۱۵ سال حبس با اعمال شاقه محکوم می‌گردد. اگر سن متجاوز بین ۱۵ تا ۲۰ سال باشد، محکومیت او به ۵ سال حبس با اعمال شاقه کاهش خواهد یافت. در صورتیکه او به ازدواج با دختر رضایت دهد، پرونده او مختومه اعلام می‌گردد و هرگونه محکومیتی که قبلاً بر او مقرر شده باشد منتفی خواهد شد.
- ۴- مطالعه تحقیقی مربوط به سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۳.
- ۵- ۸۹/۳ درصد زنان شاغل در بخش «خدمات» خانگی را این قبیل دختران تشکیل می‌دهند. نگاه کنید به المرأة المصرية فی عشرين عاماً (۱۹۷۲-۱۹۵۲) مرکز الابحاث والدراسات السكانية الجهاز المركزي للتعبئة العامة والاحصاء.
- ۶- بنحه شهر کوچکی در ۳۰ مایلی شمال قاهره، وجیزه استان جنوبی متصل به آن است.

## ۵- پرده ظریفی بنام «ناموس»

هیچ دختر خردسال عرب، حتی هم امروز نیز از داشتن آن پرده بسیار ظریفی که بکارت نامیده می شود معاف و معذور نیست— پرده ای که اگر نه مهمترین عضو بدن او، لااقل یکی از مهمترین آن ها قلمداد می گردد. علاوه بر این، صرف وجود بکارت نیز بخودی خود کافی نیست. این پرده ظریف می باید قابلیت و استعداد خونریزی شدید داشته باشد— استعداد رها کردن خون سرخی که در شب زفاف دختر جوان بصورت یک لکه بزرگ بر ملحفه سفید بستر او مشهود و قابل رؤیت باشد.

سیاه بختی آن دختری که طبیعت پرده بکارتی قابل ارتجاع و انعطاف پذیر باو داده باشد قابل توصیف نیست زیرا چنین پرده بکارتی بهنگام ورود انگشت و یا آلت تناسلی مرد بسبب قابلیت ارتجاع خود، خونی رها نخواهد کرد. سرنوشت آن دختری که بدلیل فراموشی طبیعت، از ابتدا از چنین پرده ای محروم بوده باشد نیز بهتر از این نیست. هم چنین است دختری که پرده بکارت او بدلیل نازکی و ظرافت زیاد، و در اثر دوچرخه رانی یا اسب سواری مکرر، استمنا، و یا یکی از حوادث کوچک و گوناگون دوران کودکی، پاره شده و از میان رفته باشد. هیچ انسانی هرگز در زندگی خود سیاه بختی و حقارتی بیش از آنچه که دختری با پرده بکارت ضخیم و فاقد دهانه متحمل خواهد شد، بخود نخواهد دید، زیرا در آنصورت رها ساختن خون از چنین پرده ای که در مقابل انگشت و یا آلت مرد چون یک پرده لاستیکی عقب کشیده می شود مقدور و ممکن نخواهد بود.

یک روز زمانیکه هنوز مطبی در بنجه داشتم به بیماری از نوع اخیر برخورد کردم. «بیمار» من دختری جوان و حدود شانزده سال بود که با

رنگ پریده و بدن لاغر خود از دوازده سال نیز کمتر به نظر می رسید. تصور من این بود که عدم تغذیه کافی از رشد متناسب بدن از جلوگیری کرده است. شوهرش که او را همراهی میکرد توضیح داد که آنها یکسال پیش از آن ازدواج کرده اند و او تصور می کند که زنش حامله است زیرا از گرفتگی و پر بودن شکم خود شکایت می کند.

در طی معاینه، من هیچ اثری از حاملگی در او ندیدم، اما متوجه شدم که دختر بطور مادرزاد صاحب بکارتی ضخیم، قابل ارتجاع و غیر مشبک است. نتیجتاً ورم شکم از ناشی از جریان خون حیض او بود که از بدو بلوغ، که ظاهراً بعد از ازدواج بآن دست یافته بود، بطور ماهانه در پشت پرده مزبور انباشته شده بود. فقدان دهانه در پرده بکارت مانع از خروج این جریان از بدن او گردیده بود. با چاقوی جراحی پرده بکارت او را باز کردم تا خون کهنه و تیره به بیرون راه پیدا کند.

در صحبتی که پس از بلند شدن دختر از روی تخت جراحی داشتیم معلوم شد که در شب ازدواج شوهرش او را بدلیل عدم خونریزی به باکره نبودن متهم کرده بود. دخترک در صورت شوهر نکردن ممکن بود خود را در موقعیتی وخیم تر، و در مظان اتهام حاملگی قبل از ازدواج می یافت، زیرا بعید بود که پدر و مادرش متوجه ورم غیر طبیعی شکم او نشوند.

این ماجرا مرا به یاد داستانی می اندازد که سالها بعد در روزنامه خواندم. پلیس جسد یک دختر جوان حامله را که مطابق معمول گمان می رفت که برای دفاع از «ناموس» خانواده خود به قتل رسیده است پیدا کرده بود. اما پزشک متخصصی که کالبد شکافی قانونی را انجام داد گزارش کرد که دختر حامله نبوده و ورم شکم او، همچون موردی که من معالجه کرده بودم، ناشی از تجمع خون در پشت پرده بکارت ضخیم و غیر مشبک او بوده است.

درصد نوزادانی که بکارت آنها در دوران جنینی خود آسیب دیده رقمی بالا است که توجه به این رقم ابعاد فاجعه یعنی تعداد دخترانی را که بی هیچ دلیل موجه به مشقتی توانفرسا محکوم خواهند شد، معلوم می کند. آمار نشان می دهد که ۱۱/۲ درصد دختران با بکارتی قابل ارتجاع متولد می شوند؛

۱۶/۱۶ درصد آنها با بکارت بسیار نازکی که به آسانی پاره می شود؛ ۳۱/۳۲ درصد آنها با یک بکارت ضخیم و قابل ارتجاع، و تنها ۴۱/۳۲ درصد با بکارتی که آنرا طبیعی می توان نام نهاد.

یک شب دیر وقت مادری سراسیمه مرا از خواب بیدار کرد. او می خواست بداند که آیا آب جوش تأثیری بر پرده بکارت دارد یا نه، زیرا دختر خردسال او در لگن گودی از آب جوش افتاده و تمام نیمه پایینی بدنش در آب سوخته بود. مادر بیشتر نگران بکارت دخترک بیچاره بود تا زندگی و حیاتش.

شمار شوهران، پدران، و مادرانی که در ایام مختلف در مطب من حاضر شده و در باره بکارت یک عروس و یا دختر جوان پرسش کرده اند از اندازه بیرون است. غالباً پدر یا مادر مراجعه کننده از من تقاضای صدور یک گواهی طبی را داشتند که بر بکارت دختر آنها و یا بر پاره شدن آن در جریان ورزش و یا حادثه ای غیر جنسی دلالت داشته باشد.

جامعه عرب هنوز نیز آن پرده نازک مسدود کننده آلت تناسلی بیرونی را مهم ترین و مقدس ترین عضو بدن یک دختر می شناسد و آنرا از چشم، دست و یا پای او با ارزش تر قلمداد می کند. یک خانواده عرب آنقدر که در غم از دست رفتن بکارت دختر خود سوگواری می شود، در از دست دادن بینایی و چشم او سوگواری نمی شود. در واقع از دست رفتن بکارت یک دختر فاجعه بزرگتری بحساب می آید تا از دست رفتن جان او و پایان یافتن حیاتش.

دختری که بکارت خود را حفظ نکند مستحق مجازاتی چون انهدام جسمی و یا اخلاقی است و اگر موضوع پس از ازدواج او برملا شود حداقل مجازات او طلاق خواهد بود. البته چنین طلاق با رسوائی و بی آبرویی همراه است و علیرغم کوشش برای مسکوت نگهداشتن و اختفای آن در خانواده، جنجال آن به همه جا درز خواهد کرد. چنین دختری چه بسا که قبلاً هیچ نوع رابطه جنسی را تجربه نکرده باشد اما در عین حال از قدرت اثبات بی گناهی خود نیز عاجز باشد. این بان دلیل است که جامعه پدر سالار و طبقاتی بکارت پیش از ازدواج را بر دختران تحمیل می کند، و حفظ آن را

بطور بی چون و چرا به شرف دختر و خانواده اش مرتبط می گرداند. از دست رفتن بکارت آنچنان لکه ای از ننگ است که بنابه مثل معروف عرب «جز با خون شسته نخواهد شد».

بکارت یک اصل تردید ناپذیر اخلاقی است که تنها از دختران انتظار می رود. اما این ایراد به ذهن می رسد که نخستین خصوصیت یک اصل حقیقتاً اخلاقی آنست که نسبت به هیچکس استثنا قائل نشود و به هیچ نوع تبعیض، اعم از جنسی، نژادی و یا طبقاتی تسلیم نگردد. ولی در واقع کمتر قاعده اخلاقی را در جوامع ما می توان یافت که نسبت به همه مردم بطور یکسان حکم کند، و این گویاترین شاهد این مدعاست که چنین قواعد و ضوابطی تا چه پایه از اخلاق و انصاف بدور است.

به شہانت تاریخ طبقات حاکمه ادوار گذشته رعایای خود را به ارزشهایی اخلاقی چون قناعت، ریاضت و پرهیز از لذات دنیوی مقید می کردند تا آنان به روزی اندک خود بسنده کنند و بهنگام جنگ برای دفاع از جاه و مال دیگران، مشتاقانه در قشون خدمت کنند. از سوی دیگر در طبقات بالا همه چیز مجاز بود و ارزشهایی چون تبذیر، آزمندی، شهوت و خوشگذرانی عرصه را باز می یافتند تا بر ویرانه های فقر توده های زحمتکش رشد کنند و شکوفا شوند.

مردان که زنان را تحت سیطره خویش داشتند، خود را نسبت به هر آنچه که بر آنان منع کرده بودند آزاد گذاردند. این چنین بود که عفت و بکارت صفات اساسی زنان قلمداد شد و حال آنکه بی قیدی، وحتى شهوترانی، در زمره صفات طبیعی مردان قرار گرفت.

بسیاری از مردم جامعه عرب هم امروز نیز اعتقاد دارند که بکارت و فقدان تجربه جنسی پیش از ازدواج تنها از دختران می تواند انتظار رود چرا که خداوند پرده ای را بهمین خاطر در آنان تعبیه کرده است. این نحو استدلال جز بازتابی از عقب ماندگی رایج در شئون مختلف زندگی ما نیست. شناخت طبیعی و بدنی انسان، اعم از زن و مرد، هیچ نوع ارتباطی با ارزشهای اخلاقی نمی تواند داشته باشد. ارزشهای اخلاقی در حقیقت محصول نظامهای

اجتماعی، و بعبارت دقیق تر محصول آن نوع نظام اجتماعی اند که بتوسط طبقه حاکمه و بمنظور خدمت به منافع اقتصادی و سیاسی خاص آفریده شده اند تا سیطره و منافع آن طبقه را تضمین کنند و استمرار بخشند. ساختمان طبیعی بدن و ویژگیهای بیولوژیک آن را نه با ارزشهای اخلاقی جامعه، که با پاره‌ای نیازها و وظایف فیزیولوژیک ناظر بر حفظ و استمرار حیات، مرتبط باید دید.

انسان تا چه اندازه خیالپرداز و خرافی باید باشد که وجود بکارت را با هدف جلوگیری از ورود آلت تناسلی مرد به مجرای تناسلی زن در دوران پیش از ازدواج ارتباط دهد؟ چنین هدفی جزیک عرف اخلاقی و اجتماعی نیست و بهیچ وجه بانیاذهای زیستی و فیزیولوژیک آن قسمت از بدن ارتباط ندارد. در حقیقت پرده بکارت را با زائده آپاندیسی مقایسه می‌توان کرد زیرا پرده مزبور هیچگونه نقش فیزیولوژیک در بدن ندارد. اگر پرده مزبور نقش مهمی در بدن داشت نوزادان بیشماری بدون آن— و یا با بقایای مختصری از آن— پا دنیا نمی‌گذاردند. در واقع اگر پرده بکارت تا باین اندازه در مسئله حفظ بکارت و عفت دختران ذی‌اثر بود، خداوند یا طبیعت قطعاً دقت کافی در ظرفیت خونریزی همه آنها بهنگام نخستین عمل جنسی می‌کرد حال آنکه درصد بسیار بالایی از آنها ظاهراً از نوعی کم‌خونی ذاتی رنج می‌برند. بیش از ۳۰ درصد دختران بهنگام نخستین عمل زناشویی کمترین خونریزی از خود نشان نمی‌دهند. این چه معنایی دارد؟ قطعاً خداوند با خلق نکردن پرده سالم و پر خون که حاکی از بکارت آنان باشد قصد تنبیه و کیفر دادن آنها را نداشته است! این چه عدالتی است که یک دختر را بدلیل ساخت متفاوت بدنی اش و یا بدلیل دهانه بزرگ پرده بکارتش مورد کیفر و مجازات قرار می‌دهد؟

هر کس می‌داند که اعضای قسمتهای مختلف بدن انسان، اعم از دستگاههای تناسلی و غیر آن، در افراد مختلف از نظر شکل و اندازه تفاوت زیادی با هم دارند. هیچ بدنی با بدن دیگر شباهت کامل ندارد. هیچ بدنی قالب کامل و طرح تمام نمای بدن دیگر نیست. ساخت بدنی هر یک از ما

مشابه ندارد، و هرچه را که لمس کنیم آثار انگشت مخصوص بخود را بر آن بجای می گذاریم. آلت تناسلی یک مرد با مردان دیگر تفاوت دارد. هم چنین دهانه پرده بکارت یک زن از زن دیگر، و یا یک باکره از باکره دیگر متفاوت است. چه طنز تلخی از سرنوشت خواهد بود آنگاه که زنی با دهانه وسیع پرده بکارت به ازدواج مردی با آلت تناسلی کوچک در آید!! آیا آنچنانکه مرسوم جوامعی است که هنوز ارزش و اهمیت بی اندازه برای بکارت قائلند، چنین واقعه ای را می توان دلیل کافی برای طلاق، ناسازگاری و خشونت و یا حتی سلب حیات دانست؟

خوشبختانه افزایش سواد، خصوصاً در میان شمار روز افزونی از دختران، و هم چنین اشتغال رو برشد زنان در بیرون از منزل، تدریجاً تغییرات قابل توجهی در شخصیت زنان عرب پدید می آورد. این عوامل زنان عرب را مستقل تر بار می آورد و بر ارج و احترامی که آنها نسبت به جسم و روح خود قائلند می افزاید. مقاومت رو برشد آنها در مقابل ارزشهای اخلاقی غیر عادلانه ای که جامعه مرد سالار بر آنها تحمیل می کند نیز مدیون همین عوامل است. چنین تحولاتی تدریجاً نظر جامعه را نسبت به زنان تغییر داده و نسل جدیدی از جوانان عرب را پرورش می دهد که دیگر دختران را از روی پرده بکارت و یا خونی که در شب زفاف جاری می شود، قضاوت نمی کنند.

آداب و سنن دستخوش تحول اند اما باز هم اکثریت قریب باتفاق مردان عرب بر بکارت همسرشان در شب زفاف تاکید می ورزند. دختری که بکارت خود را از دست داده باشد، در صورت برملا شدن آن در شب زفاف در معرض خطر بزرگی قرار خواهد گرفت. در نواحی شمالی مصر سرنوشت چنین دختری معمولاً مرگ بدست خانواده خود اوست. جهالت، جلاد دختری خواهد بود که پرده بکارت او بطور طبیعی قابل ارتجاع باشد و در شب زفاف خونریزی نکند، چرا که آداب ازدواج ایجاب می کنند که بکارت زدایی با انگشت و توسط شوهر انجام گیرد و «خون سرخ بر ملحفه سفید نقش بندد».

تعداد بسیار کمی از مردم مطلع هستند که همانطور که آلت تناسلی همه مردان مشابه نیست، پرده بکارت دختران نیز از نظر نسوج، اندازه و شکل

با یکدیگر متفاوت است. گردونه حوادث چه بسا دختری با پرده بکارت قابل ارتجاع را در سر راه مردی با آلت تناسلی کوچک قرار دهد که در این صورت چنانچه عمل بکارت زدائی با انگشت صورت نگیرد خونی ظاهر نخواهد شد. در چنین مواقعی استنباط رایج این است که دختر باکره نبوده است. یک شوهر تحصیلکره چنانچه بخواهد خود را از بکارت همسرش مطمئن گرداند احتمالاً او را برای معاینه نزد طبیب خواهد برد. اما از آنجا که معاینات مجرای تناسلی و رحم بندرت در مورد دختران باکره صورت می گیرد، پزشکان نیز غالباً امکان رؤیت انواع گوناگون پرده های بکارت را نمی یابند و از خطا و اشتباه در این زمینه دور نیستند. ماجرای پزشکی را بخاطر می آورم که داماد جوانی از او خواستار معاینه عروسش شد. خانواده عروس در بیرون اطاق معاینه انتظار می کشیدند. هنگامی که دکتر بیرون آمد و اعلام کرد که عروس باکره نیست، این گفته چون برق آنها را تکان داد. یک روز بعد دخترک علیرغم اصرار بر بیگناهی خود بدست یکی از اقوام نزدیکش بقتل رسید. جسد او توسط متخصصین معاینه و معلوم شد که تشخیص دکتر نادرست بوده است.<sup>۲</sup> و به این ترتیب یک بیگناه دیگر در راه «بکارت» قربانی شد.

چه بسیار شوهرانی که زنگ مطب مرا در جیزه بصددا در آوردند و بهمراه دختر جوان و گریانی بدرون اطاق معاینه من گام گذاشتند. آنها با صدایی خشمگین و عصبی بمن توضیح می دادند که در شب نخست ازدواج و پس از انجام عمل زناشویی خون قرمزی بچشم آنها نخورده است. چه بسیار دفعات که در طی سالهای طبابتم در نواحی روستایی مصر، شبی را در یک خانه کوچک روستایی و یا یک کلبه خشتی در کنار دختر جوانی سحر کردم تا خونریزی او را مداوا کنم - خونریزی ناشی از جراحی که ناخن دراز و کثیف دایه بهنگام بکارت زدائی بر نسوج نرم مجرای دختر وارد ساخته بود. ماجرا از این قرار است که در بسیاری از روستاها مراسم خرافی خاصی به افتخار بکارت و بتوسط یک پیرزن زشت و عجوزه انجام می شود. این پیرزن که دایه نام دارد زندگی خود را از راه ختنه دختران و دریدن بکارت عروسهای جوان می گذراند. بدنبال عمل دایه، پدر عروس حوله سفید آغشته به خون را در



دست می‌گیرد و با غرور در بالای سر خود برای اقوامی که در مقابل‌اش گردآمده‌اند تکان می‌دهد. حوله آغشته مزبور شاهی است بر این واقعیت که شرف دختر و خانواده‌اش مصون از دستبرد باقی مانده است.

من معمولاً در بعضی از این مراسم ازدواج شرکت می‌کردم تا بتوانم از نزدیک جریان حوادث را تعقیب کنم. یکی از این دفعات، دایه ناخن‌دراز خود را در پرده بکارت فرو برد اما جز قطرات خون اندک و بسیار ناچیزی بیرون نزد. در این هنگام دایه در مقابل چشمان وحشت زده من انگشت خود را به بالای مجرا فشار داد و خون زیادی جریان پیدا کرد. حوله سفید آغشته به خون بر بالای سر پدر به حرکت درآمد، طبل‌ها به غرش درآمدند و زنان هلهله سر دادند. من متوجه بودم که دایه جداره مجرا را شکاف داده است. در پایان آن شب او در پاسخ به سولات متعدد من توضیح داد که در اینگونه مراسم ازدواج دعوتهای زیادی از او بعمل می‌آید. شهرت او مدیون مهارتش در بیرون آوردن خون زیاد بهنگام بکارت زدائی بود و این امر محبوبیت و درآمد خارق‌العاده‌ای را برای او به ارمغان آورده بود.

همین عمل بکارت زدائی، آنگاه که انگشت یک شوهر روستایی جانشین انگشت دایه شود، چهره‌ای موحش تر بخود خواهد گرفت. تجربه او به استفاده از دستهایش تنها به بدست گرفتن و چسبیدن دسته زمخت بیل و کلنگ محدود است. دایه بهر حال نوعی آشنایی با بدن جنس مؤنث دارد، حال آنکه چیزی موحش تر و خشن تر از انگشت زبر و ضخیمی که بیرحمانه بدرون مجرای تناسلی زن فرو رود و در جهت نامعلومی فشار آورد نیست. بخاطر می‌آورم که در یک شب زمستانی دختر جوانی را که شدیداً در فاصله رانهایش خونریزی میکرد به مطب من آوردند. در معاینه‌ام متوجه شدم که انگشت شوهر جدار داخلی بین مجرای تناسلی و مثانه را پاره کرده است.

بخلاف همه این سنت‌ها و آداب وحشیانه که زنان بدان مبتلا و گرفتارند، مردان از آزادی عمل تقریباً نامحدودی برخوردارند. یک ضرب‌المثل عربی می‌گوید «هیچ چیز جز جیب [خالی] مرد مایه بی‌آبرویی او نیست.» بعبارت دیگر از دید جامعه ما مردان بغیر از فقر از هیچ

چیز دیگر نباید شرم و وا همه داشته باشند. غرور مرد به تناسب تعداد زنانی که فتح کرده است افزایش می‌یابد، و روابط جنسی او عاملی برای غرور و مباحات اوست.

رشد تحصیلات در جامعه عرب درک و آشنایی بیشتری را در رابطه با مسائل جنسی و وضعیت زنان به همراه آورده است، معهذاً هنوز بسیاری از مردان تحصیل کرده از عقاید و ارزشهای سنتی خود در این زمینه‌ها دست نکشیده‌اند. من شخصاً به مردان بسیاری برخورد کرده‌ام که ساخت روحی و عاطفی آنها در برخورد با زنان، علیرغم تحصیل در خارج و مسافرت‌های زیاد همچنان متحجر و عقب مانده باقی مانده بود. در یک مورد مهندسی که پنج سال در آلمان غربی زندگی کرده بود، در بازگشت به مصر علائمی را که بگمان او علائم حاملگی بود در خواهر هفده ساله خود مشاهده کرد. او اطاق خواهرش را بازرسی کرد و یک شیشه قرص در کمد البسه او بدست آورد که برای شناسایی آنرا به داروخانه محل خود برد. متصدی داروخانه اظهار کرد که دارویی که او جهت شناسایی آورده است بمنظور سقط جنین مورد استفاده قرار می‌گیرد. مهندس مزبور با حالتی جنون‌آمیز بخانه بازگشت و با چاقوی آشپزخانه خواهرش را بقتل رسانید. کالبد شکافی جسد روشن ساخت که دختر هنوز باکره بوده و اثری از حاملگی در او رویت نگردیده است. در دادگاه وکیل مدافع مهندس مزبور با طرح این مسئله که انگیزه ارتکاب جنایت حفظ ناموس و شرف خانواده بوده، و رفتار خواهر متهم او را دچار شک و تردید کرده است، خواستار آزادی او گردید. او همچنین عنوان کرد که صرفنظر از سوء ظن نادرست و نابجای متهم، نیت او خیر بوده است. دادگاه بدون هیچگونه ضمانتی متهم را آزاد کرد.<sup>۳</sup>

بدین ترتیب یکبار دیگر ما شاهد نمونه‌ای هستیم که بدلیل حمایت مفاهیم سنتی ناموس و شرف، مرد از کیفر جنایتش خلاصی می‌یابد و حال آنکه همین مفاهیم زنان و دختران را هیچگاه از مجازات معاف نمی‌دارد. قانون تقریباً همیشه جانب مرد را می‌گیرد، و دادگاهها در اغلب مواردی که

عروس بکارت خود را پیش از ازدواج از دست داده باشد، رای به فسخ ازدواج می دهند.<sup>۴</sup>

تفسیر قانون و اجرای آن در هر کجا که سرنوشت زنان در میان باشد، چهره‌ای سخت و خشونت بار بخود می گیرد. من از موردی اطلاع دارم که دادگاه یک معلم زن را بدلیل وارد شدن بدون اطلاع به حمامی که یک همکار زن او در وان آن عریان خوابیده بود، به مجازات محکوم کرد. مورد دیگر ماجرای کیفرهای قانونی متعددی است که یک معلم زن تنها بدلیل آنکه شاگردان کلاس خود را برای تفریح به کافه ساحلی برده است، به آنها محکوم شد.<sup>۵</sup>

دختری که بکارت خود را از دست داده باشد از بیم سرنوشت تیره ای که در کمین او است به جستجوی راه چاره ای وادار می شود. دختر یک خانواده متمول از این امکان برخوردار است که مبلغ هنگفتی پول بابت جراحی پلاستیک و مرمت بکارت خود توسط یک پزشک متخصص زنان بپردازد، اما یک دختر روستایی محروم ناگزیر به حيله‌ها و تدابیر دایه متوسل خواهد شد— تدابیری از قبیل تعویق تاریخ ازدواج به ایام قاعدگی، و یا تعبیه کیسه کوچکی از خون مرغ در دهانه ورودی مجرای تناسلی بمنظور روان کردن یک مایع سرخ رنگ در لحظه بکارت زدائی.

دختر جوانی را بخاطر می آورم که یک روز برای معاینه و مشورت به مطب من آمد. او پنج ماهه حامله بود اما در معاینه خود متوجه شدم که بکارت او سالم و بی عیب است. او برای من توضیح داد که حاملگی اش نتیجه اعمال جنسی متعددی است که بطور سطحی انجام شده، و از من خواست که با یک عمل سزارین جنین او را از رحمش خارج کنم. من با این درخواست موافقت نکردم و او مطب مرا ترک کرد. سالها بعد بطور تصادفی با او برخورد کردم و او برایم شرح داد که چگونه پس از امتناع من به پزشک دیگری رجوع کرده، و او عمل سزارین را برایش انجام داده است. او بعداً با مهندسی موفق ازدواج کرده و از او صاحب دو فرزند شده بود. در تخیلات خود من اغلب چهره آن مهندسی را که هرگز ملاقاتش نکرده‌ام مجسم می کنم، چهره راضی مردی

که با دقت و احتیاط سنت بکارت زدائی را بمنظور اطمینان از عفت همسرش بانجام می‌رساند، و بکارت او را دست نخورده می‌یابد. برای او برشی که بر طول شکم همسرش بطور قائم خط انداخته بود اهمیتی نداشت، درست بهمان گونه که برشی بر قلب، کبد و یا مغز او کم اهمیت بود، اما یک پارگی کوچک چند میلی متری در پرده بکارت همسرش می‌توانست تمام زندگی او را منقلب و زیرورو کند.

ناموس در جامعه عربی ما مفهوم قلب شده‌ای دارد، ناموس یک مرد تا زمانی که اعضای مونث فامیل او بکارت‌های خود را سالم نگهدارند، محفوظ و مصون خواهد ماند. بعبارت دیگر ناموس او بیشتر به رفتار زنان خانواده او بستگی دارد تا به رفتار شخص خودش. حتی یک زن باره حرفه‌ای نیز تا زمانی که زنان خانواده‌اش بکارت‌های خود را حفظ کنند، مرد محترم و شرافتمندی محسوب خواهد شد. جامعه ما از قواعد دوگانه اخلاقی آکنده است و مردان و زنان مشمول قواعد اخلاقی متفاوتی هستند. ریشه این دوگانگی و انحراف را در این واقعیت جستجو باید کرد که تجربه جنسی در زندگی یک مرد سرچشمه غرور و نشانه مردانگی او بشمار می‌رود، و حال آنکه تجربه جنسی یک زن مایه خفت و نشانه خواری او تلقی می‌گردد.

درک و تجسم عواقب این قواعد اخلاقی چندان دشوار نیست. مردان آزاد گذارده می‌شوند تا در تلاش برای اثبات مردانگی، وارضای غرور مردانه خود که هر دو انگیزه‌هایی به قوت غریزه جنسی اند، به هر طریق و قیمت ممکن به تجارب و فتوحات جنسی خود بیفزایند. آنها تعقیب دائمی زنان را پیشه خود می‌کنند و در این راه از ابراز عشق آتشین به آنان، و یا هدیه باران کردنشان دریغ نمی‌کنند. در این تلاش مداوم برای تصاحب زنان، مرد از هیچ چیز از جمله تحریک و فریب کلفت بیچاره، همخوابگی با فاحشه سفلیسی، تجاوز به کودک خردسال، و یا فریفتن دختران به وعده‌های ازدواج، فروگذار نخواهد کرد. چنانچه چنین دختری به وعده‌های او باور آورد و به او تسلیم شود، در دام محکمی گرفتار خواهد شد. در چنین صورتی مرد از ازدواج با او طفره خواهد رفت زیرا او بکارت خود را از دست داده است و

جامعه اینک به او بدیده زنی سقوط کرده می نگردد. آنگاه او در کام سرنوشت تیره خود به صورت زنی باردار و بی عفت رها خواهد شد و در سوی دیگر مرد راه فتوحات جدید را در پیش خواهد گرفت.

آنچه گذشت تصویر گویای موقعیت بخش بزرگی از مردان جامعه شهری و طبقاتی فوقانی جوامع روستایی است. اما در میان کارگران شهری و روستایی، و هم چنین دهقانان و رعایا چنین پدیده‌هایی را بندرت می‌توان سراغ گرفت. ازدواج زودرس، کار دائمی و توانفرسا، و مشکلات گوناگون زندگی، امکانی برای بی‌قیدی و زیاده‌روی جنسی مردان باقی نمی‌گذارد؛ اما تمامی آنچه که درباره سرکوب جنسی و تبعیض بر علیه زنان گفته شد در این جا نیز چون جزء لاینفکی از رفتار اجتماعی، پا برجا می‌ماند.

با این ترتیب درک این مسئله که چرا تحت این شرایط دختران در هراس دائمی از دست دادن بکارت خود بسر می‌برند، دشوار نیست. تربیت دختران در خانواده‌های عرب بر مبنای جدا نگاهداشتن آنان از مردان، و هشدار نسبت به خطرات و دامهایی که هر لحظه انتظار آنان را می‌کشد، استوار است. ختنه جسمی بدین‌ترتیب به شکل دیگری از ختنه که می‌توان آنرا «ختنه آموزشی» نامید و اکنون به آن خواهیم پرداخت، منتهی می‌شود.

### مآخذ:

- ۱- آمار سالهای ۱۹۷۰-۱۹۴۰ موسسه پزشکی قانونی بغداد، که در ژورنال طبی عراق مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۷۲ درج شده است.
- ۲- همان نشریه فوق، مقاله‌ای بقلم متخصص پزشکی قانونی دکتر وصفی محمدعلی.
- ۳- اخبار الیوم، چاپ هفتگی، ۱۸ مه ۱۹۷۴، ص ۱۰.
- ۴- نشریه فوق، ۶ مارس ۱۹۷۶، ص ۱۰.
- ۵- نشریه فوق، ۹ اوت ۱۹۷۵، ص ۱۰.

## ۶- ختنه دختران

ختنه دختران در پاره‌ای از کشورهای عربی چون مصر، سودان، یمن و برخی از امارات خلیج، به رغم گرایش‌ات رو به رشدی که خصوصاً در نواحی شهری مصر برای کنار گذاشتن آن بعنوان سنتی قدیمی و زیانبار پدید آمده، هنوز عملی رایج و مرسوم است. دلیل این پایداری و رواج را در اهمیتی که جوامع مزبور به بکارت و دست نخوردگی پرده بکارت می‌دهند جستجو باید کرد، زیرا منشأ اعتقادی ختنه دختران این است که بریدن ارگانهای تناسلی بیرونی دختران میل جنسی آنانرا به حداقل کاهش می‌دهد و به این ترتیب دختری را که به «سن خطرناک» بلوغ رسیده است قادر می‌سازد تا با سهولت بیشتری بکارت، و در نتیجه عفت و پاکدامنی خود را حفظ کند. ختنه دختران در واقع با کاستن از میل جنسی آنان سعی در حفظ بکارتشان می‌کند، و این امر اخته کردن نوکران حرام را بیاد می‌آورد که بکارت با چنین شیوه‌ای بر آنان تحمیل می‌شد و آنها را به خواجگانی بی‌آزار بدل می‌کرد.

ختنه دختران عموماً در سنین هفت یا هشت و پیش از شروع دوره‌های قاعدگی آنها صورت می‌گیرد. دایه و یا مامای محله حاضر می‌شود، و دوتن از زنان فامیل رانهای دخترک را از دو طرف می‌گیرند و آنها را به طرفین می‌کشند تا بخش تناسلی بیرونی او نمایان گردد، و بعلاوه چون مرغ در حال ذبح از حرکت باز ایستد. تیغ برنده دایه آنگاه کلیتریس را به یک چشم برهم‌زدن قطع می‌کند.

در طی دوران خدمتم بعنوان یک طبیب روستایی، بسیار اتفاق می‌افتاد که برای درمان عوارض ناگواری که از این جراحی ابتدایی بروز میکرد و غالباً جان دختران خردسال را به خطر می‌انداخت، در پی من فرستاده

شود. تصور دایه بیسواد این بود که تاثیر قطعی ختنه در گرو برش عمیق و قطع کامل کلیتریس است بنحویکه اثری از این زایده حساس جنسی برجای نماند. نتیجتاً خونریزی شدید که گاه به مرگ طفل منجر می شد، رویدادی معمولی و روزمره بشمار می رفت. دایه ها کوچکترین درکی از عفونت زدایی نداشتند، و در نتیجه، تورم و عفونت از عوارض عادی آن گونه جراحی ها بحساب می آمد. مهم تر از همه ضربه روانی ناشی از این عمل وحشیانه بود که تاثیر خود را بر شخصیت کودک بجای می گذاشت و در طول زندگی از او دست بر نمی داشت. سرد مزاجی جنسی از جمله این عوارض است که عوامل اجتماعی و روانی موثر در شخصیت و تربیت فکری و روحی زنان جوامع عرب نیز آنها را تشدید می کند. به این ترتیب مفاهیم و ارزشهای سنتی مربوط به بکارت، که هنوز نیز معیار اصلی پاکدامنی یک دختر محسوب می شود، دختران را در معرض یک رشته تیره بختی ها و پیش آمدهای شوم قرار می دهد. خوشبختانه در سال های اخیر خانواده های تحصیلکرده تدریجاً زیان های عمل ختنه دختران را درک کرده اند.

با این حال هنوز نیز اکثریت خانواده ها این عمل وحشیانه و خشونت بار را بر دختران خردسال تحمیل می کنند. آماري که من از تعداد ۱۶۰ دختر و زن مصری گردآوری کرده ام نشان می دهد که ۹۷/۵ درصد خانواده های بی سواد هنوز بر حفظ این سنت اصرار می ورزند، اما در بین خانواده های تحصیلکرده این رقم به ۶۶/۲ درصد کاهش یافته است.<sup>۱</sup>

وقتی که مسئله را با این زنان و دختران در میان می گذاشتم، روشن می شد که اکثر آن ها کوچکترین اطلاعی از زیانهای ختنه ندارند و بعضی از آن ها حتی گمان می کنند که عمل مزبور برای سلامت آنها مفید است و به بهداشت و «پاکی» آنها کمک می کند. (در واقع عمل ختنه در زبان عامیانه مردم تنظیف و تطهیر نامیده می شود) با وجود اینکه در مقایسه با ۹۷/۵ درصد زنان بی سواد تنها ۶۶/۲ درصد زنان تحصیل کرده تحت عمل ختنه قرار گرفته بودند، همین گروه اخیر نیز از عوارض قطع کلیتریس بر سلامت جنسی و روحی خود بی اطلاع بودند. گفتگویی که بین من و این زنان انجام شد

تقریباً به مضمون زیر بود:

— آیا شما ختنه شده اید؟

— بلی

— آنموقع چند سال داشتید؟

— بچه بودم، تقریباً هفت یا هشت سال.

— جزئیات عمل ختنه را بیاد می آورید؟

— البته. چطور می توانم فراموش کنم؟

— ترسیده بودید؟

— بله خیلی ترسیده بودم، بالای کمد مخفی شدم [یا زیر تختخواب و یا در خانه همسایه]، اما آنها مرا گرفتند، حس می کردم که بدنم دردست های آنها می لرزد.

— دردی احساس کردید؟

— بله آنها چه دردی، مثل آتش سوزنده بود. فریادم بلند شد. مادرم سرم را نگه داشت تا تکانش ندهم، خاله ام بازوی راست، و مادر بزرگم بازوی چپم را نگاهداشتند. دوزن غریبه که قبلاً آنها را ندیده بودم رانهای مرا تا آنجا که امکان داشت بطرفین می کشیدند تا نتوانم آنها را تکان دهم. دایه در میان این دوزن نشست و با تیغ برنده ای که دردست داشت کلیتریس را قطع کرد. من وحشت زده بودم و از درد و سوزش حاصله بی هوش شدم.

— بعد از عمل ختنه چه اتفاق افتاد؟

— دردهای وحشتناکی بر من عارض شد. قدرت حرکت را از دست دادم و مدتها بستری شدم. درد قسمت بیرونی آلت تناسلی ام سبب بند آمدن ادرار شد. سوزشی که موقع ادرار احساس می کردم آنقدر طاقت فرسا بود که نمی توانستم خود را به ادرار کردن راضی کنم. جراحی محل عمل تا مدتی خونریزی میکرد و مادرم روزی دوبار پانسمان آنرا عوض می کرد.

— وقتی که فهمیدی یک عضو کوچک از بدنت برداشته شده است چه احساسی کردی؟

— آنموقع راجع به آن عمل جز اینکه بسیار ساده است و بمنظور نظافت، پاکی



و حفظ آبرو بر روی همه دختران انجام می شود، چیز دیگری نمی دانستم. معروف بود که دختری که ختنه نشده باشد، مردم پشت سرش حرف خواهند زد و رفتار خود او ناپسند خواهد شد، دنبال مردان خواهد افتاد و در نتیجه هنگامی که بزرگ شد کسی به ازدواج با او راضی نخواهد شد. مادر بزرگم برایم توضیح داد که عمل ختنه شامل برداشتن قطعه گوشت بسیار کوچکی از میان رانهایم بود که بودن آن در آنجا مرا ناپاک و نجس می ساخت و مردی را که با من ازدواج میکرد از من گریزان می نمود.

— آیا آنچه که بتو گفته شد باور کردی؟

— البته که باور کردم. روزی که عوارض عمل برطرف شد و بهبود پیدا کردم، خوشحال بودم و احساس می کردم از شر چیزی که می بایست برداشته می شد آسوده و مطهر شده ام.

اینها نمونه پاسخهایی بود که از مصاحبه شدگان، اعم از بی سواد و باسواد، دریافت کردم. یکی از آنها دانشجوی مدرسه طب عین الشمس بود که خود را برای امتحانات نهایی آماده می کرد. انتظار داشتم که پاسخهای او متفاوت از دیگران باشد. اما او تقریباً همان پاسخ ها را تکرار کرد. ما بحث مفصلی با هم انجام دادیم که آنرا آنطور که در خاطرمان مانده است نقل می کنم:

— شما که تا چند هفته دیگر یک دکتر طب خواهید شد چگونه فکر می کنید که قطع کلتریس از بدن یک دختر برای سلامتی او مفید است و یا اینکه لااقل زیانی در بر ندارد؟

— این آن چیزی است که همه به من گفته اند. همه دختران فامیل ما ختنه شده اند. من طب و تشریح خوانده ام اما هرگز از هیچ یک از استادانی که به ما درس می دادند نشنیدم که برای کلتریس نقش معینی در بدن قائل شده باشند، و چنین مطلبی را در هیچ یک از کتب طبی هم ندیده ام.

— بله درست است، کتب پزشکی تا زمان حاضر جنسیت را موضوع علم خود قرار نداده اند. تنها اعضائی چون مجرای تناسلی، رحم و تخمدان که مستقیماً با تولید نسل در ارتباطند، قابل بررسی قلمداد شده اند، حال آن که

کلتریس عضوی است که بهمان ترتیب که توسط جامعه طرد و فراموش شده، در علم طب نیز مورد فراموشی و بی توجهی قرار گرفته است. دانشجویی را بخاطر می آورم که یک روز از استاد درباره کلتریس سؤال کرد. چهره استاد قرمز شد و بکوتاهی جواب داد که آن قسمت از بدن زن اهمیتی ندارد و کسی در امتحان درباره آن سؤال نخواهد کرد.

مطالعات من مرا بر آن داشتند که تأثیر ختنه و نتایج آن بر زندگی جنسی و روانی زنانی را که تحت عمل مزبور قرار گرفته بودند، بررسی و آشکار کنم. اکثریت افراد طبیعی مورد مصاحبه پاسخ دادند که عمل مزبور تأثیری بر آنان نداشته است. برای من روشن بود که شرم و واهمه آنان در مقابل چنین پرسش هایی بیش از افراد غیر طبیعی و عصبی است. اما من خود را با چنین پاسخ هایی قانع نکردم و به طرح پرسش های دقیق تری در مورد زندگی جنسی قبل و بعد از عمل ختنه آن ها پرداختم. مجدداً کوشش خواهم کرد که نمونه گفتگویی را که معمولاً صورت می گرفت با دقت نقل کنم.

— آیا پس از ختنه تغییری در احساس و یا در میل جنسی خود مشاهده کردید؟

— من یک بچه بودم و بنابراین چیزی احساس نکردم.

— آیا موقعی که خردسال بودید هیچگونه میل جنسی در خود تجربه نکردید؟

— نه هرگز، مگر کودکان هم میل جنسی را احساس می کنند؟

— کودکان موقعی که آلت جنسی خود را لمس می کنند و یا نوعی بازی

جنسی میانشان اتفاق می افتد، لذت احساس می کنند، مثلاً هنگام بازی

عروس و داماد که معمولاً در زیر تخت انجام می گیرد. آیا شما در ایام

کودکی هرگز این بازی را با دوستان خود انجام نداده اید؟

با شنیدن این کلمات چهره دختر جوان یا زن قرمز و برافروخته می شد

و نگاهش به قصد پنهان ساختن سردرگمی خود، از نگرستن در چشم های

من می گریخت. اما بعد از ادامه صحبت و برقراری فضایی از اطمینان

متقابل، او بازگویی خاطرات کودکی را آغاز می کرد. و معمولاً به تماس ها و

بازی های جنسی برخی مردان فامیل، و لذتی که از آن ها حاصل می شد

اشاره می کرد. پیشنهاد کننده چنین بازی هایی گاه پیشخدمت و دربان

منزل، گاه معلم خصوصی و گاه پسر همسایه بودند. یک دختر دانشجوی کالج برایم شرح داد که برادرش عادت به لمس و نوازش اعضای جنسی او داشت و این کار به اولدت بی اندام می بخشید، اما بعد از عمل ختنه دیگر آن احساس خاص تکرار نشد. یک زن شوهردار به این مطلب اذعان کرد که هیچگاه در طی عمل زناشویی با شوهرش کوچک ترین لذت جنسی احساس نکرده است و تنها خاطراتی که از احساس لذت و تحریک بیاد می آورد به سن شش سالگی و قبل از انجام عمل ختنه مربوط می شود. دختر جوان دیگری از اعتیاد خود به استمنای که پس از قطع کلیتیس در سن دهسالی، آنرا ترک گفته بود، سخن گفت.

هرچه صحبت ما گرم تر می شد و من به زوایای زندگی آنان نقب می زدم، آن ها نیز مشتاقانه تر سفره دل باز می کردند و رازهای دوران کودکی و بلوغ را، که شاید خود نیز فراموش کرده بودند و به سختی بخاطر می آوردند، از پرده بیرون می انداختند.

کسب اعترافات که من بدلیل زن بودن و طیب بودن خود می توانستم از این زنان و دختران بدست بیاورم، غالباً برای یک مرد غیر ممکن بود. تربیت خشک و متحجریک زن مصری که بر نفی کامل حیات جنسی پیش از ازدواج مبتنی است، او را از قبول این واقعیت که پیش از نخستین نوازش های شوهرش تجربه و یا شناختی درباره مسائل جنسی داشته است، بشدت باز می دارد. نتیجتاً او از صحبت در باره چنین مسائلی با یک مرد— حتی اگر آن مرد دکتر معالج او باشد— دچار شرم و حیا می شود.

گفتگوهای من با تعدادی از روانپزشکانی که شماری از زنان و دختران جوان تحت مطالعه مرا معاینه کرده بودند، مرا متقاعد ساخت که جنبه های بسیاری از زندگی این بیماران عصبی از انظار آن ها پنهان مانده است. این بدو علت می توانست باشد: نخست کوشش ناکافی روانپزشک برای نفوذ عمیق به زندگی زنی که تحت معاینه اش بود، و دوم اجتناب خود بیمار از علنی کردن مسایلی که بنا به تربیت خود، آن ها را قابل طرح آزادانه و علنی— خصوصاً با یک مرد— نمی دانست.

حقیقت امر این است که گفتگوهای طولانی و گوناگونی که در طی سال‌های زیاد با اکثریت روانپزشکان شاغل به حرفه خود در مصر داشته‌ام، هم چنین ارتباط نزدیک با شمار بزرگی از همکاران طبی خود در طی دوره‌های طولانی کار در مراکز پزشکی و بیمارستان‌های عمومی و تخصصی، و بالاخره چهارسال عضویت در هیأت مدیره سرتاسری سندیکای پزشکان، همه و همه مرا متقاعد کرده‌اند که در جامعه ما حرفه پزشکی هنوز از درک مشکلات و مسائل اساسی بیماران بطور اعم، و بیماران زن بطور اخص، عاجز و ناتوان است. این از آن روست که حرفه پزشکی نیز مانند هر حرفه دیگر جامعه ما مغلوب ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی مسلط است، و در جمع‌بندی نهایی، جز نهادی در خدمت حراست و تداوم ارزش‌های مزبور نیست.

در حرفه پزشکی نیز چون حرفه‌های دیگر، اکثریت بزرگ شاغلین را مردها تشکیل می‌دهند. اما مسئله عمده روحیات و طرز تفکر پزشکان زن است که اساساً تفاوتی با پزشکان مرد ندارد، و یا اینکه تفاوت آن چشمگیر و درخور تأکید نیست. من خود با تعداد قابل ملاحظه‌ای از پزشکان زن که از نظر برداشت و نقطه نظرها خشک‌تر و عقب مانده‌تر از همکاران مرد خود بوده‌اند، برخورد و ملاقات داشته‌ام.

حرفه پزشکی و خصوصاً دانشکده‌های پزشکی دانشگاه‌ها را فضای انعطاف ناپذیر و عقب مانده‌ای نسبت به اکثر مسائل، و خصوصاً مسائل مربوط به زن و جنسیت، فرا گرفته است. من پیش از شروع تحقیقات مربوط به کتاب «زنان و ناراحتی‌های عصبی» در دانشگاه عین‌الشمس، قصد داشتم که آن را در کالج پزشکی قصر العین دانشگاه قاهره بانجام برسانم. اما در اثر موانع متعددی که با آن‌ها برخورد داشتم ناگزیر از انصراف از آن شدم. مهم‌ترین مانع، روحیه شدیداً سنت‌گرایانه‌ی اساتیدی بود که در نظرشان واژه «جنسیت» با کلمه «شرم» برابری داشت. از دیدگاه آنان جنسیت نمی‌توانست موضوع یک «کار تحقیقی در خور احترام» قرار گیرد، و چنین تحقیقی نمی‌بایست تحت هیچ شرایطی اندیشه‌ی نفوذ به زمینه‌هایی که حتی

ارتباط کوچکی با این موضوع داشته باشند را از سر بگذرانند. هنگامی که من ناگزیر از مراجعه به دانشگاه عین الشمس شدم، یکی از همکاران من در کمیته تحقیقات بمن توصیه کرد که از اشاره به مسئله جنسیت در عنوان مقاله تحقیقی خود اجتناب کنم. او بمن هشدار دارد که هر اشاره‌ای از این نوع احیاناً اعتراضات سختی را بدنبال خواهد آورد و شانس مرا در ادامه کارم به مخاطره خواهد انداخت. در نتیجه پس از گفتگوهای زیاد قانع شدم که از عنوان کار تحقیقی ام که «مسائل حیات جنسی زن امروزی مصر» بود، کلمه «جنسی» را حذف، و با کلمه «روانی» جایگزین کنم. این تنها چاره برنینگیختن حساسیت استادان عین الشمس و جلب موافقت‌شان برای انجام تحقیقات بود.

من پس از وقوف بر کثرت زنان و دخترانی که به عمد ختنه وادار شده، و یا در کودکی در معرض اشکال مختلف تجاوزات و حملات جنسی قرار گرفته بودند، جستجو برای تحقیقات دیگر مربوط به این دو موضوع را آغاز کردم، اما حاصلی از اینکار کسب نکردم. کمتر پزشک یا محقق بدلیل حساس بودن طبیعت مسائل مربوط به این موضوعات، عهده‌دار انجام کار در این زمینه‌ها شده بود. عامل دیگر البته این واقعیت می‌تواند باشد که اغلب تحقیقات این قبیل مؤسسات تنها به قصد اخذ مدرک و یا ترفیع انجام می‌پذیرند، و این هدف طبیعتی صوری و یا سطحی به آن‌ها می‌بخشد. چنین هدفی طبعاً ایجاب می‌کند که طریق احتیاط و سلامت درپیش گرفته شود، و سلامت نیز جز اجتناب اکید از موضوعات بحث‌انگیز و جنجالی معنائی ندارد. نتیجتاً هیچکس علاقه‌ای به تیره کردن روابط خود و مقامات مسئول علمی و دانشگاهی، و یا به مقابله با آن‌ها و عقایدشان، از خود بروز نمی‌دهد. بعلاوه هیچ‌کس نیز حاضر به رویارویی با کسانی که معیارهای فضیلت، اخلاق و رفتار مذهبی را در جامعه معین می‌کنند نیست. تمامی سردمداران ورهبران شناخته شده این قبیل مسائل به حساسیت شدیدی نسبت به کلمه «سکس» و عواقب آن — خصوصاً اگر به کلمه «زن» مربوط شود — مبتلا هستند.

با این همه من این اقبال را داشتم که با معدودی از پزشکان که شهادت متفاوت بودن، و بررسی کردن برخی مسائل مربوط به زندگی جنسی زنان را داشتند، ملاقات کنم. من در این جا مایلم تنها مطالعه‌ای را که در مصر درباره مسئله ختنه زنان و اثرات زیان بار آن انجام شده است بعنوان یک نمونه نادر معرفی کنم. این کتاب اثر مطالعه مشترک دکتر محمود غریم و دکتر رشدی عمار از دانشکده طب عین الشمس است که در ۱۹۶۵ انتشار یافته است. کتاب مزبور متشکل از دو بخش است که بخش اول تحت عنوان **ختنه زنان و میل جنسی**<sup>۲</sup>، و بخش دوم تحت عنوان **مسائل و پیچیدگی های ختنه زنان**<sup>۳</sup>، چاپ شده است. نتایج مطالعات تحقیقی این کتاب در مورد ۶۵۱ زنی که در کودکی تحت عمل ختنه قرار گرفته اند را می توان به قرار زیر خلاصه و جمع بندی کرد:

(۱) ختنه اثراتی زیان بخش برای سلامتی زنان در پی دارد و ضربه ها و شوک های جنسی در دختران جوان ایجاد می کند. عمل مزبور از استعداد زنان برای دستیابی به اوج لذت می کاهد، و اثر معین - هر چند خفیف تری - نیز در کاهش میل جنسی بجا می گذارد.

(۲) آموزش و تحصیلات از رواج عمل ختنه زنان می کاهد زیرا اولیای تحصیل کرده بطور روز افزونی به اجتناب از انجام عمل مزبور در مورد دخترانشان گرایش پیدا می کنند. از سوی دیگر خانواده های بی سواد هنوز در تمکین به سنت های رایج، و یا بدلیل اعتقاد به این امر که قطع کلیتریس میل جنسی دختر را تخفیف داده و از این راه به حفظ بکارت او تا زمان ازدواج کمک می کند، از سنت ختنه زنان جانبداری، و به آن عمل می کنند.

(۳) کوچک ترین حقیقتی در این توهم که ختنه دختران به کاهش وقوع بیماری سرطانی اعضای تناسلی بیرونی کمک می کند، نهفته نیست.

(۴) همه اشکال و درجات ختنه زنان، خصوصاً درجه چهارم معروف به ختنه فرعون یا سودانی، ناراحتی های فوری و یا تأخیری چون تورم، خونریزی، اختلال در مجاری ادرار، کیست ها و یا ورم های بند آورنده جریان ادرار و یا دهانه مجرای تناسلی را موجب می شوند.

(۵) استمنا در دختران ختنه شده نادرتر از دختران ختنه نشده ایست که کینزی مورد مطالعه قرار داده است.

من در جلسات و ملاقات‌های متعددی در قاهره امکان یافتم که با دکتر محمود غریم تبادل نظر کنم و مطلع شوم که او در انجام این تحقیق با مشکلات زیادی روبرو شده، و آماج انتقادهای سختی از جانب برخی از همکاران، و همینطور رهبران مذهبی قرار گرفته است. رهبران اخیر کسانی بودند که خود را مسئولین الهی حفظ اخلاق می‌پنداشتند و تلاش می‌کردند تا جامعه را از این‌گونه تحقیقات غیر اخلاقی که تهدیدی به قواعد اخلاقی و ارزش‌های مورد قبول بشمار می‌رفت، حراست کنند.

نتایج تحقیقات من در پاره‌ای موارد با نتایجی که دو همکار نامبرده‌ام به آن‌ها دست یافتند، یکسان بود. مثلاً دیگر نمی‌توان تردید کرد که ختنه عامل ضربات جنسی و روانی در زندگی یک دختر است، و بسته به مورد و شرایط، درجات مختلفی از سرد مزاجی جنسی را به‌مراه می‌آورد. آموزش نیز در درک زیانبخش بودن این عمل و لزوم ترک آن به اولیا کمک می‌کند، اما من این را هم دریافته‌ام که آموزش سنتی مدارس و دانشگاه‌های ما که بعوض ترویج دانش و فرهنگ مفید، صدور مدرک و درجه را هدف قرار داده است، اثر چندانی در خنثی کردن سنت‌های کهنه و جا افتاده حاکم بر جامعه مصر، خصوصاً سنن مربوط به جنسیت، بکارت دختران، و عفت زنان، نمی‌تواند داشته باشد. این زمینه‌ها به ارزش‌های اخلاقی و مذهبی‌ای که صدها سال در جامعه ما رواج و تسلط داشته‌اند، سخت پیوند خورده است.

از آنجا که عمل ختنه زنان عمدتاً بمنظور اطمینان از بکارت قبل از ازدواج، و عفت بعد از ازدواج زنان صورت می‌گیرد، نباید انتظار داشت که سنت آن بسهولت و در کوتاه مدت از جامعه مصر رخت بر بندد. شمار روزافزونی از خانواده‌ها برای اولین بار به زیان‌های این رسم برای زنان پی‌می‌برند و نتیجتاً سعی دارند دختران خود را از قربانی شدن به این سنت حفظ کنند. بموازات این تحولات، خود عمل ختنه نیز دیگر کمتر به شیوه‌های ابتدایی و قدیمی انجام می‌شود، و درجات شدید و عمقی عمل مزبور با

سرعت بیشتری منسوخ می شود. امروزه حتی در سودان و نواحی شمال مصر نیز عمل مزبور تنها به قطع کامل، و یا بیشتر اوقات ناقص کلیتریس محدود گردیده است. اما با این همه من در طی تحقیقات خود، برخلاف آنچه که پیشتر فکر می کردم با حیرت دریافتم که بیش از ۵۰ درصد خانواده های تحصیل کرده هم هنوز ختنه را عملی اساسی برای حفظ بکارت و عفت زن بحساب می آورند.

بسیارند کسانی که گمان می کنند ختنه با ظهور اسلام آغاز شد. اما در واقع سنت مزبور در عصر پیش از اسلام نیز در برخی نواحی جهان، و از جمله در شبه جزیره عربستان، رایج و شناخته شده بود. محمد پیامبر بدلیل زیانبار دانستن این رسم برای سلامت جنسی زنان کوشید تا با آن مخالفت کند. در یکی از احادیث پیامبر توصیه ای در این مورد وجود دارد که ظاهراً به ام عطیة خطاب گردیده است، و او زنی بود که از راه ختنه کردن و خال انداختن گذران حیات می کرد: «هر وقت که ختنه می کنی، تنها تکه کوچکی برگیر و از قطع کامل کلیتریس اجتناب کن... آن زن بعدها چهره ای روشن و بشاش خواهد داشت، و اگر لذتش کامل باشد به شوهر خود گرمی بیشتری نشان خواهد داد»<sup>۴</sup>.

به این ترتیب ختنه دختران رسمی نیست که از ابتدا به اسلام و یا سایر مذاهب توحیدی منحصر بوده باشد، بلکه رسم مزبور در جوامعی از ممالک شرق یا غرب، و اقوامی از مسلمانان، مسیحیان، یا ملحدین نیز وجود داشته و به آن عمل می شده است. ختنه بغیر از ممالکی چون مصر، سودان، سومالی، اتیوپی، کنیا، تانزانیا، غنا، گینه و نیجریه، در اروپا نیز تا قرن نوزدهم شناخته شده، و تا حدودی معمول بود. بسیاری از ممالک آسیایی نظیر سری لانکا، اندونزی، و همینطور بخش هایی از آمریکای لاتین نیز از این قاعده مستثنی نبودند. هرودوت وجود ختنه زنان را در هفتصد سال پیش از میلاد گزارش می دهد، و سوابق این رسم در تاریخ تا عصر پادشاهی فراعنه در مصر باستان نیز موجود است. باین دلیل است که شیوه مرسوم ختنه در سودان را «بُرش فرعونی» نام گذارده اند.



سالیان بسیار من در جستجوی مطالعات مردم شناسی و جامعه شناسی مناسبی که شاید اندک توضیحی در باره دلایل انجام این عمل وحشیانه بر روی زنان ارائه کرده باشد، تلاش کردم، اما نتیجه‌ای بدست نیاوردم. با این حال در جریان این تلاش به اعمال مرسوم دیگری در باره دختران جوان و خردسال برخورد کردم که حتی از ختنه نیز وحشیانه‌ترند. یکی از این رسوم زنده بگور کردن تقریباً فوری نوزاد دختر بعد از تولد، و یا چند سالی پس از آن بود. کمر بند عفت، یا بستن دهانه مجرای تناسلی با سوزن‌های فولادی و نوعی قفل آهنی نیز از زمره همین رسوم بشمار می‌روند. این رسم آخر بسیار بدوی و شبیه به ختنه سودانی است. بر طبق این رسم کلیتریس و لبهای بیرونی و درونی بکلی برداشته شده و دهانه مجرای تناسلی با روده گوسفند دوخته می‌شود، و از آن تنها به اندازه‌ای که نوک یک انگشت بزحمت امکان دخول پیدا کند باز می‌گذارند تا راه ادرار و جریان قاعدگی بسته نشود. دهانه باریک مزبور بهنگام ازدواج شکافته و باز می‌شود تا آلت تناسلی مرد امکان دخول پیدا کند. بهنگام زایمان یک بار دیگر دهانه مزبور باز و سپس مجدداً بسته می‌شود. در مورد یک زن مطلقه دهانه مزبور بکلی بسته شده، و او عملاً و برای بار دوم به یک باکره تبدیل می‌شود. او از آن پس امکان هیچ‌گونه آمیزش جنسی نخواهد داشت مگر بهنگام ازدواج مجدد که در آن صورت دهانه یکبار دیگر باز می‌شود.

مشاهده‌ی تمامی این شیوه‌های غریب و پیچیده ممانعت از آمیزش جنسی زنان در غیر مواردی که شوهرانشان امکان کنترل آنان را دارند، این سؤال را بطور طبیعی بر می‌انگیزد که چرا خصوصاً زنان به این شکنجه و سرکوب وحشیانه محکوم گردیده‌اند. ظاهراً تردیدی وجود ندارد که طبقات مسلط جامعه، و ساختار مردانه آن، بسیار زود این نکته را دریافتند که میل جنسی زنان بسیار قوی است و زنان، چنانچه با توسل به تدابیر گوناگون تحت اداره و انقیاد آورده نشوند، به محدودیت‌های اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و مذهبی‌ای که آنان را فرا گرفته است تن در نخواهند داد و تسلیم نخواهند شد.

محدودیت تک همسری نیز در این میان نقش ویژه‌ای را دارا است. نظام پدرسالاری، که در مرحله معینی از پیشرفت جامعه ظهور یافت، مردان را در گزینش زنان متعدد مختار دانست ولی زنان را به قبول یک شوهر ناگزیر کرد. چنین نظامی، چنانچه به انواع شیوه‌های بدیع و خشونت بار مهار جنسیت زن و تحدید روابط جنسی اش به یک مرد — که لزوماً می‌بایست شوهرش بوده باشد — توسل نمی‌جست، امکان ظهور و ادامه حیات تا به امروز را نمی‌یافت. آری، دلیل دشمنی خصمانه جامعه در برابر جنسیت زن، و سلاح‌های مورد استفاده برای مقابله و سرکوب نیروهای سرکش و درونی آن را در اینجا جستجو باید کرد. هرگونه نرمش و انعطاف در مقابل این «خطر بالقوه» با یورش زن برای درهم شکستن میله‌های زندان ازدواج، و گریز از فراز دیوارهای پولادین رابطه تک همسری به قلمرو رابطه نامشروع با یک مرد بیگانه، معادل و برابر بود. چنین حادثه‌ای ناچار به ابهام در مسئله توارث و جانشینی منجر می‌شد، زیرا در آن صورت دیگر تضمینی برای ممانعت از ورود فرزند یک مرد بیگانه به صف اخلاف واقعی یک مرد باقی نمی‌ماند. ابهام میان فرزندان شوهر قانونی و مشروع از یکسو، و فرزندان فاسق بیگانه از سوی دیگر، سقوط حتمی خانواده پدرسالار را که بر محور نام پدر استوار بود، بدنبال می‌آورد.

تاریخ نشان می‌دهد که پدرتنها از آن جهت که زمین‌هایش به فرزند واقعی اش تعلق بگیرد، اصرار در شناختن او داشته است. خانواده پدرسالار به این ترتیب تنها در پاسخ به دلایل اقتصادی پا به عرصه حیات گذارد. در عین حال برای جامعه نیز بر پایی نظامی از ارزش‌های اخلاقی و مذهبی، و همین طور یک نظام قانونی مناسب برای حفظ و حمایت این منافع اقتصادی، ضروری بود. باین ترتیب ما با اطمینان می‌توانیم اظهار کنیم که ختنه زنان، کمر بند عفت، و دیگر رسوم وحشیانه از این نوع، اساساً و در تحلیل نهایی از منافع اقتصادی حاکم بر جامعه ریشه می‌گیرند. بعلاوه ادامه روش‌های مزبور در جامعه کنونی ما نیز از حاکمیت همان منافع اقتصادی حکایت می‌کند. هزاران دایه، پرستار، پزشک و کارکنان دیگری که از قبل ختنه دختران پول بدست می‌آوردند، نسبت به هر تغییر در آداب و ارزش‌هایی که سرچشمه

درآمدشان بشمار می رود بطور طبیعی مقاومت بخرج خواهند داد. در سودان لشکر عظیمی از دایگان وجود دارد که از راه جراحی های مکرر بر روی زنان ارتزاق می کنند: ارگان های تناسلی بیرونی را می برند و قطع می کنند؛ دهانه مجرای تناسلی زن را بسته به این که در حال ازدواج، طلاق، ازدواج مجدد، حاملگی، و یا بهبود از حاملگی است، باز می کنند و دوباره می بندد.<sup>۶</sup>

عوامل اقتصادی، و همراه آن عوامل سیاسی، پایه هایی هستند که رسومی از قبیل ختنه زنان بر آن ها استوار گردیده اند. اینکه ما واقعیت ها را بدرستی بشناسیم و دلایل وجودی آن ها را درک کنیم، حائز اهمیت بسیار است. بسیاری کسانی که قادر به تمیز میان عوامل مذهبی و سیاسی نیستند؛ و یا کسانی که بقصد مخفی کردن نیروهای واقعی محرک جامعه و تاریخ، انگیزه های اقتصادی و سیاسی را در پوششی از استدلال های مذهبی پنهان می کنند. این ادعا کراراً شنیده می شود که ریشه ختنه زنان در اسلام نهفته است و مسئولیت موقعیت نازل و عقب مانده زنان مصر و سایر ممالک عربی نیز بر دوش اسلام است. این چنین اعتقاد و موضعی از حقیقت برخوردار نیست. اگر مسیحیت را مطالعه کنیم آن را در مورد زنان بسیار سخت گیرتر و سنتی تر از اسلام خواهیم یافت؛ با این حال بسیاری از ممالکی که مذهب مسیحیت در آن ها اکثریت داشته است، رشد بسیار سریعی از خود نشان داده اند. پیشرفت آنان عمدتاً اجتماعی، اقتصادی، و علمی بود، اما موقعیت و زندگی زنان را نیز دستخوش تحول کرد.

بموجب چنین زمینه ایست که من قویاً اعتقاد پیدا کرده ام که دلایل موقعیت نازل زنان در جوامع ما و فقدان امکانات پیشرفت آن ها را نه در اسلام، که در پاره ای نیروهای معین اقتصادی و سیاسی جستجو باید کرد. این نیروها باعتقاد من عبارتند از امپریالیسم بیگانه ای که بطور عمده از بیرون عمل می کند، و طبقات مرتجعی که از درون این دو نیرو همکاری نزدیکی با هم دارند و متحداً می کوشند که مذهب را سوء تعبیر کنند، و آن را بمثابه ابزار ارباب، سرکوب و استثمار مورد استفاده قرار دهند.

مذهب، چنانچه در مواضع خود اصالت داشته باشد، خواستار حقیقت، مساوات، عدالت، عشق، و زندگی کامل و سالمی برای همه مردم، اعم از زن و مرد است. هیچ مذهب راستینی خواستار بیماری، بریدن اعضای بدن دختران خردسال، و قطع یک عضو اساسی ارگان‌های تناسلی نمی‌تواند باشد. اگر مذهب پیام خداست، چگونه پیش از آن که عضوی که آفریده خداست به بیماری یا اختلال دچار شود، حکم به قطع آن می‌دهد؟ خداوند اعضای بدن را بدون هدف و بطور اتفاقی خلق نمی‌کند. غیر ممکن است که او کلیتریس را در بدن زن صرفاً برای این بوجود آورده باشد که در اوائل زندگی بریده و قطع شود. این تناقضی است که مذهب واقعی و یا پروردگار قطعاً به آن دچار نمی‌تواند باشند. از این نکته که خداوند یک عضو حساس جنسی چون کلیتریس خلق کرده است که ظاهراً نقشی جز تأمین لذت جنسی زنان ندارد، نتیجه می‌توان گرفت که او نیز چنین لذتی را برای زنان امری طبیعی و مشروع، و نتیجتاً عنصری مکمل سلامت روح بحساب می‌آورد. سلامت روحی و روانی زنان بدون کسب لذت جنسی هرگز تکمیل نخواهد شد.

هنوز نیز بسیاری از پدران و مادران از سلامت کلیتریس و بجا ماندن آن در بدن دختران خود واهمه دارند. آن‌ها بدفعات بمن گفته‌اند که عمل ختنه حایلی است که از کشیده شدن دختران به اشتباهات و انحرافات جلوگیری بعمل می‌آورد. این طرز تفکر نادرست، و حتی خطرناک است، چه آنچه که یک دختر یا پسر را از ارتکاب اشتباهات مصون می‌دارد کردن یک قطعه گوشت از بدن آن‌ها نیست، بلکه شعور و درک افراد نسبت به مسائل، و داشتن هدفی با ارزش در زندگی است که به زندگی آنان معنی دهد و فکر و توان آنان را بکار اندازد. هرچه که سطح آگاهی ما افزایش می‌یابد، اهداف ما به انگیزه‌ها و ارزش‌های انسانی نزدیک‌تر، و تمایل ما به بهبود سطح زندگی و کیفیت آن نیز افزون‌تر می‌گردد؛ و این بهبود علیرغم نقش ارضای غرایز و کسب لذت بعنوان اجزای اساسی حیات، به غرقه شدن در آن‌ها خلاصه نمی‌شود. آزادترین دختران، و آزادترین آن‌ها بمفهوم واقعی

آزادگی، کمترین اشتغال را در ذهن خویش نسبت به مسئله جنسی دارند زیرا که این امر برای آن‌ها چهره‌ی یک مسئله را بخود نمی‌گیرد. یک ذهن آزاد مجال و فرصت بیشتری برای علائق بیشمار و تجارب غنی و فراوان یک زندگی با فرهنگ اختصاص می‌دهد؛ حال آن‌که دخترانی که به سرکوب جنسی گرفتار هستند، شدیدترین اشتغال ذهنی را از خود نسبت به مسئله مرد و جنسیت بروز می‌دهند. مشاهدات روزمره اغلب مردم به آن‌ها نشان داده‌است که یک زن آگاه و با فرهنگ بسیار کمتر از زنان معمولی که چیز زیادی برای پر کردن زندگی خود ندارند، درگیر مسائل مربوط به سکس و مردان هستند. اما چنان زنی در همان حال ابتکار بیشتری برای برخورداری از سکس و لذت بخرج می‌دهد و با گستاخی بیشتری از دیگران عمل می‌کند. به این ترتیب آنگاه که ارضای جنسی حاصل شد، او قادر خواهد بود که تلاش بیشتری را به جنبه‌های پراهمیت دیگر زندگی معطوف کند.

سکس در زندگی یک زن آزاد و آگاه فضای بزرگ و غیر متناسبی را اشغال نخواهد کرد و خود را به حدود و مرزهای طبیعی محدود خواهد نمود. در مقابل، ناآگاهی، سرکوفتگی، ترس و قیود گوناگون، نقش سکس را در زندگی زنان و دختران افزایش می‌دهند و از حدود و ابعاد معقول آن‌چنان فراتر می‌برند که سکس تدریجاً سراسر زندگی آنان، و یا بخش عمده آن را به تصرف خویش در می‌آورد.

#### مآخذ:

- ۱- این مطالعه تحقیقی در مدرسه طب دانشگاه عین الشمس و در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ تحت عنوان زنان و ناراحتی‌های عصبی انجام گرفت.
- ۲- ختنه زنان و میل جنسی، نوشته محمود غریم و رشدی عمار، (انتشارات دانشگاه عین الشمس، قاهره، ۱۹۶۵).

- ۳- پیچیدگی‌ها و عوارض ختنه‌زنان، نویسنده‌گان نامبرده فوق، (قاهره ۱۹۶۵).
- ۴- دولت النساء عبدالرحمن البرققی، چاپ اول (انتشارات رنسانس، قاهره، ۱۹۶۵).

5. Desmond Morris, **The Naked Ape**, Corgi 1967, p. 76.
6. Rose Oldfield, 'Female genital mutilation, fertility control, women's roles, and patrilineage in modern Sudan', **American Ethnologist**, Vol. II, No. 4, November 1975.

## ۷- جاهلیت و تضاد

یک کودک در مراحل نخست زندگی، توانایی اتکای به خود را ندارد، اما در تعقیب نیازهای خود بتدریج می‌آموزد که چگونه بدون کمک دیگران به رفع آن نیازها پردازد. به این ترتیب او مسیر دستیابی به استقلال را با از کف نهادن انفعال، و کسب تدریجی اتکای به خویش، طی می‌کند. این روند بناچار به رشد عکس‌العمل‌های مثبت، به قوه انتخاب، و به اختیار در تصمیم و عمل، منتهی می‌شود. این تغییرات در مجموع خود، رشد و تکامل جسمی و روحی را تشکیل می‌دهند. رشد روحی و روانی در اصل حرکتی است بسوی استقلال بیشتر شخصیت، قدرت گزینش و انتخاب، آزادی شخصی، و حس مسئولیت.

اما روابط پدرسالاری قوی در جامعه عرب، همراه با ساخت طبقاتی و موروثی آن، زنان را به تبعیض بسیار محکوم، و به فشار جسمی و روحی شدید قربانی کرده است. جامعه عرب کودکان و حتی مردان را نیز تحت فشار و سرکوب قرار می‌دهد، اما در مورد زنان، محدودیت‌های جسمی و روحی بسیاری که زندگی آنان را فرا گرفته است، سنگینی بار این فشار را بمراتب زیادتر می‌کند. نتیجتاً رشد روحی و روانی یک زن دچار کندی و عقب‌ماندگی فوق‌العاده می‌شود، به طوری که او قدرت‌رهایی از خوی اتکای به دیگران، و همین‌طور‌رهایی از حالات انفعالی را از دست می‌دهد. او ممکن است به سن سی، چهل، و یا حتی پنجاه سالگی رسیده باشد اما علیرغم این رشد بدنی همان حالات مراحل نخستین کودکی را حفظ کند.

شیوه‌های سرکوب زنان و یا فشار بر آنان، متعدد و گوناگون است. اکثر این شیوه‌ها بر ترس و ارباب، بر اشکال پنهان و آشکار خرافه‌گرایی و فریب، بر محرومیت او از دانش حقیقی و محبوس کردنش به زندان جهل و

تاریکی، استوارند. یک زن، از نخستین مراحل کودکی، ودر طی سال‌های رشد، بلوغ و جوانی، از جزئی‌ترین دانش واقعی نسبت به خود و بدن خود محروم نگاه داشته می‌شود.

نادانی زنان و دختران نسبت به بدن و کارکردهای آن، نشانه وقار، پاکی و اخلاق پسندیده آن‌ها تلقی می‌گردد، و بعکس آگاهی یک دختر نسبت به بدن خود و مسئله جنسیت امری نامطلوب و حتی شرم‌آور بحساب می‌آید. زن بالغی که به تجربه و دانش زندگی دست یافته باشد در انظار عمومی از ارزش کمتری در مقایسه با یک زن ساده، کم تجربه، و بی سواد برخوردار است. تجربه نه بمثابه یک ارزش باطنی انسانی، بلکه همچون نقیصه بد منظری که پنهان باید نگاه داشته شود، قلمداد می‌گردد.

نتیجه این است که زنان به حفظ و تداوم نادانی و سهل‌پنداری خود متمایل می‌شوند تا جامعه هم‌چنان آنان را بدیده پرهیزگاری و پاکدامنی بنگرد. والدین نیز نادانی را در دختران خویش تحسین می‌کنند و از آنان سادگی و بی تجربگی می‌طلبند تا آن‌ها آنگونه که میان مصریان معروف است «گر به ای ملوس و نابینا» باقی بمانند، زیرا این آن نوع دختر است که یک مرد میان حال مصری باو بدیده یک عیال شایسته می‌نگرد.

این کیش نادانی و تعلق بآن، تنها به مسائل مربوط به جنسیت و مردان محدود نمی‌شود، بلکه در زمینه همه مسائل مربوط به بدن زن ترغیب و تشویق می‌گردد. در نتیجه دختران عرب تا آنجا که به خصوصیات بدن و کارکردهای آن مربوط است در محیطی از تاریکی و سکوت پرورش می‌یابند و رشد می‌کنند. صبح روزی که این دختران چشم باز می‌کنند و برای اولین بار آثار خون را در میان ران‌ها و در زیر کمر خود بروی ملحفه سفید می‌بینند، عموماً به شوک‌ها و ضربه‌های عصبی دچار می‌گردند.

شما نمی‌توانید تصور کنید که آن صبحی که من از خواب بیدار شدم و قطرات خون را در میان ران‌هایم روان یافتم، چه وحشتی بمن دست داد. هنوز سفیدی مرگبار آن روز صورتم را در آینه می‌توانم بخاطر بیاورم. دستها و پاهایم بشدت می‌لرزید. بنظرم می‌رسید که گویی آن فاجعه‌ای که همواره



از آن وحشت داشتم اینک بوقوع پیوسته، و مردی در سیاهی شب، هنگامی که من در خواب بودم، بدرون اطاقم خزیده و بمن آسیب رسانیده است. احتمال وقوع این حادثه هرگز ذهن مرا آسوده نمی گذاشت و من عادت کرده بودم که هر شب قبل از خواب پنجره رو به خیابان را محکم ببندم.

مضحک آن بود که روز قبل از وقوع این ماجرا در مدرسه درسی راجع به بیماری بیلهارتسیا بما داده بودند. این نوعی بیماری انگلی مجرای ادرار است که در میان روستائیان مصر شیوع دارد. انگل این بیماری در یکی از مراحل دوره زندگی خود در نسوج نرم حلزون آبی جایاز کرده و از آنجا به آب کانالها و جویبارها راه پیدا می کند. انگل مزبور سپس پوست پا را شکافته و بداخل بدن نفوذ می کند. یکی از عوارض این بیماری وجود خون در ادرار است و من اینطور بنظرم رسید که شاید خون جاری در میان رانهایم نتیجه ابتلاء به این بیماری بوده باشد.

در آن زمان من دهسال بیشتری نداشتم و پیش خود اینطور فکر کردم که اگر واقعاً به این بیماری دچار شده باشم، تنها کار لازم این است که صبر کنم تا بیماری خود بخود بهبود یابد و بر طرف شود. اما بخلاف تصور من جریان خون ساعت به ساعت بیشتر شد. طوریکه روز بعد ناچار شدم بر خجالت خود غلبه کرده و موضوع را با مادرم در میان بگذارم. من از او خواستم که مرا برای معالجه نزد پزشک ببرد، اما با تعجب زیاد دیدم که او بنظر از وضعیت خطرناک دخترش هیچ نگران نشده و آرامش و خونسردی اش را حفظ کرده است. او برای من توضیح داد که این چیز است که برای همه دختران اتفاق می افتد و هرماه نیز چند روزی تکرار می شود. روز آخر، هنگامی که جریان خون قطع شد من می بایست یک حمام داغ بگیرم و خود را از این «خون نجس» پاک کنم. کلمات او در گوشم طنین می انداختند: «وضعیت ماهانه»، «حمام داغ» برای خلاص شدن از «خون نجس». باین ترتیب این تصور به من تلقین شد که چیز نکبت باری در درون من نهفته است. که هرماه بصورت این خون ناپاک ظاهر می شود، چیزی که مایه شرم و سرافکنندگی است و باید از دیگران پنهان شود. با این توضیحات من قدرت رو برو شدن با

هیچکس را نداشتم و چهار روز متوالی در اطاقم باقی ماندم. روز چهارم هنگامی که در اطاقم را باز کردم تا به حمام بروم، دوروبرم را نگاه میکردم تا کسی در آن اطراف نباشد. هم‌چنین قبل از بازگشت نیز کف حمام را طوری بدقت شستم که گفتم آثار یک جنایت تازه را از میان برمیدارم. زیر بازوان و میان رانهایم را نیز بدفعات شستم تا کوچکترین بویی از این خون ناپاک باقی نماند.

این حوادث نمونه‌های تکراری زندگی دختران عرب است که در فضایی از هراس جنسی پرورش می‌یابند و نسبت به ارگانهای تناسلی خود و وظایف زیستی و طبیعی اعضای مختلف بدن بی اطلاع و نادان بار می‌آیند. دختران از نخستین روزهای کودکی خود به درک تفاوت میان و خود و پسرها وادار می‌شوند. یک پسر می‌تواند از منزل خارج شود و بازی و جست و خیز کند، اما دختر ناگزیر از ماندن در خانه است. اگر دامن او یک سانتیمتر از حد مجاز بالاتر رود مادرش نگاه‌های خشم‌آگینی به او می‌افکند و او را سرافکننده می‌کند. ران او مأمّن زشتی و پلیدیست، شیئی ممنوعه‌ایست که باید از انظار پنهان گردد. از سنین نوجوانی یک دختر وادار به این احساس می‌شود که بدن او چیز ناپاک و پلیدیست که باید دور از رؤیت دیگران نگاهداشته شود. روزنامه‌ها، مجلات و وسایل ارتباط جمعی نیز آن دسته از مفاهیم مذهبی را که تصویر مشابهی از بدن زن را ترسیم می‌کنند موضوع تبلیغ و اشاعه خود قرار می‌دهند. دلیل چادر سر کردن دختران و زنان نیز در این است که نمایان شدن هر قسمت بدن بجز صورت و کف دستهای او ممنوع است.

در جوار این آموزشهای سنتی متحجر که تمتع جنسی را در زندگی یک دختر منع می‌کند و می‌کوشد تا او را به یک موجود فاقد تمایل جنسی بدل کند، پروسه آموزشی متضاد دیگری نیز جریان دارد. پروسه مداوم اخیر تلاش دارد تا دختر را به یک ابزار جنسیت، و یک جسم مطلق بدل کند که فایده آن ستوده شدن، و دلربایی و تحریک مردان و تمایلات آنان باشد. یک دختر از اوان کودکی آموزش می‌بیند که به عوض اندیشه، افکار و آینده

انسانی اش، تقریباً همیشه در فکر بدن، مژه های چشم، موی سر و البسه خود باشد. تربیت دختران عرب بر ایفای نقش ازدواج، که مهم ترین نقش یک زن در جامعه تلقی می شود متمرکز است، و مسایلی چون تحصیل، کار، و اشتغال نکاتی فرعی بحساب می آید که به هیچ وجه نباید توجه او را از وظایف اصلی یک زن که آشپزی و تیمار شوهر و فرزندان است منحرف کند.

در کودکی برای اینکه اجازه مطالعه و رشد فکری بمن داده شود، مجبور بودم که با همه افراد خانواده به رویارویی و جدال پردازم. من از آشپزی و نظافت در منزل سرباز می زدم و در مقابل برای رفتن به مدرسه اصرار و سماجت می کردم. من از موی بلند بافته و روبانهای رنگی بیزار بودم و از توجه زیاد مادرم به لباسها و پیراهن های خود حیرت زده می شدم. من همیشه در مدرسه از برادرم بهتر بودم و نمرات عالی می گرفتم، اما هیچکس از این موضوع خوشحال بنظر نمی رسید و بفکر تشویق من نمی افتاد. اما اگر یکبار هم غذا را بد می پختم، همه مرا سرزنش می کردند. هر بار که می خواستم در دنیای کوچک کتابهای مصور و مدادهای رنگی خود پناه بگیرم، مادرم فوراً مرا به درون آشپزخانه می کشید و غرولند کنان می گفت: «آینده تو در شوهر کردن است و تو باید آشپزی را یاد بگیری.» آینده ات در ازدواج است، ازدواج! این واژه کریهه بود که مادرم هرگز از یزبان آوردنش خسته نمی شد، و آنقدر گفت و گفت تا من با تمام وجودم از آن بیزار شدم. به محض شنیدن این کلمه مردی را در نظرم مجسم می کردم که شکمش از زیادی خوردن متورم شده و بالا آمده است. آشپزخانه به مشام من بوی مردها را می داد و من هم از بوی مردها، و هم از بوی غذا متنفر شده بودم.

در ذهن من همه حرفهای مادرم ضد و نقیض بنظر می رسید. او که همیشه در مورد جنسیت و مردها به من هشدار می داد، چرا در عین حال بخاطر مطبوع تر کردن من در مقابل آنها آنقدر در سرو وضع دقیق می شد؟ من از مردها تا سرحد مرگ می ترسیدم و مثل طاعون از آنها فرار می کردم. من تنها نتیجه نزدیکی به یک مرد را بی آبرویی، و به مخاطره انداختن شهرتی که بعنوان یک دختر نجیب کسب کرده بودم می پنداشتم. اما با همه اینها، در

اعماق وجود نیروی عظیمی را حس می‌کردم که مرا بسوی جنس مخالف جذب می‌کرد. فیلمهایی که گاه‌گاه می‌دیدم، و همینطور ترانه‌های پرسوزوگداز عاشقانه نیز امیال ناشناخته مرا دامن می‌زدند. بسیاری اوقات صحنه‌ای را در فکرم مجسم می‌کردم که در آن مرد ناآشنایی مرا در بازوان خود گرفته‌است اما بلافاصله احساسی از شرم و گناه وجودم را فرامی‌گرفت— احساسی که لذت ناشی از آن رویای روزانه نیز بر شدت آن می‌افزود. من قادر به درک خود نبودم و نمی‌توانستم تضاد ذاتی میان افکار و رفتار خود را رفع کنم. در درون من شعله‌ای گدازان وجود داشت، اما در بیرون تصویری از سردی و بی‌تفاوتی. در عین حال این سردی و بی‌تفاوتی تنها یک شکلک ساختگی نبود. من از مردها متنفر بودم، اما مرد رویاهای من بنحو مرموزی با دیگران تفاوت داشت. من نمی‌توانم توضیح دهم که او به چه نحو از دیگران متفاوت بود، زیرا از نظر ظاهر کاملاً شبیه بقیه بود.

آنچه که من بعنوان یک دختر تجربه کردم، با اندک تفاوت، همان چیزی بود که همه دختران جامعه ما تجربه کردند و طعم‌اش را چشیدند. عشق و تمنای وصال، موضوع ثابت و همیشگی ترانه‌ها و فیلمهای عربی است که طبعاً تاثیر عمیقی بر ساخت روحی و عاطفی یک دختر بجا می‌گذارد. همین دختر در عین حال در احاطه مجموعه کثیری از ارزشهای سنتی و مذهبی قرار گرفته‌است، و به مجرد آنکه به عشق مرد جوانی گرفتار شود، آبروی او به خطر می‌افتد و نامش به رسوایی در شهر پراکنده می‌شود. او بدینسان قربانی ارزشهای یک جامعه فاسد و زهدگرا خواهد شد.

اگر مرد مورد بحث یک مرد فقیر باشد سرنوشت دخترک صد چندان سیاه‌تر خواهد بود، اما در صورت متمول بودن او خانواده دخترک نیز ماجرای عشقی را دامن می‌زنند و دختر را در بدام انداختن شوهری می‌کنند. تصمیم‌گیری در مورد ازدواج هنوز بطور عمده از اختیارات خانواده است، و پدران حتی در زمان کنونی نیز از شوهر دادن دخترانشان در ازای یک بهای مناسب رویگردان نیستند. اختیار حاکمیت پدر در مورد دختران بطرز ننگینی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در یک خانواده عربی که از نظر اجتماعی و

حقوقی قویاً پدرسالار است، پدر از اختیار حاکمیت مطلقى نسبت به دخترانش برخوردار است. دختران جوان به بهانه یک ازدواج مناسب، اما در واقع به شوق دریافت یک مهریه کلان، به پیرمردان از کار افتاده شوهر داده می شوند.

در سالهای اخیر همراه بارشد ارزشهای مصرفی و تجمع پول در دست بورس بازان، محترمان، اربابان نفتی و نظایر آنها بسیاری از دختران فقیر تحت لوای قانونی ازدواج به فاحشگی فروخته شدند. مورد دختر جوان دوازده ساله ای که پدرش بخاطر شوهر دادن او به یک مرد پیر و دریافت مبلغ معتناهی پول، سن او را در شناسنامه به هیجده سال تغییر داد، یک مورد استثنایی نیست<sup>۱</sup>. اقتدار مطلق پدر به او جرأت می دهد که حتی در مواردی که حق به جانب دختر است، با اطمینان از حمایت قانون و بدون ترس از مجازات عمل کند.

من در اینجا مایلم بعنوان نمونه ماجرائی را که در یکی از روزنامه های صبح تحت عنوان «رای طلاق بخاطر عدم رضایت پدر» درج گردید، نقل کنم. در این ماجرا عروس که بیش از بیست و یکسال داشت تصمیم گرفته بود که بدون موافقت قبلی پدرش، با مرد مورد علاقه خود ازدواج کند. مراسم عقد و ازدواج بر طبق احکام اسلام با نظارت یک مقام روحانی بنام مأذون و حضور دو شاهد انجام پذیرفت که نتیجتاً با عرف حقوقی و شرعی مطابقت داشت. اما متعاقب آن پدر عروس به دادگاه شکایت برد، و به دلیل عدم جلب موافقت خود خواستار فسخ عقد ازدواج شد. دادگاه علیرغم این واقعیت که دختر به سن قانونی رسیده و در انتخاب همسر آزاد بود، با تقاضای پدر موافقت کرد. دادگاه رای خود را بر این واقعیت که موافقت پدر بنا به عرف و سنت مملکت عاملی اساسی است استوار کرد، و همین یک عامل را برای فسخ ازدواج که کاملاً با احکام مذهبی و مدنی مطابق بود کافی دانست. (علاوه بر توافق پدر، رسم رایج دیگری نیز وجود دارد که آن شرکت، پدر یا یک عضو مذکر خانواده نظیر برادر، دایی و عمو، بنماینده گی دختر در مراسم ازدواج است.<sup>۲</sup>)

در واقع تنها دلیلی که پدر را به مخالفت با این ازدواج واداشت این

بود که داماد به خانواده فقیری تعلق داشت و پیوند مزبور برنامه اصلی و اولیه یافتن یک شوهر ثروتمند را با ناکامی مواجه کرده بود. چنانچه پدر برآستی به ارزشهای انسانی مقید و وفادار بود می باید از اندیشه سوداگرانه خود که دخترش را به سطح کالای قابل فروش تنزل داده بود، سرا فکنده می شد. باین ترتیب ازدواجی که بر مبنای عشق و تفاهم، و عقد کاملاً قانونی استوار بود، بوسیله دادگاه بطور خودسرانه فسخ شد و به مضحکه بدل گردید. انگیزه این عمل در واقع چیزی جز حمایت از اقتدار یک پدر و حفظ نظام اجتماعی مبتنی بر تبعیضات طبقاتی و جنسی، و روابط کالایی نبود.

اولیا و دستگاہای آموزشی در حرف اهمیت زیادی برای ارزشهای انسانی، آزادی و کار قائلند؛ اما اکثریت قریب به اتفاق خانواده ها در عمل و به هنگام تصمیم گیری در باره ازدواج یک دختر توجه چندانی به این قبیل ارزشها نمی کنند. در این قبیل موارد معیارهایی چون سنت، عرف، طبقه، و پول نقش اصلی را ایفا می کنند.

از دهه پنجاه میلادی به اینسو مردان و زنانی آگاه، تلاشهای فراوان به خرج داده اند تا سنن غیر عادلانه و کهنه ای را که بر زندگی و سرنوشت زنان حاکمند، تغییر دهند. تمامی حقوقی که زنان امروزه از آن برخوردارند نتیجه تلاشهای ترقیخواهانه آنان است. با اینحال هنوز راه درازی در پیش است، زیرا زنان هم اینک نیز از بسیاری از حقوق اساسی بشر محروم و بی بهره اند. آندسته از نیروهای اجتماعی که با برابری حقیقی برای زنان مخالفت می ورزند، هنوز نیز به ارزشهای اخلاقی و مذهبی متوسل می شوند. اما همین ارزشها نیز هر روز بر صحنه سینما و تلویزیون، در پوستره‌های تبلیغاتی و تجارتي، در صفحات تحقیقات اجتماعی و سیاسی، در سیل نشریات سکسی، و در جریان بی وقفه ترانه های رادیویی، به مسخره گرفته و نقض می شوند. و ما در اینجا افرادی از نیروهای اجتماعی مخالف با برابری زنان را می بینیم که سکوت اختیار می کنند و گاه حتی علناً، و یا بنحو غیرمستقیم، در اشاعه افکاری که نقض اصول اعتقادی بیان شده خود آن ها است مشارکت می جویند.

این دوگانگی معیارهای جامعه عرب در زمینه آرا و ارزش‌های اخلاقی مشخصه زمان کنونی است. حیات تمامی جامعه و یکایک افراد آن را تضادهایی عمیق به دو نیم تقسیم کرده است:

۱- هجوم فیلمهایی که رونق خود را مدیون تحریک جنسی، رقصهای مبتذل، و پورنوگرافی پنهان هستند؛ که همین گرایش‌ها در مجلات، آگهی‌های تبلیغاتی و برنامه‌های تلویزیونی نیز مشهود است.

۲- مبارزه مذهبی سازمان یافته‌ای که بسرعت تمام وسایل ارتباطی را در برمی‌گیرد، و به تمام شئون فعالیت‌های آموزشی، فرهنگی، و اطلاعاتی راه می‌یابد. رواج دوباره چادر در میان دختران جوان مصری، و جنجال‌های روزافزونی که با خواست «بازگشت به احکام اسلام»، «نهی از منکرات»، «عودت زنان به جای اصلی خود یعنی خانه»، و «مجازات زنان فاسد» برپا می‌شود، جلوه‌هایی از این مبارزه است.

۳- سستی و تزلزل مبانی اخلاق، که در جوار فعالیت و مبارزه مذهبی فوق به نحو بارزی بر همه شئون زندگی تأثیر می‌گذارد. در این زمینه از اشکال پنهان فاحشگی که به مدارس و دانشگاهها نیز راه یافته، و از رونق قابل ملاحظه تجارت بردگان سفید که گهگاه به قباله‌های جعلی ازدواج نیز مزین گردیده است می‌توان نام برد. دلیل این رونق آن که پیکر زن کالای ذی‌قیمتی است که در عرصه رقابت‌های سوداگران نوید سودهای کلان می‌دهد، و به علاوه تاخت و تاز ارزشهای سوداگرانه نیز در این عرصه به هیچ مانع اخلاقی یا مذهبی مجال پایداری نخواهد داد.

این دورویی بزرگ جامعه کنونی عرب، بناچار قربانیانی بجا باید گذارد، که جور این مشقت را نیز بیش از همه، و شاید بیش از هر زمان، زنان بدوش می‌کشند. آسیاب تضاد آنان را در خود خرد و نابود می‌کند- تضاد میان حمایت لفظی جامعه از قواعد اخلاقی و مذهبی کهنه از یکسو، و هجوم نیروهای مسلط سیاسی و اقتصادی جامعه که جز به کسب سریع‌تر و آسان‌تر سود نمی‌اندیشند، از سوی دیگر.

زنان عرب از لحظه تولد تا زمان مرگ قربانیان قربانگاههای خدا و

پول اند. کودکان بیش از بزرگسالان بار رنجها را بدوش دارند و تهی دستان بیش از اغنیا، زنان بیش از مردان، و فرمانبران بیش از فرمانروایان قدرتمدار. در جامعه‌ای که از اینگونه تضادها آکنده است مبارزه متقابل تنها برای مستظهرین به قانون، صاحبان پول و قدرت، مردان و بزرگترها میسر است. کسانی که از این سلاحها محرومند، در مقابل نیروهای خشمگین و پر قدرتی که بیرحمانه بر افراد بی دفاع می‌تازند و ضربه می‌زنند راه گریزی نخواهد یافت.

در جامعه‌ای که این قبیل نیروهای کور را در سرکشی آزاد گذارده است، تجسم سرنوشت نوزادی که علاوه بر دختر بودن نامشروع و متعلق به یک مادر تهیدست نیز باشد چندان دشوار نیست: برای چنین کودکی که به خواست خود تولد نیافته است شاید مرگ برآینده‌ای که انتظار او را می‌کشد، رجحان داشته باشد. یک نوزاد دختر در صورت مشروع بودن نیز با استقبال کمتری از یک فرزند پسر روبرو می‌شود، چنانچه تا به امروز نیز اکثر خانواده‌های شهری و روستایی، از تولد نوزاد پسر شادمان، و از دختر بودنش افسرده می‌شوند. یک دختر امتیازات یک پسر را با خود به دنیا نمی‌آورد. پسر نام فامیل را حفظ می‌کند و به آن تداوم می‌بخشد، در صورتی که دختر به عضوی از خانواده شوهرش بدل می‌گردد. بعلاوه دختر ممکن است اسباب بی‌آبرویی را فراهم کند زیرا آبرو و حیثیت هنوز با بکارت پیش از ازدواج و وفاداری و پاکدامنی پس از آن، ارتباطی نزدیک و ناگسستنی دارد.

### مآخذ:

۱- اخبار الیوم، چاپ هفتگی، اوت ۱۹۷۵، ص ۱۰.

۲- نشریه فوق، ۵ ژانویه ۱۹۷۴، ص ۱۰.



# ۸- مسئله مشروعیت اولاد و پدیده روسپیگری

جوهر واقعی شرافت با اشکال گوناگون بردگی، فشار و انقیاد، و با صور مختلف سوداگری با سرنوشت انسانها، اعم از بردگان، زنان و کودکان، در تضاد است. شرافت واقعی با تبدیل افراد بشر به شیء، به وسیله یا به کالای قابل فروش، از اساس مخالف است. قوانین و سنن مرسوم ازدواج در جامعه پدرسالاری و طبقاتی ما نفی شرافت واقعی اند چه زن را به کالایی بدل کرده است که به مهریه می توان او را خرید و به نفقه فروخت. پاره ای اوقات او را به هیچ نیز می توان فروخت. برای این که شائبه هر نوع اغراق در مورد جمله آخر از میان برداشته شود کافیست که متن ماده ۶۷ قانون عادی ازدواج را در اینجا نقل کنیم:

زنی که از روی اراده و به عمد از تمکین به شوهرش خودداری کرده، و یا به علتی که ناشی از ذات شوهر نیست ناچار به عدم تمکین شده باشد، مستوجب دریافت نفقه نیست. هم چنین اگر او بازداشت شود و بزندان بیفتد (حتی بناحق)، یا اگر قربانی یک تجاوز جنسی شود، یا مذهب خود را تغییر دهد، یا توسط اولیای خود از زندگی با شوهر ممانعت شود، و یا اگر به هر عارضه ای که احیاناً مانع بهره برداری شوهرش از او بعنوان یک زن باشد [کذا] گرفتار گردد، باز مستحق دریافت نفقه نخواهد بود.

عبارت «غیر قابل استفاده بعنوان یک زن» ماهیت حقیقی رابطه ای را که پس از ازدواج میان یک زن و شوهر وجود دارد برملا می کند، و آن رابطه ایست مبتنی بر بهره برداری و استثمار بوسیله مرد، استثماری غیر انسانی تراز استثمار مالک از کارگران و ارباب از بردگان. برده دار لاقبل مشمول این توقع بود که برده اش را در صورت بیماری معالجه کند؛ اما یک زن از هیچ

حقی برخوردار نیست و با او چنانچه عموماً نیز مشاهده می شود، می توان بدتر از یک برده یا کارگر رفتار کرد، چرا که او بدون دریافت دستمزد در خانه شوهرش کار کرده و فرزندان او را تیمار می کند. بنا به قانون ازدواج، شوهر ضامن مداوای لازم همسر خود نیست و چنانچه او به بیماری شدیدی مبتلا شود، شوهر می تواند او را به منزل والدینش باز فرستد.



یکی از جنایات بارز نظام طبقاتی و پدرسالار در طی تاریخ پدیده کودکان «نامشروع» است. در برخورد با این مسئله برخی از کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری ناگزیر از قبول و ترویج شیوه فرزند خواندگی شده اند، و این امر اکنون در آن ممالک رواج فراوان یافته است. این تحول بموازات، و شاید به تعاقب مشارکت بیشتر زنان در نیروی فعال کار، و تمایل آنان به ترک منازل و قبول بیشتر کار دستمزدی صورت پذیرفته است. نتیجتاً قانون در بعضی از این کشورها به زنان اجازه می دهد که با نامگذاری فرزندان نامشروع خود به نام فامیل خویش، آنان را از سرنوشت اندوه باری که پیشتر انتظار این قبیل اطفال را می کشید، نجات بخشند. حقوق اقتصادی، موقع و مقام زنان را تغییر می دهد و آنان را با مردان برابر می کند تا آنجا که حتی نام آنها نیز از اعتبار معادل مردان برخوردار می گردد. این نام آنگاه شایستگی اعطای «اعتبار»، پذیرش اجتماعی، و امتیازات قانونی را به فرزندان، کسب می کند.

جوامع اسلامی فرزند خواندگی را مجاز نمی شمارند و یک طفل با استناد به آن هرگز نمی تواند وجود اولیای خود را ثابت کند. اسلام بر این نکته مصر است که هر کودک به پدر واقعی اش منتسب شود، و فرزند خواندگی را امری لفظی و غیر واقعی بیش نمی شمارد: «خداوند پسر خوانده هایتان را پسران شما قرار نداده است... این گفته زبانی شماست... پسر خواندگان را به اسم پدرهاشان بخوانید که آنطور خواندن عادلانه تر است نزد خدا. پس اگر ندانید پدرهاشان را پس برادران دینی شما هستند.»<sup>۱</sup>

بجز تونس که با قبول و تأیید سیستم پدرخواندگی در این راه پیشقدم شده است، دیگر کشورهای اسلامی هنوز فرزندخواندگی را ممنوع می‌شمارند. بعنوان نمونه از قانون خانواده مراکش می‌توان نام برد که بر طبق آن «فرزندخواندگی هیچگونه ارزش و اعتبار حقوقی ندارد و به هیچیک از آثار انتساب [دختر یا پسر] منجر نمی‌گردد.»<sup>۲</sup>

در جوامع اسلامی به لحاظ آزادی جنسی مردان، اطفال نامشروع زیادی چشم دنیا گشودند. در نتیجه قوانین انتساب که خطوط انتساب اولاد به پدران بتوسط آنها تنظیم می‌شود ناگزیر می‌باید شمار کثیری از این قربانیان را به درون دایره مشروعیت راه می‌دادند. این ایجاب می‌کرد که علاوه بر نص صریح و ظاهری قوانین ازدواج، جوهر باطنی و شالوده منطقی و حقوقی آنها نیز زیر پا گذارده شود. با این توضیح انتساب یک کودک به پدرش در شریعت امروزی اسلام در هر یک از چهار صورت زیر قابل قبول است:

- ۱- عقد صحیح شرعی
- ۲- وطی به شبهه
- ۳- اقرار یا قبول مرد
- ۴- گواهی شهود عادل باینکه طفل به مرد معینی تعلق دارد.

### عقد صحیح شرعی

اگر مردی با همسرش به نحوی که احتمال رسیدن منی به رحم برود، نزدیکی و انزال کرده باشد، (یا اگر بطور کلی مدتی را با او در شرایطی که فقه اهل سنت معین می‌کند، خلوت کرده باشد)، واگر پس از عمل زناشویی حداقل شش ماه از شروع حاملگی گذشته باشد، اما حداکثر دوره حاملگی - یعنی یکسال - هنوز سپری نشده باشد، آنگاه نوزاد متعلق به آن مرد است. (حداکثر دوره حاملگی در مذهب حنفی دوسال و در مذاهب شافعی و مالکی چهار سال است!)<sup>۳</sup>

با وضع این قوانین جامعه اسلامی کوشش نمود که تا سر حد امکان از شمار اطفال نامشروع بکاهد. علاوه بر این، مفهوم «طفل خفته» که در حدیث نبوی و ضرب المثل اسلامی «الولد للفرش» [طفل فرزند فرش است] ریشه دارد نیز به یاری این گرایش شتافت. از این حدیث دو تعبیر موجود است. تعبیر نخست اینکه این گفته در زمانی که انتساب طفل به مادر تعیین کننده شجره بود، حکایت از ضرورت تحول و انتساب طفل به پدر می‌کند. تعبیر دوم بر این فرض استوار بود که طفلی که از یک زن شوهردار تولد می‌یابد، خود بخود باید فرزند شوهر او قلمداد گردد. امام ابوحنیفه معتقد بود که عقد ازدواج بتنهایی، و صرفنظر از عمر سپری شده آن، برای انتساب نوزاد یک زن به شوهر او کافی است، و او پدر شرعی طفل بشمار می‌رود حتی اگر طفل در غیبت او که تا چهار سال هم بدرازا کشیده است تولد یافته باشد. هم چنین است طفل زنی که تنها سه یا چهار ماه پس از ازدواج چشم به جهان بگشاید. یک چنین طفل را در اصطلاح «طفل خفته» نامیده‌اند.

تا سال ۱۹۲۹ جامعه مصر از تعالیم ابوحنیفه که نوزاد هر زن شوهردار را فرزند شوهر او، و عقد ازدواج را دلیل کافی انتساب طفل به شوهر می‌دانست، پیروی می‌کرد. این دستورالعمل بعد ها تغییر یافت و شرط سه امام دیگر یعنی احمد بن حنبل، الشافعی، و مالک نیز بر شرایط قبلی تعیین پدر طفل افزوده شد. شرط جدید، اثبات وقوع دخول، و یا احتمال وقوع آن میان زن و شوهر بود.

تونس و مراکش نیز در قوانین جدید خود نظریه «طفل خفته» را کنار گذارده‌اند. یکی از مواد قانون خانواده مراکش مقرر می‌کند:

حداکثر دوره حاملگی یکسال از تاریخ طلاق و یا فوت [شوهر] است. چنانچه در پایان ایندوره هنوز تردیدی نسبت به حاملگی وجود داشته باشد، موضوع توسط مدعی به محکمه تسلیم خواهد شد. قاضی سپس با متخصصین حرفه پزشکی مشورت خواهد نمود.<sup>۴</sup>

## انتساب به استناد وطی بشبهه

چنانچه نزدیکی یک مرد با یک زن به حاملگی زن منجر شود، این واقعه در هیچیک از حالات مشروحه زیر زنا قلمداد نمی شود زیرا طرفین در زمان برقراری رابطه جنسی از این واقعیت که رابطه آن‌ها غیر مشروع بوده است بی اطلاع بوده‌اند.<sup>۵</sup> نخست در حالتی که مرد زن را به جای همسر شرعی خود اشتباه گرفته باشد. ثانیاً در حالتی که عقد میان مرد و زن از نظر شرعی صحیح نبوده، ولی مرد از این واقعیت بی خبر بوده باشد. ثالثاً در حالتی که مرد زن را بدون اطلاع از ایراد شرعی ازدواج با او به عقد خود در آورده باشد. نوزاد حاصل از این بارداری شرعاً به مرد مزبور منتسب می شود، و او پدر شرعی و قانونی طفل شناخته خواهد شد. [البته فرض ضمنی تمام این حالات این است که مرد مزبور ازدواج یا رابطه خود با آن زن، و طفل مولود این ازدواج یا رابطه؛ هر دو را برسمیت بشناسد.]

شرایط مقرر فوق نشان می دهند که قوانین اسلامی نسبت به آزادی جنسی مردان تا چه اندازه ملایم و انعطاف پذیر است. مرد می تواند بدون آنکه زنا کار قلمداد شود با هر زنی که همسر او نیست رابطه برقرار کند، و پدر قانونی طفل مولود این رابطه شناخته شود؛ و این همه تنها بآن شرط که بهنگام عمل زناشویی زن مزبور راهمسر واقعی خود تصور نموده باشد! آیا وقوع چنین چیزی امکان پذیر است؟ درست است که وقوع هیچ چیز غیر ممکن نیست، اما لااقل باید قبول کنیم که وقوع چنین موردی بسیار بسیار غیر محتمل است. آیا امکان دارد که مردی با زنی نزدیکی کند و با خبر نباشد که آن زن همسر او هست یا نه؟ شاید در حالت مستی چنین چیزی ممکن باشد اما در اسلام نوشیدن مسکرات حرام است و نتیجتاً پیش بینی بخصوصی برای این مورد پیدانمی توان کرد.

اگر بپذیریم که یک مرد تحت شرایط خاصی ممکن است قادر به تشخیص همسرش از یک زن دیگر نباشد، آیا تصور حالتی که یک زن نیز قادر به تمیز شوهرش از یک مرد دیگر نباشد، امکان پذیر نیست؟ آیا امکان وقوع

چنین خطایی در مورد زنان که بنا به تعالیم مذهبی دارای شعوری ضعیف تر و ایمانی سست تر از مردان هستند، بیشتر و قابل قبول تر نیست؟ بعلاوه بنا به همین تعالیم، مردان از قوه منطق و تعقل قویتری برخوردارند که آنانرا از خطر ارتکاب اشتباه و رها کردن عنان اختیار مصون می دارد.

اگر نحوه استدلال قانون فوق را دنبال کنیم نتیجه منطقی حاصل از آن اینست که هر مردی که با زن دیگری جز همسر خود رابطه جنسی برقرار کند قادر خواهد بود با این بهانه که بهنگام ارتکاب عمل جنسی متوجه هویت واقعی زن نشده است، از اتهام زنا تبری جوید.

### اقرار یا قبول مرد

انتساب طفل به پدر از طریق تمکین پدر نیز قابل تعیین است به این صورت که مرد اعلان کند که پدر طفل است و کس دیگری نیز ادعای مشابهی در مقابل اظهار او مطرح نکند. جلب توافق کودک با این انتساب در صورت خردسال بودن او ضروری نیست، اما در سنین بالاتر از بلوغ اینکار ضرورت دارد.

باین ترتیب مشاهده می شود که یک مرد غیر متاهل این امکان را دارد که صاحب فرزندان مشروع شود، حال آنکه یک زن در شرایط او از چنین امتیازی برخوردار نیست. در مورد یک زن، اطفالی که از همخوابگی او با یک مرد متولد شوند نامشروع قلمداد می شوند مگر آن که مرد به پدری آنها اعتراف کند و مرد دیگری نیز با او بر سر این عنوان به رقابت برنخیزد!

### گواهی دو شاهد عادل

تعیین شجره افراد بطور اعم، و هویت پدر یک فرد بطور اخص، از طریق دو شاهد عادل نیز عملی و قابل قبول است. تعداد شهادت دهندگان معمولاً دو نفر است. مثلاً اگر دو برادر شهادت دهند که طفلی پسر برادر متوفای آنان است، شهادتشان کافیهست و پذیرفته می شود. در این حالت دو شاهد عادل، اعضای مذکور خانواده هستند. از سوی دیگر شهادت زنی که طفل را بدنیا آورده است معتبر شناخته نمی شود.

اگر مرد از حق پذیرش پدری خود و شهادت بر این موضوع برخوردار باشد، بطریق اولی از حق انکار پدری طفلی که تردید مختصری در مورد او به وی دست داده نیز برخوردار است. مقررات مذهبی، مردی را که اطمینان دارد پدر طفل معینی نیست به انکار پدری او حکم می‌کند. چنین مردی شرعاً مجاز نیست به پدری طفلی که می‌داند فرزند او نیست اقرار کند.

یک شوهر می‌تواند پدری طفلی را که زودتر از شش ماه پس از نزدیکی با زن، و یا دیرتر از یک سال که معمولاً حداکثر مدت حاملگی بحساب می‌آید تولد یابد، منکر شود. اما اگر طفل در موعدی زودتر و یا دیرتر از حدود مقرر شده فوق تولد نیافته باشد، و قرارداد ازدواج نیز از نوع دائمی آن باشد، آنگاه انکار پدری او مطابق با شیوه‌ای است که لعان (مشتق از ریشه لعن) نامیده شود.<sup>۶</sup> این شیوه از این قرار است که پدر شکایتی مبنی بر انکار پدری طفل به حاکم شرع محل ارسال می‌کند. در جواب حاکم مزبور از او خواهد خواست که در مقابل او سوگند یاد کند. او باید چهاربار این جمله را تکرار کند که: «من به خدا سوگند یاد می‌کنم که در ادعای اینکه این طفل فرزند من نیست راست گفته باشم.» پس از اینکه این کلمات را بدفعات لازم تکرار کرد، باید اضافه کند که: «خدا مرا لعنت کند اگر در متهم کردن زنم، و گفتن اینکه آن طفل فرزند من نیست، دروغی بر زبان آورده باشم.» پس از ادای شهادت شوهر نوبت به زن می‌رسد: او بنا به دستور حاکم شرع چهاربار باید بگوید: «من به خدا سوگند می‌خورم که شوهرم در متهم کردن من به زنا دروغ می‌گوید». پس از اتمام سوگند باید اضافه کند که: «خشم خدا بر من باد اگر شوهرم حقیقت را گفته باشد.» در پی این مراسم رأی حاکم شرع صادر می‌شود. رأی او ممکن است جدایی دائمی زن و مرد و نفی پدری طفل از جانب مرد را شامل گردد.<sup>۷</sup>

باین ترتیب روشن است که بنا به این مفاد شرعی اسلام نه تنها یک مرد مجرد، بلکه یک شوهر نیز می‌تواند صرفاً با چهاربار تکرار متوالی عبارات لعان، پدری فرزند خود را که از همسرش تولد یافته است انکار گوید. صحت کامل قرارداد ازدواج، تطابق حداقل و حداکثر دوران بارداری با حدود مقرر

قانون، و حتی سوگند همسر باینکه طفل از آن شوهر است و به کس دیگری تعلق ندارد، هیچیک نمی‌توانند امکان فوق را از مرد سلب کنند. حاکم شرع که بر هر دوی آن‌ها رأی جاری می‌کند یک مرد است، نه یک زن؛ و جامعه‌ای که حاکم مزبور در آن عمل می‌کند نیز جامعه‌ای است اکیداً پدرسالار و تحت سیطره مردان. در چنین جامعه‌ای چگونه امکان دارد که کسی حرف زن را باور کرده و مرد را دروغگو تصور کند. در پیشگاه قانون، و در داوری سنن مذهبی، یک مرد به حقیقت، منطق، و درستی بسیار نزدیک است و یک زن به دروغ، نیرنگ و فقدان درک و آگاهی. با این همه شگفت‌انگیز آن است که در مواردی چون برقراری رابطه جنسی با زنان بیگانه، و یا قبول و نفی پدری اطفال همسر و یا زنان دیگر که پای امتیازات و حقوق مرد مطرح است، آنکه فقدان درک و شعور از خود نشان می‌دهد مرد است نه زن.

مقررات لعان به مرد اجازه می‌دهد که تنها به دلیل تردید نسبت به وفاداری زنش پدری طفل او را منکر شود، همچنانکه ضوابط انتساب نیز این اجازه را به مرد می‌دهد که تنها به دلیل عدم امضای قرارداد ازدواج با مادر طفل، از اعطای نام خود به او امتناع ورزد.

مجازات ارتکاب زنا در قانون برای یک زن بسیار سخت‌تر است تا یک مرد. در مصر مجازات زنا زن حداکثر دو سال زندان است. زناي مرد تا هنگامی که در خارج از خانه‌ای که با زنش در آن سکونت دارد انجام شود مجازاتی نخواهد داشت. اما اگر در همان منزل و حین ارتکاب عمل جنسی با یک زن غریبه دستگیر شود، باز مجازات او از شش ماه زندان متجاوز نیست.<sup>۸</sup> معمولاً فقط زن مشمول مجازات می‌شود چه عدم وفاداری یک زن نسبت به شوهرش از دیدگاه قوانین، سنت‌ها، و باورهای مذهبی، خطایی نیست که قابل بخشایش باشد. از سوی دیگر همین قوانین، سنت‌ها، و باورها، خیانت یک شوهر نسبت به همسرش را بسیار کم اهمیت قلمداد می‌کنند و بطور ضمنی آن را مجاز می‌شمارند. در اینجا باید توجه داشته باشیم که از دیدگاه نظام مستقر کنونی مسئله روابط جنسی نامشروع زن بسیار



حساس است، چه در امر شناسایی فرزندان واقعی مرد و در مسئله تقسیم ارث که دو ستون اصلی نظام پدرسالار را تشکیل می دهند، ایجاد ابهام می کند.



فحشا آن نوع رابطه جنسی است که میان یک زن و یک مرد به قصد ارضای نیازهای جنسی مرد و نیازهای اقتصادی زن انجام پذیرد. بدیهی است که در یک جامعه مردسالار نیز نیازهای جنسی به وجوب و فوریت نیازهای اقتصادی که در صورت برآورده نشدن به بیماری و مرگ منجر می شوند، نیست. با این حال جامعه نیاز اقتصادی زن را کم اهمیت تر از نیاز جنسی مرد ارزیابی می کند. چنین چیزی تنها در جایی که نابرابری وجود داشته باشد می تواند ظهور کند. نیازهای حُکام یا صاحبان ثروت همواره بر احتیاجات آنانی که تحت حکومت ایشانند، و یا مزدگیرانی بیش نیستند، رجحان داده می شود. نیاز ارباب به استراحت و تفریح حیاتی تر است تا نیاز نوکریا برده به غذا و خواب. نیاز طبقات حاکم به تلویزیون رنگی قویتر است تا نیاز روستائیان به آب آشامیدنی. نیاز یک مرد به لذت جنسی بسیار با اهمیت تر است تا نیاز همسرش به غذا و مراقبت پزشکی، و یا حیاتی تر است از نیاز یک روسپی به یک قرص نان و یا پوششی برای پوشانیدن اندام. بالنتیجه حبس کردن چنین زنی چندان نادرست نیست، اما مرد باید آزاد باشد تا بتواند که جستجو و تعقیب زنان را ادامه دهد.

بر طبق قوانین مصر اگر مردی در حین عمل جنسی با یک روسپی دستگیر شود، محکوم بزندان نخواهد شد بلکه بعنوان شاهد بر علیه زن به مدد گرفته می شود، اما روسپی مزبور به مدت معینی زندان محکوم خواهد شد. مادام که این قبیل نابرابری ها وجود دارند، هیچ قانونی را منصفانه نمی توان نامید، و همه قوانینی که به قصد تنظیم روابط زن و مرد در چهارچوب نظام پدرسالار تدوین می شود نیز بناچار غیرعادلانه خواهد بود.

از نظر تاریخی، پیدایش روسپیگری با ظهور نظام پدرسالار، و با تقسیم جامعه به زمینداران و بردگان، همراه بوده است. همزمان با آن نخستین مظاهر تنظیم روابط جنسی در اشکال بدوی ازدواج تپلور یافت. فحشا در حقیقت روی دیگر سکه ازدواج است. مردان ازدواج را به خاطر اطمینان از هویت فرزندان خود نیاز داشتند، اما در عین حال امیال جنسی خویش را نیز محدود و در عنان نمی خواستند. نتیجتاً کمر بند عفت و وفاداری به ازدواج تنها بر زنان تحمیل شد. جستجو و مطالعه اینکه مردان چگونه قادر به توجیه نزدیکی خود با زنان غریبه بودند واقعاً جالب و شیفته کننده است. در این راه آنان امیال خود را در پس صورتک مذهب پنهان می کردند و همخوابگی با فواحش را نوعی عبادت دینی و عملی مقدس جلوه می دادند.

بعدها حاکم یا پادشاه نماینده خدا بر زمین شد و در برخی ممالک شب نخست هر باکره ای که ازدواج می کرد به او تعلق می گرفت و از حقوق او بشمار می آمد.<sup>۹</sup> شیخ یکی از ممالک عربی تا همین زمان حاضر نیز یک شب در هر ماه با باکره ای که بعدها هرگز او را نمی بیند، هم بستر می شود. بدنبال این همخوابگی ماهانه، افراد ذکور خانواده های طبقات بالا برای ازدواج با این زن جوان به رقابت می پردازند. این به آن دلیل است که او افتخار همخوابگی با شیخ را کسب، و در اثر آن خلعت و مقرری ارزشمندی نیز دریافت کرده است.

در اروپای قرون وسطی ارباب فئودال این حق را داشت که نخستین شب ازدواج هر دختر جوانی را که خانواده او بر املاک وی می زیستند و یا شوهر آینده او یکی از رعایای وی بود، به خود اختصاص دهد. این حق توسط پادشاه، فرمانروا و یا ولیعهد در غیاب خود به فئودال ها تفویض می شد. این عرف در لاتین «حق شب نخست»<sup>\*</sup> نامیده شده است.<sup>۱۰</sup>

در میان برخی قبایل بکارت زدائی دختر جوان در شب ازدواج از وظایف پدر دختر بود. به این طریق او قادر بود که کشش جنسی خود نسبت

\* Jus Prunae Noctus

به یک دختر جوان را تحت پوشش سنت یا عبادت مذهبی ارضا کند. بابلی‌ها اعتقاد داشتند که خدایان هرشب به ملاقات زنان راهبه پرهیزکار می‌شتابند تا اینکه آنان را به فرزندپسری موهبت بخشند.<sup>۱۱</sup> فاحشگی مقدس و یا مذهبی تا قرن چهارم بعد از میلاد نیز مرسوم بود اما در سال ۳۲۵ میلادی امپراطور کنستانتین فرمان به لغو آن داد.

در مصر باستان خاندان‌های اشرافی زیباترین دختران خود را برمی‌گزیدند و آنان را به خدای آمون در معبد تیبز\* هدیه می‌کردند. چند سال بعد که دختر جوان به زن سالمندی تبدیل می‌شد و قدرت ارضای کاهنان را از دست می‌داد او را از این وظیفه معاف می‌کردند تا طی تشریفات خاص، و با جلال و احترام بسیار به ازدواج مردی از جامعه درآید. از آن پس او در همه‌جا، در مجلل‌ترین کاخ‌ها، و بزرگ‌ترین خاندان‌ها به گرمی و احترام پذیرفته می‌شد. این فواحش مقدس طبقه‌ای از راهبه‌های عالیمقام، بنام حرم خدای آمون را تشکیل می‌دادند.<sup>۱۲</sup>

روسپیگری مقدس یا معبدی تا زمان حاضر نیز در برخی از کشورها چون هند و ژاپن ادامه یافته است. معابد برخی نواحی هندوستان هنوز نیز دخترانی را که تصمیم به وقف زندگی خود در راه خدایان گرفته‌اند می‌پذیرند و به آنان اجازه می‌دهند که در قلمرو و متعلقات معبد زندگی کنند و وظایف گوناگونی را عهده‌دار شوند. برخی از این زنان جوان به منظور ارضای پنهانی نیازهای جنسی کاهنان دست‌چین می‌شوند و بعضی دیگر حتی تا مرحله پذیرایی شماری از میهمانان و زائران ذینفوذ عهده‌دار انجام وظیفه می‌گردند. در فنیقیه پدران، دختران خویش را به نشانه خوشامدگویی به میهمانان تعارف می‌کردند. این نوع از فحشا به اروپا نیز سرایت کرد و در آنجا تا قرون وسطی رواج داشت. حکومت‌ها برای پذیرایی از میهمانان برجسته و با اهمیت، گروه خاصی از روسپیان را در اختیار داشتند، و در قرن چهاردهم شهرداری‌ها یا شوراهای شهر میهمانخانه‌های مخصوص را به همین منظور دایر کرده بودند.

\* Thebes

امروزه نیز علاوه بر کشورهای عربی، در بسیاری از ممالک شرق و غرب، سفارتخانه‌ها و ارگان‌های دولتی از قبیل اداره جاسوسی و اطلاعات، و نیروهای ویژه پلیس (پلیس مخفی، سیاسی، و غیره)، آژانس‌هایی را اداره می‌کنند که هم‌چنان به استفاده از روسپیان به منظور کسب اطلاعات، تأثیرگذاری بر افراد و جلب آنان به نقطه نظرهای خاص، حق السکوت‌گیری، و نظایر آن، ادامه می‌دهند.<sup>۱۳</sup> زنان به میهمانان عالی‌رتبه، شخصیت‌های سیاسی، و دیگران عرضه می‌شوند. و این امر در برخی از ممالک آسیایی شکل تشریفات رسمی پذیرایی را بخود گرفته است.

روسپی‌خانه‌ها در طی قرون نقشی ضروری در جامعه پدرسالار ایفا کرده‌اند زیرا در هیچ زمان محو یا متوقف نشده، و پیوسته به حیات خود ادامه داده‌اند. در نخستین سال‌های نفوذ مسیحیت به اروپا، نشانه‌های نوعی رابطه مذهبی میان روسپیگری و دستگاه مذهب و روحانیت هنوز برقرار بود.<sup>۱۴</sup>

مطالعه تاریخ پدیده روسپیگری، و هم‌چنین بررسی تحولاتی که در رابطه با نظام اجتماعی و اقتصادی در ارزش‌های اخلاقی و مذهبی ظهور یافت، درک ما را از عواملی که موجبات اسارت زنان را فراهم آوردند، و یا عواملی که تا این اندازه در شکل دادن روابط دو جنس مخالف اثر گذاشتند، و بالاخره فشارهای اقتصادی و اجتماعی‌ای که بعضی اقشار جامعه به آن‌ها دچار گردیدند، به مقدار قابل ملاحظه‌ای افزایش داده است.

بعنوان نمونه، سرکوب زنان در هندوستان تا بآن اندازه سخت و قساوت‌آمیز بود که تا همین اواخر نیز رسم زنده بگور کردن یک زن بیوه بعد از مرگ شوهرش، از میان نرفته بود. حتی امروزه نیز موارد نادری از فشار جامعه بر یک زن بیوه را می‌توان سراغ گرفت که مصراً از او خواستار می‌شوند تا خود را به دنبال مرگ شوهرش زنده بگور کند. کاهنان نیز عموماً بر درستی و صواب این عمل اصرار می‌ورزیدند و پافشاری آنان خصوصاً در مورد بیوگان ثروتمند سخت‌تر بود زیرا بنا به قانون، ثروت آن‌ها به معبد انتقال می‌یافت.

در طی قرون مردم توانسته‌اند بدون کمترین دغدغه از بابت ضوابط یا ارزش‌های اخلاقی، نظام ازدواج و مناسبات میان مرد و زن را در پاسخ به

ضرورت‌های اقتصادی تغییر دهند. در طی دوره‌های فلاکت و فقر گسترده، اولیا مجاز می‌شوند که با قتل فرزندان خود از شر آنان رهایی یابند، سقط جنین رونق می‌یابد، روابط جنسی بیرون از چهارچوب ازدواج شدیداً ممنوع می‌شود و مردم تشویق می‌شوند که از ازدواج اجتناب کرده، و در صورت ازدواج نیز از تولید نسل پرهیز کنند. جامعه قادر است، و همواره نیز قادر بوده است، که از مذهب آن ارزش‌هایی را که با منافع اقتصادی آن تطابق دارد و به تأمین آن‌ها کمک می‌کند، انتخاب کند و پذیرا شود. در شرایط و دوران‌هایی که نیروی کار کمیاب است و رفاه نسبی برقرار، همه چیز دوباره دستخوش تغییر می‌شود و مردم در درون یا بیرون محدوده ازدواج به زاد و ولد بسیار ترغیب می‌شوند.

در بعضی نواحی جنوب هندوستان من به جوامع قبیله‌ای تنگدستی برخورد کردم که چند زنی را ممنوع، و چند شوهری را مجاز کرده بودند بنحویکه زنان بیش از یک شوهر می‌توانستند اختیار کنند و حال آن که مردان ناگزیر از قناعت به یک زن بودند. نتیجتاً تعدادی مرد، که معمولاً برادران یکدیگر بودند، به شوهری یک زن درمی‌آمدند. این نظم دو هدف را برآورده می‌کرد: هم هزینه زندگی را کاهش می‌داد و هم تعداد کودکان را محدود می‌کرد. چند شوهری در دوره‌های نسبتاً طولانی از تاریخ رواج داشته، اما دلایل اقتصادی دوام آن، بسته به شرایط متفاوت بوده است. در مناطق عرب‌نشین پیش از اسلام، و در جمهوری اسپارت در یونان باستان، قانون به زنان اجازه می‌داد که بشرط نگهداشتن تنها یک طفل، شوهران متعدد اختیار کنند. در جمهوری اسپارت کودکان اضافی توسط دولت در قبرستانی به نام تایگیتوس\* زنده بگور، و به این شکل نابود می‌شدند.

مردمان یونان باستان به برقراری هرگونه رابطه جنسی بیرون از چهارچوب ازدواج مجاز بودند مشروط به آن که رابطه مزبور اثرات زیانبار بر ثروت هیچ شوهری به همراه نداشته، و به انتقال ارث او به اطفال یک مرد دیگر، و یا افرادی از طبقات پایین‌تر جامعه منجر نگردد.

\* Taigitos

جنگ طولانی میان آتن و اسپارت که در انتهای قرن پنجم قبل از میلاد درگرفت انبوه کثیری از مردان را برای مدت‌های طولانی از خانه‌ها و همسران خود دور نگاه داشت، در آن حال مردانی که به جنگ نرفته و در شهر باقی مانده بودند، به جستجوی راه‌هایی برآمدند که به آن‌ها امکان دهد تا با زنان بی‌شوهرشهر رابطه جنسی برقرار کنند. طولی نکشید که عقایدی که از آزادی جنسی زنان دفاع می‌کرد و برقراری آن را خواستار می‌شد از همه جا سر بلند کرد، و نقادترین مغزها مُصرانه به جستجوی دلایلی در پشتیبانی این خواسته برخاستند. از زمره این کسان بقراط، طبیب معروف یونان باستان و پدر علم طب بود که به مقتضای حال، نیاز رحم به تغذیه دائم از جانب مرد را کشف کرد (تا آن زمان هیچکس توجه خاصی نسبت به سرنوشت رحم از خود بروز نداده بود). او هم چنین کشف کرد که چنانچه رحم زنی از تغذیه ضروری محروم شود، آن زن در معرض ابتلای به وضعیت عصبی خاصی قرار می‌گیرد که او آن را «هیستری» (مشتق از واژه یونانی معادل رحم) نام گذارد. تا پیش از آن زمان، زنان در شرایط تقریباً دائمی محرومیت جنسی بسربرده بودند، اما هیچکس به فکر ارضای نیاز آن‌ها نیفتاده بود. شگفتا که اینک، و بدنبال کشف این بیماری وحشتناک یعنی هیستری، بازماندگانی که به رزم‌آوران نپیوسته، و شاید هم ماندن را بخاطر مراقبت از امور پراهمیت‌تر کشور ترجیح داده بودند، یکبار دیگر عزم استوار کردند که خود را قربانی هدفی والا کنند، و با زنان بیچاره‌ای که به حال خویش رها شده بودند، و سلامتشان در صورت نیافتن راهی برای ارضای بموقع نیازهای جنسی‌شان به مخاطره شدید می‌افتاد، رابطه جنسی برقرار کنند. البته نیازهای جنسی مردان ابداً در این محاسبات اثر نگذارده بود!

در ایام رونق کمر بند عفت برای زنان، خصوصاً در قرون وسطی، همزمان فحشا و بی‌قیدی جنسی نیز چون آتش پهن‌دشت گسترش یافت. در آن ایام تجارت به حرفه پردرآمدی بدل شده بود و شمار روزافزونی از خانواده‌ها به این حرفه روی می‌آوردند. نتیجتاً شوهران اغلب در مسافرت‌های طولانی و پی‌درپی بسر می‌بردند. بازرگانان و مسافران تجاری بنا به ضرورت ناچار

بودند که زنان خود را تنها بگذارند، و این چنین شد که نبوغ مرد کمر بند آهنی عفت را ابداع کرد. کمر بند مزبور بروی اندام تناسلی بیرونی زن پوشانیده، و با دستان نوازشگر شوهر کلید می شد. کلید مزبور را البته او در جیب خویش می نهاد و به سفرهای دور دست می برد. بی تردید در طول سفر امکان لمس کلید در میان انگشتانش، خاطر او را از بابت امنیت مایملکی که در پشت سر نهاده بود مطمئن و آسوده می ساخت و به او مجال می داد بر حرفه خطیر پول سازی تمرکز کند.

اما مطالعه سفرهای تجاری نشان می دهد که در طی این سفرها اکثراً وقت و نیرویی که شوهر صرف خوشگذرانی جنسی با معشوقه ها و روسپیان می کرد بیش از فعالیت های تجاری او بود. ولی این قبیل وقت گذرانی ها موردی برای نگرانی او به حساب نمی آمد زیرا اطفالی که احیاناً از این روابط تولد می یافتند هیچگاه مدعی سهمی از میراث او نمی توانستند شد.

رجال مذهبی و کشیشان نیز در آنجا که مشغله های جنسی در میان بود کمتر از دیگران جنب و جوش از خود نشان نمی دادند. فساد همه جا گیر شد، شمار زنان روسپی به سرعت حیران کننده ای افزایش یافت، و انبوهی از کودکان نامشروع تولد یافتند. آنان که خرقة رهبانی و یا جامه کشیشی برتن داشتند، سوگند ترک لذات دنیوی و حفظ بکارت جنسی را فراموش کردند، و آشکارا به برپایی مجالس معروف خوشگذرانی قرون وسطی یا قرون سیاه یاری رساندند. و بالاخره زمانی فرا رسید که روسپیگری به ضرورت جدائی ناپذیری از جامعه و زندگی بدل شد— ضرورتی که پس از آن چه در زمان صلح و یا جنگ قابل اجتناب نگردید.

سیاستمداران و فرمانروایان، بسیار زود این نکته را دریافتند که گردآوری یک سپاه، حصول اطمینان از مقابله سرسختانه آن با دشمن، و حفظ سلامت سربازان آن، بدون تأمین نیازهای جنسی افراد مقدر نخواهد بود. نتیجتاً به وظیفه فرمانروایان و گردآورندگان این گونه لشکرها، این نیز اضافه شد که علاوه بر تأمین اسلحه، مهمات، آذوقه و پوشاک، صدها و بلکه هزاران زن روسپی نیز تدارک ببینند تا سربازان قبل از شروع جنگ و یا بعد از آن خود

را با شور و شوق در آغوش آنان بیفکنند. این گفته که روسپیگری حرفه‌ای پیش از همه در دوران جنگ‌های پی در پی صلیبی رشد کرد، از این ملاحظات تاریخی استنتاج شده است. هدف مقدس جنگ‌های جسورانه صلیبی بازستاندن و گشودن راه‌های تسخیر شده توسط اعراب، بروی بازرگانان اروپا بود، و آدمی می‌پندارد که مشارکت زنان در این جنگ‌های مقدس تا چه اندازه غرورآفرین می‌توانست باشد. تنها در یک سال صلیبیون مخارج آذوقه و سرپناه بیش از ۱۳۰۰۰ فاحشه را متحمل شدند. در پایان جنگ جامعه اروپایی با مسئله جدیدی روبرو شد، و آن تأمین مجدد آذوقه و سرپناه این لشکر تمام عیار زنان خودفروش بود.

در این دوره از تاریخ اروپا کشیشان بسیاری به کار اداره روسپی‌خانه‌ها مشغول بودند. از زمره آنان مردی به نام مونه\* بود که در باره‌اش گفته‌اند که «تعداد فاحشه‌خانه‌های متعلق به او، با تعداد کتب کتابخانه‌اش برابری می‌کرد.»<sup>۱۵</sup>

با چنین تحولاتی شیوع سریع بیماری‌های مقاربتی و همه‌گیر شدن آن‌ها بسیار طبیعی بود. بیماری‌های مزبور به بلای کشنده‌ای تبدیل شد که کم و بیش همهٔ جوامع را گرفتار خود کرد. کار به جایی رسید که یکی از امپراطوران آن زمان اروپا رسماً بیانیه‌ای صادر کرد که این بیماری‌ها نشانه غضب خداوند علیه مردمانی است که دیانت را حقیر شمرده و به شیطان معاشقه و مقاربت تسلیم شده‌اند.

علل واقعی این بیماری تا آن زمان هنوز ناشناخته مانده بود. نتیجتاً آن را به زنان نسبت دادند، و با اسم با مسمای «بیماری ونوس» (الهه یونانی عشق) نام گذاردند. بعدها همین نامگذاری شامل همه بیماری‌های مقاربتی از جمله سوزاک و سیفلیس نیز شد، و امروزه در اروپا آن‌ها را به نام بیماری‌های ونیرال\*\* (مأخوذ از ونیر-ونوس) می‌شناسند.

\* Menez

\*\* venereal



می بینیم که یک بار دیگر، به همان صورت که سکس و گناه به حوا نسبت داده شد، بیماری‌هایی که از روابط جنسی ریشه می‌گیرند و شیوع می‌یابند نیز به ونوس منتسب گردید. مرد پاک و بی‌گناه ماند، و زن هم چنان سرچشمهٔ بدی، بیماری و گناه.

در تمامی طول قرون وسطی، فحشا چون عصر لاینفکی از زندگی اجتماعی پایدار ماند. در سال ۱۴۱۴ هنگامی که امپراتور سیگیسموند\* در رأس سپاهیان‌ش به بازدید شهر برن در سوئیس شتافت، درب روسپی‌خانه‌ها برای پذیرایی از او و سپاهیان‌ش، و به نشانه بارز استقبالی که او مستحق آن تلقی می‌شد صمیمانه به روی آن‌ها گشوده گردید. در عوض امپراتور نیز در یک بار عام پیاخاست و از مقامات عالی و محترم شهر به خاطر میهمان‌نوازی گرمشان تشکر کرد.<sup>۱۶</sup>

در قرن هیجدهم، با پیدایش دستگاهی که امروزه از آن با نام پلیس یاد می‌کنیم، فاحشه‌خانه‌ها تحت نظارت این ارگان جدید دولتی قرار داده شد. این واقعه مفهومی بیش از یک تحول طبیعی داشت. در واقع طبقات حاکم خواهان آن بودند که نظارت مؤثری بر این نهاد حساس که جهت تأمین اهداف خود آن را ایجاد کرده بودند اعمال کنند تا از بیراهه رفتن آن پیشگیری کرده باشند. قدم بعدی تصویب سلسله قوانینی بود که فعالیت روسپیگری را تنظیم، و برای جلوگیری از ابتلای مردان به بیماری‌های مقاربتی، نظارت لازم طبی را مقرر می‌کرد. به علاوه دیگر دلیلی وجود نداشت که فواحش برای گردش امور دولتی که نگران منافع آنان بود چیزی پرداخت نکنند، و با گذشت زمان این حرفه نیز مشمول پرداخت مالیات گردید. دولت متوجه این امر بود که روسپیگری حرفهٔ پرسودی است، و به عنوان عالی‌ترین مرجعی که به نام طبقه حاکم اعمال قدرت می‌کرد، دلیلی نمی‌دید که او نیز از این سودهای کلان، ولو که میوه گناه و ابتدال، سهمی نبرد. دولت از اینکه دست خود را چون دلالان امروزی عشق در کیسه روسپیان فروبرد شرمی احساس

\* Sigismund

نمی‌کرد. هریک از زنان نیز که کوچک‌ترین تلاشی برای فرار از این پرداخت‌ها به عمل می‌آورد فوراً به اتهام اشتغال به فحشا به زندان می‌افتاد!

در این ایام شمار فواحش به دلیل تقاضای بی‌حد و اندازه شوهران به روابط جنسی بیرون از دایره ازدواج، و هم‌چنین به دلیل وقوف روزافزون زنان بر ارزش و بهای بیشتری که بازار فحشا در مقایسه با بازار ازدواج برایشان قایل بود، و سرانجام به دلیل فقر روبه‌رشدی که استثمار وسیع‌تر و سازمان‌یافته‌تر طبقاتی به دنبال می‌آورد، به سرعت افزایش یافت و چند برابر شد. این درجه از گسترش و رواج فحشا، همراه با «عواقب مقاربتی» آن که ابعاد هشداردهنده‌ای به خود می‌گرفت، به انحنای خطری برای اقتصاد جامعه و سلامتی اعضای آن بدل شد، که حکومت‌ها را به طرح و تصویب قوانین منع آن برانگیخت.

در مصر حرفه روسپیگری تا سال ۱۹۵۱ که دولت تصمیم به منع آن گرفت قانونی و تحت نظارت دولت بود. امروزه این حرفه صرفنظر از حیات مخفی و گاه علنی خود، در اغلب کشورهای عربی غیرقانونی است. یک روسپی تا زمانی که از حمایت پلیس و یا شخص ذینفوذی برخوردار باشد در امان است، اما در صورت فقر و یا امتناع از تمکین به خواسته‌های پلیس و یا هر فرد صاحب قدرت دیگر، چیزی جز زندان انتظار او را نخواهد کشید.

روسپیان، زنان بی‌پناه، و اطفال نامشروع شرق و غرب جهان همه قربانیان تمدنی هستند که مرد در آن مقام خدائی دارد و در ارضای امیال، هوس‌ها، و منافع خود هیچ مانعی بر سر راه نمی‌شناسد — آری قربانیان تمدن پدرسالار و تحت سیطره مرد! آیا پریشان‌کننده‌تر از این واقعیت می‌توان یافت که نابغه‌ای چون پیکاسو که یک سر و گردن از دیگر افراد جامعه امروزی بالاتر بود، ثروتی قریب ۱۴۰ میلیون لیره استرلینگ از خود بجای گذارد اما در وصیت‌نامه‌اش اولاد معشوقه‌اش فرانسوگیلو را از هرگونه سهمی از ارثیه‌اش محروم گرداند؟»<sup>۱۷</sup>

## مآخذ:

- ۱- قرآن سوره احزاب، آیات ۵، ۴.
- ۲- قانون خانواده مراکش، ۱۹۵۷، ماده ۸۳، پاراگراف ۳. ترجمه از فرانسه.
- ۳- شیخ محمد مهدی شمس‌الدین: الاسلام و تنظیم الاسره (اتحادیه جهانی تنظیم خانواده المکتب الاقلمی لمنطقه الشرق الاوسط و شمال افريقيا، ۱۹۷۴)، جلد دوم، ص ۷۷.
- ۴- قانون خانواده مرکش، ماده ۷۶. همینطور قانون خانواده تونس ماده ۳۵، اوت ۱۹۵۰.
- ۵- همان مآخذ شماره ۳. ص ۷۷.
- ۶- مآخذ فوق، ص ۷۹.
- ۷- سمیرالجنزوری، مقاله‌ای درباره جرائم ارتكابی نسبت به خانواده و اخلاق جنسی در المجله الجنایی القومیه مارس ۱۹۶۵، ص ۱۱۹.
- ۸- محمدنیازی حطاطه جرائم البغایه (انتشارات دارالشعب قاهره ۱۹۶۱) ص ۹.
- ۹ تا ۱۲- مآخذ فوق بترتیب صفحات ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۱۹.
- ۱۳- نگاه کنید به داستان احسان عبدالقدوس تحت عنوان «الصيد فی البحر الاسرار» در الاهرام ۹ دسامبر ۱۹۷۳، ص ۳.
14. T.E. James 1951, p. 21.
- ۱۵- صلاح حافظ التاريخ الجنسی للانسان الكتاب الذهبی (روزالیوسف، قاهره ۱۹۷۳)، ص ۷۲.
16. Encyclopaedia Britanica, Vol. 22, 'Prostitution'.
- ۱۷- الاهرام، قاهره، ۲۷ مارس ۱۹۷۴، صفحه اول تحت عنوان اخبارالصباح.

## ۹- سقط جنین

تولید نسل نیز چون هر شکل دیگر تولید جامعه، از نظام اقتصادی، و هم چنین منابع غذایی و مادی تأثیر می‌پذیرد. جامعه در شرایطی که چنین منابعی در مقایسه با کثرت افراد آن کمیاب شود، آنچه را که بیشتر اکیداً ممنوع بود و گناه تلقی می‌شد، از بیم گرسنگی و مرگ، و به لحاظ برقراری توازن میان تولید مادی و بازتولید انسانی، مجاز اعلام می‌کند. جامعه این کار را به دو طریق انجام می‌دهد: افزایش سطح تولید منابع مادی و غذایی، و یا کاهش تعداد تولدها و در نتیجه نوزادان.

پیشرفت علم و تکنولوژی در دوران باستان تا بآن پایه نرسیده بود که در شرایط حاد امکان افزایش سریع منابع غذایی را فراهم کند. از سوی دیگر چیز زیادی درباره سقط جنین و کنترل موالید نیز دانسته نبود. نتیجتاً تنها راه شناخته شده کنترل جمعیت، کشتن کودکان بعد از تولد آنان بود. این عمل در آن زمان نه جنایت تلقی می‌شد و نه حتی برخلاف اخلاق؛ بعکس به آن بدیده کاری بسیار مطلوب و درخور تحسین نیز می‌نگریستند. احساسات پدری و یا مادری در این عمل که به نظر ما بسیار قساوت‌آمیز و تکان‌دهنده است مانعی بوجود نمی‌آورد، چرا که ضرورت قابلۀ کردار و رفتارست. احساسات و عواطف نیز چون ارزش‌های اخلاقی به اقتضای ضرورت‌های اقتصادی و اجتماعی تغییر می‌یابند و رنگ می‌پذیرند. مردم تا زمانی که سیر نشده باشند، نیازهای حیاتی خود را ارضا نکرده، و از نظر جنسی و روحی به آرامش نسبی دست نیافته باشند، قدرت بروز آگاهی واقعی نسبت به مفاهیم اخلاقی و مذهبی را نخواهند داشت. یک مرد گرسنه تا زمانی که قرص نانی برای خوردن بدست نیاورده باشد، فکر خریدن چادر و پوشانیدن اندام زنش را

از مخیله عبور نخواهد داد.

مسئله زن در این واقعیت نهفته است که بدن او، یا بعبارت دقیقتر رحم او، تنها محلی است که در آن حیات انسانی قابل بازتولید است. کنترل این ابزار بازتولید نوع بشر، و به کار گرفتن آن در جهت منافع و مقتضیات نظام مسلط اقتصادی هر دوره، دولت‌ها را بر آن داشته است تا اختیار و سیطره خود را به بدن زن نیز گسترش دهند. زن در نتیجه مالکیت واقعی بدن خود را نیز بنفع دولتی که در جامعه امروز، بخش اعظم اختیارات و وظایف پدران نظام پدرسالار اولیه را به میراث برده، از دست داده است.

اکثر دولت‌ها و حکومت‌های تاریخ اخیر جهان از نوع فئودالی و یا سرمایه‌داری بوده‌اند، و از این رو بدن زن از طریق تصویب و اجرای قوانین بسیار سخت به مالکیت طبقات فئودال و یا سرمایه‌دار حاکم بر جامعه درآمده است. قوانین مزبور غالباً به اقتضای نیاز دولت به نیروی کار بیشتر، و یا بعکس، بلحاظ اعمال سیاست‌هایی برای مقابله با وحشت روزافزون ازدیاد سریع جمعیت، تغییر می‌کند.

در جامعه امروزی سوئد که به کمبود حاد جمعیت و نیروی کار دچار است آزادی جنسی برای زنان شوهردار یا مجرد کاملاً مطلوب و مقبول تلقی می‌شود. چه این امر به ازدیاد نسل در چهارچوب ازدواج و یا خارج آن منجر می‌شود. اما در کشورهایی چون هندوستان و مصر که با مشکل کثرت جمعیت روبرو هستند، یک زن شوهردار در صورت بدنیا آوردن بیش از دو یا سه کودک با احتمال زیاد تحت کیفر قرار خواهد گرفت، چه رسد به یک زن مجرد که اساساً جایی برای بحث ندارد. قوانین جاری مصر امروزه یک زن شاغل را از فرزند سوم به بعد از مزایای حاملگی خود محروم می‌کند، و اخیراً ندهای روزافزون دیگری نیز به گوش می‌رسد که خواستار قطع بقیه حقوق زنان مزبور از جمله ترفیع و افزایش دوره‌ای شغل و دستمزد، در صورت بدنیا آوردن بیش از دو طفل گردیده است.

در تونس و سومالی، علیرغم اسلامی بودن هر دوی آنها، سقط جنین بعنوان راهی برای مقابله با رشد سریع جمعیت، قانونی و مجاز اعلام گردیده

است. از سوئی هنوز اغلب ممالک اسلامی با این فرض که مذهب اسلام سقط جنین را مغایر با اصول خود معرفی کرده است، آن را عملی غیرقانونی قلمداد می‌کنند.

اگر رابطه میان مذهب و حکومت را در جوامع گوناگون، و در مقاطع مختلف تاریخی مطالعه کنیم، در خواهیم یافت که کاملاً امکان‌پذیر است که یک مذهب در مبرم‌ترین مسائل نیز مواضعی صد در صد متضاد اتخاذ کند. این امر در تغییرات دائمی و بنیادی مواضع کلیسای مسیحیت درباره مسائل مختلف، و در جریان گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری، بخوبی آشکار است. هم چنین از نوسانات بسیار شدید مقامات مذهب اسلام در جریان همسانسازی نظریاتشان با نیازهای حکومت‌های گوناگون عربی در دوران‌های مختلف گذار از بردگی به فئودالیسم، از فئودالیسم به سرمایه‌داری، و سرانجام از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نیز این واقعیت را می‌توان مشاهده کرد. مفتیان مذهب اسلام اخیراً یک نظر متضاد دیگر بر سلسله بی‌پایان فتوای خود در زمینه کنترل مولید و تنظیم خانواده اضافه کرده‌اند. برخی از آنان صریحاً اظهار می‌کنند که اسلام تنظیم خانواده و حتی سقط جنین را تأیید کرده است، و برخی دیگر قویاً اصرار می‌ورزند که اسلام نه تنها با سقط جنین، که با استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری نیز مخالف است.

جمال عبدالناصر در منشور ملی ۱۹۶۲ قسمتی را نیز به شرح ضرورت تنظیم خانواده اختصاص داد («چرا که یکی از مهمترین موانع مردم مصر در مسیر افزایش تولید و سطح زندگی، ازدیاد سریع جمعیت است.») در ۱۹۶۵ شورای عالی تنظیم خانواده به فرمان رئیس جمهور و با حضور کامل مقامات مذهبی تأسیس شد و حتی یک نفر از آنان نیز صدائی به اعتراض بلند نکرد. بلکه بعکس جمعی از آنان رقابت مشتاقانه‌ای را آغاز کردند و در اثبات این واقعیت که در اسلام ادله فراوانی در پشتیبانی از تنظیم خانواده موجود است، پیشقدم شدند. روزنامه‌ها، و رادیو تلویزیون این ادله را از طریق سخنرانی‌ها و آیات قرآن مجدداً طنین‌انداز کردند. نتیجتاً دستگاه دولتی تنظیم خانواده یک فعالیت دهساله منظم را آغاز کرد و به انجام رسانید.

جمال عبدالناصر در سپتامبر ۱۹۷۰ درگذشت و تنها پنج سال بعد مجمع مؤسس رابطة العالم الاسلامی قطعنامه‌ای<sup>۱</sup> منتشر ساخت و مهر حرام بر پیشانی تنظیم خانواده کوبید:

از نظر طبی ثابت شده است که مصرف داروهای ضد بارداری زیان‌های جبران‌ناپذیری را متوجه مادر، و نوزادانی که با مصرف این داروها نیز ممکن است تولد یابند، می‌کند. دلایل واهی گوناگونی چون زیادی جمعیت، دشواری تأمین آذوقه کافی، و سطح پایین سواد در جانبداری از سیاست کنترل موالید ارائه شده است؛ اما به هیچیک از این‌ها وقتی نباید نهاد چرا که قرآن مجید می‌فرماید «مکشید اولاد خود را از ترس درویشی. ما روزی می‌دهیم ایشان و شما را هردو». و هم چنین «هر که از خدا تقوی کند خدا برای او راهی قرار خواهد داد و از جایی که انتظار نمی‌برد روزی اش خواهد داد.»<sup>۲</sup>

با این حال شورای تنظیم خانواده مصر تا به امروز به فعالیت خود ادامه داده است. بعضی از مقامات مذهبی با بیانیه فوق مخالفت ورزیده‌اند. بعضی ممالک اسلامی نظیر مراکش، تونس، ایران و ترکیه کنترل موالید را آزاد شناخته‌اند، و بعضی از آنان حتی سقط جنین را نیز مجاز اعلام کرده‌اند. از نقطه نظر اصل و جوهر اسلام، هیچ چیز در قرآن نمی‌توان یافت که کنترل بارداری و جلوگیری از آن را تأیید و یا رد کرده باشد. قرآن ماخذ اصلی فقه اسلام است. پس از آن سنت پیامبر، اجماع فقها و مجتهدین، و سرانجام عقل، سه منبع معتبری هستند که در جوار قرآن برای تعیین مواضع اصولی اسلام و اظهار نظر درباره مسائل خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند. برخی از احادیث پیامبر مردم را به ازدیاد نسل فرا می‌خواند، و برخی دیگر آن‌ها را به کاهش و کنترل موالید توصیه می‌کند. متفکران و فقهای اسلام نیز از این تناقض مبری نیستند. تناقضات و ناسازگاری موضوعی که در تعالیم پیامبر مشهود است از این امر حکایت می‌کند که تعالیم مزبور در پاسخ مسائل متفاوت، و در اوقات و شرایط متفاوت، بیان شده است، آیات قرآن نیز غالباً آرای متفاوت و گاه حتی آشتی‌ناپذیر بیان می‌کند، چرا که در این مورد نیز

شرایط زمانی و مکانی نزول آن‌ها یکسان نبوده است. مذهب، چنانچه به آن چون یک دسته اصول، تعالیم و راهنمایی‌های مجزا و مجرد نازل شده از جانب خداوند بنگریم، بدرستی قابل درک نخواهد بود. باید تلاش کرد که اصول، تعالیم و هدایت‌های مزبور را که هر یک زمینه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاص خویش را دارند— در ارتباط متقابل و درونی‌شان با شرایط و موقعیت‌های مشخص مشاهده و درک نمود. در مطالعه قرآن همواره بررسی محیط و زمینه‌ای که خداوند در آن بندگان خود را مخاطب قرار داده و راه درست را به آنان نمایانده، امری ضروری است.

در صدر اسلام، یکی از مهمترین وظایف پیغمبر تأسیس و تحکیم حکومت و امت اسلام بود. به این سبب او مردم را به ازدیاد و تکثیر نسل دعوت کرد، چرا که در آن زمان کثرت نفوس مسلمانان مایه قدرت، و سرچشمه گردآوری سپاهیان انبوه بشمار می‌رفت. در این دوره پیامبر در تعالیم خود مردم را به «ازدواج و ازدیاد نسل» ترغیب می‌کرد تا «در روز قیامت میان سایر امت‌ها به آنان سربلند شود». <sup>۳</sup> او هم‌چنین به مردان نصیحت می‌کرد که «با زنانی که مهربان و بارآوردند ازدواج کند.»

برخی از فقهای اسلام در مخالفت با کنترل موالید و جلوگیری از بارداری آیاتی از قرآن را به شهادت می‌طلبند. آیاتی چون «بسیاری از جنبندگان هستند که نمی‌تواند روزی خود را بردارند. خدا روزی می‌دهد آن‌ها و شما را» <sup>۴</sup>. هم‌چنین «خدا فراخ می‌گرداند وزی را برای هر یک از بندگانش که بخواهد» <sup>۵</sup>. همین‌طور «پروردگار تو می‌گشاید و اندازه می‌کند روزی را بر هر که بخواهد. خدا به بندگان خود آگاه و بینا است.» <sup>۶</sup>

در تائید این قبیل نظرات هم‌چنین از پیامبر نقل می‌شود که با قطعیت اظهار داشت که در ماه چهارم رشد جنین در رحم مادر، یعنی پس از یکصد و بیست روز، «خداوند فرشته‌ای را گسیل می‌کند که درباره چهار مسئله اساسی حیات آتی طفل تعیین تکلیف کند: اسباب معیشت، طول عمر، و سعادت یا تیره‌بختی او» <sup>۷</sup>.

اما پیامبر کاملاً بر این واقعیت آگاه بود که کثرت نفوس با صحت و



قدرت نیز باید همراه باشد، نه اینکه صرفاً از نظر کمی افزایش حاصل شود که مایه تفرقه، ستیز و ضعف درونی گردد. این نحو تفکر برای رهبر ملتی که آرزوی کمک به مردم و قویتر ساختن آنان را دارد تا بر موانع و دشمنان غلبه کنند، امری طبیعی است.

در یکی از احادیث معروف پیامبر از او نقل می شود که «بزرگ ترین مصیبت زیادی اولاد و کمی رزق است.» شورای تنظیم خانواده مصر این عبارت را به عنوان یکی از شعارهای خود دست چین کرده بود. پیغمبر در مورد دیگری، یک حدیث معروف دیگر نیز از خود بجای گذاشت: «مردمان بسیار بر سر شما خواهند ریخت. آنچنانکه گرسنگان بر سر دیگ می ریزند.» از حاضران یکی پرسید «آیا در چنین روزی ما اینقدر اندک خواهیم بود؟» و پیامبر پاسخ داد «خیر شما بسیار کثیر خواهید بود اما پاره پاره، چون کف بر امواج آب.»<sup>۸</sup> منظور پیامبر از این گفته آن بود که کثرت تعداد مردم به خودی خود چون کف جریان آب، بی فایده و فاقد قدرت است.

در میان مسلمانان زمان پیغمبر روش مرسوم جلوگیری از بارداری عزل یا بیرون کشیدن قبل از انزال بود. در کتاب «الصحيحین» از جابر نقل می شود که «در زمان پیامبر خدا، و هنگامی که قرآن از آسمان بر او نازل می شد، ما به عزل متوسل می شدیم!»<sup>۹</sup> در صحیح مسلم می خوانیم «در زمان پیامبر ما عادت به عزل داشتیم، و وقتی که پیامبر بر این امر واقف شد حکم به ترک آن نکرد»<sup>۱۰</sup>. از امام غزالی نقل می کنند که «برما ایرادی نیست اگر بگوئیم که عزل فعلی است مجاز»<sup>۱۱</sup>. فقهای مذهب مالکی نیز بر این امر که عزل در جلوگیری از بارداری مجاز است توافق دارند، اما در عین حال تاکید می کنند که صرف نظر از سن زن (صغیر یا بالغ)، رضایت او به این کار ضروری است.<sup>۱۲</sup> مذهب زیدیه که در یمن رواج دارد نیز عزل را در صورت عدم اعتراض زن مجاز می شناسد. هم چنین امام یحیی بن زید نیز عزلی را که به قصد جلوگیری از حاملگی باشد کاملاً تائید کرده است.<sup>۱۳</sup> در کشورهای ایران، عراق، پاکستان، و سوریه رایج ترین مذهب شیعه جعفری است که در فقه آن ها عزلی که بقصد جلوگیری از بارداری صورت پذیرد مجاز است مشروط بر آن که رضایت زن در هنگام ازدواج جلب شده باشد.<sup>۱۴</sup>

از پیامبر روایت شده است که این روش در مورد یک «زن آزاد» نباید بدون موافقت او اعمال شود.<sup>۱۵</sup> پیروان عبدالله بن اباض التمیمی (مشهور به اباضیه) که عموماً ساکن عمان از نواحی شرق شبه جزیره عربستان، و بعضی نواحی شمال آفریقا هستند نیز این عمل را به شرط عدم اعتراض زن مجاز می‌شمارند. آنان عزل را «برای اجتناب از تولد یک طفل، و بخاطر پیشگیری از داشتن فرزندان زیاد و زیان رساندن به کودک» مجاز می‌شمارند.

بعضی از فقهای اسلام استفاده از راه‌های دیگر جلوگیری از بارداری را نیز مجاز شناخته‌اند. یکی از این راه‌ها بستن دهانه رحم بمنظور جلوگیری از رسیدن منی بآن است. معروف است که این شیوه را ابن عابدین از صاحب‌البحریکی از فقهای مذهب حنفی، روایت کرده است. در این روش نیز جلب موافقت قبلی زن ضروری است.

روایت است که الزرکشی نیز از استفاده از داروی خاصی برای انداختن جنین سخن گفته است. او می‌گوید: «تمام اینها در مورد استفاده از دارو بعد از انزال است. اما در مورد استفاده از دارو حین عمل جماع و قبل از انزال منی، ایرادی بآن وارد نیست.»<sup>۱۷</sup>

کمیته فتوی در دانشگاه الازهر چنین نظر داده است:

برطبق نظریات مذهب شافعی، استفاده موقت از داروهای جلوگیری از بارداری ممنوع نیست. به این لحاظ کمیته فتوا نیز از این رای جانب‌داری می‌کند، زیرا که این عمل— خصوصاً در شرایطی که احتمال بارداری متوالی و ضعف ناشی از آن در بین باشد— از مشکلات مردم می‌کاهد و از هر نوع احساس شرم مانع می‌گردد. خداوند توانا فرموده است: «اراده می‌کند خدا به شما آسانی را نه آنکه اراده کند زحمت و سختی شما را.»<sup>۱۸</sup>

در طی قرون وسطی اطبای جهان اسلام توصیه‌های بسیاری در باره راه‌های جلوگیری از آبستنی از خود بجا گذاشته‌اند. ابوبکر رازی یکی از این اطبای معروف بود که در اواسط قرن نهم در شهری در نزدیکی تهران دیده به

جهان گشود. او بزرگ‌ترین طبیب تاریخ اسلام و برجسته‌ترین طبیب قرون وسطی شناخته شده است. او در کتاب الحاوی خود راه‌های گوناگون جلوگیری از آبستنی را چنین توصیف کرده است:

جلوگیری از ورود منی به رحم در برخی اوقات، مثلاً موقعی که حاملگی برای زن خطرناک باشد، از اهمیت خاص برخوردار است. روش‌های متعددی برای این کار وجود دارد. نخستین روش متوقف کردن عمل جنسی پیش از انزال است. طریق دوم جلوگیری کامل از انزال است که توسط بعضی مردم عمل می‌شود. راه سوم جای دادن برخی از داروها در دهانه رحم است که پیش از عمل دخول صورت می‌گیرد. این قبیل داروها با بستن دهانه رحم و یا دفع منی از حاملگی جلوگیری می‌کنند. نمونه‌های این داروها قرص‌ها و یا شیاف‌هایی هستند از کلم، حنظل، قار، زرداب گاو، ماده مومی ترشح شده از گوش حیوانات، فضلهٔ فیل، و آب گچ‌دار. این داروها را می‌توان جداگانه و یا در ترکیب‌های مختلف استفاده نمود.<sup>۱۹</sup>

یکی دیگر از اطبای بزرگ دوران خلافت عباسیان در بغداد، علی بن العباس المجوسی بود که در اواسط قرن دهم میلاد در پشتیبانی از کنترل موالید چنین نوشت:

داروهایی برای جلوگیری از حاملگی وجود دارد، که اگرچه برای ممانعت از استفاده زنان بدنام از آن‌ها نامشان را نمی‌باید ذکر کرد، اما برای زنانی که رحمی کوچک دارند و یا به نوعی بیماری که آبستنی را برای آن‌ها تا سرحد مرگ خطرناک می‌کند مبتلا هستند، چاره‌ای جز استفاده از آن‌ها وجود ندارد.<sup>۲۰</sup>

علی بن عباس، با وجود دانش عالی طبابت خود، از جامعه، خانواده پدرسالار، و سرنوشت اندوهبار اطفال نامشروع درکی سطحی داشت. در غیر اینصورت می‌باید درک می‌کرد که «زنان بدنام» بیش از هرکس دیگر به راه‌های جلوگیری از حاملگی نیاز دارند، چرا که با اطلاع از آن‌ها امکان می‌یابند که از پیش کودکانی را از ولگردی، سرافکنگی، و حتی مرگ

معاف کنند. علاوه بر این آن‌ها قادر می‌شوند که سلامت و روحیه خود را نیز از رنج داشتن طفل نامشروع مردی که ساخت غیرانسانی طبقاتی جامعه مبتنی بر خانواده پدرسالار، آن‌ها را به هم‌خوابگی با او واداشته بود، نجات بخشند. یکی دیگر از متفکرین و دانشمندان معروف تاریخ اسلام ابن سینا است که در ۱۳۰۷ میلادی وفات یافت. وی در کتاب **قانون** خود بیست شیوه متفاوت جلوگیری از بارداری را بنحوی بسیار دقیق و مفصل - البته در مقایسه با سطح ابتدایی پیشرفت آن موقع علم - شرح داده است.<sup>۲۱</sup> این شیوه‌ها سالیان طولانی در میان مردم مرسوم بود، و اغلب از آنچه که آیندگان او تجویز کردند کامل‌تر نیز بود. با این حال او نیز مانند اکثر اطبا و دانشمندان علم طب، روش‌های مزبور را تنها به دلایل پزشکی تجویز نموده است. او بهیچ وجه نگران دلایل اجتماعی و اقتصادی جلوگیری از حاملگی، حتی در سطح انفرادی و خانوادگی آن نیز نبود.

طب اروپایی بخش بزرگی از دانش و فنون کشف شده و یا به کار گرفته‌ی طبای عرب تاریخ اسلام را به میراث برده است. طب اروپایی هم‌چنین در منابعی چون **الارشاد ابن جامع**، و **تذکره داود الانطاکی** (تجویزات دیوید آنتیاک)، **اسماعیل الجرجانی**، و **کتاب الملکی** به کندوکاو عمیق پرداخت. بسیاری از مردم به دلیل اطلاعات نادرست گمان می‌برند که روش‌ها و ایده‌های جلوگیری از بارداری نیز از ابداعات تفکر و دانش غرب است. «مثلاً افراد بسیاری تصور می‌کنند که پوشش لاستیکی مورد استفاده مردان در عمل جنسی (کاپوت) در غرب اختراع شده است، و حال آن‌که امام غزالی قرن‌ها پیش از این در نوشته‌های خود از «قرب الذکر» یا «حجاب‌الواقی» (کیسه پوستی مورد استفاده مردان) که از روده گوسفند درست شده، سخن گفته است.

موضع کشورهای عربی در برابر مسئله کنترل موالید به اقتضای حجم و نرخ رشد جمعیت هر یک، و رابطه آن با تولید و منافع اقتصادی و مادی آن کشور تفاوت می‌کند. در عربستان سعودی و کویت جلوگیری از بارداری تنها به دلایل پزشکی توصیه می‌شود. اما در کشورهای دیگر چون مصر، تونس،

پاکستان، ایران و ترکیه دولت‌ها خود به انجام برنامه‌های تنظیم خانواده سرگرم هستند. نتیجتاً هسته اصلی مسئله، و دلایل اتخاذ این یا آن موضع را نه در ارتباط با مذهب، که در رابطه با عوامل اقتصادی جستجو باید کرد.

اساساً این دو مسئله یعنی تنظیم خانواده و جلوگیری از بارداری نخستین بار حدود چهل سال پیش (در ۲۹ ژانویه ۱۹۳۷) در مطبوعات مصر مطرح شد. در آن هنگام مفتی کشور مصر در جواب این پرسش که نظر اسلام نسبت به جلوگیری از بارداری و سقط جنین از جنبه‌های طبی و اجتماعی آن چیست، این طور توضیح داد: ۲۲

۱- هر یک از زوجین مختارند که برای جلوگیری از بارداری بدلائل پزشکی یا اجتماعی تدابیر فردی اتخاذ کنند. توافق طرفین اجباری نیست.

۲- استفاده از داروها و تدابیر موثر در سقط جنین تا قبل از شانزدهمین هفته شروع بارداری مجاز است مشروط به آن که توصیه‌های ضروری انجام گیرد و جان مادر را به خطر نیندازد.

۳- همه پیشوایان دین بر این حکم که بعد از گذشت این مدت، سقط جنین تحت هیچ عنوان نباید صورت پذیرد، اتفاق نظر دارند.

به این ترتیب مشاهده می‌شود که مقامات مذهبی مصر کنترل بارداری و سقط جنین در شانزده هفته اول بارداری را در ۱۹۳۷، یعنی زمانی که اغلب کشورهای اروپایی انجام آن را منع کرده بودند، مجاز اعلام داشته‌اند. در همان سال اتحادیه پزشکی مصر سمیناری تشکیل داد که هدف آن بررسی همین مسائل از جنبه‌های گوناگون آن اعم از طبی، اجتماعی، حقوقی، شرعی و آماری بود.

با وجود این که قوانین مصر استفاده از روش‌های شناخته شده جلوگیری از بارداری را مجاز اعلام کرده، سقط جنین تا به امروز نیز غیرقانونی باقی مانده است. از چند کشور عربی نظیر تونس و سومالی که بگذریم، اکثریت آن‌ها هنوز سقط جنین قانونی را به رسمیت نشناخته‌اند، و این در حالی است که مقامات اسلامی و مذهبی مختلف برخی از کشورها، از جمله مصر، سقط جنین پیش از پایان هفته شانزدهم را به عنوان یک عمل مورد قبول

مذهب، مورد حمایت صریح و علنی خود قرار داده‌اند.

امام غزالی از مذهب شافعی، وابن قاضی از مذهب مالکی، فقهای برجسته دوفرقه مذهبی هستند که با سقط جنین در هر دوره از حاملگی شدیداً مخالفت ورزیده‌اند. برخی دیگر از فقهای اسلام با استفاده از روایات کمال بن الحمام از آثار و نوشته‌های مذهب حنفی اعتقاد دارند که سقط جنین در ۱۲۰ روز نخست شروع حاملگی ممنوع و غیرمجاز نیست.<sup>۲۳</sup>

آن دسته از فقها که انجام سقط جنین تا پایان ماه چهارم را مجاز می‌دانند، به این اعتقاد که جنین در این دوره هنوز روح انسانی ندارد استناد می‌ورزند، زیرا از پیامبر روایت شده است که روح قبل از روز صد و بیستم در جنین بیدار نمی‌شود.<sup>۲۴</sup> ابن وهبان حنفی در تعالیم خود چنین گفته است: «یکی از عذرهای این است که شیرپستان زن پس از حاملگی خشک شود و پدر طفل نیز پول اجاره بز یا شتر را نداشته باشد، و بیم مرگ طفل پس از تولد برود. در چنین موردی سقط جنین به دلیل عذر، مباح محسوب می‌شود و یا اینکه حداقل گناه قتل نفس را نخواهد داشت»<sup>۲۵</sup>

اما فقها در محکوم کردن سقط جنین بعد از اتمام چهارماه اولیة حاملگی با یکدیگر متفق‌القولند، و انجام سقط جنین را در غیر صورتیکه برای نجات جان مادر حیاتی بوده باشد، مستوجب دیه می‌شناسند. در صورتی که سقط جنین برای نجات جان مادر ضروری باشد آن را عموماً مجاز می‌دانند، زیرا «مادر را نمی‌توان بخاطر طفلی که هنوز در ابتدای حیاتست قربانی کرد.» این قبیل موارد تحت عنوان «ارتکاب زیان سبک‌تر» که یکی از اصول عمومی فقه و قضای مذهبی است، طبقه‌بندی می‌شود. قانون جزای مراکش براین اصل حقوقی اسلام استوار است، چنانکه در ماده ۴۵۳ آن می‌خوانیم «سقط جنین در صورتی که برای نجات جان مادر از مخاطره ضروری باشد جرم درخور کیفری محسوب نمی‌شود، مشروط بر آنکه پس از اطلاع رسمی مقامات اجرایی، بطور علنی و توسط یک پزشک یا جراح انجام پذیرد.»<sup>۲۶</sup>

یکی از مشکلات زنان عرب، اعم از شوهردار و مجرد، مسئله

حاملگی و زایمان است. دختر فقیری که بدون شوهر باردار شود حیات (یا مرگ) واقعاً اسف‌باری در پی خواهد داشت. چنین دختری ممکن است کودک بی‌گناه و بیچاره‌ای که قربانی نیرنگ و یا تجاوز مردی از طبقات متمول بالا شده است بیش نباشد، با اینحال چه بسا که تاوان این خطای ناخواسته خود را با جان خویش پرداخت کند. دختر یک خانواده مرفه کمتر دچار چنین سرنوشتی می‌شود، زیرا خانواده او در صورت بروز مسائلی از این قبیل فوراً راه حلی برای آن خواهد یافت. چنین دختری احياناً به مردی با موقعیت اجتماعی نازلتر که به طمع پول، اما تحت لوای جوانمردی و نجات دخترک بیچاره قدم پیش نهد، شوهر داده خواهد شد. از سوی دیگر اگر مرد مسبب این بارداری از ازدواج با او خودداری کند، و هیچ فرد مناسب دیگری نیز پیدا نشود، پدر و مادر متمول دختر هر وقت که بخواهند می‌توانند او را نزد پزشک ببرند و بهای یک سقط جنین غیرقانونی را بپردازند.

بارداری و سقط جنین سرچشمه‌های پایان‌ناپذیر بحران و اضطراب در زندگی هر زن کارگر تهیدست است که در صورت ازدواج قانونی او نیز متوقف نخواهد شد. کوفته و خسته از فشار وظایف گوناگونش در خانه، چنین زنی باید تمام سعی خود را نیز بکار گیرد که از بارداری‌های متناوب و مکرر پیشگیری کند. چه بسا که دولت نیز استفاده از وسایل جلوگیری حاملگی و شیوه‌های تنظیم خانواده را تبلیغ و تشویق کند، اما برای او که با موانع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و مذهبی پیرامون خود دست بگریبانست استفاده از چنین شیوه‌هایی آسان نخواهد بود. نتیجه این است که اغلب زنان متاهل ممالک عربی تحت فشار دائمی نوعی دلهره و نگرانی بسر می‌برند. وحشت یک حاملگی تازه، و مشقت مراقبت از یک نوزاد تازه، هیچگاه آنان را تنها نمی‌گذارد.

از این‌ها گذشته، تمام سنگینی وظیفه دشوار جلوگیری از بارداری در جوامع عرب نیز— چنانکه می‌توان حدس زد— بردوش زنان نهاده شده است. از زن انتظار می‌رود که مسائلی چون تهیه و مصرف قرص، و تحمل عوارض احتمالی آن را به ابتکار خود حل کند. یا اینکه به پزشک مراجعه کند و از او

بخواهد که یکی از انواع آلات جلوگیری از بارداری (آی یودی) را در رحم او کار بگذارد و سپس در صورت درد و خونریزی شدید آن را مجدداً خارج کند. و سرانجام اگر هیچیک از این تدابیر موثر واقع نشوند و بارداری ناخواسته‌ای عارض شود تنها راه نجات او جستجو برای انجام یک سقط جنین غیرقانونی خواهد بود. سقط جنین اگر در شرایط نامناسب و بدور از مراقبت پزشکی لازم انجام گیرد خطرات زیادی را متوجه او خواهد کرد، و در صورتی هم که به یک پزشک خوب مراجعه کند ناگزیر از پرداخت دستمزد گزافی خواهد شد چه هر عمل غیرقانونی منبعی است برای درآمد بیشتر.

جراحی سقط جنین هنوز در اکثر ممالک عربی غیرقانونی است و باین لحاظ اطلاعات زیادی راجع به آن در دست نیست. آمار از تعداد این جراحی‌ها در دست نیست، و تنها برآوردهای غیردقیقی که بعضی بیمارستان‌ها بر مبنای موارد ثبت شده محاسبه کرده‌اند موجود است. آمار ثبت شده شامل سقط‌هایی هستند که به توسط خود زن و یا کسان دیگر انجام گرفته، اما با مشکل برخورد نموده‌اند.

مشاهدات در این زمینه حاکی از این است که سهم سقط جنین‌هایی که بدلائل بیماری‌های سخت و مزمن انجام می‌شود به سرعت روبه کاهش گذارده است. از سوی دیگر سهم مواردی که برای حفظ سلامت جسمی و روحی مادر صورت می‌پذیرد، روندی صعودی نشان می‌دهد. روشن است که این آمار کوشش برای حصول شرایط قانونی سقط جنین - حداقل به صورت ظاهری آن - را منعکس می‌کند. دلایل روحی یا روانی سقط جنین معمولاً بنحوی مستقیم با محیط اجتماعی و اقتصادی بیمار ارتباط پیدا می‌کند، اما قانون چنین عواملی را دلیل معتبر حقوقی برای انجام عمل سقط جنین نمی‌شناسد، و نتیجتاً هر جا که پول کافی موجود باشد مردم و حرفه پزشکی قانون را با نوعی کلاه شرعی زیر پا می‌گذارند. این واقعیت سبب شده است که رقم مطلق سقط جنین زنان در خانواده‌های مرفه، سه برابر بیشتر از رقم سقط جنین زنان بخش‌های فقیرتر جامعه باشد. بی‌تردید حرفه پزشکی مسبب اصلی این شکل خاص آمار است، زیرا پول عمده‌ترین وسیله‌ای است که



انجام عمل سقط جنین را برای یک زن میسر می‌سازد. پروفیسور اسماعیل رجب از دانشگاه عین الشمس، جامعه پزشکان را در رابطه با عمل سقط جنین به دو گروه عمده تقسیم کرده است: ۲۷ اقلیت کوچکی که به قصد کسب درآمد هرچه بیشتر با انجام عمل مزبور موافقت می‌کنند و به شیوه‌های مختلف از موانع قانونی آن می‌گریزند؛ و اکثریتی که خود از انجام آن اجتناب می‌ورزند اما با طیب خاطر و علیرغم غیرقانونی بودن راهنمایی بیمار در این زمینه، او را به اطبایی که حاضر به انجام این عمل هستند معرفی می‌کنند.

سقط جنین نیز چون اکثر مسائل دیگر مربوط به جنسیت و زنان در جامعه عرب، هنوز آکنده از تضادهایی است که معیارهای اخلاقی دوگانه و ذاتی جامعه طبقاتی و پدرسالار را منعکس می‌کند در مصر، برآوردها حاکی از آن است که از هر چهار مورد بارداری، یک مورد به سقط جنین غیرقانونی منتهی می‌شود. نتیجه، انبوه ناراحتی‌های خطرناکی است که متوجه زنان، و به ویژه زنان طبقات تهیدست می‌گردد. امروزه در مصر، سقط جنین در صدر عوامل مرگ و میر مادران باردار قرار دارد، و عمده‌ترین آن‌ها بشمار می‌رود. در این زمینه شک نیست که وضع مادران مجرد، چه از نظر طبی، و یا از جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی، دوچندان نومید کننده‌تر است. بیشترین نمونه این‌گونه مادران را در میان دختران فقیر خدمتکار می‌توان یافت که قربانی تجاوزات و یا حملات پسر یا شوهر یک خانواده مرفه یا ثروتمند شده‌اند. اقلیت باقیمانده، دختران جوانی هستند که فریب وعده ازدواج‌هایی را خورده‌اند که هرگز جامه تحقق به خود نپوشید.

در مصر این یک واقعیت است که اکثر موارد سقط جنین نه در میان زنان مجرد، که در میان زنان متأهل، و آن هم بین سنین ۲۵ و ۳۵ سال رخ می‌دهد. این گروه ۹۰ درصد موارد سقط جنین را به خود اختصاص داده است. ۸۰ درصد مجموع نیز به مادرانی اختصاص دارد که قبلاً دو فرزند یا بیشتر داشته‌اند و خانواده خود را قادر به تحمل عواقب اقتصادی و اجتماعی یک فرزند جدید نمی‌یابند.

قانونی کردن سقط جنین در مصر و یا باقی ممالک عربی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در حجم آن که هم اکنون چون آتش سرکشی زبانه می‌کشد، نخواهد داشت. اما این فایده را خواهد داشت که فعالیت آمیخته با جنایتی را که هم اکنون در خفا و تاریکی، و در بازار سیاه قیمت‌های کلان انجام می‌پذیرد، آشکار و علنی خواهد کرد. به علاوه اقشار محروم زنان جامعه لااقل از نظر قانونی از حق دریافت خدمات معادل با زنان متمول برخوردار خواهند شد. هم چنین بهبود قطعی و سریع در خدمات موجود، اجتناب از بی‌توجهی‌ها، و کاهش در عواقب و دشواری‌های سقط‌های ناصحیح را می‌توان انتظار کشید. زنان تهی‌دست امکان خواهند یافت که در محیطی برخوردار از حداقل شرایط بهداشتی و مراقبت پزشکی جنین خود را سقط کنند. امکان اخیر خصوصاً با رواج دستگاه‌کننده (واکوم) که در چند دقیقه و بدون درد و بیهوشی قادر به خارج کردن جنین است، افزایش خواهد یافت.

#### مآخذ:

- ۱- قطعنامه مورد بحث تحت عنوان «حُرمت جلوگیری از بارداری: بحثی تازه پیرامون مسئله‌ای کهنه» در ۱۸ آوریل ۱۹۷۵ در الاهرام به چاپ رسید، ص ۱۱.
- ۲- قرآن سوره بنی اسرائیل، آیه ۳۳. و سوره الطلاق آیه‌های ۲ و ۳.
- ۳- غزالی، احیا علوم الدین، مصر ۱۹۳۹، ص ۲۲.
- ۴- قرآن، سوره عنکبوت آیه ۶۰.
- ۵- قرآن، سوره عنکبوت، آیه ۶۲.
- ۶- قرآن، سوره بنی اسرائیل، آیه ۳۲.
- ۷- حجج البخاری، جلد هفتم، ص ۱۹۶.
- ۸- احمد الشرباسی، الاسلام والتنظیم الاسره، (اتحادیه جهانی تنظیم خانواده)، ج ۲، ص ۱۱.
- ۹- صحیح البخاری، جلد هفتم، ص ۴۲؛ صحیح مسلم ۱/۱۴؛ الترمذی ۵/۷۴؛ ترتیب مسند احمد بن حنبل، ۱۶/۲۱۹.
- ۱۰- صحیح مسلم، ۱۴/۱۰، با توضیحات النووی.
- ۱۱- غزالی، الاحیاء، جلد دوم، (انتشارات المكتبة التجاریه، مصر)، ص ۵۱-۵۲.
- ۱۲- حاشیه الدسوقی و شرح الدرریر علی متن خلیل جلد دوم، ص ۲۶۶.

- ۱۳- کتاب البحر الزخار، (چاپ انصارالسنه المحمديه، ۱۹۴۸)، جلد سوم  
ص ۸۲-۸۰.
- ۱۴- الروضة البهية، شرح اللمعة الدمشقية، (چاپ دارالكتاب العربی، مصر)، جلد  
دوم، ص ۶۸.
- ۱۵- دعائم الاسلام، (انتشارات دارالمعارف)، جلد دوم، ص ۲۱۰.
- ۱۶- نظرة الاسلام الى تنظيم النسل، ص ۸۰.
- ۱۷- الرملی، نهاية المحتاج جلد ۸، ص ۴۱۶.
- ۱۸- قرآن: سوره بقره، آیه ۱۸۵، فتواى الازهر ۱۰/۳/۱۹۵۳.
- ۱۹- ابوبکر رازی الحاوی، فصل ۲۴.
- ۲۰- علی ابن العباس المجوسى كامل الصناعة الطبية فصل ۲۸.
- ۲۱- ابن سینا القانون فى الطب جلد دوم ص ۳۷۵.
- ۲۲- علی شعبان منع الحمل فى الاسلام، مقاله ای در کتاب الاسلام و تنظيم الاسره  
(اتحادیه جهانی تنظیم خانواده ۱۹۷۴)، جلد دوم، ص ۲۱۱.
- ۲۳- ابن حزم، المحلى، جلد ۲، ص ۴۰-۳۵.
- ۲۴- دليل المتربين فى تنظيم الاسره، (شورای عالی تنظیم خانواده، قاهره ۱۹۷۱)،  
ص ۸۰.
- ۲۵- محمد الملكى الناصرى، الاسلام و تنظيم الاسره، (اتحادیه جهانی تنظیم  
خانواده)، ج ۲، ص ۶۵.
- ۲۶- مأخذ فوق، ص ۶۶.
- ۲۷- دکتر اسماعیل رجب در مقاله ای تحت عنوان الجنين المشوه والحمل خطاء، در  
مجلة الصحة، شماره ۳۳، ۲۳ ژانویه ۱۹۷۳، ص ۴۷-۴۴.

# ♦ ۱- برداشت‌های نادرست از

## مفاهیم زنانگی، زیبایی و عشق

یکی از مهم‌ترین نارسائی‌های جوامع عرب در این است که افراد آن به بررسی نقادانه ارزش‌های موروثی نسل‌های پیشین - خصوصاً ارزش‌های مربوط به زنان، جنسیت و عشق - و بازاندیشی درباره آن‌ها خونکرده‌اند. بسیاری از مردم بگمان می‌برند که این ارزش‌ها از آسمان‌ها بر ما نازل شده‌اند، و حال آن‌که ارزش‌های مزبور در واقعیت چیزی جز بازتاب‌های جامعه طبقاتی پدرسالار، که در آن طبقه‌ای بر طبقه دیگر، و مرد بر زن، حکم می‌راند، نیست.

از اصول اولیه عشق و شرف یکی این است که هیچکس نمی‌باید دیگری را به اسارت خود درآورد. ستم یک ثروتمند به مستمند قرابتی با شرافت ندارد، و جوهر رابطه یک زن با مردی که او را چون مایملک خود در تملک گرفته است، هرگز نمی‌تواند شرافتمندانه توصیف گردد. شرف، عدالت و برابری در حقوق انسان‌ها است، و عشق شرافتمندانه عشقی است که بر مبنای چنین عدالت و برابری استوار باشد.

یکی از شرایط عشق حقیقی مبادله است، که شرط لازم مبادله نیز توازن یا برابری میان طرفین است. میان ارباب و برده، و یا میان مهتر و کهتر مبادله صورت نمی‌تواند پذیرد، درست به همان ترتیب که آب بخودی خود هیچ فرازی را طی نمی‌تواند کند. عشق واقعی نمی‌تواند بر رابطه‌ای که به کوچکترین شائبه استثمار آلوده است، بنیاد گردد، و از این رو گزافه نخواهد بود اگر بگوئیم که روابط میان زنان و مردان عموماً بر عشق واقعی استوار

نیست. عشق تراونده از ترانه‌های سرشار از اشک و آه مصری عشق واقعی نیست. راز و نیازهای مرد و زن در ادبیات عرب، افسانه‌های هجران در عشق، عشق کور، عشق آتشین و سوزان، و یا عشق رمانتیک نیز هیچیک بیانگر احساسات یک عشق اصیل و واقعی نیستند.

عشق اصیل والاترین تجربه‌ای است که یک انسان به آن دست می‌تواند یافت، و تنها چنین عشقی است که شکوفایی نهایی استعدادهای جسمی، روحی و عاطفی مرد و زن، و غور آن‌ها به اعماق ضمیر و یا هستی را میسر می‌سازد.

عمل یک عنصر اساسی عشق است. عشق رمانتیک یا حب عذری، به دلیل دارا نبودن کیفیت عمل، احساسی از اساس بیمار است؛ عشقی است که ریشه در محرومیت می‌دواند، و نه بر عمل، که بر واکنش‌های عاطفه می‌روید.

زن عرب که به تحمل فشارهای روحی، جنسی و روانی محکوم است چاره‌ای جز فدا کردن عمل سراغ ندارد. ابتکار آغاز عمل از حقوق مرد است و نقش زن صبر است و بانتظار آن ابتکار نشستن. بنابراین حالت انفعالی مشهود در زنان عرب خصلتی باطنی و یا مادرزادی نیست، بلکه عارضه‌ای است که جامعه بر آنان تحمیل کرده است. تهی کردن یک زن از غرائز مثبت و طبیعی‌اش، با تهی کردن او از مسئولیت‌های انسانی‌اش تفاوت ندارد، و بلکه با محروم کردن او از هسته اصلی شخصیت انسانی، و جوهر متمایز کننده آن از خصلت‌های حیوانی، برابر است. و طبعاً زنی که اینگونه از مایه و محتوی درونی خود تهی شود، چیزی جز پوست و پوشش بیرونی بر او باقی نخواهد ماند. او از هر آنچه که ارزشمند است تهی شده و با قواره جسمی بیرونی‌اش تنها مانده است. در نتیجه او چاره‌ای جز پرداختن به این پوشش بیرونی نخواهد داشت— چاره‌ای جز سایش و نرم نگاهداشتنش برای خریدار خواهان لمس؛ و یا زدودن موهایش که گاه گاه دوباره می‌رویند؛ و یا نمایش و اختفای عریانیهایش در اینجا و آنجا به تناسب آنکه قاصد مُد چه از توبره بیرون کشد یا چگونه از پسند مشتری‌ان خبر دهد.

جامعه تمام تلاش خود را بکار می‌بندد تا به زن بقبولاند که او چیزی جز یک پیکر، یا یک پوسته صرفاً جسمانی که می‌باید از همه نظر تحت مراقبت‌های دقیق قرار گیرد نیست. روزنامه‌ها، مجلات، و آگهی‌های تبلیغاتی با زن چون اندامی نیازمند ماساژ دائمی با کرم‌های گوناگون، و یا چون لبی محتاج رنگ‌آمیزی با ماتیک‌های خوشرنگ، برخورد می‌کنند.

اما حتی همین پوسته خارجی، و این چهرهٔ جسمانی بیرونی زن عرب نیز به او تعلق ندارد که به میل خویش به آن پردازد. تصمیم اینکه زن چگونه باید بنماید نیز با دیگران است— با صاحبان صنایع کالاهای مصرفی زنان در پایتخت‌های بزرگ غرب. یک زن متجدد در بغداد، قاهره و یا تونس لباس‌هایی را که خود بپسندد نمی‌پوشد، بلکه لباس‌هایی را که یکی از سلاطین سرمایه‌دار مد در پاریس و یا نیویورک مناسب او ببیند بتن می‌کند. تولید سرمایه‌داری انگیزه‌ای جز تأمین سود برای صاحبان سرمایه و اربابان تجارت ندارد. نیازهای حیاتی اکثریت مردم امری است فرعی که تأمین آن‌ها تنها تا آن مرحله‌ای صورت خواهد پذیرفت که استمرار چرخش ماشین سودساز را به دور از تأثیر انزجار و تنفر عموم در کارکرد خویش تضمین کند. در نتیجه اغلب کالاهایی که خاصّ زنان تولید می‌شوند از نوع تجملی هستند که بهیچوجه از ضروریات توده‌های معمولی ممالک عربی بشمار نمی‌روند. به عنوان مثال آیا می‌توان پذیرفت که میلیون‌ها زنی که در مزارع و کارخانجات ممالک عربی کار می‌کنند و بوی عرق در هیچ ساعت شب و روز آنان را رها نمی‌کند، برای خوشبو شدن نیاز به اسپری‌های ضد عرق (دئودورانت) داشته باشند؟

در اینجا است که ضرورت پیدایش آگهی‌های تبلیغاتی جنون‌آمیز و بیشمار را جستجو باید کرد. هر نقطه شهر که دیدرس خوبی داشته باشد پوشیده از پوسترهائی تبلیغاتی است که با رنگ‌های خیره‌کننده و عباراتی تحریک‌آمیز تصاویر زنان عریان و نیمه‌عریان را به نمایش گذارده است— زنانی بحالت نشسته، خوابیده، ایستاده، هماغوش با یک مرد و در حال بوسیدن او و یا نگرستن به چشمانش. در ممالکی که میلیون‌ها نفر از

جمعیت آن‌ها هنوز از حداقل ضروریات زندگی چون غذا، پوشاک و مسکن بی‌بهره‌اند، انبوهی از سبکس ارزان به قصد فروش کالاهای لوکس، برای تبلیغ و جلب توجه اقشار مرفهی که استطاعت خرید آن کالاهای را دارند بکار گرفته می‌شود. مزون‌های عظیم مُد در جهان غرب، طبعاً نیازهای جنسی و روانی مردم جوامع عرب را شناسایی می‌کنند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند— مردم جوامعی که ارزش‌های اخلاقی حاکم بر آن‌ها ارضای جسمی و عاطفی میان زن و مرد را با کفر و گناه برابر قرار داده و از این طریق محرومیت جنسی را بر آنان تحمیل کرده است. اینجاست که مسئولیت بزرگ سرمایه‌داران را در چیره ساختن معیارهای دوگانه اخلاقی بر حیات این جوامع می‌توان دریافت. آنان از یکسو با صرف هزینه‌های گزاف می‌کوشند تا خرافات و واپس‌گرایی مذهبی را احیا کنند و مردم جوامع عرب را به ضرورت پاسداری از ارزش‌های مذهبی و اخلاق ترویج شده توسط روحانیون متقاعد سازند؛ و از سوی دیگر زنان و جنسیت را به عنوان عناصر اصلی فعالیت فروش تولیدات خود در فیلم‌ها، تلویزیون، مجلات، کتب و آگهی‌های تبلیغاتی مورد استفاده قرار می‌دهند، و ارزش‌ها و اخلاقی را که کوشش در تزیین آن‌ها داشتند بکلی فراموش می‌کنند. اما در پس این تضاد ظاهری، منطق بسیار محکمی را جستجو باید کرد. واپس‌گرایی مذهبی گرایشی است که بر محرومیت جنسی می‌افزاید و از این راه اذهان مردم را بیش از پیش به مسائل مرتبط با سبکس مشغول می‌کند. انرژی جنسی ذخیره شده سپس به کانال مصرف کالاهای، که خصلت جنسی آن‌ها اینگونه گویا و دقیق در پوسته‌های تبلیغاتی ترسیم شده است، هدایت می‌گردد. بعلاوه پدیده‌های جنسی و روانی نوع دیگری نیز برای افزایش فروش محصولات صنعتی، و تضمین استمرار و افزایش حداکثر سود بکار گرفته می‌شوند. این دسته از پدیده‌ها را در خشونت، تجاوز، اعتیاد به الکل و مواد مخدره، انحرافات جنسی و همه عوارض دیگر جامعه طبقاتی و مردسالاری مشاهده می‌توان نمود.

نکته قابل توجه در زمینه مُد، طبیعت متغیر آنست. در جوامع شرقی مردان معمولاً به ساق پا، ران‌ها و حتی باسن زنان توجه می‌کنند؛ حال آنکه

در اروپای نیمه اول قرن بیستم سینه‌های زنان مهمترین قسمت بدن زن در تحریک مرد، تصور می‌شد. در جهان فیلم شانس ترقی هنرپیشه‌ای که پستان‌های بزرگ و تحریک‌کننده داشت بیش از دیگران بود و او آسانتر می‌توانست به معروفیت دست یابد. در نیمه دوم قرن بیستم سبک و چهره‌مُد تغییر یافت زیرا مردم دیگر از نگاه‌های دزدانه به ران‌ها و پستان‌های فربه زنان خسته شده بودند. بازار مُد با لباس‌های بلندی که عموماً قسمت وسیعی از گردن، سینه و شانه‌ها را نمایان می‌کرد، گشوده شد. بدنبال آن پستان‌ها نیز باید کوچک می‌شد زیرا عریان شدن پستان‌های بزرگ چندان زیبا نمی‌نمود. و سرانجام مُد جدیدی که ظاهراً بعد از این بازار را فرا خواهد گرفت، عریان کردن کمر و شکم بتقلید شرق و ممالکی چون هند و اندونزی خواهد بود.

با این همه سوداگران سرمایه‌دار جهان و کارپردازانشان هرگز از تغییر دادن مُد خسته نخواهند شد. مسابقه سود بناچار باید ادامه یابد، و نتیجتاً بخش‌های مختلف بدن زن می‌باید ابتدا عریان و سپس پوشیده شوند تا سرانجام در فرصت دیگر مجدداً عریان گردند. بازار همیشه مملو از کالاهایی است که باید بفروش روند و خوشبختانه بدن زن زوایای بسیاری دارد که ذوق «سکس شناسان» جدید را در این راه برمی‌انگیزد. زنان بومی حسرت زده‌ای که به جستجوی آخرین مدها مشتاقانه از این سو به آن سو می‌روند و جدیدترین مُدهای لباس و آرایش را دنبال می‌کنند، با خبر نیستند که چگونه از جوهر انسانی تهی شده و خود را به اشیا و یا حتی اجزائی از اشیا، بدل کرده‌اند. آنان دیگر انسان‌های کاملی نیستند، بلکه در زیر فشار بی‌وقفه جامعه سرمایه‌داری و مردسالاری به کالاهای صرف بدل شده‌اند: به شلوار، دستکش، و گردنبند؛ به پستان‌وران، و با حداکثر ارفاق به فرج و زهدان.

تمامی این تحولات در جامعه‌ای که زنان آن مضمون اصلی شخصیت خود را از دست داده و از خصائل انسانی خود تهی شده باشند، و یا در جامعه‌ای که زنان آن به یک شی، به عضوی از بدن، و به یک وسیله صرف تقلیل یافته باشند، امری غیرطبیعی و خارق‌العاده نیست. آنان گاه وسیله



تبلیغ‌اند در خدمت فرهنگ خرید و مصرف؛ گاه ابزار لذت، هوسرانی و ارضای جنسی، گاه صرفاً مأمنی برای جای دادن جنین؛ و گاه اجناسی شایان خرید و فروش در بازار عقد و ازدواج.

نتیجتاً هر خصیصه‌ای که در مورد اشیاء، ابزار و کالاها بتوان برشمرد، در مورد زنان نیز سراغ می‌توان گرفت. او به ایام جوانی و تراوت خود، یا آنگاه که با کره‌ای است که برای نخستین بار از او بهره می‌جویند، بیشترین ارزش را دارد. ارزش او سپس به تناسب دفعات ازدواج، معاشقه، و یا استفاده قبلی کاهش می‌پذیرد، چه او دیگر یک زن دست دوم به حساب می‌آید. در واقع در چنین برداشت منحرف و بیمارگونه‌ای از زنان است که ویژگی‌های اصلی ضوابط اخلاقی موجود و مفهوم رایج پاکدامنی را جستجو باید کرد. تجربه یک زن در زندگی و در رابطه با مردنه‌تنها باعث کاستن ارزش او در مقایسه با یک دختر ساده و بی‌تجربه می‌شود، بلکه چون یک داغ‌ننگ مانع پذیرش و قبول او نیز می‌گردد.

مردان عرب— و در این مورد خاص تقریباً اکثریت مردان— تاب تحمل یک زن آگاه و با تجربه را ندارند. تو گویی که مرد از چنین زنی بدلیل توانایی او در درک وی، و مشاهده بموقع ضعف‌ها و ناتوانائی‌های وی، واهمه دارد. چنین زنی بسیار خوب می‌داند که مردانگی وی واقعیت ندارد و از هیچ حقیقت ازلی برخوردار نیست. وی می‌داند که مردانگی او پیرایه‌ای است که جوامع مبتنی بر تبعیض طبقاتی و جنسی، خلق، و بر زنان تحمیل کرده‌اند. تجربه و آگاهی زنان تهدیدی است برای جامعه طبقاتی و پدرسالار، و هم‌چنین تهدیدی برای موقعیت شاهانه یا خداگونه دروغین مرد در برابر زن. آری دلیل واقعی هراس، و حتی نفرت اکثریت مردان از ازدواج با زنان آگاه و با تجربه را در اینجا جستجو باید کرد. چنین زنانی قادرند که استثمار پنهان شکل کنونی ازدواج را از پرده بیرون اندازند، و به همین دلیل مردان عرب غالباً خجولانه از ازدواج با آنان طفره می‌روند.

اگر بنا باشد که سنت ازدواج به شکل کنونی آن بر استثمار زنان، تبعیض بر علیه آنان، و بیگانگی زنان و شوهران از یکدیگر استوار باقی بماند،

طبعاً از پرورش زنان نادان و ساده لوح، و ازدواج با آنها نیز گریزی نخواهد بود. مردان عرب تقریباً بی هیچ استثنا دختران جوان، با کره، بی تجربه، و ساده اندیش را برای ازدواج ترجیح می دهند. به عبارت دیگر آنان یک «گر به ملوس» کور را که فاقد هرگونه درک از حقوق و امیال جنسی خود، و یا نیازها و خواسته های ذهنی خویش باشد، بهتر شایسته ازدواج می بینند.

مرد از آن جا که با عقد یک زن او را برای خدمتگزاری خود و اعضای خانواده خود، و هم چنین به عنوان وسیله تأمین لذت و تولید فرزند خریداری می کند، طبعاً دختری سال ها جوانتر از خود را برمیگزیند که تا سنین پیری او قدرت انجام وظایف محوله را حفظ کند، و تا سال ها نیز تراوت بدن خود را از دست ندهد. یک مرد چهل ساله در ازدواج با یک دختر بیست و یا حتی پانزده ساله کوچک ترین تردیدی بخود راه نمی دهد، و در واقع اگر قواعد خرید و فروش را در مورد ازدواج نیز بکار گیریم، این پدیده را امری کاملاً طبیعی خواهیم یافت. کسی که برای خرید یک برده و یا یافتن یک خدمتگزار به بازار می رود، طبعاً فردی جوان، قادر به کار شاق و دائم، خستگی ناپذیر، کودن، مطیع، کم توقع، و کم خوراک را دست چین می کند. با این ملاحظات، ارباب اطمینان خواهد یافت که برده او فردی است با حداقل مصرف و حداکثر تولید— به عبارت دیگر فردی که بهره او از این معامله را حداکثر می کند.

با این مقدمه، توضیح اینکه چرا مردان عرب به زنان خود چون بدنهایی که همیشه باید جوان بمانند می نگرند، دشوار نیست. ارزش زن با افزایش سن او کاهش می یابد. برخورد نسبت به سن زنان، جوانی و زیبائیشان نیز در واقع در همین زمینه قابل درک است. جوانی یک زن عبارت از سال هایی است که او بتواند به شوهرش لذت جنسی دهد، فرزند دنیا آورد، و خانواده شوهرش را از عهده خدمت گزاری برآید. این ایام معمولاً از آغاز بلوغ یا از نخستین قاعدگی، تا زمان یائسگی ادامه پیدا می کند، و به عبارت دیگر تمامی سنین باردهی او از حدود پانزده تا چهل و پنج سالگی را فرا می گیرد. به این ترتیب سن یک زن از سن یک انسان طبیعی کمتر است و تنها حدود سی سال دوام

دارد. با اتمام دوره‌های ماهانه یک زن، زندگی او پایان یافته تلقی می‌گردد، و در این حال اصطلاحاً گفته می‌شود که او به سن یائسگی (سن الیاس یا سن پایان هر نوع امید) قدم گذارده است.

در بسیاری از تحقیقات جدید این نکته باثبات رسیده است که ساختمان زیستی و روانی زن، طول عمر بیشتری را در مقایسه با مرد برای او امکان‌پذیر می‌سازد، اما جامعه علیرغم این واقعیت، عمر موثر زن را نیم عمر موثر مرد مقرر کرده است. در مورد یک مرد بلوغ مطلوب جسمی و روانی او، چیزی در حد سنین چهل تا چهل و پنج سال تلقی می‌شود، حال آن که در مورد یک زن دقیقاً همین سن بعنوان فصل پایانی حیات فعال او، یا فصل «پایان هر نوع امید» انتخاب گردیده است. به عبارت دیگر جامعه دقیقاً زمانی را که زن به اوج بلوغ و فعالیت فکری، جسمی و عاطفی خود می‌رسد به عنوان زمان افول او معین می‌کند. از نظر جامعه وظایف زن در زندگی در چنین سنی که او تحت فشارهای اجتماعی و خانوادگی پیرو سترون شده است پایان می‌یابد، و او از آن پس آماده است تا به دست جامعه زنده بگور شود.

معیارهای زیبایی نیز بر بنیادی از همین برداشت تنگ‌نظرانه نسبت به زنان، استوار گردیده است. یک زن زیبا دختر جوانیست با بدنی سیمگون، و چه باک اگر ذهن او از محتوی تهی باشد. زیبایی او را شکل بینی و عطف لب‌هایش معین می‌کنند. اگر اندازه بینی او یک میلی‌متر کمتر از میزان مطلوب، و برآمدگی با سنش اندکی کمتر از حد تناسب باشد، آنگاه جز شرم و خجلت هیچ چیز نصیب او نمی‌شود. اما در مورد مرد، هیچ چیز جز پول جیب او اهمیت و ارزش ندارد.

هنر و ادبیات عرب در تحکیم اینگونه مفاهیم و برداشت‌ها از زیبایی زن، نقشی حیاتی ایفا کرده است و هم‌اینک نیز می‌کند. دختری که موهای موج، مژگان بلند، و لب‌ها و پستان‌های جذاب و درشت داشته باشد، همه جا در ترانه‌ها، اشعار و داستان‌ها موضوع تحسین و ستایش قرار می‌گیرد. زیبایی که انسان یک جانبه و قلب شده فهم شد، مفاهیم زنانگی و

پاکدامنی نیز جز به همان منطق قربانی نخواهند شد. زنانگی یا زن بودن با ضعف، سادگی، انفعال و تسلیم طلبی برابر قرار داده می شود. این ها همه صفاتی هستند که یا نقش خدمتگزاری شوهر و فرزندان، یا نقشی که جامعه بر زنان تحمیل کرده است بخوبی وقف می دهند. برای زن بودن به این مفهوم، باید چون یک خدمتکار مطیع و پرکار به خفت و کهتری خود تسلیم شد و به آن تن در داد. از سوی دیگر مردانگی و مرد بودن با صفاتی چون اقتدار، اراده، ابتکار و جسارت شخصی که مختص اربابان است، از صفات منسوب به زنان متمایز می گردد.

شرف و بکارت یک دختر را به چوب کبریت تشبیه می کنند که تنها یک بار آتش می گیرد و سپس خاکستر می شود. آن لحظه که دختری بکارت خود را از دست داد، در واقع شرف خود را بنحو جبران ناپذیری از دست داده است و هرگز آن را دوباره باز نخواهد یافت. اما شرف یک مرد ربطی به بکارت او ندارد. بکارت مرد صدها و بلکه هزارها بار می تواند سوزانده شود بی آنکه خدشه ای به آبرو و شرف او وارد آورد.

جنبش های رهایی زنان که در سال های اخیر از لحاظ گستردگی، نیرو و بلوغ به ابعاد تازه ای دست یافته اند، اینک وظیفه غرورآفرین تبیین ارزش های متکی به علم جدید زن را نیز عهده دار شده اند. علم مزبور می کوشد تا با نفوذ به عمق خصوصیات واقعی جسمی، زیستی، روانی و روحی زن، پرده از علل واقعی تحریفی که تمام جوانب طبیعت و حیات او را فرا گرفته است بردارد. این تلاش ضرورتاً به دانش جدید مرد و طبیعت او نیز به عنوان وجه دوم وجوه دیالکتیکی حیات انسانی (یعنی زن و مرد) رهنمون شده است. تلاش مزبور به علاوه نظریات جدیدی را نیز پیرامون تعلیم و تربیت کودکان، که پیش از این بر سرکوب و تبعیض میان دو جنس استوار بود و جامعه طبقاتی پدر سالار را با مردان و زنان متناسب با ضرورت های ادامه حیات آن تجهیز می نمود، مطرح کرده است.

رشد نهضت آزادیبخش زنان در سراسر جهان بی تردید مدیون عواملی چون اندیشه های مارکسیستی و نوشته ها و مبارزات زنان و مردان سوسیالیست

راستین، و همچنین مبارزات زنان بر علیه تبعیضی است که نظام‌های اجتماعی گوناگون بر آنان روا داشته‌اند - تبعیضی که نخستین بار با تحمیل سیطره و استبداد مرد بر زن در داخل و خارج خانه آغاز گردید و طی هزاران سال تاریخ بشری ادامه یافت. حرکت آزادیبخش حیاتی امروز زنان ثمره سال‌های طولانی مبارزه‌ای است که طی آن میلیون‌ها زن سرکوب شدند، به قتل رسیدند، و یا زنده در آتش سوختند. در طی این سال‌ها چه بسیار زنان که باتهام واهی ساحرگی و یا ارتباط با شیطان، قربانی تفتیش عقاید اروپای قرون وسطی شدند، و چه بسیار دیگر که قربانی جوامع برده‌دار و یا فتوادل ممالک مشرق زمین گردیدند. حرکت مزبور ثمره تحقیر و سرکوبی است که زنان عرب، و زنان گذشته و امروز جهان در طی قرون متحمل شدند؛ و به علاوه بیانگر قدرت و حیات تازه‌ای است که نهضت سیاسی و اجتماعی نوین زنان برای دمیدن در مبارزه تمامی بشریت بر علیه استثمار به همراه دارد.

شعب و مرزهای جدید علم، هر روزه گوشه تازه‌ای از طبیعت ناشناخته زیستی و روانی زن را به تصرف خود درمی‌آورند و بر آن نور معرفت می‌تابند. افکار و اندیشه‌های نو تدریجاً قدرت، روشنی، و استعداد مقابله موثر خود با مفاهیم و نظریات کهنه را آشکار می‌کنند - نظریات کهنه‌ای که خانه‌داری و زایش و پرورش اطفال را وظایفی ناشی از طبیعت تغییرناپذیر و بنیادین زن می‌داند و می‌پندارد که زنان به اقتضای طبیعت مزبور رضای خود را در مادر بودن و همسر بودن، و سعادت خود را در بدنی آوردن طفل جستجو و کسب می‌کنند.

امروزه در سایه نظریات علمی ناظر بر ساختار اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه، و رابطه آن با طبیعت انسان، دیگر وجود چنین طبیعت ذاتی ثابت و تغییرناپذیری را نمی‌توان پذیرفت. خصائص انسانی کیفیاتی است که نسبت به محیط و شرایط تولد و زیست افراد تغییر می‌کند و رنگ می‌پذیرد. به عبارت دیگر آنچه که زمانی طبیعت و فطرت اساسی و ابدی انسان تلقی می‌شد تاثیر پذیری حیرت‌انگیزی در برابر شرایط محیطی از خود بروز

داده است. امروزه بسیاری از دانشمندان از ذکر واژه «غرایز انسانی» خودداری می‌کنند و ترجیح می‌دهند که واژه «محرک‌های انسانی» را، که به گمان آن‌ها عمدتاً مولود تجارب سال‌های کودکی و نوجوانی است، به جای آن بکار برند.

بنابراین خصلت انفعالی زنان، و گرایش تهاجمی مردان، عناصر غریزی طبیعت آن‌ها نیست، بلکه پدیده‌های ریشه‌داری از تاریخ و تمدن است که محیط و حیات اجتماعی انسان‌ها نقش عمده را در تکوین آن‌ها ایفا کرده است. به علاوه برخی از دانشمندان بر این نیز اصرار می‌کنند که حتی در حیوانات هم چیزی به نام طبیعت ذاتی وجود ندارد، و آنچه که وجود دارد مجموعه‌ای از خصوصیات است که در طول دوره زمانی معین به اقتضای شرایط محیطی تغییر می‌پذیرد.

امروزه شواهد بسیاری در تائید این واقعیت در دست است که خصائلی که پیشتر غریزی مرد و زن تلقی می‌شد در واقع مولود جامعه، محیط، آموزش، و پروسه‌های گوناگون اجتماعی شدن حیات است، و به علاوه روابط میان زن و مرد نیز از هیچ سرمشق ثابت و ابدی تبعیت نمی‌کند. نتیجه این دریافت آن است که اخلاق و ارزش‌های جنسی به تناسب ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جامعه تغییر می‌پذیرند. مطالعه‌ای که اخیراً درباره «بادیه‌نشینان» صحرای کلحری\* انجام گرفته است رابطه میان رفتار جنسی و نیازهای اقتصادی را به روشنی نشان می‌دهد. آنان در گروه‌های کوچک خانوادگی در اطراف چاه‌های معدودی که به سختی کفاف نیازهایشان را می‌دهد، روزگار می‌گذرانند. به تبع این وضع، قوانین حاکم بر رفتار جنسی آن‌ها چهره‌ای بسیار سخت به خود گرفته، و روابط جنسی بیرون از دایره ازدواج در میانشان به کلی ممنوع گردیده است. دلیل این امر عدم تمایل آن‌ها به داشتن فرزندان زیاد است. موارد بسیاری از کشتن فرزندان دوم نیز در میان این قوم به چشم خورده است.<sup>۱</sup>

\* Kalahari

خصوصیات جنسی انسان نیز چون خصوصیات دیگرش تابعی است از جامعه، شرایط محیط، و آموزش. دانشمندان خصوصیات طبیعی را رایج‌ترین خصوصیات اکثریت مردم و مسلط‌ترین آن‌ها در جامعه، فرض و تعریف کرده‌اند، اما این فرض نادرست است. به عنوان مثال، جوامعی چون مصر و سودان با ختنه زنان و دختران، آنان را به سردمزاجی جنسی مبتلا کرده‌اند. حال آیا تنها به این دلیل که اکثریت زنان این دو کشور در اثر عمل مزبور به درجات گوناگونی از سرد مزاجی مبتلا گشته‌اند، می‌توان اظهار داشت که آنان از آغاز طبیعتی سرد مزاج داشته‌اند؟ از سوی دیگر اکثریت زنان شرق و غرب جهان، تحت تاثیر سرکوب و فضای اخلاقی حاکم بر آن‌ها از اوان طفولیت، برداشت مثبتی نسبت به روابط جنسی ندارند و از گرمی و حرارت جنسی برخوردار نیستند. آیا به صرف مشاهده این پدیده می‌توان پذیرفت که سردمزاجی جنسی مشخصه اصلی طبیعت ذاتی زنان است؟

آیا فطری تلقی کردن خصوصیات سادیستی (دیگر آزاری) مردان و مازوخیستی (خودآزاری) زنان، در زمانی که ما ریشه آن خصوصیات را در نظام خانواده پدرسالار، و در نحوه تربیت کودکان و نوجوانان مشاهده کرده‌ایم، امری پذیرفتنی است؟ تمدن مردسالار میان اطفال دختر و پسر فرق قایل می‌شود. به فرزند پسر از ابتدا آموخته می‌شود که چگونه شخصیت خود را پرورد، و چگونه خود را برای زندگی توأم با قدرت، مسئولیت، اقتدار و ایستادگی در برابر مشکلات، که ویژه یک مرد است مهیا گرداند. از سوی دیگر یک دختر از ابتدا می‌آموزد که به گوشه‌ای بخزد و از انتظار کناره گیرد، ضمیر واقعی خود را پنهان کند، و خود را برای زندگی توأم با انفعال، ضعف، اتکای به مرد و تسلیم به سیطره او، که خاص زنان است، آماده کند.

تبعیض میان زن و مرد شخصیت هردو را به بیراهه می‌کشاند، و رشد واقعی آن‌ها را سد می‌کند. تاکید بیش از اندازه بر ارج و اهمیت که یک پسر برای غرور و مردانگی خود باید قایل شود، عموماً به رشد عقده حقارت در او منجر می‌گردد، چه او هیچگاه خود را قادر به انجام آنچه که از او انتظار می‌رود نخواهد یافت. از سوی دیگر اینکه به بهانه پرهیزکاری و زنانگی بر

نیاز یک دختر به تسلیم و قبول خصلت انفعال تا کید بیش از اندازه بورزیم نیز به لحاظ احساس برتری او نسبت به چهره‌ای که از او ترسیم کرده‌اند، به بروز نوعی عقده مهتری در او منتهی خواهد شد. عقده مهتری سپس گرایش‌های خودآزارانه (مازوخیستی) در زنان پدید خواهد آورد و عقده کهتری نیز به گرایش‌های دیگر آزارانه (سادیستی) در مردان دامن خواهد زد. این گرایش‌ها دو روی یک سکه است، و هر دو از مکانیزم‌های ترمیم و خنثی‌کنندگی به حساب می‌آید.

علم پدربزرگ نیز مملو از «حقایق» و مفاهیم غیر علمی‌ای است که بقصد مقبولیت بخشیدن و توجیه علمی ادامه تبعیض بر علیه زنان، طرح و عنوان گردیده‌اند. از جمله این «حقایق» یکی هم این است که مردان بنا به طبیعت خود گستاخ و مهاجمند، و جنگ‌ها نیز نتیجه وجود «یک مرکز تهاجم در مغز» و یا یک گرایش ذاتی تهاجمی در روان است. این «حقیقت» نیز کوششی است برای متقاعد کردن مردم به این گمان که جنگ واکنش یک اقتضای بیولوژیک، و بازتاب طبیعتی تغییرناپذیر، همیشگی، ولاینفک از انسان است. نظریاتی که انفعال را جزء جدا نشدنی طبیعت زن قلمداد می‌کنند نیز هدفی جز پنهان کردن این واقعیت که انفعال زنان اساساً ناشی از عوامل اقتصادی و اجتماعی ریشه‌دار و تاریخی است، ندارند.

جای شگفتی نیست اگر جامعه پدربزرگ با هر حرکت تحول‌طلبانه‌ای در شرق یا غرب جهان مخالفت کند و برای ادامه حیات خویش به ستیز برخیزد. البته سلاح این ستیزه در هر عصر و زمانه و در هر سامان و دیار، شکل و چهره‌ای متفاوت به خود می‌گیرد. در غرب پیشرفته، مهمترین این سلاح‌ها از قورخانه حقایق شبه علمی‌ای که نقش حیاتی عوامل اقتصادی و اجتماعی را در شکل‌دهی خصوصیات انسانی نادیده می‌گیرند، بیرون کشیده می‌شود. چنین تئوری‌هایی برآند تا ریشه جنبش‌های انقلابی سیاهان، جوانان و زنان را نه در ساخت ناسالم جامعه، که در انحرافات روانی کوشندگان جنبش‌های مزبور بیابند و توضیح دهند. این برداشت چیزی جز بسط و تعمیم تئوری‌های فروید نیست، چرا که بنا به تئوری‌های مزبور شورش در برابر دولت و یا



قدرت، تنها بیان برونی عدم توانایی مردم به غلبه بر جدال‌های عاطفیِ مدفون در ژرفای ناآگاه خود آنان است.

برای طبقات حاکمه از این مطلوب تر چیست که متفکرین و دانشمندان تلاش کنند تا به مردم بقبولانند که مسائل و مشکلات آن‌ها نتیجهٔ جدال‌ها و تناقضاتی است که در اعماق ناآگاه آنان جریان دارد؛ یا این که جنگ‌ها و تبعیض نژادی یا جنسی نیز چیزی جز تجلیات برونی نوعی گرایش تهاجمی و نوعی غریزهٔ غیرارادی تخریب که با انرژی -نیاتی\* مرتبط است نیست، و به هیچ رو از نظام سرمایه‌داری و اشکال گوناگون استثمار ناشی نگردیده است. اینگونه افکار شبه علمی مردم را وامی دارد که ریشه مشکلات و مسائل را در درون خود بجویند، و به این ترتیب آنان را از درک واقعی مسائل، و نیاز مشارکت در نهضت‌های اجتماعی خواهان دگرگونی ساختمان جامعه بازمی‌دارد.

در جامعه عرب، عقب ماندگی فرهنگی و علمی نقش بسیار مهمی در ناکامی مبارزات مردم، و ممانعت از گام نهادن آن‌ها به مسیر درست ایفای کند. یکی از مهم‌ترین سلاح‌هایی که برای مهار کردن طغیان زنان و جوانان بر علیه نظام پدرسالار و ارزش‌های آن به کار گرفته می‌شود، استفادهٔ سوء و ناصواب از اسلام و اصول آن است. تردیدی نیست که موج خرافه‌گرایی مذهبی نیز که در سال‌های اخیر بسیاری از ممالک عربی را درنوردیده است، شیوه‌ای است که طبقات حاکمه فئودال و سرمایه‌دار برای سد کردن جنبش‌های ترقیخواهانه بکار بسته‌اند.

شعاری که مرتجعین تحت آن عمل می‌کنند شعار «بازگشت به اصول اسلام» است. این شعار نقابی است که آن‌ها به قصد اختفای ماهیت واقعی اهدافشان بر چهره می‌کشند، و می‌کوشند تا از این طریق تمایل خود به حفظ اشکالی از استثمار را که منبع تغذیه و رشد آن‌ها است، پنهان کنند. سعی آن‌ها بر این است که مردم را متقاعد کنند که اغلب مشکلات و

\* libido

بحران‌های اقتصادی و سیاسی سال‌های اخیر ناشی از انحراف و دوری مردم از مسیر اسلام بوده است. آن‌ها از ناآگاهی مردم از ماهیت حقیقی مشکلات بهره می‌جویند و مدعی می‌شوند که تنها راه علاج رنج‌ها و مشکلات اکثریت توده‌های عرب بازگشت به آغوش اسلام است. آن‌ها می‌گویند که فقر و نیاز روزافزون توده‌های کثیر مردم تجلی غضب الله علیه کسانی است که از اسلام و تعالیم آن دوری گزیده‌اند.

در چند ساله اخیر مؤسسات و سازمان‌های مذهبی، سراسر ممالک عربی را چون قارچ فرا گرفته‌اند. آن‌ها بر این واقعیت که هنوز نیز می‌توانند از حمایت مردم از کسانی که به نام دیانت و اخلاق سخن می‌گویند بهره‌برداری کنند، وقوف کامل دارند، و به این لحاظ فعالانه به نشر این نظریات می‌پردازند و تعاریف و راه‌حل‌های نادرستی از مسائل ممالک عربی را تبلیغ می‌کنند.

عاملین این تبلیغات مذهبی هر روزه کوس اخلاق اسلامی را به صدا درمی‌آورند، اما در همان حال تبلیغات تجاری نیز دیوارهای شهرهای بزرگ را سراسر با تصاویر نیمه لخت زنان و بطری‌های و یسکی می‌پوشاند. هر عابر عادی و بی‌خیال خیابان‌های مصر، بیروت، بغداد، و یا هر پایتخت دیگر عربی، بسهولت و پیش از هر چیز، جلب دیوارهای پوشیده از پوست‌های تبلیغاتی این شهرها می‌شود. پوست‌هایی که بهترین شراب‌ها و لیکورها را در جام‌های کریستال و براق، و در چنبره انگشتان دست یک زن به نمایش می‌گذارند، و یا فیلمی را با تصویر دراز کشیده یک زن نیمه لخت تبلیغ می‌کنند. جریان بی‌وقفه فیلم‌های داستانی پوچ، مبتذل، و شهوت‌انگیز، برای افزایش فروش خود به نمایش رقص شکم و صحنه‌های سکسی تحریک‌آمیز دیگری که توده جوان و محرومیت‌جنسی کشیده را به خود جلب می‌کنند، متکی است. هرچه پیوند میان طبقات فئودال و سرمایه‌دار بومی با امپریالیسم غرب نزدیک‌تر و مستحکم‌تر بشود، فیلم‌ها و تبلیغ‌های مبتنی بر تجاری کردن جنسیت و اندام زنان نیز بیشتر خواهد بود. بالعکس هرچه که کشوری در مسیر سوسیالیسم پیشتر برود، و وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی

به غرب را بیشتر بزدايد احتمال رؤيت چنين پوستره‌هاى تحريك‌آمیز بر در و ديوار شهر کاهش خواهد يافت. در مصر، سودان و سوريه چند سال پيش اين واقعيت مشهود بود، اما در حال حاضر و بدنبال افزايش نفوذ آمريكا و دگرگون‌شدن سياست‌ها و مواضع آنها، سكس تجارى يك بار ديگر شهرهاى بزرگ اين كشورها را به تصرف خود درآورده است.

انحصارهاى بين‌المللى همواره نگران و گوش به زنگ مسائل جهان عرب‌اند. منابع غنى مواد اوليه اين منطقه، خصوصاً نمت، و موقعيت استراتژيك جغرافيايى و اهميت سياسى آن در رابطه بـ مدیترانه، آفريقا و غرب آسيا، همگى عواملى است كه بر دامنه مبارزات مردم آن عليه استثمار خارجى مى‌افزايد. در اين كشمكش به هيچ مجالى نيز اميد نمى‌توان بست زيرا هر بار كه يكي از ممالك عربى درصدد برمى‌آيد تا از يوغ امپرياليسم و سرمايه‌هاى بين‌المللى نجات يابد، جبهه‌هاى اقتصادى، سياسى، و فرهنگى جنگ به يكباره به رويش گشوده مى‌گردد و او را در محاصره حملات مداوم و همه‌جانبه خويش مى‌گيرد. همزمان با اين حملات، در داخل كشور نيز نيروهاى عقب مانده و ارتجاعى، آشوب و ناراحتى‌ها را دامن مى‌زنند. در اين ميان آن كشورى را كه گستاخى به خرج دهد و از يوغ اسارت بگريزد، هرچه زودتر به زير يوغ باز مى‌كشند تا مباد كه ديگران عمل او را سرمشق قرار دهند.

هرچه كه بازار يابى كالاهاى سرمايه‌هاى خارجى شدت مى‌يابد و فعاليت‌هاى تبليغاتى سكسى و تجارى پرتوان‌تر مى‌شود، فشار دينى در شكل احكام، تعاليم، ادعيه و فتاوى نيز فزونى مى‌گيرد، چرا كه توده مردم از نقطه نظر جنسى و فكرى مى‌بايد مطيع اراده طبقات حاكمه‌اى كه قدرت خدا را پشتيبان خويش دارند، باقى بمانند. تا همين چند سال قبل نيز بعضى از رهبران مذهبى مصر، قدرت و اراده فرمانروا را تجلى قدرت و اراده الله اعلام مى‌کردند: «هرآنكه قدرت خدا را حقير شمارد و به ناسزا گيرد، خدا او را خوار خواهد كرد. قدرت خداوند بر روى زمين در ولايت يك امير خليج، يك سلطان سلطنت، و يا يك رئيس جمهور قرار خواهد گرفت، و اين مقامات بى هيچ ترديد تجسم و تبلور قدرت خداوندند»<sup>۲</sup>

هرچه که تبلیغات برای فروش محصولات کارخانجات غرب در پایتخت‌های ممالک عربی اوج می‌گیرد و بطری‌های مشروب در کنار شانه‌های برهنه بر در و دیوارها به نمایش گذاشته می‌شود، تبلیغات تحریم مشروب نیز بر هیاهوی خود می‌افزاید و بخش بزرگ‌تری از ستون‌های روزنامه‌ها و مطبوعات، و یا برنامه‌های رادیو و تلویزیون را به خود اختصاص می‌دهد. الکل در اسلام حرام است و برای مقابله با فعالیت‌های گسترده فروش آن کاری باید صورت گیرد. گهگاه قوانین و یژه‌ای به این منظور بتصویب می‌رسد، اما قوانین مزبور چنان از تناقض آکنده است که به مضحکه‌ای بدل می‌شود و تاثیری به جا نمی‌گذارد. به عنوان نمونه می‌توان قانونی را مثال زد که مصرف کننده مشروب را مجرم اعلام می‌کند، اما موسسه یا تاجر فروشنده آن را مبری از جرم. اینان با هیاهو و جنجال درباره مشروبات، میل و علاقه به مصرف آن را دامن می‌زنند؛ آن را با یک دست عقب می‌کشند و با دست دیگر پیش می‌نهند. هدف این است که تقاضا و فروش مشروبات الکلی را افزایش دهند هرچند که این کار به بهای وجدان‌های معذب تمام شود. قانون در بسیاری از موارد به تساوی اجرا نمی‌شود، مثلاً کافه یا مشروب فروشی یک ناحیه فقیرنشین تعطیل می‌گردد؛ و مالک آن مجازات می‌شود، اما مؤسسات بزرگ نواحی اعیان‌نشین شهر بدون ترس از مجازات به فروش مشروبات ادامه می‌دهند.

از نمونه‌های دیگری که گویای این وضع و حالند یکی هم قانون تحریمی است که در سال ۱۹۷۶ در مصر به مورد اجرا گذاشته شد.<sup>۳</sup> قانون مزبور مصرف مشروب در هتل‌ها و آپارتمان‌های مبله را تحت عنوان مکان‌های توریستی مجاز اعلام کرد، حال آن که اغلب این مکان‌ها، خصوصاً آپارتمان‌های مبله، محل فعالیت فواحش‌اند، نه محل سکونت توریست‌ها. اما به هر صورت، واقعیت این است که مکان‌های مزبور در خاک یک کشور اسلامی، یعنی مصر واقعند و در نتیجه باید از همان قوانین اسلامی ناظر بر کافه‌ها و خانه‌های مناطق فقیرنشین تبعیت کنند. این را نمی‌توان پذیرفت که اسلام به خاطر تشویق تور یسم، و یا افزایش ذخائر ارزی

خود هیچگونه استثنایی قائل شود؛ از سوی دیگر این نکته بی هیچ تردید روشن است که یک منطق مذهبی راستین می باید تقویت اسلام را ملاک قرار دهد، نه اینکه تور یسم را به زیان اسلام تشویق کند.

اما تضاد و تناقض، جوهر هر منطق مبتنی بر استثمار است. و اینگونه است که در همان حال که تصاویر نیمه لخت زنان، فضای بیشتری از دیوارها، فیلم ها و مجلات ما را اشغال می کنند، زنان و دختران نیز بار دیگر به نحوی روزافزون به حجاب روی می آورند. در سال های اخیر گرایش به تحمیل پوشش ظاهراً اسلامی بر زنان، بار دیگر تحت عنوان وقار و نجابت زنان سربرآورده است. زن بار دیگر باید در پوشش فرو رود چرا که بدن او شرک آلود، و به طرز خطرناکی وسوسه انگیز است.

برای یک دختر عرب در محیطی که آگهی های تبلیغاتی هر لحظه و هر روز او را به جذاب شدن و دلربایی از مردان، به نرم کردن پوست با کرم های گوناگون، به گلگون کردن لب ها، به پوشیدن جوراب های ظریف و نمایش دهنده زیبایی ساق ها، و سرانجام به استفاده از لوسیون های نرم و افشان کننده مو وسوسه می کنند، آیا مقاومت و پوشانیدن اندام، گیسوان، و زیبایی ها چگونه مقدور خواهد بود؟

در این فضای آکنده از تضاد چه بسیار زن و دختر عرب که به اختلالات روانی گوناگون دچار نمی گردند. ترانه ها و ادبیات عرب پیوسته ذهن او را از پیوندها و احساسات عاشقانه لبریز می کنند، اما در همان حال سزای دختری که به ندای عشق پاسخ دهد، سرزنش و مجازات بیرحمانه خواهد بود. هرزگی و ناپاکی خفیف ترین القاب چنین دختری خواهد بود، و از آن پس هیچکس، منجمله آنکه وی به عشق او گرفتار افتاده نیز او را به همسری نخواهد گزید. چنین مردی به دخترک توضیح خواهد داد که او به دختری که پیش از ازدواج خود را اسیر عشق یک مرد کند، اعتماد نمی تواند داشته باشد، گرچه آن مرد خود او باشد.

هرچه استثمار خلق های عرب شدیدتر می شود، هرچه غارت منابع نفت و مواد خام دیگرشان افزایش می یابد، و هرچه سودهای سرمایه داران ملی

و چند ملیتی از این ممر کلانتر می‌گردد، اقشار تهی دست جامعه عرب بیشتر در فقر و محرومیت غرق می‌شوند و بحران اقتصادی و مسائل مبتلابه دیگر آنان حادثتر می‌گردد. همراه با هجوم کالاهای گرانبیمنت غربی به بازارهای قاهره، دمشق، بیروت، تونس و شهرهای دیگر جهان عرب، صف‌های مردم زحمتکش در مقابل تعاونی‌ها، فروشگاه‌های ارزان‌قیمت، و نانوائی‌ها نیز تدریجاً طولانی‌تر می‌گردد. برای خریدن یک قرص نان، یک قالب صابون، و یک بسته چای، و یا یک متر پارچه ارزان، آن‌ها ساعت‌ها در این صفوف به انتظار می‌ایستند. امروزه امکان ندارد که کسی در خیابان‌های قاهره قدم‌بزند و متوجه این دوگانگی نشود: از یک سو وفور کالاهای وارداتی گرانبیمنت غرب در مناطق مرکزی و لوکس شهر، و از سوی دیگر ازدحام صدها زن و مرد در برابر فروشگاه‌های تعاونی، نانوائی‌ها و خواروبار فروشی‌ها.

اکثریت عظیم مردم با بحران اقتصادی شدیدی که تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر سطوح زندگی آنان گذاشته است، دست بگریانند. فساد، اختلاس، دزدی، و اشکال گوناگون خشونت به وقایع عادی روزمره بدل گشته‌اند، و شمار آن‌ها در شهرهای بزرگ مصر آنچنان فزونی گرفته است که بعضی از روزنامه‌ها خواستار تأسیس رویه قضائی جدیدی به نام «قضاوت شبانه» شده‌اند تا اقدام سریع بر علیه مرتکبین یورش‌های مسلحانه، دزدان و آدم‌ربایان مقدور و امکان‌پذیر گردد.<sup>۴</sup>

افزایش ناگهانی آمار جنایت، دزدی، آدم‌ربایی، اعتیاد، سوداگری سکس، الکل و مواد مخدر، برای هرکس که چشم خود را به روی آن‌ها فروبندد به وضوح و روشنی قابل رویت است. پدران روزبه روز بیشتر به وسوسه فروش دختران خود تحت عنوان ازدواج گرفتار می‌شوند. خدمتکاران زن و کلفت‌ها عموماً کارشان به خودفروشی یا رقاصگی کافه‌های جنوب شهر و پذیرایی توریست‌ها و اعراب یا مصریان پولدار می‌کشد. روابط جنسی از نوعی که انگیزه آن‌ها پول، امنیت، و یا هر نفع مادی دیگر باشد تدریجاً به زیان عشق، دوستی، صمیمیت، و عواطف راستین جای خود را در جامعه

می‌گشاید و برآن حکمفرما می‌شود.

این فساد گسترده اخلاقی و جنسی در عین حال با موجی از خرافه‌گرایی مذهبی که بظاهر با آن تضاد دارد نیز همراه است. از گوشه و کنار کشور اینک نغمه‌های هماهنگی برخاسته است که اجرای بی‌کم و کاست احکام اسلامی و کیفرهای شدید آن از قبیل بریدن دست دزد و یا سنگسار کردن زن زناکار را خواستار شده‌اند. همین نغمه‌ها در عین حال منع صحنه‌های سکسی فیلم‌ها، حذف بوسه از فیلم‌های عربی، و اجرای قاطعانه مقررات جلوگیری جوانان کمتر از شانزده سال از تماشای بعضی از فیلم‌ها را نیز طلب می‌کنند. اینان اکنون زمزمه سر داده‌اند که مرتکبین فحشا یا فساد پنهان و عیان باید که برای عبرت دیگران کیفر داده شوند. آن‌ها همچنین مصرانه خواستار شده‌اند که زنان به خانه، یا جایی که به حق زینده آنان است، بازگردند و به آن محدود شوند؛ یا این که دختران تحت نظارت و سرپرستی دائمی خانواده قرار گیرند و هر کجا که می‌روند توسط یک مرد همراهی و مراقبت شوند. برخی از روزنامه‌نگاران این را نیز پیشنهاد کرده‌اند که زنانی که در ممالک عربی مسافرت می‌کنند و برای اجرای رقص شکم، یا هر رقص تحریک‌آمیز دیگر به استخدام کاباره‌ها درمی‌آیند، از ملیت و تابعیت مصری خود محروم شوند.<sup>۵</sup>

در عین حال برخی دیگر از نویسندگان عرب با این موج وحشیانه خرافه‌گرایی مخالفت می‌ورزند. آنان تاکید می‌کنند که به عوض بریدن دست دزد، بهتر است بربریدن ریشه‌های فقر از جامعه خود تمرکز کنیم؛ و یا اینکه بعوض سنگسار کردن زنان زناکار، محرومیت جنسی را از جامعه بزدائیم و به جوانان امکان دهیم که از یک زندگانی سالم جسمی و روحی برخوردار شوند. اما این نحو تفکر منطقی، قطره‌ای در دریای افراطی‌گری و اطاعت کورکورانه مذهبی بیش نیست، و اصولاً منطق و خرد خطرناک‌ترین دشمنان غارت و استثمار امپریالیستی‌اند. به این لحاظ فرهنگ، ادبیات، و هنر ترویجی روزنامه‌ها، فیلم‌ها، تلویزیون، تئاتر و کتاب‌ها، نمی‌باید جز خفه کردن صدای عقل و منطق و ممانعت از آگاه شدن مردم به حقایق هدف

دیگری را دنبال کنند؛ و نه اینکه به رویت علل روی آوردن بسیاری از جوانان تحصیلکرده به مواد مخدر، سکس، جنایت، و خودکشی تدریجی جسم و روحشان از این راه، چشم باز کنند. اگر بار دیگر بخواهیم به مفهوم پاکدامنی بازگردیم بجاست از خود سوال کنیم که آیا زنی که برای بدست آوردن پول و خریدن نان جسم خود را به یک مرد واگذار می کند «ناپاک» تر است یا دولتی که عقل و منطق و اخلاق را با امکان ثروت اندوزی مшти صاحبان زر و زور معاوضه کرده است؟ آیا جوانی که با مصرف قرص های مخدر می کوشد تا از چنگال فقر به جهان نیال بگریزد بیشتر مستوجب کیفر است یا آنان که از حفظ فقر موجود سود می برند و غنی ترمی شوند؟

در هر جامعه ای که بنیاد آن بر استثمار استوار باشد، برخورد میان ارزش های اقتصادی و سوداگرانه، و ارزش های اخلاقی و مذهبی، امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. نتیجتاً تضادهای عمیق، و معیارهای اخلاقی دوگانه ای که همه شئون زندگانی را فرا می گیرد، بافت جامعه طبقاتی و پدرسالار را به کلی درهم می ریزد. اما فاجعه در این است که مکافات عواقب این گونه تضادها را که در ممالک فقیر و عقب مانده حادث ترند، نه آنان که فرمان می رانند، بلکه افراد یا طبقاتی که چون زنان و طبقات زحمتکش تحت فرمان مردان و طبقات مرفه هستند، باید متحمل شوند. سرزمین های اعراب از نقطه نظر اقتصادی، باعتبار منابع نفت و استعداد کشاورزی خود، مناطقی غنی و ثروتمند بحساب می آیند، معهذا ساکنان این سرزمین ها از این ثروت سهمی نمی برند، بلکه شرکت های چند ملیتی، و معدودی سرمایه دار و فئودال عرب آن را به جیب خود سرازیر می کند. و به همین دلیل است که اکثریت عظیم اعراب هنوز در شرایط فقر هولناک و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی زندگی می کنند، و این عقب ماندگی خود در عقب ماندگی فکری، روحی، و اخلاقی ای که بر همه جا سایه افکنده بخوبی منعکس است.

سرکوب اقتصادی، جنسی، و اخلاقی زنان در یک جامعه عقب مانده، ابعاد شدیدتر و گسترده تری بخود می گیرد. یک زن تهیدست همیشه کیفر



شدیدتری برای «خطاهای» خود متحمل می‌شود. پول و ثروت می‌تواند یک زن فاسد را از مجازات رهایی بخشد، و چه بسا که پلیدی‌های او را نیز به فضیلت‌ها و محسنات بدل کند. پول قادر است که یک زن مطلقه را از بی‌خانمانی، در یوزگی، و خودفروشی قانونی یا غیر قانونی حفظ کند، و یا علیرغم غیر قانونی بودن سقط جنین هر زنی را در مطب یک پزشک متخصص از شریک جنین ناخواسته نجات بخشد.

زنان عرب قربانیان معیارهای دوگانه اخلاقی حاکم بر جوامع خویش‌اند. استثمار اقتصادی ممالک عربی نه تنها منابع آنان را به نحو حساب شده‌ای بگارت برده، بلکه معیارهای دوگانه اخلاقی ناشی از تضاد میان ارزش‌های تجاری سرمایه‌داری، و ارزش‌های مذهبی قدیمی را نیز برآنان تحمیل کرده است.

زنان بیش از سایر افراد جامعه به تحمل سنگینی بار این معیارهای دوگانه اخلاقی ناگزیر می‌شوند. در آگهی‌های تبلیغاتی، فیلم‌ها، و نظایر آن، بدن زن می‌باید عریان شود تا با جلب توجه مردم و تحریک جنسی آنان، اسباب فروش سریع کالاها در بازار فراهم گردد. سکس باید چون چاشنی به فروش هر ترانه، رقص، و یا نمایش کمک کرده و آن‌ها را بیش از پیش به قمار برد و باخت اندام عریان زن شبیه کند. برهنگی زنان به این ترتیب به شمار حوائج روزانه اضافه می‌شود. اما از سوی دیگر اخلاقیات دینی نیز با تبلیغاتی به همین وسعت، بدن زن را شرک‌آمیز معرفی می‌کند و تاکید می‌ورزد که جز صورت و دست‌های او بقیه بدنش باید تماماً پوشیده بماند.

زنان، اشیاء، ابزار، و وسایلی بیش نیستند: اشیایی در خدمت تبلیغات تجاری، و یا کاری دستمزد در منزل و مزرعه؛ ابزاری در خدمت فعالیت تولید نسل جامعه؛ و بالاخره وسیله‌ای در خدمت ارضای امیال و هوس‌های جنسی مردان.

شاید یکی از بزرگ‌ترین عیوب تاریخ مدون نوع بشر این باشد که به عوض انعکاس وقایع از دیدگاه مردم تحت سلطه، به انعکاس آن‌ها از دیدگاه حکام و فرمانروایان پرداخته است. در نتیجه تاریخ عمدتاً بیانگر منافع طبقه

حاکم در برابر طبقات محکوم، و مردان در برابر زنان است. چنین تاریخی طبعاً بسیاری از واقعیات مربوط به زنان را به غلط و نادرست ثبت کرده است. زنان عرب به خلاف ادعای مردان، و تاریخ ساخته و پرداخته‌شان، ناقص‌العقل، ضعیف و یا منفعل نیستند، بلکه بعکس همین زنان صدها سال زودتر از زنان آمریکا و اروپا، ایستادگی و مبارزه در برابر استثمار طبقاتی و نظام پدرسالار را آغاز کردند. زنان آمریکا تا نیمه دوم قرن بیستم نه تنها درنیافتند که تا آن زمان در واقع به سازمردان می‌رقصیده‌اند، بلکه به این نکته نیز توجه نداشتند که در زبان آن‌ها واژه مذکر man (به معنی مرد) به تمام بشریت اعم از زن و مرد اطلاق می‌گردد. به همین دلیل است که امروزه برخی جریان‌های آزادیبخش زنان آمریکا، تازه تلاش برای تغییر لغت‌نامه زبان انگلیسی را آغاز کرده‌اند. اما زنان عرب تغییرات مقتضی را چهارده قرن پیش در بدو پیدایش اسلام به انجام رسانیدند. قرآن نیز در ابتدا ضمیر و صیغه‌های مذکر را علاوه بر مرد برای زن نیز بکار می‌برد، اما زنان عرب به آن اعتراض کردند و گفتند: «ما نیز چون شما اسلام آورده‌ایم، و هرچه شما کردید ما نیز بجا می‌آوریم، اما قرآن از شما نام برده است و از ما نه.» اشاره زنان به لفظ مُسَلَّم بود که واژه‌ای است مذکر و در ابتدا به همهٔ مسلمانان اعم از زن و مرد اطلاق می‌شد، اما از آن پس خداوند در قرآن، مؤنث این واژه را نیز بکار گرفت: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».<sup>۶</sup>

تاریخ اعراب نمونه‌های بسیاری از مقاومت‌های زنان عرب را که از قدرت و ابتکار آنان در دوره‌های مختلف مبارزه حکایت می‌کند در دسترس ما قرار داده است. ضروری است که انسان در تاریخ این مبارزات عمیق‌تر شود تا دلایل واقعی جسارت و پیشتازی خارق‌العاده زنان در بعضی مقاطع تاریخ تحول جامعه عرب را درک کند. این کاوش بعلاوه به ما امکان خواهد داد که عواملی را که به قلب و تحریف مفاهیم زیبایی و زنانگی منتهی شده و از زن چنین موجود عجیب‌الخلقه‌ای ساخته است نیز بازشناسیم. زن امروز از مقام یک انسان صاحب جسم و اندیشه و ضمیر، به دلچکی بدل شده است که چهره خود را با رنگ‌های رولون یا کریستین دیور می‌آراید، سینه‌های خود را

به معرض نمایش می‌گذارد، زان‌هایش را از زیر دامن‌های کوتاه بیرون می‌اندازد، بر روی پاشنه‌های بلند کفش خود چون مستی لایعقل از سوئی به سوی دیگر تاب می‌خورد و باسن و سینه‌هایش را چون یک مخلوق عجیب به نوسان درمی‌آورد، و سرانجام چشم‌هایش را با جوهر سیاه، خط چشم، و مژه مصنوعی از زیبایی می‌اندازد. دلقک مورد بحث آنگاه نگاهی از بلاهت، هاله‌ای از سادگی، و ظاهری از شکنندگی و ناستواری نیز بر نقاب خود می‌افزاید تا به یک «مؤنث تمام عیار» بدل شود.

زیبایی حقیقی، زیبایی زنی است که جز خود نباشد، زنی که برای بدام انداختن شوهر خود را به ظاهری که در واقع متعلق به او نیست نیاراید، و سپس از بیم بی‌وفایی و از دست دادن شوهر شخصیتی دروغین را بعاریت نگیرد؛ زنی که از بیم ضدیت مردم و برچسب غیر عادی بودن، به معیارهای متعارف جامعه تن در ندهد و از تغییر رفتار و امیال و تلقی خود از خوشبختی به تلقین جامعه مردسالار، امتناع ورزد. زیبایی به اندازه باسن، چربی زیر برجستگی‌ها، و یا آرایشی که اضطراب درونی و فقدان اعتماد بنفس را پنهان می‌کند نیست، بلکه پیش از هر چیز مدیون قدرت تفکر، سلامت جسم، و کمال نفس است.

تا این زمان جز اقلیت بسیار ناچیزی از زنان و دختران تحصیل کرده جامعه عرب ذهن و اندیشه را بر لاک ناخن و مژه چشم ترجیح نداده‌اند. اما این امر نشانه نارسایی فکر و ذهن زنان نیست بلکه دقیقاً بازتاب تربیت نادرستی است که از سنین ابتدایی یک دختر آغاز می‌شود و در نهایت زنان را انسان‌هایی سطحی و درون تهی بیار می‌آورد. یک دختر عرب از کودکی می‌آموزد که بجای نگرانی از بابت رشد استعداد فکری‌اش، توجه خود را با دقت به البسه، اندام، و نگاه‌های خود معطوف کند.

چه بسیار دختران که به سبب شوق دستیابی به نشانه‌های مقبول زیبایی و زنانگی به اختلالات روانی و اضطرابات گوناگون دچار نگردیدند. گمان و تصور یک دختر این است که زندگی و آینده‌اش به اندازه بینی و یا خمیدگی مژه‌هایش بستگی دارد، تا آنجا که حتی یک میلی متر کوتاهی

طول مژه‌ها نیز می‌تواند به مسئله‌ای جدی، و بحرانی واقعی در زندگی او تبدیل گردد.

جامعه و خانواده بسیاری از صفات را برای دختران نمی‌پسندند. از نظر آن‌ها ذکاوت و آگاهی از زنانگی چهره یک دختر می‌کاهد؛ ورزش به زیبایی او آسیب می‌رساند؛ و سر و گردن کشیده، قامت بلند، و چشمان باز و گستاخ به او قیافه‌ای مردانه می‌بخشند. زن واقعی از نظر آنان مطیع و کوتاه قد است و موقع راه رفتن سر خود را به زیر می‌گیرد و چشمانش را به حالت خواب آلود و نیمه باز نگاه می‌دارد.

بعضی از کتب درسی دبیرستانی، قد بلند را صفت نامناسبی برای یک دختر قلمداد کرده‌اند. مثلاً در یکی از کتب درسی سال سوم دبیرستان‌های دخترانه و پسرانه می‌خوانیم که قد بلند شایسته دختران نیست اما رشد قامت و اندام یک پسر در دوران بلوغ امری مطلوب است.<sup>۷</sup> درک احساس حقارتی که احیاناً از خواندن این کتاب درسی دبیرستان‌های مصر به یک دختر بلند قد، و یا یک پسر نحیف و کوتاه قد دست می‌دهد، چندان دشوار نمی‌تواند باشد.

باین ترتیب تأثیر نا سالم آموزش دوران کودکی را در مرد و زن هر دو می‌توان دید چه این آموزش در منزل و مدرسه صورت گیرد و یا از طریق رسانه‌های جمعی و مؤسسات فرهنگی انجام پذیرد.

اما در همین زمینه نیز زنان و دختران با مشکلات گسترده‌تر، حادثه‌تر، و شدیدتری روبرو هستند. این حکم خصوصاً در مورد جوامع عربی که در حال گذار از یک دوره انتقالی هستند صدق پیدا می‌کند. آنان عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی خود را در طلب تجدد و مدرنیسم پشت سر می‌گذارند و بدون درک واقعی غرب، به تقلید آن روی می‌آورند. اما این روند نوگرایی در عین حال مانع آن نمی‌شود که جوامع مزبور بسیاری از سنن پوسیده را نیز تحت لوای اسلام و ارزش‌های اخلاقی شرقی سرسختانه حفظ کنند.

مصر نمونه بارز جامعه‌ای است که در آن علیرغم قبول بسیاری از آداب و تجارب غرب، هنوز بسیاری از شیوه‌های سنتی رفتار و پندار نیز.

هم‌چنان با دقت حفظ و نگاه‌داری می‌شود. برخی جنبه‌ها و جلوه‌های این «نوگرایی»، از سنن قدیمی نیز جوهری کهنه‌تر دارند. مثلاً دختران طبقات متوسط و مرفه جامعه پس از ازدواج نام خانوادگی شوهران خود را می‌گیرند، حال آن‌که در عرف بومی، زن نام دوشیزگی خود را حفظ می‌کند. در واقع یکی از آثار باقیمانده از موقعیت اجتماعی زن در جوامع باستانی مدارسالار کشورهای عربی این است که زن هنگام ازدواج نام خود را تغییر نمی‌دهد.

زنان اقشار مرفه مصر معمولاً یکدیگر را بنام خانوادگی شوهرانشان خطاب می‌کنند، و من بسیاری اوقات در میهمانی‌های آنان با شنیدن این نحو صحبت نمی‌توانستم از واکنش تند و طعنه آمیز خودداری کنم. آن‌ها این نام‌ها را با چنان غرور و رضایتی بر زبان می‌رانند که گویی ارزششان به اعتبار شوهرانشان وابسته است، و یا این‌که با تقلید از زنان اروپا و آمریکا، مدرک غیر قابل انکاری از فرهنگ، شعور و تجدد خویش را ارائه می‌نمایند. تلخکامی من زمانی شدت می‌یافت که متوجه می‌شدم زنان مزبور چهره‌های رهبری‌کننده سازمانی‌های رسمی زنان هستند و سخنرانی‌های عمومی درباره حقوق و آزادی زنان را نیز بر عهده دارند.

امروزه در بسیاری از جوامع عربی، زن «متجدد و اروپایی مآب» — که ترقی را در ظواهری چون پوشیدن دامن‌های کوتاه و بیرون انداختن ران‌ها، بدست گرفتن چوب سیگار و دود کردن سیگارهای بلند، سرکشیدن گیلاس‌های و یسکی با «آخرین ته‌مانده‌های جیب»، و یا عرق ریختن و تکان خوردن بی وقفه به آوای دیوانه‌وار رقص‌های مدرن می‌بیند — تدریجاً به یک پدیده عادی و متعارف شهرهای بزرگ و کوچک تبدیل می‌شود.

با این همه آنچه که در زیر این نقاب پر زرق و برق به حیات ادامه می‌دهد هنوز زن است — زنی سرکوفته از نظر روحی، جنسی، و عاطفی که فکر و ذهن خود را به حجابی ضخیم و نفوذ ناپذیر می‌پوشاند، اما ران‌ها و شانه‌هایش را عریان می‌گذارد، زنی که هنوز ارزنده‌ترین هدف زندگی‌اش را ازدواج با یک مرد، اطاعت و خدمت‌گزاری او، و کودک آوردن — و ترجیحاً پسر آوردن — برای او، می‌پندارد.

## مآخذ:

1. Elizabeth Thomas, *The Harmless People*,  
(Sackur and Warburg, 1959).

- ۲- الاهرام ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۵. فشرده سخنرانی حضرت شیخ البکوری در کنگره ملی اتحاد سوسیالیستی عربی در مصر، منعقد در ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۵.
- ۳- الاهرام، قاهره، ۱۷-۱۸ مه ۱۹۷۶
- ۴- الاخبار، قاهره، ۲۵ اوت ۱۹۷۵.
- ۵- الاهرام، ۱۴ و ۱۷ مه ۱۹۷۶، تحت عنوان «من مفكرة يوسف ادریس و من مفكرة نجیب محفوظ».
- ۶- محمد بن سعد «الطبقات الكبرى» جلد سوم، ص ۱۴۵؛ و قرآن مجید سوره احزاب، آیه ۳۵.
- ۷- کتاب روانشناسی سال سوم دبیرستان رشته هنر و ادبیات، نوشته عبدالعزیز القوصی و سعید غنیم. (وزارت آموزش، قاهره، ۷۷-۱۹۷۶)، فصل دوم، ص ۱۳۲.

# زنان در تاریخ

## ۱۱- دنده سیزدهم آدم

یکی از اعتقادات بسیاری از مردم ممالک عرب، و بلکه دیگر نقاط جهان، که تا باامروز نیز بان پایبندند این است که حوا نخستین زنی بود که بر پهنه زمین ظاهر شد. آنان از روایات کتب آسمانی یهودیت، مسیحیت، و اسلام می‌پندارند که حوا از یکی از دنده‌های آدم خمیره گرفت و از پهلوی او تولد یافت. آن‌ها از این واقعیت بی‌خبرند که زن مدت‌ها پیش از نزول مذاهب توحیدی بر انسان، و حتی مدت‌ها پیش از رسیدن داستان آدم و حوا بگوش بشر بر چهره این سیاره گام نهاد. امروزه اگر ما در پی آن برآیم که واقعیات حیرت‌انگیز موقعیت کنونی زنان در خانه و اجتماع را دریابیم، چاره‌ای جز بازگشت به تاریخ باستان در پیش رو نداریم. این کوشش ثمره دیگری نیز خواهد داشت، و آن درک ارتباط نزدیک میان فراز و نشیب‌های مقام و منزلت زن در تاریخ از یکسو، و جهت تحولات ساختمان اجتماعی و اقتصادی جامعه از سوی دیگر است. در واقع کلید فهم موجبات افول تدریجی مقام زن، که سرانجام در اوان ظهور یهودیت او را به سطح یک دنده بی‌ارزش

از اندام مرد تنزل داد در همین کنکاش در رابطه میان موقعیت زن و زیربنای اقتصادی و اجتماعی نهفته است.

تمدن مصر باستان بیش از پنج هزار سال قدمت دارد، و از لحاظ تاریخی به پیش از ظهور یهودیت که اولین مذهب از سه مذهب معروف توحیدی است باز می‌گردد. این تمدن را ما از روی بقایای شهرها، معابد، و بناهای گوناگون دیگر، و هم چنین از ترسیمات، حکاکی ها، و نوشته های مجسمه ها و کاغذهای پاپیروس که بنحو فوق العاده ای تا با امروز حفظ شده است، باز شناخته ایم. مصریان قدیم تا پیش از ظهور مذاهب توحیدی، آداب و رسوم خاص خویش را داشتند. بعنوان نمونه، یهودیت از بسیاری جهات از مذاهب فراعنه، و خصوصاً از گرایشات یکتا پرستی آیین مهری اخناتون\* تاثیر پذیرفته است. در تاریخ فراعنه مراحل را می توان یافت که زنان نه تنها در امور مملکتی، بلکه در سلسله مراتب مذهبی نیز به مقامات بزرگی دست یافتند. خدایان زن در طول هزاران سال که مصر باستان بر سواحل رود نیل پدیدار شد، در جوار خدایان مرد بر سرنوشت بشر فرمان می رانند.

مفهوم مذهب مدت ها زودتر از ظهور مذاهب توحیدی در اذهان آدمیان جا باز کرده است. مفهوم خدایان، یا نیروهای ناشناخته و غیر قابل ادراکی که قابلیت هایی بیش از بشر دارند را انسان اولیه در زمین ابداع کرد. به گمان آنان از آنجا که نزول باران، محصول زیاد، و غذای کافی از یکسو، و طوفان و مرگ و بیماری از سوی دیگر همه در ید اختیار نیروهای مزبور بود، آن نیروها حیات انسان ها را در سایه نفوذ، و بلکه اداره کامل خویش داشتند.

تحقیقات تاریخی بیانگر این واقعیت اند که خدایان نخستین عموماً مونث بوده اند. در مصر دوران فراعنه الهگان (خدایان زن) بر بسیاری از امور فرمان می رانند و در تعیین سرنوشت آدمیان با خدایان مرد مشارکت می جستند. از این میان می توان از ماعت الهه حقیقت و راستی، نایت\*\*

\* Akhnatoun

\*\* Naiyet, Maait



الهه جنگ و سیل، ازیس، سخمت و حتحور\* و بسیاری دیگر نام برد. وجود خدایان زن در آن دوران نشان دهنده منزلتی است که زنان تا قبل از ظهور نظام‌های طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی زمین و خانواده پدرسالار، در جامعه در تصاحب خود داشتند. باپیدایش این نظام‌ها تدریجاً از موقعیت زن کاسته شد، اما نشانه‌هایی از نظام مادر سالار تا عصر جوامع بردگی یا فئودالی فراغت نیز ادامه پیدا کرد.

نظام پدر شجرگی\*\* که متضمن انتساب فرزندان به پدر، و اخذ نام و به میراث بردن مایملک او از جانب اینان است، از نظر قدمت جوانتر از نظام مادر شجرگی است. قبل از آن جوامع از الگوی مادر شجرگی که در آن مادر سرپرست خانواده بود و فرزندان با او منتسب می‌شدند، پیروی می‌کردند. بعبارت دیگر آنچه که نظام مادر سالاری خوانده می‌شود بر آن جوامع حکمفرما بود.<sup>۱</sup> در دوره‌های اولیه تمدن مصر باستان پسر از مادر خود نام می‌گرفت. در آن دوران توارث نیز از طریق زنان صورت می‌گرفت، به این معنی که پسر از مادر خود چیزی وارث نمی‌برد، بلکه بزرگترین دختر آن زن وارث او بشمار می‌رفت.<sup>۲</sup> هرودوت مورخ یونانی می‌نویسد که لیفی‌ها (لوکین‌ها) پسر را به اسم مادر نام می‌نهادند. تاسیتوس\*\*\* مورخ رومی نیز به اهمیت بیشتر دختران در میان قبایل ژرمن اشاراتی کرده است. سنن مادر شجرگی در برخی قبایل عرب پیش از اسلام نیز مشاهده شده است<sup>۳</sup>، و در آسیا و آفریقا نیز هنوز قبایلی که از این الگو پیروی کنند، از میان نرفته‌اند. اساساً موقعیت اجتماعی و مذهبی والای زن در جوامع مادر سالار عهد باستان از واقعیات پذیرفته شده تاریخ است. در نظام مادر سالار زنان به مقام خدایی نیز دست یافتند، اما با گذشت زمان و ظهور نظام پدر سالار این مقام نیز به انحصار مردان درآمد.

\* Hathour, Sikhmet, Isis,

\*\* Patrilineal

\*\*\* Tacitus, Lukians

از موقعیت اجتماعی زن گذشته، نظام حقوقی جامعه در زمینه های خانواده، ارث، و مسئله انتساب و نامگذاری اطفال نیز بازتابی از مناسبات اجتماعی و اقتصادی همان جامعه است. در مراحل نخستین تاریخ بشر، زندگی اقتصادی به فعالیت های بسیار ساده و محدودی چون چیدن میوه و فندق، کندن ریشه، صید سوسمار، موش و حیوانات مخصوص دیگر منحصر بود. این سطح از تولد و این نحوه امرار معاش، جایی برای مازاد تولید باقی نمی گذاشت. بعلاوه مالکیت خصوصی نیز بدلیل استمرار زندگی عشیره ای محلی از اعراب نمی یافت. باین لحاظ جامعه هنوز به طبقات، یا به فرمانروایان و فرمانبران، تقسیم نشده بود. افراد، جملگی اعضای برابر یک جامعه اشتراکی بودند و تقسیم کار میان آنان صورت پذیرفته بود. بطور خلاصه جامعه فاقد طبقات، تبعیض، و فاقد اربابان و بردگان بود.<sup>۴</sup>

لوتورنو معتقد است که با احتمال قوی زنان بسبب تجارب زیادتر خود در چیدن میوه و کندن ریشه، نخستین کاشفان فنون جدید زراعت بوده اند.<sup>۵</sup> بعلاوه آنان زودتر از مردان اداره امور زراعت را بر عهده گرفتند و از این طریق موقع ممتاز خود را حفظ، و بلکه تقویت کردند. بازتاب این موقع اقتصادی ممتاز، موقعیت اجتماعی ممتاز، رابطه مادر شجرگی، و نظام مادر سالاری رایج در نخستین دوران های عصر زراعت بود. در این جوامع اولیه کشاورزی، زنان نقش مهمی را در اقتصاد اجتماعی ایفا می کردند. از این گذشته آنان در سلسله مراتب سیاسی بامردان برابر، و در نظام خانواده و ازدواج از آنان پیش تر و بالاتر بودند در قبایل آن دوران که همگی مادر سالار بودند، کودکان به مادران خود منتسب می شدند و در قبیله (کلان) او به عضویت در می آمدند. ازدواج در داخل اعضای یک قبیله صورت نمی گرفت، و نظر به نقش زن در اقتصاد اجتماعی، مرد بعد از ازدواج به خانه همسر خود منتقل می شد و در مزارع اشتراکی قبیله او بعنوان یک عضو جدید نیروی کار به فعالیت می پرداخت. در میان این قبایل رسم خاصی که حاکی از نیاز به نیروی کار اضافه بود نیز وجود داشت، و آن حق پذیرش تعداد لازم از اسرای جنگی به عضویت قبیله بود که بدنبال آن بعنوان اعضای قبیله در مزارع شروع بکار می کردند.<sup>۶</sup>

اهمیت اقتصادی زن از آنجا آشکار است که او می‌توانست رأساً و بدون توافق شوهرش تصمیم به جدایی از او بگیرد. در چنین موقعیتی شوهر ناگزیر از ترک خانه و قبیله همسر، و بازگشت به خانواده و قبیله خود می‌گردید، اما فرزندان نزد مادر باقی می‌ماندند. در امر رهبری سیاسی، و هم چنین در اداره و پیشوایی مراسم و عبادات مذهبی، زنان نقش برابر با مردان داشتند. مراسم و آداب مذهبی نیز هیچگونه تمایزی میان زن و مرد قائل نمی‌شدند.<sup>۷</sup>

مدتها بعد از این مرحله تاریخی، این امکان پدیدار شد که زن و مرد در یک محل اقامت دائم اختیار کنند. کشاورزی به یک منبع دائمی تامین آذوقه تبدیل شد، و پیشرفت فنون و ابزار تدریجاً حصول مازاد تولید، و امکان استثمار نیروی کار دیگران را فراهم ساخت. در این مقطع معین تاریخی مفهوم مالکیت خصوصی، بویژه مالکیت خصوصی زمین، رواج یافت و جانشین مالکیت اشتراکی قبیله شد. همزمان، اقامت و زراعت دائم و نسل به نسل بر یک قطعه زمین نیز در زمره حقوق مالکین خصوصی آن قرار گرفت.<sup>۸</sup> تصاحب اختصاصی زمین سپس مرد را واداشت که حق انتساب اولاد به مادر را از زن سلب کند، چرا که او خواستار شناسایی فرزندان واقعی خود، و تضمین انتقال دارایی اش بآنان بود. مالکیت و وراثت به این ترتیب بنای نظام های مادر سالار را در هم ریخت و زمینه تقسیم جامعه به طبقات را فراهم کرد.

بسط و توسعه مالکیت خصوصی تدریجاً جوامع کهن را به نحو بارزی به طبقات اجتماعی متمایز تقسیم کرد: اقلیت زمینداران و بردگان از یکسو، و اکثریت بردگان که هیچ چیز از جمله وجود خود رانیز در تملک نداشتند از سوی دیگر. بموازات این دگرگونی‌ها، موقعیت زنان نیز تنزل یافت و ابتدا در میان طبقات حاکم زمیندار، و پس از آن میان سایر طبقات جامعه، مغلوب سیطره اقتصادی، اجتماعی، و مذهبی مردان گردید. زنان اعتبار مذهبی گذشته را از دست دادند و دیگر هیچگاه پیشوایی و اداره مراسم و عبادات مذهبی راعهده دار نگردیدند. از آن پس مردان مذهب را در خدمت اغراض

خود به انحصار گرفتند و خدایان مرد برهمنه شئون جامعه تسلط یافتند. زنان در مقابل به پایین ترین درجات سلسله مراتب مذهبی افول کردند. این تغییرات، بسط و توسعه مالکیت خصوصی را قدم به قدم همراهی کرد. نظام پدر سالار بمنزله عنصر مکمل روند تقسیم جامعه به طبقات زمیندار (یا ارباب) و برده، حاکمیت خود را همگام با سیطره روزافزون مردان آغاز کرد.<sup>۹</sup>

از آن پس پدر سرپرست، سالار، و پیشوای مذهبی خانواده شد. او بر عبادات مذهبی و مراسم مختلف دیگر ریاست می کرد. خانواده پدرسالار با خود پرستش اجداد رانیز بعنوان آخرین وسیله تقویت مقام پدر همراه آورد و به آن استحکام بخشید.<sup>۱۰</sup> در این جوامع پدر پس از مرگ خود به درجه خدایی صعود می کرد، اما زنان با گله های گوسفندی که حیات و مرگشان در دست ارباب بود، هم سنخ تلقی می شدند. واژه فامیلیا\* [ریشه لغت فامیل که در زبان فارسی و زبانهای اروپایی رایج است] در بین رومیان قدیم به مزارع، خانه ها، پول، بردگان، و خلاصه به مایملکی که پس از پدر بعنوان ارث از او باقی می ماند، اطلاق می شد. در این میان زن نیز جزئی از «فامیلیا»\* و به بیان دیگر بخشی از مایملک شوهر محسوب می گردید.

شرح دقیق و مبسوط تاریخ زن در جوامع کهن، و هم چنین آیین پرستش زنان و الهگان، انحراف از موضوع اصلی این کتاب، یعنی موقعیت کنونی زنان جوامع عرب و اسلامی، محسوب می گردد. با اینحال هر محققى که بخواهد بدون تعمق در گذشته به حال پردازد، خویشتن را در پرتگاه ندیدن یا نادرست دیدن حقایق بسیاری از مبحث زنان عرب قرار داده است. همچنان که آینده در حال پی ریخته می شود، حال نیز از گذشته ریشه می گیرد. باین جهت تمامی دانش و درک ما از جامعه و از سرنوشت خویش، بگونه ای ژرف از گذشته متأثر است. بدون بازگشت به گذشته و مطالعه تاریخ ادیان، درک شرایط کنونی زنان در جهان عرب، و هم چنین یافتن راه نجات آنان از این فلاکت امکانپذیر نخواهد بود. بعلاوه تا ما از وضعیت زنان در جوامع و تمدن های کهنسال تر از سه مذهب توحیدی اصلی با خبر نباشیم،

\* familia

امکان شناخت موجبات تنزل شأن و مرتبه آنان در مذهب را نیز نخواهیم یافت. نتیجه منطقی این نحو استدلال، اثبات نادرستی آن شیوه تحقیقی است که بخواهد وضعیت زنان در جوامع عرب و اسلامی را بدون مراجعه به دو مذهب قدیمی تر مسیحیت و یهودیت که شدیداً بر تعالیم و مفاهیم اصولی اسلام تأثیر گذاره اند، مورد ارزیابی قرار دهد. بهمین قیاس مطالعه موقعیت زنان در سه مذهب توحیدی نیز بی آنکه سوابق تاریخی و ارتباط آنان با مذاهب قدیمی تر و ناشناخته تری گرفته شود، از خطا مبری نخواهد بود.

داستان آدم و حوا مولود مذهب یهودیت است. سرآغاز این داستان، و همچنین منشأ اعتقاد به گناهکاری زنان، و اعتقاد به برابری گناه با جنسیت، جمله در این مذهب نهفته است. این اعتقاد جدایی میان جسم و روح را برای همیشه در زمره مقدسات جای داد. مسیحیت پابرجای پای یهودیت نهاد، اما در زمینه نظرات و ارزشهای مربوط به زنان و جنسیت تلاش بیشتری در گداختن و پرداختن زنجیرهای آهنین تعصب و تحجر از خود بروز داد. مسیحیت برای آبدیده کردن این زنجیرها و جاودانه ساختن این قیود، پیامبر خود عیسی مسیح را موجودی مقدس آفرید، و بامنع زنان و تجربه آمیزش جنسی، هاله‌ای از معصومیت براو فرو پوشید. علاوه بر این او را از زهدان مریم با کره که آغوش هیچ مردی را نشناخته بود، به عالم حیات روانه کرد. خدا از روح خود در مریم دمید تا جنین عیسی در سکوت زهدان او جان گرفت و سفر آغاز کرد.

تصورات و مفاهیم مذهبی فوق ضرورتاً جدایی انسان از جسم و حیات واقعی خویش را بهمراه می‌آورد. از اینجا پدیده‌ای با نام «تجربه بیگانه با واقعیت» نشأت گرفت که بر دو نیم شدن حیات انسان حکایت داشت. و از آن پس دو برداشت اساساً متضاد از حیات، جدالی را آغاز کردند که تا به امروز نیز ادامه یافته است. از ایندو، نخست برداشت انسان‌گرایی باستانی یا بدوی است که به نیکی ذاتی و جوهری بدن انسان و کارکردهای آن باور دارد. این دیدگاه از مذاهب باستانی مصر که تکیه فراوان بر جاننداری، ثمربخشی و سرشاری کیفیات جسمی مرد و زن داشتند، ریشه گرفته است.

برداشت دوم که بر بیگانگی جسم از واقعیت تکیه دارد و نفوذ گسترده خود را مدیون یهودیت و مسیحیت است، نوعی تلقی گریزگرایانه از جهان مادی عینی را ترویج می‌کند. در این جا بیگانگی به جهان مادی، خواه ذهنی و خواه عینی، ارتباط دارد، و منظور ما از «مادی» نیز مفهوم فلسفی آن است نه مفهوم دنیایی و ضد معنوی که اغلب از آن فهم می‌گردد. انسان‌ها در این جا به جهان ارواح، تصورات، و توهمات می‌گریزند و «معنویت» را پایه درک خود و جهان قرار می‌دهند. این بار نیز «معنویت» را به مفهوم ایدئالیزم فلسفی و اصالت معنی مد نظر داریم، نه بمعنای «ایده‌آل‌ها و انگیزه‌های اصیل» که غالباً بطور عمدی به آن نسبت داده می‌شود، در حالی که الزاماً پیوندی با آن ندارد.

مسیحیت زن را برای بار دوم به قربانگاه کشید. او که پیشتر قربانی آداب بغایت پدرسالارانه یهودیت و خدای آن یهوه شده بود اینک به کیش باکرگی مریم، و پاکدامنی مسیح معصوم از امیال و غرایز انسانی گرفتار گردید. زن میان دو سنگ این آسیاب ستیز، میان روح و جسم، و یا به بیان دیگر میان نیکی منبعث از روح و پلیدی ناشی از جسم اسیر گردید و درهم شکست. خداوند مرد را از جنس خود که روح بود آفرید، اما در آفرینش زن از جسم که با جنسیت هم سرشت بود مایه گرفت. مرد تصویر کامل خداوند آسمانها بر زمین بود، اما زن تنها از راه ازدواج بایک مرد که چون سر بر پیکر او می‌نشست، می‌توانست کمال یابد. آری شوهر بمنزله سر یک زن بود. در تورات از این تصویر ناقص و سر بریده زن نشانه‌هایی را می‌توان سراغ گرفت. مرد از آنجا که با خدا هم سرشت، و باو شبیه بود می‌توانست بدون پوشش سر در برابر او نماز بگزارد، اما زن بهنگام نماز موظف به پوشانیدن سر خود بود چه بنا به یک تلقی رایج مذهبی زن بخلاف مرد فاقد یک عضو اساسی، و پیکری بدون سر بود. بعلاوه از آنجا که داشتن سر، و بعبارت صحیح تر داشتن مغز و اندیشه، وجه اصلی تمایز میان انسان و حیوان بود، تنها مرد یک انسان کامل می‌توانست قلمداد گردد، و زن جسمی حیوانی و اسیر چنگال احساسات، غرائز و شهوات بیش تصور نمی‌شد. پلیدی یک عنصر حیاتی طبیعت زن بود،

واو آینه اراده مقدس خداوند، و در عین حال تبلور شیطان در هیأت انسان بود. تمامی پیامبران تاریخ، روحانیون عالیمقام، کشیشان، و خادمین ردا پوش مذهب، که هر یک وجود خود را وقف بندگی خدا کرده بودند همه مرد بودند و در حیات خویش از زنان، که اینانرا فرستادگان شیطان بحساب می آوردند، باید دوری می گزیدند.

در بسیاری از آثار نقاشان قرون وسطی زنان را در پشت شیطان می یابیم که زانو بر زمین زده و می کوشند تا بر نشمینگاه او بوسه زنند. در قرن سیزدهم سن توماس آکیناس و آلبرتومگنس\* از روحانیون برجسته آنزمان، نخستین بار امکان برقراری رابطه جنسی میان زن و شیطان را عنوان کردند. بدنبال آن دادگاههای تفتیش عقاید مجدانه به جستجوی زنانی که با شیطان همبستر می شدند برآمدند تا آنان را زنده به آتش بسپارند. البته این کارگزاران با وجدان عدالت، علائم و نشانه های دقیق همخوابگی با شیطان— بنام علائم شیطان— را نیز تشریح کرده بودند که مشاهده آن ها در هر زن، گواه غیر قابل انکار ملاقات شیطان با قربانی بیچاره بود.

مردان عرب چه قبل و چه بعد از ظهور اسلام از آزادیهای جنسی زیادی در داخل یا خارج خانواده برخوردار بودند. در محدوده خانواده اینکار با ازدواج ها و طلاق های متعدد، و در خارج آن با آمیزش جنسی با معشوقگان و کنیزکان امکانپذیر بود. البته این آزادی ها منحصر به مردان جوامع عربی نیست و مردان سایر جوامع را نیز در بر میگیرد. اساساً از بدو استقرار نظام و مناسبات پدر سالار، مردان آزادی های جنسی زیادی را به فهرست حقوق خویش افزودند، و امتیازات خاصی از این قبیل به اقلیم جغرافیایی و کشور خاص، و یا به فرهنگ شرق و غرب اختصاص ندارد، بلکه تابعی از ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه است. نتیجه نهایی اینکه حقوق و امتیازات خاص مردان، که زنان از آن محرومند ماحصل جامعه پدرسالار و آکنده از تبعیضات و تقسیمات طبقاتی است.

\* Alberto Magnus, Saint Thomas Aquinas.

توضیحات فوق از آنجهت ضروری دیده شد که بسیاری از محققین مسائل اعراب، و خصوصاً مستشرقین وابسته به امپریالیسم از پرداختن به این حقیقت اساسی سر باز زده‌اند. این بی‌اعتنایی یا از درک ناقص آنان از عوامل حاکم بر روابط زن و مرد حکایت می‌کند، و یا از تحریف عمومی و آگاهانه چهره شرق و اعراب. آنان آزادی جنسی مردان را پدیده‌ای منحصر به مناطق عربی جهان می‌شمارند و اسلام را نیز تنها مذهبی می‌دانند که زنان را به ابزار جنسی مردان بدل کرده است. به اعتقاد آن‌ها مرد عرب به لحاظ آزادی گزیدن همسران و معشوقگان متعدد در زندگی عادی، از یک موقعیت استثنایی در میان مردان جهان برخوردار است. اما این درست نیست، مردان در اطراف واکناف زمین، و در طول تمامی ادوار شناخته شده تاریخ از آن زمان که جهان پیروزی نظام مرد سالار را بر جامعه کهن تر مادر سالار گواهی داد، از آمیزش جنسی با زنانی غیر از همسران خود، خواه خزیده در پنهان تاریکی یک درگاه، یا خرامان در عیان انظار همگان، روی برنرفته‌اند.

در میان مذاهب گوناگون، مسیحیت سخت تر از همه به عنان گسیختگی جنسی برخورد نمود و با کرگی را نه تنها بر عیسی مسیح و مادرش مریم، که بر همه مردانی که به ردای کشیشی، رهبانیت، و بندگی خدا درآمدند نیز تحمیل کرد. با این همه علیرغم سخت گیری باطنی مسیحیت در امور جنسی، تاریخ گواه سازش ناپذیر این واقعیت است که چگونه «مردان مقدس خدا» به راههای گوناگون ابراز و ارضای نیازهای جنسی خویش توسل جستند، و چگونه فحشا بیشترین رشد خود را در دوره‌هایی که به رواج ارزشها و اعتقادات زهدگرایانه معروف بود، بروز داد. جنبش اصلاح دین لوتر\* تا حدودی کمر به تصحیح انحرافات حاکم بر کلیسا بست. ۱۱ یکی از مشاهدات لوتر این بود که بخش اعظم درآمدهای کلیسا از عوارض پرداختی فاحشه‌خانه‌ها سرچشمه می‌گرفته است. این که کلیسا برای یافتن هزینه‌های خود به یکی از محبوب ترین حرفه‌های شیطان روی آورده بود، لوتر را به

\* Martin Luther (۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶) عالم دینی آلمانی و بنیانگذار نهضت رفرماسیون یا اصلاح دین که سرآغاز جدایی شاخه پروتستان از مسیحیت بود. م.



همکاری کلیسا با شیطان معتقد کرد. آری این «خانه های زیبای خدا» که مردم به نیایش و عبادت در آنها گرد می آمدند از پول فاحشه خانه ها و از عرق ران های زنان بنیاد گردیده بود. از این گذشته درآمد اعانات و صدقات نیز عمدتاً از جیب مردانی تامین می شد که در سر راه خود به فاحشه خانه، چند سکه نقره یا برنج به درون صندوق های چوبی کلیسا می انداختند تا از این راه عفو و بخشش خداوند را بمناسبت گناهی که در شرف ارتکاب آن بودند خریداری کنند.

فاحشگی در جوامع تا بدو پیدایش خانواده پدر سالار بکلی ناشناخته بود.<sup>۱۲</sup> پدیده فاحشگی تنها پاسخ شرایطی بود که در آن مردان به آمیزش جنسی با زنانی جز همسران خود مجاز بودند، اما زنان به تنها شوهری که بر آنان تحمیل شده بود، محدود گردیده بودند. این وضعیت پیدایش گروه جدیدی از زنان را که بهنگام لزوم میزبان تمایلات غیر مشروع جنسی مردان باشند ضروری ساخت، و باین ترتیب یکی از قدیمی ترین حرفه های انحصاری زنان تولد یافت. روشن است که هیچ راه گریزی از این پدیده وجود نداشت چه در آن صورت مردان آزادی جنسی خود را کجا و بر چه کس می توانستند تحمیل کنند؟

به این ترتیب فاحشه و طفل نامشروع نیز به جمع قربانیان نظام پدرسالار پیوستند. بر شانه های هم اینان بود که سنگینی جبران غرامت های پیدایش، دوام، و تحکیم خانواده پدرسالار، و هم چنین رهایی مردان از هرگونه کیفر و شرمساری انتقال یافت. مردان درازای این آزادی بی پایان جنسی و جواز کسب لذت بهایی نپرداختند، رنجی نچشیدند، و خدشه ای بر دامن حیثیت، خویش نیز ندیدند. اما مردان در یک مورد با زنان همدرد شدند و آن اسارت در روند بیگانگی با انسانیت و با خود بود که از ابتدای تقسیم جامعه به طبقات آغاز گشت و در طی قرون ادامه یافت. طعم واقعی تبعیض جنسی، نژادی، عقیدتی، و تبعیض بر مبنای رنگ پوست و ثروت را مردم از آن زمان که خود قربانی تقسیم طبقات شدند دریافتند. ره آورد مشترک این تحول تاریخی برای مردان و زنان چیزی جز تجزیه شدن به جسم و ذهن، به ماده و

روح، و به ایمان و عمل، و چیزی جز دو پاره شدن شخصیت آنان به تیغ معیارهای دوگانه نبود.

به گمان من مردان عرب در مقایسه با مردان دیگر بالنسبه صریح تر و صادق تر بوده اند، چه آنان نکوشیدند تا زندگی جنسی خود را در پس پرده تیره و ضخیم ارزشهای زهد گرایانه پنهان کنند. آنان روابط خود را با زنان بنحوی خلاق و برکنار از محظورهای اخلاقی در ادبیات و شعر منعکس کردند. من شخصاً به آن گروه از مردم که طلب لذت جنسی را گناه می شمارند تعلق ندارم، و مردان و زنانی را که در صدد کسب لذت و ارضای جنسی هستند نیز منحرف و محروم قلمداد نمی کنم. بگمان من این افراط و وزهد گرایی مسیحیت قرون وسطی است که با شیطانی وانمود کردن غریزه و لذت جنسی، از مسیر طبیعت و فطرت انسان منحرف و گمراه گردیده است. اینان تا بآنجا در مسیر افراط پیش رفتند که طفل نوزاد را تا قبل از غسل تعمید ناپاک و نجس بحساب آوردند. سردی و بی تفاوتی جنسی کلیسائی را که تبلور ارزشهای کالونیستی\* از قبیل «طرده دنیا»، «گناه جنسی»، عفت، و بکارت بود نیز هم اینان پشتیبانی کردند.

اما نکته درخور توجه اینجا است که ارزش های فوق در عمل تنها به طبقات محکوم، زنان و بینوایان تحمیل می گردید و طبقات حاکم، مردان، و اغنیا از آنها معاف می شدند. ارزش های مزبور چون قلاده و زنجیر بر اندیشه و جسم مردان و زنان بیشماری که زیر یوغ نیروهای ارتجاع، استبداد و سرکوب می زیستند، اسارت و بردگی آنها را صدچندان آسانتر می کرد. خانواده سالار از ستون های اصلی امپراطوری های باستانی مبتنی بر استعمار بود و از مهمترین عوامل تسهیل روند تقسیم جامعه به طبقات ارباب و برده بشمار می رفت. بهمین ترتیب ارزشهای زهد گرایانه کلیسای مسیحی نیز در مراحل مختلف تکامل خود راه تحکیم نظامهای مبتنی بر سرکوب را همراه کردند. کما اینکه امروزه نیز همین ارزشها بخشی از زرادخانه سلاحهای سنگین مقابله با مبارزات انقلابی زنان، نژادهای غیرسفید، و طبقات ستمکشیده

\* Jean Calvin (۱۵۰۹ تا ۱۵۶۴) عالم دینی فرانسوی و بنیانگذار یکی از

شاخه های اصلی مذهب پروتستان. م.

جوامع نیمه فئودال یا سرمایه داری متکی به حمایت امپریالیزم و استعمار نو بشمار می رود.

امروزه تاریخ پیوند محکم میان اقتصاد و مذهب، و میان مناسبات (و نیازهای) اقتصادی و ارزشهای اخلاقی و جنسی حاکم بر یک جامعه را بروشنی باثبات رسانیده است. این ارزشها همگام با تکامل تاریخی کشورها در ادوار مختلف و نظام‌های اجتماعی گوناگون دستخوش تحول و تغییر می‌گردد. نیازها و ضرورت‌های اقتصادی، که بنوبه خود در تحولات و ضرورت‌های سیاسی بازتاب یافته‌اند، نقش عمده‌ای در شکل دهی ارزش‌های حاکم بر زندگی و اخلاق جنسی ما ایفا می‌کنند.

در اینجا بعنوان یک نمونه از توجیه اخلاقی ضروریات اقتصادی می‌توانیم مفهوم **تلطیف یا تعالی**\* ابداعی فروید را ذکر کنیم. این مفهوم که بعنوان یکی از بزرگترین دستاوردهای مکتب روانکاوی فروید به یک تئوری علمی تبدیل شده است، در واقع چیزی جز توجیه اخلاقی رشد سرمایه داری اروپا در آغاز عصر صنعت نیست. اینکه برداشت پیروان و مروجان این مفهوم «عالی» چیست در واقعیات انکارناپذیر مستتر در آن تأثیری بجا نمی‌گذارد. در ابتدای عصر صنعت، جامعه و طبقه بالنده سرمایه‌دار نیاز شدیدی به کار جسمی زیادتر و تلاش بیشتر کارگران در کارخانه‌ها و مناطق صنعتی رو به رشد داشتند. این تلاش که سرچشمه سود و انباشت سرمایه بود خصوصاً در مرحله پیش از پیدایش تکنولوژی و ماشین‌آلات پیشرفته از ضرورت بیشتری برخوردار می‌شد. در آن مرحله خاص جذب هر قطره عرق و هر ذره انرژی بدن کارگران ضرورت داشت و اینکار جز با حداکثر کردن سرکوب مادی، اجتماعی، و مذهبی آنان میسر نبود. از جمله سلاحهای زرادخانه استثمار برای تحقق بخشیدن به این ضرورت، یکی هم خلق ارزشهای مقدسی بود که عرق جبین را با بزرگترین فضایل برابر قرار می‌داد. ترغیب کارگران به قبول یک زندگی پر رنج و مشقت، بدون خوار شمردن لذات زندگی و غریزه

\* **Sublimation** ، این اصطلاح به تصعید و والایش نیز ترجمه شده است. مقصود از آن تغییر مسیر امیال و غرائز سرکوب شده به مجرای فعالیت‌های «عالی» تر، یا «والا» تر فرهنگی است. م.

جنسی امکان‌پذیر نمی‌نمود. نتیجتاً لذت و جنسیت به سطح غرائز پست آدمی تنزل داده شد، و شایسته حیوانات وانمود گردید.

باین ترتیب انباشت سرمایه در این دوره با ارزشها، اخلاق، و قیود رفتاری زهدگرایانه‌ای که ریشه در پروتستانتیسم کالون داشت، همگام گردید. این همگامی و همراهی البته بعد ها نقش و اهمیت خود را از دست داد. چرا که بارشد سریع تکنولوژی و ماشین‌آلات در جوامع صنعتی، با کاهش تقاضا برای تلاش جسمی شدید، با کاهش ساعات کار و افزایش سطح زندگی، و بالاخره با صد برابر شدن سطوح تولید و مصرف دیگر به اخلاق و ارزش‌های زهدگرایانه‌ای که ریاضت و طرد لذات دنیوی را تبلیغ می‌کرد نیازی باقی نمانده بود. در روزگار چیرگی شعار مصرف بیشتر، دیگر چه جای ستایش آیات ایثار و اخلاق بود؟ در آن هنگام مردان و زنان می‌باید فعالانه به پیروی از امیال و لذات دنیوی، به رها کردن عنان غرائز جسمانی، و به پرستش الهه مصرف ترغیب می‌شدند. و آنگهی، اینک که نوع بشر بسیار سریعتر از گذشته به آموختن و فهمیدن مشغول بود، می‌باید او را از پی گیری ریشه‌های فلاکت و تیره‌بختی‌اش جلو گرفت تا مبادا که مسبب محرومیت و گرسنگی خویش را باز شناسد.

در اوان پیدایش اسلام زنان مجاز بودند که آزادانه به هر کجا بروند و چهره‌های خود را برای رویت همگان باز بگذارند. مسئله حجاب و جدا کردن زن و مرد در مراحل بعدی مطرح شد، که در بعضی از ممالک عربی تا بامروز نیز ادامه یافته است. درک علل این بدعت چندان دشوار نیست. مقصود از پدیده‌هایی چون حجاب و جدایی زن و مرد، پیش از حفاظت زنان، حفظ و حراست مردان است. زن عرب نه بلحاظ حفاظت جسم، آبرو و اخلاق خود، بلکه بجهت حفظ آبرو و اخلاق مرد بود که در خانه محبوس شد.

بعلاوه این واقعیت که مردان خود را ناگزیر از تجویز اینگونه قیود بر زنان و دور نگاهداشتن آنها از مشارکت در زندگی عادی می‌دیدند، خود گواه پوچی افسانه ضعف زن و قدرت مرد است. استبداد و فشاری که مردان بر زنان روا داشتند نیز نشانه وقوف مردان بر قدرت باطنی زنان، و نیازشان به

محافظت شدید خویش در مقابل اینان بود. نیرومندی زنان، قابلیت تخریبی آنها، مثبت بودن و بی نیازیشان به مراقبت درمقایسه با مردان، همگی مفروضاتی هستند که بگمان من فرهنگ اسلامی نیز بر آنها متکی است.

اما این همه تنها یک جنبه از جوانب گوناگون حقیقت است. جنبه دیگر، خوف و وحشتی است که این قدرت و استقامت درونی زن در دل مرد بدوی پدید آورد. همین ترس و وحشت بود که او را به استمداد از کلیه امکانات اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و اخلاقی برای سرکوب و انقیاد زن وادار کرد. در درون زن حیات و نیروی سرکشی هر لحظه در شرف انفجار بود. نتیجتاً مرد می باید با بسیج تمامی امکانات خود زرادخانه هولناکی را تدارک می دید و آن را منحصراً در راه سرکوب نیروهای بالقوه زن بکار می گرفت. تجهیز و تدارک این زرادخانه نتیجه منطقی آن شرایط خاص بود، چرا که اساساً نیروی بالقوه و نهانی هر موجود خود معین کننده نیروی متقابلی است که برای رویارویی، و سرکوب مقاومت و توانایی او مورد نیاز است.

بنابراین درک این موضوع که چرا زندگی جنسی زن و حدود آزادی او محکوم سخت ترین و وحشیانه ترین قوانین گردید، چندان دشوار نیست. مرگ و زنده در آتش سوختن گاه از کیفرهای خفیف سرپیچی از این قوانین بشمار می آمدند. برخی از دانشمندان و انسان شناسان اعتقاد دارند که زن بدوی نیرومند تر از آن بود که به قوانین مرد تسلیم شود. او در مراحل اولیه ظهور و استقرار نظام پدرسالار، در دفاع از آزادیها و امکانات گسترده حیات طبیعی خود به مبارزاتی سخت و طولانی دست زد. مری جین شرفی معتقد است که یکی از عواملی که ظهور تمدن پدر سالارانه مردان را بیش از ۶۰۰۰ سال بتاخیر افکند طبیعت جنسی و قدرتمند زنان نخستین بوده است.<sup>۱۳</sup>

آری ریشه جنایات ناشی از تعصب امروز مردان را در این زوایای ناشناخته تاریخ باید جست، و همه آنچه در فصول گذشته از قتل زنان مناطق مصر علیا بدست شوهر و دیگر اعضای خانواده خود گفتیم، اکنون روشنی بیشتری بخود می گیرد.

## مأخذ:

۱- تشریح دقیق تر نظام مدارس لار را می توان در آثار مورگان، فردریک انگلس و هم چنین در آثار نویسندگان زیر یافت:

W. H. R. Rivers, E. Sidney Harfland, Barhofen' Robert Brifault.

۲- المرة العربية في مصر القديمة، ولیم نظیر، (انتشارات دارالقلم، ۱۹۶۵)، ص ۳۴.

۳- تاریخ العرب قبل الاسلام، جلد پنجم، جواد علی (انتشارات مذهبی شورای علمی عراق، ۱۹۵۵)، ص ۲۵۸.

4. Frazer, Shapiro, Spencer and Gillen, Thomas, Diamond, Letourneau, **Property - Its Origin and Development**, London 1892.

5. Letourneau, Crossland, Robert Loy, **Introduction to Anthropological Civilizations** (New York, 1947).

۶- نگاه کنیده به آثار مورگان، فریزر، گراس Gross ، و دیگران.

۷- ثروت الاسیوطی، نظام الاسرة بين الاقتصاد والدين، (دارالنهضة العربية القاهرة، ۱۹۶۶)، ص ۱۱۰.

8. Letourneau, **Property - Its Origin and Development** pp. 49, 366-7.

هم چنین ثروت الاسیوطی، مأخذ فوق، ص ۱۱۲.

۹- فردریک انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت.

۱۰- علی بدوی، ابحاث فی تاریخ الشرايع در مجلة القانون والاقتصاد، ۱۹۳۱ صفحات ۷۳۱ و ۷۴۶. و ثروت الاسیوطی، مأخذ فوق، ص ۱۱۵.

11. **Enarationes in imose wa**, pp. 43,344,25-35.

12. T. E. James, **Prostitution and the Law**, (W. Heinemann), Ellis, Prost, and Shurtz.

13. Mary Jane Sherfey, **The Nature and Evolution of Female Sexuality**, (Vintage Books 1973), pp. 137-140.

## ۱۲- خداوندگاری مرد

### و گناهکاری زن

نخستین کسی که یک مذهب توحیدی را در زمین عنوان کرد اخناتون پادشاه مصر بود. او علاوه بر پادشاهی یک فیلسوف و مصلح اجتماعی نیز بود. یگانه خدای آیین او «رع حاراختی» نام داشت که بشکل نور عظیمی بنام شو در افق و در درون قرص خورشید می سوخت و می درخشید و اخگر می پراکند.<sup>۱</sup> اندیشه‌های اخناتون شدیداً بر موسی پیامبر تأثیر گذارد، و این نکته ایست که به آن از شباهت‌های فراوان میان تورات و نوشته‌های اخناتون می‌توان پی برد. مسیحیت نیز بنوبه خود از یهودیت تأثیر پذیرفت و آنگاه اسلام نظام افکار، ارزش‌ها، و اصول مذهبی خود را بر پایه‌های دو مذهب توحیدی قبلی بنا نهاد.

داستان آدم و حوا از اسطوره‌های مشترک هر سه این مذاهب است. این داستان زیبا و پر استعاره از مبحث پیدایش زمین، هم در تورات و هم در قرآن از تاکید و اهمیت خاصی برخوردار است. بر طبق این داستان، آدم که نخستین مرد روی زمین بود قابلیت باردار شدن را از حوا سلب کرد و آن را بخود منتقل کرد. شاهد این امر هم البته «تولد یافتن حوا از دنده آدم» است. این نکته از داستان بیانگر موقع مسلط مرد در دوران اولیه تاریخ است. خصوصیات این دوره از تاریخ، تملک آزمندانه و روزافزون زمین، تجارت گوسفندوار زنان و مردان در بازارهای فروش برده، تقسیم سریعتر جامعه به طبقات، استثمار وحشیانه کارگران و بیگاری کشیدن از آن‌ها، و بالاخره افراطی‌ترین شکل نظام پدرسالاری است. اقوال تورات و قرآن از اصل این

داستان، بوضوح بیانگر ستمی است که در آن دوران بر زنان روا می‌رفته است. داستان آدم تلاشی است که هرگونه تردید، مجادله، و مقاومت درباره وضعیت زنان را در نطفه خفه کند و بر آن نقابی از تقدس دینی بپوشاند، زیرا اراده خداوند را مجال طرح هیچ پرسش نیست.

نخستین خاطره من از ادارک این بی‌عدالتی به ایام کودکی بازمی‌گردد. در آن ایام من شاگرد دبستان بودم و بخوبی بیاد می‌آورم که داستان آدم و حوا را از زبان آموزگار شنیدم. ذهن خردسال من در آن ایام قادر به قبول این داستان نبود. اما من از بیان این احساس هراس داشتم و نتیجتاً آن را نزد هیچکس بازگو نکردم. تردید من در آن بود که خدائی که مظهر عدالت است چگونه شرط اول عدالت، یعنی برابری طرفین را زیر پا می‌گذارد و میان آدم و حوا تبعیض قائل می‌شود. از خود می‌پرسیدم که تناقضات حیرت‌آور مذهب را با منطق خلل‌ناپذیر خداوند چگونه باید آشتی داد. خداوند در کتب مقدس خویش مرد را به مظهر شعور و ذکاوت، و زن را به یک پیکر بدون سر تشبیه می‌کند، حال آنکه در همین داستان حوا ذکاوت بیشتری از آدم نشان می‌دهد و آنچه را که او قادر به درک آن نیست درک می‌کند. او این را نیز درمی‌یابد که درخت ممنوعه بارآورنده مطبوع‌ترین و روحبخش‌ترین میوه‌ها، یعنی میوه معرفت، و قوه تمیز خوب و بد است. علاوه بر این حوا قصد نهانی هشدار خدا به اجتناب از میوه ممنوعه را بسرعت درک می‌کند، و درمی‌یابد که این هشدار تلاش برای اختفای حقایقی است که انسان در صورت چشیدن طعم آن میوه، بر آن‌ها دست خواهد یافت، و خیر و شر را از هم باز خواهد شناخت. این وقوف طبعاً انسان‌ها را به مقام آفریدگارشان ارتقا می‌دهد، و بشر را که به هیات خدا آفریده شده است به خود خدا بدل می‌سازد. در ذهن کود کانه من همه چیز حکایت از نبوغ حوا، و بلاهت آدم که چون گوسفند سر بدنبال او داشت، می‌کرد.

در دوران دبیرستان یک روز که ساکت در انتهای کلاس درس نشسته بودم، معلم زبان عربی از من خواست که جمله «مصطفی الله را نیایش می‌کند» را از نظر دستوری تجزیه کنم. من جواب دادم که



«مصطفی» اسم مذکر است در مقام فاعل، و «نیایش می کند» سوم شخص حاضر است از مصدر نیایش کردن، و بالاخره «الله» اسم است در مقام مفعول. اما قبل از اینکه قسمت آخر جوابم را تمام کنم معلم سرآسیمه شد و گفت: «استغفرالله؛ خداوند تبارک و تعالی اسم مذکر است در مقام مفعول.» بدنبال او من هم پاسخ درست را تکرار کردم، اما روی کلمه «مذکر» لحظه‌ای دچار مکث شدم. در آن لحظه پرسشی مثل یک جرعه در ذهن من درخشید که آن را با اشتیاق تمام از معلم سؤال کردم: «چرا الله مذکر است و مؤنث نیست؟» معلم یکباره به لرزه افتاد و با عصبانیت فریاد زد «پناه بر خدا! خجالت نمی کشی؟ چطور ممکن است خداوند مؤنث باشد، تو به چه جرأتی خدا را با جنس مؤنث برابر می کنی؟ الله مذکر است، مذکر! همه آیات مقدس قرآن هنگام یادآوری خداوند ضمیر مذکر بکار می برند، نه ضمیر مؤنث.»

حاصل کنجکاوی آن روز من نمره صفر در درس گرامر، و اخطار و تهدید نسبت به تکرار سؤالاتی از این قبیل بود. اما من چگونه می توانستم مانع فکر کردن خودم شوم. بعدها وقتی که بزرگتر شدم پیش خود فکر کردم که تنها تفاوت مرد و زن آلت تناسلی بیرون آمده مرد است، و لابد خداوند هم از همین نظر با مردان شباهت دارد. این مطلب را از پدرم سؤال کردم. او که خود ما را از کودکی به آزاداندیشی و تردید در مورد هر نکته مبهم و سوال انگیز عادت داده بود، با گشاده نظری و بی آنکه مانند معلم ما عصبانی و خشمگین شود گفت «خداوند مذکر است اما آلت تناسلی ندارد!» این به آن خاطر است که او یک روح است و صاحب جسم نیست!» اما سوال بعدی بلافاصله به زبان من جاری شد: «روح چطور می تواند مذکر باشد؟ آیا روح هم مذکر و مؤنث دارد؟»

— روح روح است، مذکر و مؤنث ندارد.

— پس چرا گفتمی که الله مذکر است؟

— الله روح است، نه مذکر است نه مؤنث.

— پس چرا همه آیات قرآن هنگام اشاره به خداوند ضمیر مذکر را به کار می برند؟

— برای اینکه استفاده از ضمیر مونث در یادآوری خداوند کار صحیحی نیست.

— یعنی می‌خواهی بگویی که ضمیر مونث مایه ننگ است، و یا اینکه به عیب و نقصی دچار است که آن را به خلاف ضمیر مذکر شایسته جانیشینی نام خدا نمی‌کند؟

— بله دلیل واقعی اینکه پیامبران همیشه با ضمیر مذکر از خداوند یاد کرده‌اند برتری مردان نسبت به زنان است. به علاوه همه پیغمبران خود نیز مرد بوده‌اند، و ما هرگز نامی از یک پیغمبر زن نشنیده‌ایم. آدم که اولین مرد روی زمین بود مافوق حوا قرار داده شد، زیرا او نیرومندتر از حوا و مبدأ نوع بشر بود. او حوا را از یکی از دنده‌های خود بدنیا آورد، اما حوا او را به نافرمانی از دستور خداوند و خوردن میوه ممنوعه ترغیب کرد.

من اگر چه به کلی گیج شده بودم، اما تصمیم داشتم که تسلیم نشوم: «پدر، آنچه تو می‌گویی کمی متناقض است. چگونه ممکن است حوائی که از یکی از دنده‌های آدم بدنیا آمده و از او بمراتب ضعیف‌تر است ناگهان چنان قدرتی کسب کند که بتواند آدم را به نافرمانی از دستورهای خدا متقاعد کند. در اینجا نقش او مثبت بوده و شخصیت اش از آدم که مطیع و سربراه باقی ماند دوچندان قوی‌تر.»

— بله، اما حوا فقط در شرارت مثبت بود.

\*\*\*

این حق بر آدمیان روا است که سعادت، آذوقه، پوشاک، و امنیت را از الهگان خواستار شوند. فلاسفه، علما و هنرمندان نیز در جستجوی معرفت، و وقوف بر سرشت حقیقی الهگان از آنان مدد می‌جستند. فضیلت میان خدایان نیز چون آدمیان بسته به معرفت آنان است.

سطور فوق را از یکی از کتب قدیمی کتابخانه پدرم که در کودکی خوانده بودم بیاد می‌آورم — شاید از کتاب ازیس الهه مصر، اثر پلوتارک. با گذشت این همه سال هنوز مطالبی از آن کتاب را بیاد می‌آورم، از جمله نظر

هومر نسبت به زئوس و اوزیریس\* را که اولی را به دلیل دانش فزونترش برتر از دومی قلمداد می کرد؛ هم چنین ازیس را که یک خدای مؤنث بود، اما به سبب دانش و معرفت زیاد، بزرگ ترین خدایان بشمار می رفت. ازیس خود در لغت به معنای خرد و معرفت است. هم چنین بنایی که تندیس او در آن جای گرفته بیانگر کشف و ادراک است. ایزون نام این بنا گویای آن است که هر که به زونه\*\* منزلگاه این الهه گام گذارد، به حقیقت موعود دست خواهد یافت.<sup>۲</sup> نگارندگان شرح حال ازیس جملگی معتقدند که مریدان واقعی او پویندگان بی آرام راه حقیقت اند، نه کشیشان آراسته به جامه مقدس و محاسن آویخته.

در اسطوره ازیس و اوزیریس ما ازیس را سرچشمه کار و عمل و خلاقیت می یابیم، و این او است که ویرانی های مردانی چون توفون\*\*\* را از نو آباد می کند و باز می آفریند. توفون مظهر بیهودگی، بی منطقی، و هرج و مرج است. هرچیز مفید و سازنده ای از ازیس سرچشمه می گیرد و تنها شکل ظاهری آن ها به اوزیریس شبیه است. پیروزی ازیس بر نیروی ویرانگر توفون که بدن اوزیریس را قطعه قطعه کرده است نیز تنها به مدد هوش و معرفت ازیس میسر می گردد. این او است که قطعات بدن اوزیریس را گردمی آورد و او را از نو می آفریند. خصوصاً این او است که آلت تناسلی تازه ای را برای اوزیریس که آلت قبلی اش را ماهی رود نیل بلعیده است، فراهم می کند.

افسانه ازیس بروشنی نشان می دهد که در جامعه باستان فعل و خلاقیت از زن سرچشمه می گیرد، و مرد تنها موضوع فعل زن، و محصول ابتکار و خلاقیت او بشمار می رود. معانی نام ها نیز موید همین واقعیت اند: ازیس به معنای خرد، معرفت، و عمل پرشتاب، و اوزیریس به معنای پاک و مقدس. ازیس اوزیریس را که در واقع حاصل یکی از کارهای خودش بود

\* Osiris شوهر و برادر ازیس از الهگان مصر.

\*\* Izion, Zona

\*\*\* Tophoun

به دنیا آورد. او هم چنین پسرش هورس را دنیا آورد و به سالار خدایان که گفته می‌شود از یس یا آتنا\* را از سر خویش دنیا آورد نیز حرکت و معرفت بخشید. به گفته یود کسوس\*\* مصریان قدیم زئوس را علیل، و دوپای او را چسبیده به هم ترسیم می‌کردند. این وضع که موجب فلج و شرمساری زئوس بود او را به کلی از دیگران منزوی کرده بود. در مورد زئوس هم این از یس بود که با شکافتن دوپای او، قدرت حرکت و راه رفتن را به او بازگرداند.<sup>۳</sup>

مفهوم این اسطوره بسیار روشن است، چه این از یس بود که به زئوس، اوزیریس، و هورس حیات، معرفت، و قدرت حرکت عطا کرد. با این حال مردانی که بعدها این داستان را تفسیر کردند یا اساساً معنی آن را نفهمیدند، و یا این که به خاطر تحریف آن در جهت اغراض خود، تظاهر به نفهمیدن آن کردند. آنان بر آن برآمدند که خدای مرد را منشأ و خالق همه چیز قرار دهند، و زن را به یکی از مخلوقات او بدل کنند، و توجیه آنان این بود که مگر زئوس از یس را از سر خود نیافرید، و آدم حوآ را از دنده خویش حیات نبخشید.

به این ترتیب صرف‌نظر از جنبه تقدس بیشتری که کتب آسمانی به اسطوره آدم و حوآ بخشیده و به این ترتیب مانع هرگونه بحث منطقی درباره آن شده‌اند، این اسطوره در اساس تفاوت چندانی با داستان از یس و اوزیریس ندارد. حوآ نیز -چون از یس از معرفت، حرکت، و خلاقیت بالقوه خود محروم شد و به سرنوشت او دچار گردید. اگر در داستان آدم و حوآ آنگونه که در تورات نقل شده است دقیق شویم خصوصیات آدم و حوآ را بوضوح در خواهیم یافت. حوآ از نظر آگاهی، ذکاوت و قابلیت‌های فکری بر آدم برتری داشت و از او چون ابزاری در خدمت افزایش معرفت و شکل‌دهی خلاقیت خود بهره می‌جست.

اما این اساطیر از سوی همه به یکسان تعبیر نگردیده‌اند. حقایق واژگون شدند تا علیرغم نقش بارز زنان و الهگان باستان در زمینه معرفت،

\* Horus, Athena

\*\* Iodexus

خلاقیت، و اندیشه، مرد را به مقام خدایی و آفریدگاری رسانند و زن را آفریده او قرار دهند. مرد آنگاه که بر اریکه قدرت تکیه زد خود را منشأ و مبدأ همه چیز قلمداد کرد و زن را به سطح یک وابسته ضعیف و منفعل نزول داد، در حالیکه در مراحل اولیه تاریخ، واقعیت خلاف این بود. این آدم بود که از پی حوا رفت، و هم‌چنین این توفون خدای شرارت و زیرکی، و مستبدترین همه مردان بود که مغلوب ازیس شد. توفون برادر مهربان و متین خود اوزیریس را منکوب کرد، و این ازیس بود که با تطمیع شیطان، یا همان سلاخی که توفون بکار برده بود، به نجات اوزیریس شتافت و بر توفون غلبه کرد.

زن از نظر هوش و ذکاوت از شیطان جلوتر بود، و دانش و استعداد او نیز از قدمت بیشتری در مقایسه با مردان برخوردار بود. او همواره قادر بود که به مدد خرد و معرفت خرد بر شیاطین و خدایان غلبه کند، همچنانکه حوا در ترغیب آدم به تبعیت از خود، بر آفریدگار غلبه کرد. در آن ایام مرد که محو خرد و زیرکی زن شده بود ظاهراً همیشه از او تبعیت می‌کرد. سرنوشت مرد در طول زمان تغییر می‌کرد. او گاه سهمی از دانش و خرد و خلاقیت می‌برد، و گاه همچون توفون و دیگر شیاطین به نیستی و نابودی محکوم می‌شد.

با این همه مردان هیچگاه در تعبیر و تفسیر این اسطوره‌ها که مقام و منزلت زن را در مراحل ماقبل تاریخ، و پیش از فرا رسیدن عصر یکتاپرستی بازگو می‌کنند، صداقت و عینی‌گرایی به خرج نداده‌اند. برخی از مفسرین قویاً اعتقاد دارند که در یکی از این مراحل مرد با توسل به اسلحه بر زن پیروز شد و مقام خدایی، خلاقیت، و خرد او را به خود اختصاص داد. به عنوان نمونه در افسانه ازیس گفته می‌شود که چون توفون را که اسیر هورس شده بود نزد او آوردند، و وی اسیرپسر خود را آزاد ساخت، هورس تاج شاهی و خدائی را از سر مادر برگرفت، و حتی سر او را به دم تیغ سپرد.

کتاب تورات نیز زن را به نحو مشابهی گردن می‌زند و از او پیکری بی‌سر می‌سازد. شوهر سپس جای سر مفقود شده او را پر می‌کند. این داستان پایه برداشت عامیانه‌ای است که زن را فاقد مغز، و کم‌شعورتر از مرد تلقی

می کند؛ و این برداشت چنانکه دیدیم خلاف واقعیات تاریخی است. نکته در خور توضیح این است که این اساطیر با تحولات و چرخش‌های تاریخی موضوع تعبیر و تفسیر مجدد قرار می‌گرفتند تا توجیه‌گر شرایط جدید شوند، همچنانکه اسطوره‌های باستان نیز با پیدایش جوامع بردگی، در طریق توجیه منافع پدرسالارانه و طبقاتی به کار گرفته شدند. به خاطر می‌آورم که جایی در افسانه‌های قدیمی مصر و یونان خواندم که تمساح هم چهره خدا است زیرا او تنها جانوری است که صدایی از خود ساطع نمی‌کند.<sup>۴</sup> مقصود از این داستان آن بود که «منطق خدا» یا «کارخدا» برای تحمیل خویش نیازمند صدا نیست. زئوس نیز در این اساطیر ناشنوا و فاقد دو گوش توصیف شده است چرا که گوش دادن به سخن دیگران شایسته خدایی که بر همه چیز فرمان می‌راند، نیست. به علاوه دو پای او نیز چنانکه قبلاً گفته شد به هم چسبیده بودند و نتیجتاً او چون تمساح می‌خزید و قادر به راه رفتن نبود. و تقدیر این چنین خواست که توان راه رفتن او را از یس که یک زن بود باو بازگرداند.

## مآخذ:

### 1. Pharaonic Egypt, Jean Yoyot.

- هم‌چنین متن عربی این کتاب ترجمه سعد زهران در مجموعه «الالف کتاب» (وزارت آموزش عالی مصر ۱۹۶۶) ص ۱۲۹.
- ۲- زونة معبد بت‌هایی است که به گونه مناسبی تزئین شده است، الافصاح فی فقه اللغة ص ۶۹۷.
- ۳- از یس و اوزیریس ترجمه صبحی البکری در مجموعه «الالف کتاب» دارالقلم، قاهره، ص ۹۳.
- ۴- مآخذ فوق ص ۱۰۸.

## ۱۳- زنان در عصر فراعنه

قدیمی ترین و شاید بزرگ ترین تمدن باستانی جهان همواره محل زرخیزی برای تحقیقات تاریخی بوده است. دانشمندان و مصر شناسان بارها این حقیقت را یادآور شده اند که در مراحل ابتدایی جامعه مصر باستان، زنان هم چون مردان بر روی دیوارها حکاکی شده اند و اندازه آنان در مقایسه با مردان بیانگر تساوی موقع و مقام اجتماعی برابر آنان با مردان در آن دوران است. ولی بعدها اندازه زنان شروع به کاهش کرد که منعکس کننده تنزل مقام اجتماعی زن در مقایسه با مرد بود. این تغییر با پیدایش مالکیت خصوصی در طول سلسله های هفتم تا دهم (۲۴۲۰ تا ۲۱۴۰ ق. م.) همراه بوده است. در طول دوره «سلطنت وسطی» از سلسله های یازدهم تا سیزدهم، و در دوره هیکوس\*، در نتیجه سلطه خفقان، بیعدالتی و استثمار بیرحمانه بردگان همراه با سلطه نظام های فئودالی اولیه در برخی از مناطق، موقعیت زنان هم چنان پایین باقی ماند<sup>۱</sup>. تنها در «سلطنت اخری» (۱۸۵۰ ق. م.)، پس از قیام و شورش وسیعی که علیه اشغالگران خارجی و زمین داران در سرتاسر مصر صورت گرفت، بود که زن موقع و مقام از دست رفته خویش را بازیافت. شهزنان+ معروفی در سلسله هیجدهم حکومت کردند. برای مثال، نفریتی\*\* و هاچیپسوت\*\*\* که شخصیت پر قدرت و سلطنت ۲۲ ساله او (۱۵۰۴ تا + در ترجمه واژه Queen در مواردی که مقصود مقام شاهی یک زن بوده است بجای ملکه، از ترکیب «شهزن» استفاده شده است. م.

\* Hexus

\*\* Nephertiti

\*\*\* Hatchipsoot

۱۴۸۳ ق.م.) معروف است را می توان نام برد. مجسمه هاچیپسوت، بصورت شیری با سر انسانی، بعنوان سمبلی از قوت جسم و مغز ساخته شده است. از دوران سلطنت او بعنوان دوران رفاه و پیشرفت یاد می شود. او کفایت خود را هم بعنوان یک حاکم و هم بعنوان یک شهزن نشان داد، ولی پس از مرگش توهوتموس\* سوم که جای او را گرفت دستور داد مجسمه او را نابود کنند و تصاویر و حکاکی های او از دیوارها زدوده شود.

در هر صورت، مجموعاً، زن مصری باستان جز در دوران «سلطنت اولی»، یعنی قبل از استقرار مالکیت خصوصی و زمین داری، هیچگاه اهمیت انسانی خود را احراز نکرده است. در آن دوران اولیه، زن فرعونی در ساخت پارچه و فرش، در تجارت، در بازار و در شکار، دوش به دوش شوهرش شرکت داشت. اندازه طرح زنان در مقبره های خانوادگی با مرد یکی بود، و این طرح ها علاوه بر تساوی زنان در حقوق و وظایف، احترام و تکریمی را که به زن می رفت نشان می داد. این شیوه عمل در طول سلسله های سوم و چهارم (حوالی ۲۷۸۰ ق.م.) ادامه داشت. در مجسمه بهگام\*\* که بر دیوارهای معبد کرنک\*\*\* حک شده است، زن پیش از مرد قرار دارد. یک سنگ یادبود که بافتخار زنی بنام بیسیشت\*\*\*\* که در یکی از دوره های سلطنت باستان می زیست، بر پا شده بیانگر آن است که نامبرده ریاست گروهی از پزشکان را بر عهده داشته است. یک شوهر مصری بخاطر دشنام به زنش محاکمه شد و قاضی او را به صد ضربه شلاق محکوم کرد، و او را اخطار داد که اگر دگر باره به چنان عملی مبادرت کند از سهم خود نسبت به مالی که مشترکاً کسب کرده اند محروم خواهد شد.<sup>۲</sup>

زنان مصر باستان از سطح فرهنگ بالایی نیز برخوردار بودند. یک نبشته حاکی است که مردی بنام خنومردی\*\*\*\*\* بعنوان کتابدار در خدمت

- \* Tohotmus
- \*\* Behgam
- \*\*\* Karnak
- \*\*\*\* Bisisht
- \*\*\*\*\* Khanoum Reddi



بانوی بزرگی بنام نفرو کابیت\* بوده است. او یادآور می شود که بانوی مذکور او را در دندره\*\* بعنوان سرپرست مخازن کتابی که مادر دانش خواه و هنردوست او بجای گذاشته بود منصوب کرد.<sup>۳</sup>

زنان در مصر باستان در شنا و ورزش های حرفه ای و آماتوری هم چون مردان فعال بودند. آنان به همراه مردان در اجتماعات شراب می نوشیدند و پیمانه های شراب خود را بهم می زدند. گاه آنان حتی در شراب افراط می کردند. یک نبشته بردی از زنی سخن می گوید که اعلام می کند: «به من ۱۸ پیمانه شراب بدهید. من آنقدر خواهم نوشید تا انگور مرا از جا بکند. من در درون خود، همچون یک نی خشک، احساس خشکی می کنم.»<sup>۴</sup>

باستان شناسانی چون آرماند، موره و پرستد\*\*\* معتقدند که در این دوره فرزندان بنام مادرشان خوانده می شدند. زنان در تمام رشته های فعالیت دخیل بودند، و به مقامات گوناگی، از جمله حکومت استان، وزارت، شهزنی یا خدازنی+ می رسیدند. حجاب ناشناخته بود و هیچ نوع مقررات جدایی زن و مرد وجود نداشت. زن و شوهر تا سلسله های سوم و چهارم سلطنت باستان در تمام شئون مساوی بودند. وقتی که زمین داری بزرگ بموازات جامعه بردگی گسترش یافت و در دوران سلسله پنجم کنترل خود را بر کشور برقرار کرد، مردان بمنظور حفظ میراث مالکیت برای پسران خود، نظام پدرسالار خانوادگی را اعمال کردند<sup>۵</sup>. با طلوع نظام پدرسالار و بموازات آن، نظام دیگری، یعنی چند زنی و سپس معشوقه گرفتن که سرانجام به تولد اولین فرزندان نامشروع و از دست رفتن موقعیت زنان منتهی شد، گسترش یافت که در نتیجه زنان را به قاعده مخروبه جامعه تنزل داد.

\* Nephro Kabith

\*\* Dandara.

\*\*\* Armand, Muret, Prested,

+ ترکیب «خدازن» نیز در مواردی که تأکید بر مقام خدایی زن مورد نظر باشد جای واژه الهه (Goddess) را در این ترجمه اشغال خواهد کرد، م.

اولین قیام انقلابی بردگان علیه زمین داران و حکومتی که بنام آنان برقرار بود، در سلسله پنجم (۲۴۲۰ ق. م.) ثبت شده است. این واقعه تاریخی که علیه زمین داران و شاهان حاکم صورت گرفت، بعنوان انقلاب منف\* معروف است. مردم مصر، زن و مرد، کاخ سلطنتی را تماماً سوزاندند. آنان مالکیت را نفی کردند و روی اصل تساوی امکانات برای همه بدون استثنا، اصرار داشتند. مع الوصف برخی از تاریخدانان از این شورش تنها بعنوان انتقال مالکیت از دست برخی به برخی دیگر یاد کرده و نوشته اند: «اینان که از تهیه یک جفت پاپوش برای خویش عاجز بودند اینک ذخایر سلطنتی را نصاحب می کردند.»<sup>۶</sup>

با این حال زمین داری بزرگ یکبار دیگر موقع خود را تثبیت کرد و در سال ۲۱۶۰ ق. م. مردم مصر برای دومین بار علیه فرعون ها و حکومتشان شوریدند. به این ترتیب، دوران سلسله دهم آغاز شد. معشوقه بازی قدغن گردید و با انتساب فرزندان به مادران، بچه های نامشروع از صحنه ناپدید شدند. ولی زمین داران بزرگ باز هجوم آوردند و دومین دوره حکومت لامعارض آنان (۱۰۹۴ ق. م.)، روزی که حرحور\* روحانی اعظم تمام درت ها را بدست گرفت آغاز شد. معشوقه بازی جزو لایتنجایی از زندگی وزانه شد و مردان حق یک طرفه طلاق و انحصار شغل روحانی گری را برای عود تثبیت کردند.

در سال ۶۶۳ ق. م. مردم تهاجم تازه ای به نظام زمین داری بزرگ را آغاز کردند. در نتیجه آن، سلطنت شاه بوخاریس\*\*\* که از سلسله چهاردهم بود. چار تغییرات اساسی شد. پسران از تحکم پدر آزاد شدند. زنان حقوق خود را از یافتند و با لغو آئین مذهبی ازدواج، دست روحانیون از برگزاری مراسم زدواج که در گذشته انحصاری آنان بود کوتاه شد. به این ترتیب، روشن ست که در نظام پدرسالار مرد از قدرت روحانی مذهبی برخوردار می شود، و

- \* Memph
- \*\* Harhour
- \*\*\* Bokharis

آیین‌ها و قوانین مذهبی، ازدواج را شکل می‌دهند. نظام پدرسالار هم چنین الزاماً با چند زنی و معشوقه بازی، و با تحدید دون انسانی و سخت مقررات همه جانبه زندگی زنان از نظر مذهبی، اجتماعی و جنسی، همراه است.

بموازات توسعه زمین داری اولیه، تعداد روزافزونی از بردگان، که گاه با مزدوری در برخی از حرفه‌ها همراه بود، برای کشت زمین ضرورت پیدا می‌کرد. این دوره نوین اقتصادی که با ارزش‌های مذهبی و اجتماعی مناسبی حمایت می‌شد، برای کشت زمین و جبران مرگ و میر زیاد اطفال، به یک زاد و ولد روزافزون نیاز داشت. یکی از ارزش‌های مذهبی که در جهت حمایت از این نیازها شکل گرفت این بود که هر چه تعداد اعضای یک خانواده دعا کننده برای اجداد بیشتر باشد آنان این دعاها را بهتر خواهند شنید. به این ترتیب چند زنی نه فقط بدلیل اشتیهای جنسی مرد مرتبط با غالبیت مرد، و بلکه همچنین بدلیل نیاز اقتصادی به زاد و ولد گسترده، تولد یافت. علاوه بر این، زنان با تحمل وظایف سنگین در خانه و مزرعه، که جز ادامه حیات آنان مزدی را نمی‌طلیید، یک منبع ثروت برای شوهر بشمار می‌رفتند. اینان در مقام بیگاری دهندگان، شرایطی چندان بهتر از بردگان نداشتند، و برای یک زن، بودن زنان متعدد در یک خانه، از این نظر گشایشی بود. وظایف تقسیم می‌شد، بارهای سنگین را با هم بر می‌داشتند و مشکلات زندگی بر شانه تعداد بیشتری حمل می‌شد. گاه در شرایط سختی، بیعدالتی و استثمار، وجود زنان متعدد ممکن بود خود باعث آسایش و دلگرمی نیز باشد.

برای مرد، چند زنی بمعنای ارضای اشتیهای جنسی او بود. برای اعمال حق مرد به داشتن چند زن، و توجیه حرص اقتصادی و خوشگذرانی جنسی او، حمایت مذهب نیز لزوم می‌یافت. از طرف دیگر، از آنجا که به منظور تعیین و اعمال شجره پدری و تضمین توارث مالکیت به پسران پدر، تک شوهری برای زنان الزامی می‌نمود، یک دسته دیگر از ارزش‌هایی که تملک جنسی و اقتصادی زن از جانب مرد را تقدس ببخشد باید مشرویت می‌یافت. این جا نیز مذهب به تأمین این نیاز برخاست.

ولی زن نیز بنوبه خود احساس می‌کرد که یک مرد تنها 'رئامین نیاز

جنسی او عاجز است. او نیز بیش از یک شوهر می‌طلبید، و در شرایطی که چند زن دیگر در مرد او شریک بودند، او به حد یک تلاش بیحاصل برای ارضای خود در مقام همسر، به کسری از یک مرد تنزل می‌یافت. به این ترتیب کشش جنسی زن نیرومند اولیه هیچ نسبتی با سهم واقعی او از زندگی جنسی نداشت.

بنابراین، این امر اجتناب ناپذیر بود که زن در برابر محدودیتی که مرد سعی داشت بر نیازهای طبیعی او تحمیل کند مقاومت ورزد. متقابلاً مرد با تمام نیروی خود مقاومت زن را در هم می‌شکست، و کوشش داشت که با مجموعه‌ای از رسوم، مفاهیم و قوانین سخت، قدرت و سلطه خود را تحکیم کند. مرگ بهایی بود که زن برای زنای محصنه می‌پرداخت، زندان سرنوشت سبک‌تری بود، و حسادت (غیرت) بیرحمانه شاید سبک‌ترین مجازات—حسادتی که بعدها بصورت احساسی در آمد که مرد امروزی بعنوان بالاترین تعبیر عشق از آن یاد می‌کند، احساسی نجیبانه که به گرمی بوسیله ادیبان و شاعران هم در شرق و هم در غرب بیان شده است. اتلوی شکسپیر، و حسادت (غیرت) اتلوی که به قتل دزدمونای محبوبش منجر شد، تصاویر زنده‌ای از احساس شومی است که از دیرباز در مرد شکل گرفته است—از هنگامی که مالکیت خصوصی و تصاحب زنان به رشتن تاری آغازید که روح مرد را در خود به حصار می‌کشد و او را از انسانیت خود بیگانه می‌کند.

برای این که مبادا کم‌رنگ‌ترین سایه شک، از این که بیگانه‌ای در ناریکی در تبار مرد راه یابد و به این وسیله در زمره وارثان او قرار گیرد، بر ذهن مرد سایه افکند، یک دسته از قوانین و مقررات برای اعمال عفت، باکرگی، تقیه به ازدواج و فرمانبری در مورد فقط زنان، از عرش نزول کرد و یا از خاک سخت جوشید.

در عین حال، علیرغم همه سخت‌گیری‌ها نسبت به زن، علیرغم دیوارهای بلند، توصیه‌های خردمندانه، ارزش‌ها و عادات و قوانین حقوقی و اخلاقی غلاظ و شداد، سوء ظن درباره عفت زن همواره چون سایه‌ای بر ذهن مرد سایه افکن بوده است. این سوء ظن، که از روزگاران اولیه تا پیشرفته‌ترین

جوامع معاصر لاینقطع در ذهن مرد خانه کرده است، آنچنان عمیق و ریشه دار است که بسادگی نمی‌توان آن را ندیده گرفت و یا موهوم بحساب آورد. در ماورای این سوء ظن، یک واقعیت عینی و یک دلیل منطقی سخت خوابیده است— واقعیت و دلیلی که در عین حال، بعلت این که از ارزش‌های دو رویه‌دیرین حاکم بر زندگی زن و مرد برآمده، متناقض، پوچ و بی‌معنی است: یک دسته ضوابط آزاد برای مرد، و یک سلسله مقررات اسارت بار و تحکم‌آمیز مربوط به عفت و پاکدامنی جنسی برای زن.

ریشه‌های عمیق این ارزش دوگانه اخلاقی در تغییرات اساسی در روابط اجتماعی اولیه، آنگاه که مرد به مالکیت پی برد و دریافت که با احراز مالکیت او می‌تواند هم برده و هم زن را مورد استثمار قرار دهد، خوابیده است. از آن لحظه، سرنوشت زن برای هزاران سال بعد تعیین شد. مقدر زن چنین شد که تساوی خود با مرد را در خانه و جامعه و حتی در محدوده مقدس مذهب از دست بدهد.

این تنزل موقع زن در رم باستان، آنجا که زن تماماً در اختیار و قبضه مرد قرار داشت، به فروترین حد خود رسید<sup>۷</sup>. با شروع اولین تمدن‌ها «عصر تاریک» زن شروع شده بود. چرا که تاریخ و تقسیم طبقاتی جامعه بر این اساس قرار داشت که عده‌ای از تجمل‌تفکر، نوآوری و اداره جامعه برخوردار باشند، و اکثریت وسیع جامعه که از بردگان، کارگران و زنان تشکیل می‌شد به کار گل و حمالی پردازند.

بدین گونه بود که زن از موقع اجتماعی خود بعنوان رئیس طایفه و قبيله برکنار شد، و از حق نام‌گذاری فرزندان که از رحم خودش متولد شده بودند محروم گردید، و بصورت یک برده بی‌مزد تغییر ماهیت یافت. او در درون چهار دیواری چون حیوانی در قفس زندانی شد، و علناً در بازارهای بردگان و یا تحت پوشش ازدواج با یک مرد، خرید و فروش شد. با سلب آزادی اختیار و تصمیم از زن، انتخاب شوهر آینده او و تعیین بهای این معامله، بعهده پدر یا یکی از مردان خانواده گذاشته شد. به این ترتیب، پدر خانواده رُمی در دست بسر کردن زنان خانواده، به آنان هم چون مایملک و منابع ثروت خویش می‌نگریست<sup>۸</sup>.

در قوانین رم، سلطه مرد بر زن در افراطی‌ترین شکل آن تقدیس شده بود. پدر خانواده نه تنها از حق فروش دخترش در ازدواج بهره می‌برد، بلکه از این حق نیز برخوردار بود که هرگاه لازم بداند به حیات او خاتمه دهد. پس از ازدواج، این حقوق پدری به شوهر که قانوناً مالکیت مادر فرزندان آینده خویش را احراز می‌کرد انتقال می‌یافت.<sup>۹</sup>

در یک سفر به هند در سال ۱۹۷۴ میلادی من از منطقه‌ای در نواحی کشت چای نزدیک شهر کنوره در ایالت جنوبی تامیل نادو\* دیدن کردم. قبایل چندی در این منطقه سکونت دارند که شیوه زندگی آنان از معمول شهریان یا حتی روستائیان بسیار متفاوت است. مردان نوعی وظایف اصلی در زندگی را عهده دارند. آنان کار نمی‌کنند، بلکه فقط معابد و فعالیت‌های آن‌ها را زیر نظر دارند و در مراسم مذهبی رقص اجرا می‌کنند. اینان چهره خود را با گردهای سرخ و سفید می‌آرایند، موهای بلند و آزاد دارند و هم چون زنان روستایی مصر اشیا و حلقه‌های تزئینی به گوش خود می‌آویزند. از آن طرف، زنان پس از کار در طول روز در مزارع چای یا سیب‌زمینی به خانه بر می‌گردند تا به شستشو، آشپزی و تغذیه شوهران و فرزندان خود بپردازند. من به شرکت در یک آیین مذهبی که بوسیله یکی از این قبایل بنام کوٹاها\*\* در دهکده دریچی جادی\*\*\* برگزار می‌شد دعوت شدم. در این مراسم مردان بلندموی‌رنگین چهره گوشواره‌دار به دور معبد می‌رقصیدند و زنان و دختران در محل معینی که برای آنان تعیین شده بود به تماشا نشسته بودند.

دلیل این امر را از رئیس قبیله پرسیدم و او توضیح داد که محوطه دور معبد مکان مقدسی است، و لذا زنان و دختران مجاز نیستند که درون آن پا گذارند. زنان و دختران و حتی دخترکان کوچک از ورود به معبد نیز محرومند.

\* Conoor,

\*\* Tamil Nadu,

\*\*\* Kothas,

\*\*\*\* Drichijadi

در محدودهٔ این دهکده دو معبد بود. در یکی از آن دو بنام معبد شیوا، مجسمه کوچکی از خدا شیوا که از سنگ سیاهی تراشیده شده بود قرار داشت. معبد دومی برای خدا زن پرواتی\*، همسر شیوا، که او نیز در هند زیاد مورد پرستش است، ساخته شده بود. این نکته برای من تکان دهنده بود که مردان نه تنها زنان را از ورود به معبد شیوا منع کرده‌اند، بلکه زنان را از زیارت خدا زن پرواتی، علیرغم این که مجسمه مورد عبادت در این جا یک زن بود، نیز بازداشته‌اند.

در مقابل این سؤالات، رئیس قبیله استدلال می‌کرد که محدوده مذهب منحصر به مرد است، در حالی که زمین قلمرو فعالیت زن است. در تشریح این نظر ادامه داد که زن همه پدیده‌های حیات را در اختیار خود دارد. زنان در مزارع و در خانه کار می‌کنند و تمام اعضای خانواده را غذا می‌دهند. حتی کودکان نیز بدلیل اینکه از مادر خویش حیات می‌گیرند متعلق به اویند. مردها هیچگاه نمی‌توانند از پدری خود نسبت به یک فرزند مطمئن باشند. این است که مردان در دنیا چیزی جز خدایان و معابد برای خود ندارند. لذا آنان باید که حق انحصاری خود نسبت به این خدایان و معابد را اعمال کنند تا تحت سلطه زن قرار نگیرند.

در این قبایل بدلیل رواج شیوه چند شوهری، فرزندان بنام مادر خویش نامیده می‌شوند. در نتیجه در بسیاری از موارد، پدر بچه شناخته نیست. بعلاوه، علیرغم این واقعیت که تنها زن منبع تمام کار و درآمد و بنابراین نان‌آور خانواده است، نظام اجتماعی قبیله بر اساس آداب و رسوم بنا شده که کهنسالان مجری آنند، و بوسیله خدا شیوا به روایت همین کهنسالان وضع شده است. در این نظام، مرد حاکم است و تصمیم گیرنده، و هم او است که درآمدها را بین اعضای قبیله بخش می‌کند. مردان بنام شیوا واحکام او محصول کار زنان را به تملک خود در می‌آورند و برزندگی خانواده ریاست می‌کنند. به این صورت زنان در حد کارگران محض و یا حتی بردگان تحت کنترل مردان، تنزل مقام می‌یابند. در این قبیله، سلطه مرد در

\* Parvathi

حال گسترش بود و از جمله، فرزندان، جدیداً نسبت پدری می یافتند، و نظام تک همسری برای تعیین نسبت فرزند به پدر، بتدریج جای نظام چند شوهری را می گرفت.

این قبایل را می توان بعنوان حد واسطی بین نظام های مادر سالار که هنوز در محدوده های کوچکی در هند جنوبی وجود دارد و نظام های پدر سالار پیشرفته هند شمالی ارزیابی کرد. این یکی از نمونه های متعددی است که بین دو قطب مخالف ساخت خانوادگی قرار می گیرد. در عین حال، در این کشور پهناور، که طیف وسیعی از مراحل تاریخی را در خود حفظ کرده است، موقعیت های بسیار متفاوتی را می توان پیدا کرد. مثلاً در ۶۰ کیلومتری دهلی، قبایلی در نواحی روستایی وجود دارند که نوعی از شیوه چند شوهری پنهان را اعمال می کنند. وقتی مردی با زنی خلوت می کند کفش های خود را بیرون می گذارد تا اهل خانه بدانند که زن «مهمان» دارد.

تمام شواهد نشان می دهد که مرد تنها از طریق تملک ابزار تولید و کنترل مذهب و فعالیت اقتصادی بود که توانست سلطه خود بر زن را برقرار کند. صعود مرد در مذهب بوسیله نوعی خود نامزدی صورت گرفت، و مرد از طریق آن توانست قوانین رفتار و اخلاق را تدوین و تفسیر کند، و بنام خدایانی که خود مدعی نمایندگی آنان بود آن ها را به اجرا در آورد. مرد همیشه از زن بعنوان منبع حیات، و موجودی که از ظرفیت های اسرارآمیز مهیبی چون قدرت، تحمل، تحرک، سخت کاری در جنگل، مزرعه و خانه بر خوردار است، ترسیده است. وقتی که تولید فردی توانست مازادی داشته باشد، استثمار امکان یافت و افرادی از جامعه توانستند از بهره کار دیگران معاش خود را بگذرانند.

ولی چگونه شد که مرد بر زن سلطه پیدا کرد؟ نظریه های مختلفی برای توضیح این پدیده وجود دارد. شاید موجه ترین توضیح این باشد که بخصوص در شرایطی که تلفات زیاد نوزادان و نیاز به نیروی کار در روی زمین، زاد و ولد زیادی را برای جبران آن ایجاب می کرده، زن بیش از مرد گرفتار بچه داری و پرورش آن بوده است.



دیدار من از قبریه دریچی جادی همیشه بصورت یک نقب زنی ناگهانی، زنده، تسخیر کننده ولی دردناک به گذشته، به خاطرمانده است. آنجا اعقاب زن باستانی با خصوصیات نیرومندی و تحمل، و با دستان پینه بسته، زبر و محکم را می توان دید. در حالی که مردان قبیله در آفتاب وقت خود را به دود و نوش و بازی با سنگ های ریزی که دست ها و انگشت های نرم و ظریف آنان بسادگی نگه می دارد می گذرانند زنان با پاهای برهنه در زمین فر رفته و با سرهای خمیده، در طول روز که آفتاب از افق تا افق پا پیا آنان را تعقیب می کند، بکار سخت مشغولند.

مآخذ:

۱- ولیم نظیر، المرأة فی تاریخ مصر القدیم (دارالقلم، قاهره، ۱۹۶۵) ص ۲۸. هم چنین نگاه کنید به عادل احمد سرکیس (دارالکتاب العربی، ۱۹۶۷) و ژان یویوت، مصر فراعنه ترجمه سعد زهران (ر. ک. پاورقی اول فصل ۱۲).

۲- ولیم نظیر، همان مآخذ، ص ۲۸.

۳- همان مآخذ، ص ۱۶.

۴- همان مآخذ، ص ۶۸.

۵- عادل احمد سرکیس، و مصر فراعنه مآخذ فوق.

۶- مآخذ فوق، ص ۶۶.

7. Fouchelle de Collange, *The Ancient City* (Hachette, Paris, 1948) p. 98.

۸- ثروت الایسوی نظام الاسرة بین الاقتصاد والدين، ص ۱۱۹.

9. V. Girard, *Roman Law*, (French edn.) p. 180ff. and V. Glatz, *The Solidarity of the Family in Greece* (French edn.) p. 31 ff.

# ۱۴- آزادی برای بردگان،

## ولی نه برای زنان

همان‌طور که دیدیم، مذاهب توحیدی در تقریر اصول مربوط به نقش و موقع زن در زندگی، از ارزش‌های جوامع طبقاتی و پدرسالار حاکم وقت الهام و تأثیر پذیرفته‌اند. این جوامع طبقاتی بر تقسیم اصلی بین زمین‌داران و بردگان، مرد یا زن، بنا شده‌بود.

پیامی که موسی، عیسی و محمد برای مردم خود آوردند در ماهیت خود شورش علیه بی‌عدالتی‌های سیستم بردگی بود. درست است که محتوی و شکل این پیام‌ها بدلیل تفاوت زمان و شرایط اجتماعی و مشخصات اقتصادی حاکم بر دوره هر یک از پیامبران فوق، با یکدیگر متفاوت بود. ولی هر سه پیامبر در خصوصیت شورش علیه بدی‌ها و بی‌عدالتی‌های بردگی مشترک بودند. بردگی از نظر وسعت و عمق تفاوت‌هایی داشت، ولی در تمام این جوامع هنوز برقرار بود.

در نتیجه، بدلیل این که موقع زن در جامعه با روابط اجتماعی و اقتصادی حاکم وقت رابطه نزدیکی داشت، طبیعی بود که هر کوششی علیه بی‌عدالتی‌های موجود و برای تغییر ساخت زیرین جامعه، کم و بیش بر موقع زن در جامعه نیز تأثیر بگذارد. این بخصوص در مراحل اولیه تغییرات حاصل از ظهور یهودیت، مسیحیت و اسلام صادق است. در عین حال، در هر سه مورد و بخصوص در یهودیت، موقع زن همچنان پست‌تر از مرد باقی ماند.

یک خاندان عبری در یک خانواده پدرسالار تحت ریاست پدر، که هم‌چون رئیس «فامیلیا»ی رومی دارای اختیارات مطلق بود، شکل می‌گرفت. هر

خاندان «فرزندان اسرائیل» از تعدادی زن رسمی و غیر رسمی، فرزندانشان، زنان پسران، نوه‌ها و بردگان تشکیل می‌شد.<sup>۱</sup> رئیس این خاندان پدر بود که او را «روش»<sup>\*</sup> به معنای سر می‌نامیدند.<sup>۲</sup> او از اختیارات مطلق حقوقی و قانونی برخوردار بود.<sup>۳</sup> وارث خود را به دلخواه خود بر می‌گزید<sup>۴</sup> و دخترانش را با آزادی کامل دست بسر می‌کرد، چرا که این حق او بود که هر کدام از آنان را بهر کس که بهای مطلوب را پردازد بفروشد.<sup>۵</sup> حیات بچه به اراده او متکی بود، چرا که او هر گاه می‌خواست می‌توانست به آن خاتمه دهد،<sup>۶</sup> یا بچه را بعنوان قربانی به خدا هدیه کند.<sup>۷</sup> داستان توراتی ابراهیم و اسماعیل (یا اسحاق) و آمادگی پسر برای این که ابراهیم او را در راه خدا قربانی کند مشهور است. این حق بر مرگ و حیات را پدر نسبت به همه اعضای خاندان که تحت ریاست مطلقه او بسر می‌بردند، داشت. مثلاً، اگر بیوه یکی از پسران مرتکب زنا می‌شد، پدر حق داشت او را بسوزاند و از بین ببرد.<sup>۸</sup>

زن در یک خاندان یهودی هم چون رم جزیری از «فامیلیا» بود، به این معنی که او هم چون دارایی، مستغلات و بردگان جزیری از ارث پدر بشمار می‌آمد. خاندان در واقع از زنان، بردگان، گاو، خران و دیگر چیزها تشکیل می‌شد.<sup>۹</sup> شوهر، بعل، یعنی آقای زن نامیده می‌شد<sup>۱۰</sup> و زن او را «آقای من» خطاب می‌کرد<sup>۱۱</sup>. تولد یک پسر جشن و سرور بدنبال داشت، در حالی که تولد یک دختر غم‌انده به‌مراه می‌آورد.<sup>۱۲</sup>

ولی علیرغم قید و بندهای سختی که زن باید تسلیم آن می‌شد، مرد آزادی آن را داشت که هر تعداد زن رسمی و غیر رسمی که اشتهای جنسی او بطلبد برای خود بگیرد و حتی با دختران خویش جماع کند. دو دختر لوط برای هم‌خوابگی با پدر نوبت گرفتند تا از او حامله شوند<sup>۱۳</sup>، و یعقوب دو خواهر را برای خویش گرفت<sup>۱۴</sup>. یک مرد می‌توانست در هر لحظه زنش را طلاق دهد، و داستان این که چگونه ابراهیم کنیز مصری خود هاجر و پسرش اسماعیل را از خاندان بیرون کرد و بدون هیچ توشه‌ای جز مقداری نان و

\* Roshe

مشکی آب آنان را در بیابان رها کرد، در تورات آمده است. آنان در ریگ های سوزان بیابان سرگردان و بی هدف به امان خدا رها شدند.<sup>۱۵</sup>

شیوه چند زنی در بین «پسران اسرائیل»، و بخصوص در بین خانواده های ثروتمند و شاهان به شدت شیوع داشت. داود معروف است که زنان زیادی گرفت و علاوه بر آنها همیشه دسته ای کنیز و زن غیر رسمی داشت.<sup>۱۶</sup> «رحبعام» \* ۱۸ زن و ۶۰ کنیز داشت و از آنان دارای ۲۸ پسر و ۶۰ دختر شد.<sup>۱۷</sup> و «ایبا» \*\* از ۱۴ زن خود ۲۲ پسر و ۱۶ دختر گرفت.<sup>۱۸</sup> ولی سلیمان با گرفتن ۷۰۰ زن و ۳۰۰ کنیز روی دست همه شاهان بنی اسرائیل زد.<sup>۱۹</sup> او سلطنت خود را با کشتن برادر بزرگترش که در تصرف ارث حرم پدری به رقابت برخاسته بود آغاز کرد.<sup>۲۰</sup>

برخلاف آزادی جنسی تقریباً نامحدود مرد، زنان به شدت محدود بودند. با کرگی یک شرط اساسی برای ازدواج یک مرد با زن بود، و اگر زن نمی توانست با کرگی خود را به اثبات برساند مرد بلافاصله او را طلاق می داد. ولی با شیوع بی سابقه فساد و بی بند و باری در پایان قرن هفتم قبل از میلاد، حق طلاق برای مرد در موارد خاصی محدود شد. اول این که اگر شوهری نابجا زن خود را به با کرگی نبودن قبل از ازدواج متهم می کرد، پدر و مادر دختر می توانستند علامت با کرگی دختر را روی یک پارچه به ریش سفیدان شهر ارائه دهند، و در این صورت ریش سفیدان شوهر را به پرداخت ۱۰۰ نقره به پدر دختر برای جبران لکه دار کردن حیثیت یک «با کرگی اسرائیلی» محکوم می کردند. علاوه بر این، شوهر موظف بود دختر را بعنوان زن خویش به خانه برد و دیگر حق طلاق او را نداشت.<sup>۲۱</sup> دوم این که اگر دختر با کرگی بود و مردی با او قبل از ازدواج رابطه جنسی برقرار می کرد، مرد موظف بود با پرداخت ۵۰ نقره به پدر دختر را به زنی بگیرد و تا آخر عمر او را طلاق ندهد.<sup>۲۲</sup> اگر زن مطلقه ای شوهر دومی می گرفت و این شوهر

\* Rehoboam

\*\* Abigah

می‌مرد یا او را طلاق می‌داد، «زن نجس شده بود» و شوهر اول دیگر نمی‌توانست او را دوباره به عقد خویش درآورد.<sup>۲۳</sup>

مردم اسرائیل در آن روزها تحت فشار و خفقان یک جامعه بردگی از حکومت زمین‌دارانی که زمین، گاو و کار زن و مرد را در انحصار خویش داشتند، می‌نالیدند. خانواده بشدت پدر سالار و خود سالار بود و دست آهنین پدر بر آن حکومت می‌کرد. بعلاوه، یک مقولهٔ سومی از سرکوب‌گران پیدا شده بودند: روحانیانی که قدرت‌های اجتماعی وسیعی را به خود اختصاص داده بودند، و این قدرت‌ها را برای تحکیم قدرت و موقع مادی خود بکار می‌گرفتند. یک رسم شایع از این قبیل، آیین «آب تلخ» بود. یک زن که از طرف شوهرش از نظر جنسی مورد سوء ظن قرار می‌گرفت به پیش روحانی محل کشانده می‌شد، و او برای اثبات گناه یا بیگناهی زن شکنجه ترسناکی را در مورد او بکار می‌گرفت. زن تا شکم لخت می‌شد، اشیای زینتی را از او جدا می‌کردند و رشته‌های موی او را از هم می‌گسستند. سپس زن را در پارچه سیاه سنگینی که با نخ ضخیمی به پستان‌های او بسته بود می‌پوشاندند تا تحت آزمایش «آب تلخ» قرار گیرد.<sup>۲۴</sup> آب تلخ مخلوطی از آب مقدس، خاکروبه‌های معبد و مرگب نوشته‌ای بود که روحانی بر پلرچه‌ای نوشته بود که اگر زن مقصر شناخته شود لعنت ابدی بر او باد، و بوسیلهٔ خود روحانی تهیه می‌شد. زن باید از این مخلوط کثیف و تهوع‌آور می‌نوشید، و اگر اثری از بیماری (باد کردن شکم یا آثار پوستی روی ران) دیده می‌شد جرم زن محرز شده بود، و هر نوع مجازاتی که برای زنای محصنه مقرر شده بود در باره او می‌توانست اعمال شود.

برخورد جامعه به زنان، متناسب با شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم در مراحل مختلف رشد بشری، متفاوت بوده است. قبایل اولیه و جوامع مادر سالار برای زن و مرد آزادی جنسی کامل قایل بودند. ولی با پیدایش و رشد مالکیت خصوصی که «غریزه تملک و اختصاص» را تحکیم می‌کرد، و با شکل‌گیری نظام پدر سالار، شوهر بتدریج از زن خود وفای کامل را طلب کرد، به این معنی که هیچ مرد دیگری نباید به او نزدیک می‌شد. مردان

هم چنین از دخترانی که به ازدواجشان در می آمدند انتظار با کرگی و عفت داشتند. جوامع پدر سالار ابتدایی، با الهام و نتیجه گیری مستقیم از ساخت اجتماعی خفقان بار خود سالار و استبداد خشن سلطه مرد، مقرراتی درباره زنان زناکار وضع کردند. مردانی که سرنوشت مردم اسرائیل را درید خود داشتند مقرر کردند که هر زنی را که مرتکب زنا شود باید یا آن چنان که یهودا با زن پسر خود ثامار کرد زنده زنده بسوزانند، یا بنا به حکمی که در سفر تثئیه آمده، آنقدر سنگسار کنند تا آخرین نفس او از بدن خونین و له شده اش بیرون بزند<sup>۲۵</sup>. مرد البته می توانست با هر تعداد زن رسمی و غیر رسمی و کنیز که بخواهد هم خوابه شود، یا هزار زنی محصنه مرتکب گردد و از مجازات مصون بماند. تفاوت قانون رم با آیین یهودیت در این بود که در آن جا، در صورت زنا محصنه زن، اختیار مرگ و حیات او به دست مرد داده شده بود.

اسلام نیز در یک جامعه پدر سالار ظهور کرد، که بر مالکیت خصوصی و ساخت طبقاتی مرکب از یک اقلیت مالک گوسفند، شتر و اسب، و بازرگانانی که در راه های دور و دراز تجارتنی شبه جزیره عربستان در حال آمد و شد بودند، و اکثریتی از بردگان و معدودی زحمتکششان تخرده پای مستقل، بنا شده بود. قدرت اسلام در دست مرد، بعنوان رئیس خانواده، خلیفه یا حاکم اعظم، امام یا رهبر مذهبی، والی یا استاندار، قرار داشت. تمام این مقامات را فقط مرد می توانست احراز کند. اسلام مجازات سنگسار زن زناکار را از یهودیت به میراث گرفت. در حقیقت، زنانی بودند که هم در زمان پیامبر محمد و هم در مراحل اولیه جهانگشایی اسلام به این صورت بی رحمانه و سبعانه کشته شدند. قرآن مقرر می دارد که هر دو طرف در زنا محصنه، زن و مرد، باید سنگسار شوند. ولی این واقعیت که مرد می توانست هر تعداد زن، صیغه و کنیز که بخواهد وقت و بی وقت در اختیار داشته باشد بمعنای آن بود که مردان ثروتمند و یا قدرتمند نیازی به ارتکاب زنا غیر قانونی نداشتند. مالداران و کاروان داران و مردان با قدرت و نفوذ هر لحظه می توانستند زنان خود را جایگزین کنند، و هرگاه که چشمشان بر چهره ای زیبا یا دختر جوانی می افتاد او را بعقد خویش در آورند، یا کنیز

باریک اندامی را که در بازار بردگان می دیدند بخرند. آخر چرا مردی که حق داشت در هر زمان تا چهار زن عقدی و هر تعداد صیغه و کنیز را که از عهده آن‌ها برآید در اختیار داشته باشد، و هر لحظه که خواست زن را طلاق دهد و زن دیگری را بعقد خویش در آورد، مرتکب زنا شود؟ بنابراین قوانین شریعت در مذهب فقط در مورد زنانی می توانست اجرا شود که جرأت در افتادن با نظام پدرسالار حاکمی را پیدا کنند که برای زن فقط یک شوهر و یک خانواده و یک سقف قابل بود، و در غیر این صورت اگر مردی حاضر نمی شد او را بخرد یا به ازدواج در آورد باید تا آخر عمر باکره می ماند و در خانه می ترسید. قوانین مذهبی هم چنین علیه مردان فقیرتر، کارگران و بردگانی تنظیم شده بود که برای آنان ازدواج به سادگی میسر نبود، یا استطاعت محدود مالی به آنان اجازه نمی داد که زن عوض کنند، یا زن عقدی بیشتر یا صیغه بگیرند، یا بتوانند از کنیزانی که در بازار خرید و فروش می شدند و دیدار آن‌ها دلشان را می ربود برای خویش بخرند.

مسیحیت، بر خلاف یهودیت و اسلام، آزادی جنسی را هم برای مرد و هم برای زن محدود کرده بود. عیسی مسیح این مقررات را ابتدا درباره خود بعمل در آورد، و گفته شده است که او در عمر کوتاه ولی پر ماجرا و تحسین انگیز خویش بالکل از فعالیت جنسی دوری گزید. مسیح هم چون مادرش مریم باکره که بنا به انجیل هیچ گاه گرمی بدن مردی را لمس نکرده بود، اصلاً ازدواج نکرد. عیسی مسیح تا آنجا پیش رفت که گفت: «در تورات موسی نوشته شده است که: زنا نکنید. ولی من می گویم: اگر حتی با نظر شهوت آلود به زنی نگاه کنی، همان وقت در درون دلت با او زنا کرده ای.»<sup>۲۶۱</sup>

تا پیدایش مسیحیت، مردان یهودی مقررات یهودیت مندرج در تورات را که به مرد اجازه می داد بدون ارائه هیچ دلیلی زنش را طلاق دهد، بکار می بستند. انجیل متا این شیوه عمل را بعنوان این که با مشیت الهی تضاد دارد نهی کرده است: «بعضی از فریسی ها\* پیش او آمدند و ... گفتند: آیا شما Pharisees معتقدین یک شاخه از یهودیت که در اجرای صوری احکام آن طریق افراط در پیش می گیرند. م.

اجازه می‌دهید مرد زنش را به هر بهانه طلاق دهد؟ عیسی جواب داد: مگر شما کتاب آسمانی را نمی‌خوانید؟... که در آغاز خلقت، پروردگار مرد و زن را آفرید و دستور داد مرد از پدر و مادر جدا بشود و برای همیشه با زن خود یکی بشود. بطوری که آندو دیگر دو تن نیستند بلکه یکی. هیچ انسانی حق ندارد آن دو را که خدا به هم پیوسته است جدا کند.»<sup>۲۷</sup>

عیسی مسیح، در عین حال، با سنگسار کردن زنی که مرتکب زنا شده بود مخالفت کرد و با گفتن جمله معروف «آنکس که خود بیگناه است اول سنگ را به سوی زن بیندازد» فریسیان را از مجازات زن مانع شد.

مسیحیت نیز همانند یهودیت و اسلام، در بطن یک جامعه بردگی پدر سالار که امپراطوری رم سرزمین‌های دور و از جمله فلسطین را زیر سلطه خود گرفته بود، متولد شد. مسیح بدون شک یک رهبر انقلابی بود که آرمان‌ها و امیدهای بردگان و قشرهای محروم جامعه را بیان می‌کرد. او با عناصر ثروتمند مردم یهود که با مقامات رم هم‌چون دست در دستکش بودند مخالفت می‌کرد. او علیه بی‌عدالتی‌ها و خفقان بزرگ اربابان رم ایستادگی کرد، و سرسختانه بخاطر عقاید مترقی‌اش که در آن زمان بمعنای یک تغییر قاطع در جامعه بود مبارزه کرد. او کوشید که به شیوه خود در برابر استثمار و فساد نیروهای حاکم، چه رومی و چه از جامعه خودش، مقاومت کند. ولی بجای این که به یک مبارزه انقلابی علیه نظام بردگی دست زند، او به تبلیغ پاکی آدمی، ترحم انسانی، رفتار اخلاقی شدید و شیوه عدم قهر پرداخت.

به این ترتیب، طلوع مسیحیت بر جنبه‌های اخلاقی و روحی تعلیمات مسیح تأکید داشت، و آنان را که در لذت‌های مادی و حسی و از جمله جنسی غرق شده بودند مذمت می‌کرد. بردگان، زن و مرد، قربانی آزادی و جواز جنسی‌ای شده بودند که رومی‌ها و فریسیان جامعه یهود برای خود قایل بودند. عیسی مسیح با حمله قاطع و ناسازشکارانه به عمل زنا، چه از طرف زنان و چه از طرف مردان، در واقع از منافع بردگان و اقشار محروم جامعه که زنانشان در هر گوشه قربانی گرسنگی‌های انسان‌نما می‌شدند، دفاع می‌کرد.

ارزش‌های معنوی مسیحیت به غیر قانونی کردن چند زنی منجر شد،



و بر آنان که ازدواج مکرر می کردند سایه شک انداخت. ولی در مرحله بعدتری، سلسله مراتب مذهبی که بر تعلیمات مسیح رشد کرد و استقرار یافت، اجازه داد که سیستم زن گیری غیر رسمی دوباره معمول شود. علیرغم محدودیت هایی که مسیحیت بر آزادی جنسی مرد قرار داده بود، زن در مقایسه با مرد، هم چنان در موقع پست تر محرومی باقی مانده بود. نظام پدر سالاری هم چنان حکومت عالیه خود را داشت، و با انتقال تدریجی به نظام فئودالی در آخرین سال های حیات امپراطوری رم، بمراتب خشن تر شده بود. این تغییر ابتدا در اقصی نقاط امپراطوری، آنجا که حاکمیت کشور رم بخصوص در برابر حملات مستمر قبایل وحشی کمتر قابل اعمال بود، رخ داد.

کلیسای مسیحیت، و یا صحیح تر کلیسای کاتولیک، کم و بیش با سرعت از تعلیمات اولیه عیسی مسیح انحراف پیدا کرد. کلیسای کاتولیک خود بصورت بزرگ ترین زمین دار اروپا در آمده بود، و املاک و مراتع آن یک پنجم تمام زمین های زیر کشت را به خود اختصاص داده بود. بنابراین کاملاً طبیعی بود که کاردینال ها، کشیش های اعظم و راهبان با زمین داران فئودال منافع بسیاری نزدیکی داشته باشند، و تعلیمات مذهبی آنان در خدمت نظام فئودالی در آید و دهقانان وابسته به زمین را از شورش علیه اربابانشان باز دارد. با برقراری مجدد نظام پدر سالار فئودالی، زن باید هم چنان بطور بی رحمانه ای رنج می برد. وزنه اختناق بیشتر بر زندگی زن سنگینی می کرد، و اتهاماتی از قبیل همدستی با شیطان، سرمنشاء بدی ها و فساد بودن و فاجعه ای برای مردان، همه جای دنبال او افتاده بود. مرد سلطه کامل خود بر زن را از طریق قوانین و رسوم اجتماعی، در خانه و بیرون آن، اعمال می کرد، و هیچ مشکلی در برابر کشتن یا زنده سوزاندن زن بخاطر پوچ ترین دلایل وجود نداشت. شکنجه در مورد زنان در اروپا کاملاً شیوع داشت.<sup>۲۸</sup>

در قرن چهاردهم میلادی کلیسای کاتولیک مقرر داشت که اگر زنی بدون تخصص لازم به خود جرأت معالجه بیماری یا ناخوشی ای بدهد فوراً جادوگر شناخته می شود و مجازات آن مرگ است.<sup>۲۹</sup> بخاطر این که شفای روح و بدن در حوزه قدرت انحصاری خدا است، و فقط او حق

واگذاری آن توانایی‌ها را به نمایندگانش در روی زمین، روحانیان ذکور، دارد. بنابراین، مرگ جزای بحقی برای یک زن جادوگر است<sup>۳۰</sup>. در آن دوران، روحانیان بر این بودند که قطرات کمی از آب مقدس برای شفای هر بیماری کافی است، و فقط آنان راز این معلومات و حق کاربرد آن را دارند.

زنان هم چنین قربانی متفکران و فیلسوفان ذکوری بودند که افکار عمومی را شکل می‌دادند. قبلاً از ترتولین\* که بر رابطه بین زن و شیطان اصرار داشت نام بردیم. مردانی چون توماس آکیناس این دید را که در دوران بسیار دورتری با سقراط آغاز شده بود تأیید می‌کردند. سقراط گفته بود که مرد برای کارهای شریفی چون کسب معلومات و تلذذ فکری آفریده شده، ولی زن بمنظور عمل جنسی، تولید نسل و حفظ نوع بشر بدنیا آمده است.

همانطور که قبلاً ذکرش رفت، مسیحیت در اصل با چند زنی مخالف بود. ولی با استقرار نظام فئودالی که با جنگ‌ها و قحطی‌ها و تلفات سنگین همراه بود، رئیس خانواده صرفنظر از ارضای خواهش‌های جنسی خود، می‌خواست فرزندان زیادی داشته باشد تا املاک او را تحت نظر بگیرند و یا بخشی از نیروی کار مورد نیاز را فراهم کنند. در نتیجه، چند زنی و صیغه بازی در این نظام رواج پیدا کرد. یکی از مدافعان چند زنی، آگوستین مقدس\*\* فیلسوف مسیحی بود که می‌گفت این عمل نه بمنظور ارضای اشتهای جنسی، و بلکه بخاطر آن صورت می‌گیرد که تولید نسل کافی و ازدیاد مردم در روی زمین که مشیت الهی و اطاعت امر او ایجاب می‌کند، تأمین شود. مگر خدا نبود که به فرزندان اسرائیل که مسیح از بین آنان برخاست گفته بود «زیاد شوید وچندان کنید»؟

به این ترتیب تک همسری فقط یک وظیفه اخلاقی زن باقی ماند، تا مباد که نظام پدرسالاری تضعیف و یا سرنگون شود. تقدیس باکره و باکرگی کلیسا را وا داشت تا مریم باکره را به مقام بالاتری ارتقا دهد و او را «الهه زمین و آسمان» بنامد، لقبی که تا آنگاه در مورد خدا زن باستانی که قبل از

\* Tertullian

\*\* Saint Augustine

یهودیت پرستش می شد بکار می رفت. اینک بر بالای سر مریم باکره، ماه و ستارگان از یس قرار داده شد، و پسر مقدس روی زانوی او خوابیده بود. این چیزی جز روایت تعدیل شده‌ای از نقاشی از یس و هوراس نبود. با این ارتقای مریم به مقام یک خدازن، کیش باکریت نیز تثبیت شد که با سرد سختی تا امروز هم چنان باقی مانده است.

اسلام تقریباً ۷۰۰ سال بعد از مسیحیت، که بعنوان یک مذهب بخوبی استقرار یافته بود، گسترش اولیه خود را آغاز کرد. پیامبر محمد عمیقاً بوسیله دو مذهب توحیدی بزرگ دیگر تحت تأثیر قرار گرفته بود. در سفرهای تجارتی به خارج حجاز، او بارها با مردمی که آیات تررت و انجیل را بر او می خواندند، دیدار کرد. محمد در آغاز زندگی اش چوپان بچه فقیری بود که در جامعه‌ای از اربابان و بردگان سرشار از شور، هوسرانی و منفعت طلبی، خشونت (بخصوص نسبت به تمام زنان)، هرزگی، بت پرستی، جهل و فساد بسر می برد. تعلیمات اولیه پیامبر علیه نظام طبقاتی مبتنی بر برده داری جهت گیری شده بود و از حقوق محرومان و زنان دفاع می کرد. ولی نظام پدر سالاری در بیشتر قبایل، به استثنای معدودی که هنوز این یا آن شکل از روابط مادر سالاری را در خود حفظ کرده بودند، قویاً ریشه کرده بود، و بنابراین ساخت اجتماعی‌ای که حول سلطه خدشه ناپذیر مرد بنا شده بود بهمان صورت همیشگی، محکم و تزلزل ناپذیر باقی ماند. جنگ‌های پایان ناپذیر قبایلی که مردهای زیادی را به کشتن می داد، نیاز به ساختمان نظم جدید اسلامی، و تعداد زیاد برده زنان و اسیران جنگی زن، همه این‌ها ایجاب می کرد که چند زنی برای تأمین نیازهای اجتماعی معمول باشد. بنابراین اسلام، با مهر تأیید مذهبی خود آزادی جنسی مردان و حق داشتن چند زن باضافه صیغه‌ها و کنیزهای متعدد را تأیید کرد. در واقع امر، این دوباره برده داران بزرگ، سران قبایل و مردان ثروتمند بودند که توانستند از مواهب این حقوق بهره مند شوند، چرا که فقط آنان امکانات لازم برای خرید و نگهداری زنان زیاد را در اختیار داشتند.

جامعه پیش از اسلام که بعداً جاهلیت نامیده شد، یک ساخت

اجتماعی مبتنی بر بردگی بود. اسیران جنگی مایملک فاتحان شناخته می شدند و هر مرد متناسب با امکانات و قدرتش، تعدادی از اسیران را به خانه خود می برد. اسلام در این وضع تغییری ایجاد نکرد، و به مرد اجازه داد که این اسیران زن را به خانه و رختخواب خویش ببرد، بدون این که نیازی به ازدواج با آنان داشته باشد. بعلاوه این سیستم هم خوابگی بدون ازدواج، او را به قبول فرزندان متولد شده از آن الزام نمی کرد. ولی اگر او بچه را می پذیرفت، بچه فوراً آزاد شناخته می شد و دیگر برده به حساب نمی آمد، و در نتیجه زن نیز پس از مرگ ارباب خود بخود آزاد می شد.

مالکیت کنیزان در مسیحیت نیز پس از سرد شدن تعلیمات اولیه مسیح رواج پیدا کرد، و در حبشه (اتیوپی) مسیحی نشین تا همین امروز در خانه ها کنیز نگهداری می شود. ولی در مصر، این شکل روسپیگری حاد در پایان قرن دهم میلادی (در عهد کشیش اعظم ابراهیم که در سال ۹۷۰ میلادی به خاطر این تصمیم جان خود را از دست داد) ممنوع شد.

تاریخ ادبیات عرب دقیقاً از داستان های مربوط به زندگی این کنیزان که در معرض انواع سرکوب های اقتصادی، اجتماعی و جنسی بودند سرشار است. اربابان این کنیزان آنان را به انجام کارهای مختلف خانگی از قبیل شستشو، نظیف، پخت و پز و هیزم جمع کنی و امی داشتند، و بعلاوه آن، وظایف نوع دیگری از قبیل آواز خوانی، رقص و پذیرایی از احتیاجات جنسی اربابان نیز بعهد آنان بود. در برخی موارد، ارباب بدن های آنان را بعنوان سرمایه ای برای کسب سود بکار می گرفت و آنان را به یک روسپی حرفه ای تبدیل می کرد.

ابن حبیب نوشته است که عادت رایج در جامعه جاهلیت این بود که مردان با باز کردن بین لنگ های کنیزان، کاسبی کنند، و برخی با برافراشتن یک پرچم سفید در بازار این کالای خود را تبلیغ می کردند<sup>۳۱</sup>. و ابن عباس تشریح می کند که چگونه: «در دوران جاهلیت، آنان کنیزان را به ارتکاب زنا و امی داشتند و پول بدست آمده را خود به جیب می زدند. به این دلیل بود که آیه قرآنی زیر نازل شد که: جوان دختران خود را که می خواهند پاکی

خویش را نگهدارند برای تحصیل بهره‌های دنیایی به زنا وامدارید. و آن که ایشان را به کراه و دارد، همانا خدا پس از این اکراه کردن‌شان آمرزنده و مهربان خواهد بود.»<sup>۳۲</sup>

پدر دختران خویش را، غالباً علیرغم میل آنان، بعقد مردانی که بیشترین بها را می‌پرداختند درمی‌آورد. هرگاه شوهریک زن می‌مرد، عمویا برادر در گذشته به دیدار زن می‌آمد و عباى خود را به روی او می‌انداخت و این کلمات را به زبان می‌آورد: «من حق اول را بر این زن دارم». پس از آن او مجاز بود که یا زن را پیش خود نگهدارد یا به میل یا علیرغم میل زن در بازار ازدواج بفروشد، یا او را از ازدواج برای همیشه باز دارد و یا او را از هراتیه و پولی که شوهرش احیاناً برای او گذاشته محروم کند.

در برخی از قبایل عرب اگر مردی آنقدر قوی بود که بتواند مقاومت مردان قبیله دیگر را در هم بشکند، می‌توانست زن دلخواه خود را بر باید. به محض این که او زن را به خانه خویش می‌برد، حق داشت او را به عنوان زن خویش نگهدارد. ربودن زن می‌توانست در جریان یک جنگ یا با یک حمله غافل‌گیرانه و یا با توطئه صورت گیرد. حاتم طایی شاعر با غرور این سنت را در یک سطر این‌گونه تشریح می‌کند: «ما دخترانشان را با رضایت آنان به نکاح خویش در نمی‌آوریم، بلکه آنان را به نوک شمشیرمان می‌گیریم.»

زنان در موارد زیادی حتی به بهای مرگ، برای خلاصی از این سرنوشت، سرسختانه مبارزه می‌کردند. یک عبارت مشهور که به وسیله این زنان رایج شده بود این بود که «المنیة و لا الدنیة» یعنی مرگ و نه پستی. فاطمه بنت خورشیب وقتی به وسیله جمال بن بدر ربوده شد خود را با سراز پالکی که او را حمل می‌کرد به بیرون انداخت و در جا به دلیل شکستگی گردن مرد.<sup>۳۳</sup>

تاریخ از رنج‌ها و شکنجه‌های منجر به مرگی سخن می‌گوید که در انتظار زنان برده‌ای بود که جرأت شورش علیه اربابان خود یا صرفاً عدم اطاعت آنان را یافته بودند، یا به خواندن ترانه‌هایی علیه قدرتمندان و سران قبیله می‌پرداختند. برخی از این برده زنان حتی به خود جرأت دادند که به

مسلمانان و محمد پیامبر خدا حمله کنند. ساره کنیز خواننده مشهوری بود که کلمات نیشدار خود را علیه مسلمانان به کار می برد. او یکی از کسانی بود که در روز فتح مکه محمد دستور اعدامشان را داد<sup>۳۴</sup>. از منطقه النجیر روایت شده که برخی زنان با شنیدن خبر مرگ پیامبر به پایکوبی پرداختند و ابوبکر خلیفه اول دستور داد که دست و پای آنان را ببرند<sup>۳۵</sup>. به این ترتیب، زنانی که جرأت آن یافتند که اعتراض یا مخالفت خویش را عیان کنند در معرض مجازات های بی رحمانه ای قرار می گرفتند. ممکن بود دست هایشان قطع شود، دندان هایشان را بیرون کشند یا زبانشان را از حلقوم بدر آورند. این مجازات آخرین معمولاً برای آواز خوانان در نظر گرفته شده بود. گفته شده است که این زنان به نافرمانی خدا و بمنظور استهزای خدا و پیامبرش، دستان خویش را حنا می بستند، زیبایی فتنه انگیز خود را با پر رویی به نمایش می گذاردند و با انگشتان خویش بر دایره های زنگی ضرب می گرفتند. بنابراین لازم بود که دستان آنان قطع شود و زبانشان بریده گردد.<sup>۳۶</sup>

در عین حال، تردیدی نیست که زنان و مردان برده، تحت نظام اسلامی از حقوقی برخوردار شدند که در دوره های پیشین فاقد آن بودند. اسلام علیه ستم بر بردگان و محرومان مبارزه کرد، با نا عدالتی و فساد به مخالفت برخاست، و قبایل عرب را به ترک عادات شرابخواری و رباخواری فراخواند. ولی موقعیت پیش برتر مرد نسبت به زن بهم نخورد. مرد هم چنان ارباب و مرجع حل و عقد باقی ماند. ازدواج در ماهیت خود یک حق یا قرارداد مالکیت بود— شوهر به این دلیل که مهریه پرداخته بود یا حمایت مادی زن را بر عهده داشت مالک او می شد. وظیفه زن اطاعت بود، در حالی که شوهر می توانست هر گاه بخواهد او را طلاق دهد، یا در یک زمان بیش از یک زن بگیرد.

بدین گونه بود که زن عرب مسلمان جزئی از مایملک مرد باقی ماند. حتی امروز در کشورهای عرب، و از جمله مصر، زنان محکوم قوانین ازدواجی هستند که از روزهای اولیه آن تغییر چندانی نکرده است. هر بهبودی که در حالت شخصی زن بعنوان زن یا مادر پیش آمده، نه بدلیل قانون که هنوز هم

بوسیله نیروهای مذهبی و محافظه کار حمایت می شود، و بلکه بدلیل تغییرات اجتماعی - اقتصادی که در برخی کشورها از قبیل مصر، عراق، سوریه و غیره پیش آمده، بدست آمده است.

یکی از نویسندگان معروف معاصر ما مرحوم عباس محمود العقاد غالباً در مدح نظام قبایلی پدر سالاری، که بر مالکیت مرد بر زن تأکید داشت، شعر می سراید. از آنجا که امنیت در زندگی بادیه نشینان یک ضرورت است، لازم بود که آنان در نزد دوست و دشمن به داشتن امکانات دفاع و حمایت از مایملک خود شناخته شوند. در بین تمام انواع دارایی های مورد حمایت مرد، زن مقدم بر همه بود.<sup>۳۷</sup>

مآخذ:

1. Levi, *The Family*, P.79; and Duffaut, *Systems and Organizations in the Old Testament*

- ۲- (تورات)، وقایع روزهای اول، فصل ۷، آیه ۷.
- ۳- سفر تکوین، فصل ۳۸، آیه ۲۴.
- ۴- سفر تکوین، فصل ۴۸، آیه ۱۴ به بعد.
- ۵- سفر تکوین، فصل ۲۱، آیه ۷ به بعد.
- ۶- سفر تکوین، فصل ۴۲، آیه ۳۷.
- ۷- سفر تکوین، فصل ۲۲، آیه ۱۰.
- ۸- سفر تکوین، فصل ۳۸، آیه ۲۴.
- ۹- سفر خروج، فصل ۲۰، آیه ۱۷.
- ۱۰- سفر خروج، فصل ۲۱، آیه ۳.
- ۱۱- سفر خروج، فصل ۱۸، آیه ۱۲.
- ۱۲- سفر تکوین، فصل ۳۵، آیه ۱۷.
- ۱۳- سفر تکوین، فصل ۹، آیه های ۳۰ تا ۳۸.
- ۱۴- سفر تکوین، فصل ۲۹، آیه ۱۵ به بعد.
- ۱۵- سفر تکوین، فصل ۲۱ آیه ۱۴.
- ۱۶- صموئیل (ساموئل) اول، فصل ۱۸، آیه ۲۷، فصل ۲۵، آیه های ۳۹ و ۴۳ و صموئیل دوم، فصل ۳، آیه های ۳ و ۴ و فصل ۵، آیه ۱۳.
- ۱۷- وقایع روزهای دوم، فصل ۱۱، آیه ۲۱.

- ۱۸- وقایع روزهای دوم، فصل ۱۳، آیه ۲۱.
- ۱۹- شاهان اول، فصل ۱۱، آیه ۳.
- ۲۰- شاهان اول، فصل ۲، آیه های ۱۳ تا ۲۵.
- ۲۱- سفر تثنیه، فصل ۲۲، آیه های ۱۳ تا ۱۹.
- ۲۲- سفر تثنیه، فصل ۲۲، آیه های ۲۸ و ۲۹.
- ۲۳- سفر تثنیه، فصل ۲۴، آیه های ۱ تا ۴.
- ۲۴- سفر اعداد، فصل ۵، آیه های ۱۱ تا ۱۸.
- ۲۵- سفر تکوین، فصل ۳۸، آیه ۲۴ و سفر تثنیه، فصل ۲۲، آیه ۲۱.
- ۲۶- انجیل متا، فصل ۵، آیه های ۲۷ و ۲۸.
- ۲۷- انجیل متا، فصل ۱۹، آیه های ۳ تا ۶.
- ۲۸- زنان در این دوره، در زیر شکنجه های طاقت فرسا به اجبار باید به گناه اعتراف می کردند و می پذیرفتند که بدنشان ممکن اجنه و ارواح خبیثه شده است. به

Jules Michelet, Christina Holi, Thomas Zsass

و دیگران مراجعه کنید.

29. Jules Michelet, *Satanism and Witchcraft*, p. 19.

۳۰- به نقل از Christina Holi, *Witchcraft in England*, p. 130.

۳۱- ناصرالدین الاسد، *الکیان والاعانی فی عصر الجاهلیة*، (۱۹۶۰)، ص ۴۳ و ۴۴.

۳۲- تفسیر الطبری (میمنیة)، فصل ۱۸، ص ۹۲ و ۹۳.

۳۳- ابوالفرج الاصفهانی، *الاعانی*، ج ۱۶، ص ۲۱.

۳۴- ناصرالدین الاسد، همان مأخذ فوق، ص ۹۱.

۳۵- البلاذری، *فتوح البلدان*، (۱۹۶۶)، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳۶- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵.

۳۷- عباس محمود العقاد، *جمیل بوسینا*، ص ۱۸/۱.



بخش سوم

# زن عرب

## ۱۵ - نقش زنان در تاریخ عرب

من هر بار که به مطالعه تاریخ پیش از اسلام پرداخته‌ام، از تعداد «شخصیت‌های زن» که در جامعه قبایلی آن روزگار نقش مهمی داشته‌اند، و جای برجسته‌ای که در ادب، فرهنگ، هنر، عشق، روابط جنسی و زندگی اجتماعی و اقتصادی مردمشان اشغال کرده‌اند، به حیرت فرو می‌روم. در آن دوران حتی زنانی بوده‌اند که بخاطر شرکت فعال و مهمشان در مبارزات سیاسی، جنگ‌ها و نبردهای معروف مشهور شده‌اند. این وضع، هم در دوره قبل از اسلام و هم در دوره اسلامی و حتی در زمان حیات پیامبر محمد، صادق است.

تاریخ عرب هم چون پرده‌ای خوش رنگ و نگار به نام‌های درخشانده این زنان تزیین شده است. برای این که نامی چند از آنان ببریم، می‌توانیم از نسبه بنت کعب که با شمشیر خود در کنار محمد در غزوه احد جنگید، و تا سیزده بار زخمی نشد از جنگ دست نکشید، نام برد. محمد با احترام از او یاد می‌کرد و گفت: «مقام او از مردان بهتر است»<sup>۱</sup>. یک زن دیگر، ام سلیم

بنت ملحان، در حالی که حامله بود خنجری روی شکم برآمده اش بسته بود و در ردیف محمد و پیروانش می جنگید. در طرف دیگر، نیز زنانی بودند که در جنگ ها و نبردهای علیه محمد شرکت داشتند. یکی از آنان هند بنت ربیعه، زن ابوسفیان بود. او در غزوه احد زره و کلاه خود جنگی پوشیده بود و شمشیرش را در هوا جولان می داد، و یکی پس از دیگری در سینه دشمن فرو می برد.<sup>۲</sup> هند یک زن عرب بود که بر آزادی خویش و آزادی تصمیم گیری در زندگی شخصی اصرار داشت. او یکبار به پدرش گفت: «من زنی هستم که اختیار زندگی ام را خود در دست دارم. پس تا مردی را به من عرضه نکرده ای مرا به نکاح او در نیاور». و پدرش پاسخ داد: «این گونه خواهد بود.»<sup>۳</sup> هند در قدرت منطق و جاضر جوابی حتی در برابر پیامبر معروف بود. او همراه با عده ای دیگر از زنان در برابر پیامبر ایستاده بودند تا اسلام بیاورند. محمد اصول اسلامی را یک به یک بر آنان می خواند. وقتی که او به این فرمان خدا که «فرزندان خود را نکشید» رسید، که بخصوص به رسم زنده بگور کردن نوزادان دختر برای خلاصی از آنان در بین عرب مربوط می شد، هند گفت: «این شما بودید که فرزندان ما را کشتید.»<sup>۴</sup> در غزوه بدر که بین مسلمانان و قریش روی داد، هند سه مرد از خانواده اش را از دست داده بود: پدرش عتبه ابن ربیعه، عمویش شیبه و برادرش ولید ابن عتبه. پس از این غزوه، هند سوگند خورد که انتقام آنان را بگیرد، و تا آنگاه از استعمال عطر و نزدیکی با شوهرش خودداری کند. او در غزوه احد که قریشی ها بر مسلمانان پیروز شدند به سوگند خود وفا کرد.

یک زن بسیار برجسته دیگر در بین عرب در آن موقع خدیجه اولین زن پیامبر بود. او بخاطر شخصیت مسلط خود، استقلال اجتماعی و اقتصادی خویش که از طریق تجارت روزگار می گذرانید، و آزادی مطلق که در انتخاب شوهر اعمال کرد، معروف بود. او آزادی خویش را در انتخاب محمد که پانزده سال از خودش جوانتر بود بکار گرفت. او زنی بنام نفیسه را برای خواستگاری پیش محمد فرستاد. در کتاب **الطبقات الکبری** که اولین تاریخ جامع عرب را در خود ضبط کرده است، محمد ابن سعد از قول نفیسه نقل

می کند که گفت: «او مرا محرمانه پیش محمد فرستاد تا پیشنهاد ازدواج آن ها را مطرح کنم. و پیامبر پذیرفت.»<sup>۵</sup> خدیجه برای چند سالی محمد را به عنوان سرپرست کاروان های تجارت خویش استخدام کرده بود. به این طریق او توانسته بود محمد را خوب بشناسد.

جامعه قبل از اسلام از قبایل متعددی تشکیل می شد که در شهرها و بیابان ها در شرایط اقتصادی متفاوتی می زیستند. برخی چون خندق و جدیله کم و بیش ساخت مدارسالاری داشتند.<sup>۶</sup> در این دوره گاهی اوقات، شاهانی چون عمر بن هند بنام مادرشان خوانده می شدند. خود پیامبر از این که از زنان قبیله خویش زاده شده افتخار می کرد و می گفت: «من پسر العواتک (عاتکه ها) از قبیله سلیم هستم.» (عاتکه بنت هلال، عاتکه بنت مرّة، و عاتکه بنت الاوقسی، زنان آن قبیله).

جامعه عرب در این دوران جاهلیت ترکیبی از نظام های پدرسالاری و مدارسالاری بود که مردها بهر حال دست بالا را داشتند. در این دوران، محو تدریجی خصوصیات مدارسالاری در درون جامعه ای که به دلیل سلطه مرد بر اقتصاد و مذهب به مرحله پدرسالاری پا می گذاشت قابل تشخیص بود. زنان ساکن بادیه، بدلیل شرکت فعال در تحصیل معاش، نسبت به زنان شهری از آزادی بیشتری برخوردار بودند. این زنان بیابانی حجاب نداشتند و آزادانه با مردان در اجتماع اختلاط می کردند.

در دوران پیش از اسلام، عربان هم خدای مذکر و هم مؤنث داشتند، و معتقد بودند که خدای هر قبیله نقش فعالی در جنگ ها دارد و برای پیروزی قبیله خود می جنگد. به این دلیل، قبایل معمولاً مجسمه یا نقشی از خدای خود را در جنگ ها به همراه می بردند. ابوسفیان، یکی از رهبران قبیله قریش، در جنگ احد علیه مسلمانان تصاویر دو بت معروف خود لات و عزی را حمل می کرد. لات و عزی هر دو خدای مؤنث بودند، و همراه هند نیروی زنانه ای تشکیل دادند که پیروزی بر مسلمانان را تأمین کرد و باعث افزایش ایمان قبیله به نیروی خود شد. ولی اگر قبیله ای در جنگ شکست می خورد، غالباً خدای ضعیف خود را رها می کرد و خدای قبیله فاتح، یا آن را که به دلاوری

نظامی معروف بود، برای خود می گرفت. نتیجه این بود که با گذشت زمان، پرستش برخی خدایان بیشتر جا می افتاد و شماره خدایان کاهش می یافت.<sup>۷</sup> موقعیت مهمی که برخی از خدایان مؤث اشغال کرده بودند نمایانگر حیثیت بالاتری بود که زنان در جامعه قبیله‌ای عرب احراز کرده بودند و از جامعه مادرسالار که هنوز در برخی از قبایل حیات داشت نشان می آورد.<sup>۸</sup> این وجوه مادرسالاری احتمالاً بتواند نقش نسبتاً مهمی را که زنان، هم در جامعه قبل از اسلام و هم در جامعه اسلام اولیه، ایفا کردند و در بسیاری از زنان با شخصیت قوی، قدرت استدلال و منطق، و برخورد مثبت با مشکلات زندگی خصوصی و اجتماعی منعکس بود، توضیح دهد. برخی از آنان در رشته‌های تولید، تجارت و خرید و فروش نیز فعال بودند. در نتیجه این شرکت با بپای مرد در فعالیت اقتصادی، زنان هم در درون خانه و هم در برون آن شخصیت مستقلی کسب کردند و معمولاً در انتخاب شوهر آزادی عمل داشتند.

قبل از اسلام، حتی یک زن ممکن بود شیوه چند شوهری پیشه گیرد و با بیش از یک مرد ازدواج کند. این شیوه ازدواج را زواج المشاركة می نامیدند. زن نمی توانست بیش از ده شوهر اختیار کند و اگر از این حد در می گذشت جامعه او را بعنوان یک روسپی می شناخت. عایشه زن پیامبر در توضیح دوران جاهلیت می گوید: «تعداد شوهران ممکن بود تا ده تا برسد. هر یک از آنان می توانست بر زن وارد شود و در او ادخال کند. هر گاه او حامله می شد بدنبال مردان می فرستاد و هیچکدام نمی توانست از آمدن سرباز زند. آنان به دور او حلقه می زدند و او به آنان می گفت: «می بینید که چه پیش آمده است. من بچه‌ای دنیا آورده‌ام. او پسر تو است». و او مرد مورد نظر خود را بعنوان پدر و سرپرست بچه تعیین می کرد. و مرد نمی توانست از قبول آن سرباز زند.»<sup>۹</sup>

ابوالفرج الاصفهانی در نوشته‌هایش آورده است که «موقعی که یک زن بدوی شوهرش را طلاق می داد در خیمه‌اش را به طرف مقابل انتقال می داد، بطوری که اگر بطرف شرق بود رو به غرب باز می شد و اگر رو به

جنوب بود بسوی شمال می گردید. با تغییر جهت در خیمه، طلاق قطعی می شد.»<sup>۱۰</sup>

عربان قبل از ظهور اسلام شیوه‌ای از ازدواج بنام استبضاع را معمول می داشتند. بار دیگر توضیح دقیق این سنت را از زبان عایشه می شنویم. شوهر در پایان دوره قاعدگی و پاک شدن زن از او می خواست که «دنبال فلان مرد بفرست و با او هم خوابه شو». شوهر سپس از زن دوری می کرد تا نشانه‌های حاملگی زن از مردی که با او هم خوابه شده است آشکار شود. معمولاً برای این کاریکی از شخصیت‌های مهم جامعه انتخاب می شد تا این که بچه خصوصیات برتر او را به ارث ببرد. ولی هنگامی که حاملگی زن قطعی می شد، شوهر روابط جنسی خود را با زن تجدید می کرد. بچه نیز بهنگام تولد، بدون توجه به این که پدر اصلی او «بزرگمردی» بوده که با زن همخوابه شده است، فرزند قانونی شوهر محسوب می شد. استبضاع یک شیوه از روابط چند شوهری بود که در بین عربان رواج داشت، و هنوز نیز در برخی از جوامع که یک زن نازا برای حامله شدن به روابط جنسی ماورای ازدواج متوسل می شود، معمول است.<sup>۱۱</sup>

من هنگامی که بچه‌ای بیش نبودم از زنان قریه مسکونی‌ام، کفر طحله، می شنیدم که زنان نازا به «شیخ» دهکده متوسل می شوند تا او با انداختن پرده‌ای بر روی ایشان نازایی آنان را علاج کند. بعدها فهمیدم که این «پرده» تنها قطعه پنبه‌ای بود، که زن می بایست آنرا در فرج خود فرو می کرد. وقتی که در صدد برآمدن رمز این پنبه را که می توانست زن نازا را حامله کند کشف کنم به چیز جالبی برخوردم. ظاهراً این «شیخ» تکه پنبه‌ای را با منی تازه آغشته می کرد و از زن می خواست که فوری آن را در فرج خود فرو کند. این دیدار همیشه در اطاق تاریکی صورت می گرفت و بنابراین زن متوجه نمی شد که مرد چه می کند، یا این که چنین وانمود می کرد. آرزوی بچه دار شدن و برطرف کردن لکه ننگ نازایی و بی فرزندی کافی بود که او چشمان خود را برهر آنچه که «شیخ» ممکن بود انجام دهد بر بندد، حتی اگر شیخ بجای استفاده از پنبه مستقیماً در او ادخال کند. این «شیخان» بگفته

خود برای علاج نازایی زن به چنین شیوه‌ای دست می‌زدند،<sup>۱۲</sup> ولی این همیشه وسیله‌ای برای ارضای تمایلات جنسی خودشان نیز بود. در اغلب اوقات، به‌رحال، هر دو هدف تأمین می‌شد، چرا که غالباً این شوهر بود که عقیم بود و برای سرپوش گذاشتن بر ناتوانی جنسی خود بی‌دلیل کاسه و کوزه را بر سر زن بی‌چاره می‌شکست.

ازدواج به شیوه استبضاع یا استفاده از پنبه-آلوده به منی، هر دو از روش‌های نزدیک به تلقیح مصنوعی است که در واقع چیزی جز جان‌نشین کردن منی شوهر با منی مرد دیگری نیست.

در غرب به تلقیح مصنوعی بعنوان یک نوآوری مهم، و نشانه‌ای از کیفیت برخورد بازان‌دیشانه‌ای که مردم کشورهای پیشرفته با این مسایل دارند، نگریسته می‌شود. در حالی که این عمل ۱۳۰۰ قبل در تاریخ به شیوه‌ای شاید انسانی‌تر معمول بود، چرا که در استبضاع شوهر به امید آن که بچه تیزهوش و سالمی بدست آورد خود را از همه حسادت‌ها رها می‌کرد. مرد دیگر تنها بعنوان یک بذرپاش (یا کود دهنده) عمل می‌کرد. این موضوع ما را به یاد لستروارد\* می‌اندازد که معتقد بود نقش مرد در مراحل اولیه توسعه جامعه بشری در رابطه با زن صرفاً بصورت یک بذرپاش (یا کود دهنده) بوده است.<sup>۱۳</sup> حکاک‌های اولیه بر دیوارهای غار کوگول\*\* در اسپانیا که زن را بتمامی تصویر کرده، ولی از مرد فقط آلت جنسی او را رسم کرده است، با ادعای لستروارد می‌خوانند.

در دوران قبل از اسلام، عربان شیوه‌های قدیمی دیگری از ازدواج را نیز معمول می‌داشتند. یکی از آنها «زواج المتعه» (ازدواج تلذذ) نامیده می‌شد که چیزی جز فراهم کردن یک امکان مشروع برای تلذذ جنسی برای طرفین نبود. مرد برای مدت معینی، معمولاً سه روز و گاه بیشتر یا کمتر، زن را به ازدواج خود در می‌آورد، و مبلغی که روی آن توافق کرده‌اند به زن می‌پردازد. او الزامی ندارد که بچه محصول چنین ازدواجی را فرزند خود بشناسد.<sup>۱۴</sup> نوع دیگری از ازدواج، «زواج الهبه» (ازدواج بخششی) بود که به

\* Lester Ward

\*\* Cogul

موجب آن زن به مرد می گفت: «من خود را به توهبه می کنم»، به این معنی که ازدواج بدون قید و شرط است و زن هیچ حقی بر گردن مرد ندارد. در این جا نیز مرد به پذیرش بچه محصول این ازدواج الزامی نداشت.

در هر دو نوع ازدواج فوق، اگر زن بچه دار می شد، فرزند بنام مادرش خوانده می شد. در هر حال، اسلام در همان مراحل اولیه این ازدواج ها را ممنوع اعلام کرد.

زن عرب آثار استقلال و شخصیت مثبت خود را بیک باره از دست نداد. این جریان بصورت کند و تدریجی و همراه با تغییرات اجتماعی-اقتصادی در جامعه انجام شد، و زنان برای حفظ حقوق سنتی خود مبارزات سختی کردند. این مبارزات گاه موفق بود ولی در غالب اوقات به شکست می انجامید، و سرانجام به سلطه کامل نظام پدر سالاری منتهی شد.

ولی زنان حتی در مراحل اولیه دوره اسلامی حق انتخاب شوهر را برای خود محفوظ می داشتند و به کرات آن را اعمال می کردند. یکی از داستان های مشهور در این رابطه، داستان لیلا بنت الحطیم است، که به نزد محمد پیامبر مسلمانان رفت و به او گفت: «من لیلا بنت الحطیم هستم. من آمده ام تا خود را بر تو عرضه کنم. با من ازدواج کن.» و محمد گفت: «من بدین وسیله تو را به عقد خویش در می آورم.» ولی وقتی او به نزد بستگانش بازگشت، به او گفتند که اشتباه بزرگی مرتکب شده است. لیلا طبیعت حسادت آمیزی داشت و نمی توانست وجود زنان دیگر محمد را تحمل کند. این بود که پیش محمد باز رفت و گفت: «من زنی تند زبانم و نمی توانم زنان دیگر تو را تحمل کنم. پس مرا طلاق بده.» و محمد به او گفت: «من تو را طلاق دادم».<sup>۱۴</sup>

زن عرب پیش از قرون وسطی نه تنها حق انتخاب شوهر را داشت که می توانست هرگاه مقتضی باشد حتی با شوهرش اگر چه مهم مردی چون خود پیامبر باشد به جدال برخیزد، از او کناره گیرد و یا از همخوابگی با او استنکاف کند.

من نمی دانم چه تعداد از مردهای عرب امروز می توانند به آنگونه که

محمد پیامبر مسلمانان به زن آزادی اختیار و رد داده بود این حق را برای زن به رسمیت بشناسند. اگر زندگی محمد نمونه برترین و سر مشق برای مسلمانان بشمار می رود، چگونه است که مردان عرب امروز در این مقوله از او پیروی نمی کنند؟ اینان با فرض اطاعت زن از مرد و آیین بیت الطاعة عملاً با اسلام و پیامبر آن به مخالفت برخاسته اند.

زن عرب نه تنها آزادی انتخاب شوهر را برای خود قایل بود که می توانست در برابرزاده رو بیا و تعرضات شوهر مقابله به مثل کند و اگر لازم می دید با او خشم کند و تا شب از او دوری گزیند. حتی از زنان پیامبر نیز چنین رفتاری دیده شده است. عمر بن خطاب نقل می کند:

ما قریشی ها بر زنها مان سر بودیم. در مدینه که بر انصار وارد شدیم معلوم شد که در آنجا زنان شان سرند. زنان ما این عادت را از انصار تأثیر گرفتند. یکبار بر روی زخم داد زدم. او به من باز گرداند. بر من ناگوار آمد. زن گفت: چه انتظار داری، بخدا قسم که زنان پیامبر نیز چنین می کنند و حتی یکی از آنان روز را تا شب از پیامبر دوری می کند. من بفریاد آمدم که هر یک از آنان چنین کند تیره بخت باشد. لباس پوشیدم، بیرون آمدم و سراغ حفصه (دختر عمر و زن پیامبر) رفتم و گفتم: ای حفصه، آیا شده است که یکی از شما زنان بر پیامبر روزی را تا شب خشم کند؟ گفت: بلی. گفتم: تیره بخت و زیانبار است او. آیا چه تأمینی دارید که خدا به خاطر خشم پیامبر خشم نکند و آن زن را به هلاکت نرساند؟ بر پیامبر خدا زیاده روی نکنید، بر او باز نگردانید و دوری اش بر نگزینید.<sup>۱۵</sup>

شک نیست که غالب مردان عرب در سلطه بر زن، خط عمر بن خطاب را رفته اند. از سخن عمر روشن است که او با افتخار از وابستگی خود به قومی که مردانشان بر زنان سرند، یاد می کند، و مردان عرب دیگری را که زنان شان بر آنان سرند به تحقیر می نگرد. او حق داد زدن بر سر زن را از آن خود می داند و برای زن حق باز گرداندن قایل نیست. او حتی در دفاع از این حق

\* در مورد این آیین در فصل بیستم (ازدواج و طلاق) توضیح داده شده است. م.



خود ساخته به سراغ زنان پیامبر می رود و آنان را نهیدید می کند که خدا  
هلاکشان خواهد کرد. آیا خود شوهر این زنان، که پیامبر و واضع شریعت نیز  
بود بهتر از عمر به این حق و حقوق آگاه نبود؟ ولی محمد حق بازگردانی  
زنانش را اگر خطایی از او سرزند می پذیرد و از این نظر نا رضایی از خود نشان  
نمی دهد.

از این جا بدست می آید که بسیاری از احکامی که امروز به نام  
اسلام بر زنان عرب فرض شده است از اسلام نیست و بلکه میراث اندیشه های  
عمر بن خطاب و مردانی چون او است که خوی سلطه پدر سالارانه خود را در  
اسلام بجا گذاشته اند. زن عرب در برابر این فشارهای مرد سالارانه عمر و  
امثال او مقاومت کرده است. زن عرب، حتی در حساس ترین مسائل، هم  
چون التذاذ جنسی، در مقاومت خود تردید یا خجالتی از خود نشان نمی داد.  
داستان زیر که بوسیله عمر بن خطاب از ام سلمه زن پیامبر نقل شده یکی از  
نمونه های شهادت زن در دفاع از حیات جنسی او است. عمر نقل می کند:

بر پیامبر وارد شدم. او نشسته بود و از شدت اندوه دست بر گونه اش  
داشت. گفتم: ای رسول خدا پدر و مادرم به فدای تو، تو را چه شده است؟  
گفت: ای عمر، اینان، یعنی زنانش، از من خواسته هایی دارند که نزد من  
نیست. این است که مرا ناراحت داشته است. گفتم: ای رسول خدا، من  
جمیله بنت ثابت را که از من چیزی خارج از توانم خواست، چنان سیلی زدم  
که گونه اش به زمین خورد، و تو ای رسول خدا پروردگارت گشایش خواهد  
داد که بعد از سختی گشایشی است. سپس خارج شدم و به نزد ابوبکر  
صدیق رفتم و متفقاً به نزد عایشه، حفصه و ام سلمه، زنان پیامبر رفتیم. ام  
سلمه به دخالت ما اعتراض کرد و گفت: شما را چه به این کار؟ پیامبر خدا  
صلی الله علیه و سلم این جا است و به این کار سزاوارتر. اگر می خواست ما  
را از این کار باز دارد، باز می داشت. ما اگر از رسول خدا نخواهیم، از که  
بخواهیم؟ آیا کس دیگری بین شما و اهلتان دخالت می کند؟ ما که چنین  
نخواهیم کرد. ما بیرون آمدیم. زنان دیگر پیامبر به ام سلمه گفتند: خدا تو را  
به آنچه کردی پاداش خیر دهد، که ما توان، جواب این دورا نداشتیم.<sup>۱۶</sup>

ام سلمه تا آنجا در جرأت و ابتکار عمل برای حق بهره گیری جنسی خود پیش می رود که از دخالت دیگران بین او و شوهرش مانع می شود و از شوهرش تامین آن را مطالبه می کند. جرأت زنان پیامبر در این مقوله تا آن جا بود که به گرفتن طلاق از پیامبر می رسید. عامریه زن محمد بهمین گونه از پیامبر طلاق گرفت.

محمد چنان نبود که اگر زنی از او کناره می گرفت، او را وادار به هم زیستی با خود کند. او هنگامی که شرایط برای ارضای تمایلات جنسی زنانش چندان مناسب نبود، به آنان آزادی بقا یا جدایی از خود را تفویض کرد. مؤلف **طبقات الکبری** نقل می کند که در این هنگام محمد نزد زنان خود رفت و آنان را بین زندگی با او یا طلاق و جدایی مخیر کرد:

جابر می گوید: در این باره آیه زیر نازل شد. ای پیامبر، به زنان بگو: اگر زندگی دنیا و آرایش آن را خواسته دارید بیاید تا شمارا به رهاکردنی زیبا رها کنم - یعنی طلاق - و اگر خدا و رسول او و سرای آخرت را خواهید، خدا و رسول را برگزینید و پس از او دیگر نکاح کس نشوید. پس پیامبر به راه افتاد. اول سراغ عایشه رفت و گفت خدا مرا فرمان داده که شما را بین انتخاب خدا و پیامبر و سرای آخرت از یک سو و دنیا و آرایش آن از دیگر سو مخیر کنم. حال تورا چنین اختیار می دهم.<sup>۱۷</sup>

عایشه خدا و رسول و سرای آخرت را برگزید، و ام سلمه نیز چنین کرد. ولی عامریه دنیا و آرایش آن را اختیار کرد و محمد او را به نزد اهلهش باز گرداند.

شیوه عمل عامریه طبعاً برخی از مردان را ناخوش داشت که چگونه زنی تا این حد خرد خود را از دست می دهد که دنیا را، و نه رسول خدا را، بر می گزیند. یکی از این مردان ابن مناح بود که گفت: «همه زنان، پیامبر صلی الله علیه و سلم را برگزیدند، بجز عامریه که قوم خویش را اختیار کرد. او عقل خود را از دست داده بود تا هنگامی که مرد.»<sup>۱۸</sup>

اگر بسیاری از مردان عرب خوی سلطه طلبانه خود بر زن را از عمر بن

خطاب به ارث برده‌اند، بسیاری نیز در حکم به این که زنانی که تمایل جنسی خود را نشان می‌دهند، یا از شوی طلاق می‌خواهند و یا در برابر خطای شوهر عکس‌العمل نشان می‌دهند، دیوانه و بلاعقل یا هوسباز و بی‌حیا هستند، با ابن مناح هم عقیده‌اند. از دید عمر بن خطاب و ابن مناح و مردان دیگر آن زمان و این زمان مرد چون مرد است خرد و حکمت دارد و از خطا مصون است. او باید که بر زن مسلط باشد، و زنان کم خرد باید که به حکم شرع و قانون از او فرمان ببرند. محمد که پیامبر و واضع اول شریعت بود، خود از این گونه مردان نبود. این مسئله‌ای است که هر محصل تاریخ اسلام و عرب باید به آن پیرواورد، تا از اشتباه بزرگ و گناهی که جانشینان محمد در حق زن عرب مرتکب شدند پرده بردارد— گناه و خطایی که اکنون بصورت قانون شرعی بر زنان عرب امروز تحمیل شده، و زن عرب را از آزادی‌هایی که در زمان محمد بهره‌مند بود محروم کرده است.

محمد پیامبر مسلمانان از قبول آزادی زن در ازدواج به مراتب فراتر رفته و در برخی از احادیث اهمیت ملاعبه جنسی در ارضای زن را برای مردان شرح می‌دهد، و تأکید می‌کند که مرد ناتوان کسی است که نیاز جنسی خود را بر نمی‌آورد ولی نیاز جنسی زن را نتواند بر آورد. غزالی نقل می‌کند که محمد یکی از صفات ناتوانی را آن دانست که: «مرد به زن یا کنیز خود نزدیکی کند و قبل از آن که با او سخن بگوید و الفت کند و به آغوشش کشد ادخال کند، و پیش از آن که نیاز او را بر آورد نیاز خود را بر آورده دارد.»<sup>۱۹</sup>

محمد به این ترتیب در امور مربوط به جنسیت بر بیشتر مردان عصر ما نیز، درکی به مراتب برتر از خود نشان می‌دهد، و آن چه را که بیشتر مردان فرهنگ عرب ندانسته‌اند و یا بر زبان نیاورده‌اند صریحاً بازگو می‌کند. امام غزالی حدیث دیگری در باب ملاعبه جنسی از پیامبر نقل می‌کند که پیامبر گفت: «مباد که شما هم چون چار پایان به روی زن خود افتید، و بلکه باید میان شما پیامی رد و بدل شود. گفته شد چه پیامی، ای رسول خدا؟ گفت: بوس و کلام.»<sup>۲۰</sup>

غزالی و فلاسفه دیگر عرب به شرح این روایات نبوی پرداخته‌اند و در

اهمیتی که در فلسفه اسلامی به ارضای تمایلات جنسی مرد و زن داده شده سخن گفته اند. تلقی فلسفه اسلامی از مسئله جنسیت، با تلقی فلسفه های غربی که با تکیه بر گناه بودن جنسیت، لذت جنسی را عموماً و بخصوص از زن منع کرده اند، تفاوتی فاحش دارد. محمد پیامبر مسلمانان و روایات او منبع اصلی تلقی فلسفه اسلامی از مسئله جنسیت بشمار می رود.

محمد بعنوان یک پیامبر به آسانی می توانست هم چون مردان زیادی که موقعیت های بمراتب کمتری داشته اند تسلیم و سوسه تظاهر و نفاق شود. او می توانست در برابر همه موضوعات مربوط به زن، عشق و جنسیت، نقابی از تحقیرزاهدانه و جلالت مآبی بر چهره خود بزند. ولی او چنین نبود و چنین رفتاری بایسته خصوصیات مردی که از اعتماد بنفس برخوردار بود و از خود بعنوان یک انسان معمولی تام اطمینان کامل داشت نیز نبود. برای او رفتاری بشری بعنوان شخصی که زنان و خوبیهای حیات را دوست دارد مشکل نبود. او در بیان علاقه خویش به زنان بعنوان یک امر طبیعی هیچ پروا نداشت. وقتی که عمر بن العاص از او پرسید محبوبترین کس به نزد تو کیست، پیامبر پاسخ داد: «عایشه». عمر بن العاص گفت: «مقصودم از مردان بود». و پیامبر جواب داد: «پدر عایشه...»<sup>۲۱</sup>

یکی از تفاوت های شاخص بین تفکر اسلامی و تفکر غربی در باره جنسیت، برخورد متضاد آنها به مسئله ارضای جنسی است. در اسلام، ارضای غریزه جنسی، و نه تظاهر و تقدس مآبی یا سرکوب جنسیت، بعنوان یک عامل آزاد کننده ظرفیت کامل زن و مرد برای کار، تمرکز و خلاقیت در رشته های مختلف فعالیت بشری، اعم از فعالیت های مادی و معنوی، شناخته شده است. اسلام معتقد است که اندیشه، مغز و خرد آدمی مهمترین عطا های الهی هستند. مغز یا اندیشه از این رو به بشر زمینی داده شده است تا آن را در راه کسب معرفت، معرفت مربوط به حیات، زمین، مردمان، علم و خدا، بکار گیرد. کسب معرفت برای یک مسلمان معتقد، بالاترین نوع عبادت است. و بمنظور آنکه مغز تماماً به کسب معرفت پردازد و بتواند تمام نیروی فکری خود را تمرکز دهد باید که انرژی جنسی فشرده را آزاد، و غریزه جنسی را ارضا

کند، تا از تنزل روح و مشغله فکر به موضوعاتی که ممکن است آنها را از مسیر کسب معرفت و عبادت خدا منحرف کند، مانع شود.<sup>۲۲</sup>

در این جا اسلام با تازه ترین نظریه های روانشناسی، که معتقد است ارضای جنسی برای فعالیت و خلاقیت فکری و فرهنگی ضرورت دارد، هم آهنگ است. این برخورد، از نظریه مکتب فروید که بر اساس آن زهد و سرکوب جنسی برای پیشرفت فرهنگی و بقای تمدن ضروری شناخته می شود، نیز به مراتب علمی تر است.

پیشرفتهای اخیر روانشناسی نشان داده است که انرژی ارضاننده جنسی نه این که به خلاقیت فکری یا فرهنگی تبدیل شود، بلکه از مسیر عادی خود منحرف می گردد و به بروز هر نوع از عقده ها و حجب و حیا های ناشی از ذخیره انرژی درونی و نهایتاً پیدایش انحرافهای جنسی و ناسازی های روانی و عصبی منجر می شود.

بسادگی می توان دید که اعتراف خاص اسلام و پیامبر محمد به حقوق حیاتی و جنسی زن، نتیجه مستقیم مقام نسبتاً بالای زن عرب در آن روزگار، شرکت فعال زن در وجوه مختلف زندگی در درون و برون خانه و نقش مهم برخی از زنان برجسته عرب بوده است.

اکنون موقع آن رسیده است که زن عرب امروز آن زنان را که در همین محدوده جغرافیایی در ۱۳۰۰ سال پیش می زیستند و روی همین زمین ره می سپردند و همین هوا را استنشاق می کردند و از شجاعت رد و اعتراض برخوردار بودند بیاد آورد. زنانی هم چون زینب بنت جحش، زن محمد که می توانست با عصبانیت در برابر هدیه محمد که خدا برای او فرستاده بود «نه» بگوید، و باز هم «نه» وقتی که ارزش هدیه به سه برابر افزایش یافت. و باز این عایشه، وقایع نگار پر ارزش حیات محمد است که واقعه ای را بشرح زیر گزارش کرده است:

پیامبر خدا حیوانی را ذبح کرد و از من خواست که آن را بین زنانش تقسیم کنم. پیامبر سهم زینب بنت جحش را به در خانه اش فرستاد

ولی او آن را باز گرداند. پیامبر گفت: «سهم او را بیشتر کن.» ولی دیگر بار زینب آن را رد کرد. من به پیامبر گفتم: «رد کردن او به این معنی است که او از تو متنفر است.»<sup>۲۳</sup>

عایشه علیرغم سن کم‌اش، خود نمونه زنده‌ای از زنانی که در آن روزگار روی بسیاری از مسایل ایستادگی می‌کردند، بشمار می‌رفت. او به قدرت اراده، فصاحت، منطق قاطع و ماهرانه‌اش معروف بود. او از هوش زیادی برخوردار بود که گاه می‌توانست حتی با پیامبر برگزیده خدا برابری کند. او در مخالفت یا جدال با پیامبر، علیرغم قدرت کلام پیامبر در بین مسلمانان، به خود تردید راه نمی‌داد. حفصه، یکی دیگر از زنان محمد خواست از عایشه تقلید کند که یکی از صحابه پیامبر به او گفت: «تو می‌خواهی هم چون عایشه در برابر حرف پیامبر بایستی؟»<sup>۲۴</sup> عایشه نه فقط گاه در برابر پیامبر می‌ایستاد که به عادت در برابر مردان دیگر نیز چنین بود. او اندیشه‌اش را با منطقی صریح و قاطع اظهار می‌کرد و یک روز محمد در حالی که بین مردان دیگر نشسته بود بطرف او اشاره کرد و گفت: «نیمی از دینتان را از این سرخ‌رو بگیرد.»<sup>۲۵</sup> عایشه در چندین غزوه و نبرد به عنوان یک جنگجو شرکت داشت و در فعالیت‌های ادبی، فرهنگی تا آن حد فعال بود که عروه بن الزبیر درباره او گفت: «من هیچکس را هم چون عایشه دانای به الهیات، پزشکی و ادبیات نیافتم.»<sup>۲۶</sup> همه این‌ها در حالی بود که عایشه تازه پس از مرگ محمد به سن ۱۸ سالگی رسید.

عایشه قادر بود که هر موضوع دلخواه را با محمد به گفتگو بگذارد. او گاه با محمد اختلاف پیدا می‌کرد و هرگاه محمد زن تازه‌ای می‌گرفت عصبانیت خود را اظهار می‌کرد. او گاه نه تنها خود علیه محمد می‌شورید که دیگر زنان را نیز به این امر تحریک می‌کرد. او تا آنجا پیش رفت که در رابطه با برخی از آیات قرآن که از آسمان نازل می‌شد با محمد به مخالفت برخاست. یکبار در یکی از این آیات، خدا به پیامبر اجازه داد که هر تعداد زن که می‌خواهد به نکاح خویش در آورد. عایشه با تندى تمام در برابر این امر گفت: «خدا همیشه تمایلات تو را فوری تأمین می‌کند.» واقعه به روایت

محمد ابن عمر ابن علی ابن ابیطالب چنین است: «پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم زنده بود که خدا به او حق داد هر تعداد زن که بخواهد بگیرد و به او گفت «هر تعداد از آنان [زنان] که خواهی به نکاح خویش در آر» و آنگاه که این آیه نازل شد، عایشه گفت: «واقعاً که خدا تمایلات تو را فوری بر آورده می کند.»<sup>۲۷</sup>

بسیاری از زنان امروز عرب سنت عایشه و دیگر زنانی را که بر روی حق خویش ایستادگی کردند به ارث برده اند. در عین حال اکثریت زنان در جهان عرب در زیر بار سنگین جامعه طبقاتی پدر سالار از پا درآمده اند و زندانی خانه، حجاب و نظامی شده اند که آنان را از شرکت در زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه شان باز می دارد.

### مأخذ:

- ۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، (انتشارات دارالتحریر، قاهره، ۱۹۷۰)، ج ۸، ص ۳۵۲
- ۲- عبدالرحمن الشرفاوی، محمد رسول الحرّیه، (کتاب الهلال، قاهره، ۱۹۶۷)، ص ۲۱۷.
- ۳- محمد بن سعد، همان مأخذ، ص ۱۷۱.
- ۴- همان مأخذ، ص ۱۷۲.
- ۵- همان مأخذ، ص ۹.
- ۶- عبدالله عقیفی، المرأة العربیه فی جاهلیتها و اسلامها، (انتشارات داراحیاء الکتب العربیه، مصر، ۱۹۲۱)، ص ۱۹۵۰.
- ۷- جواد علی، تاریخ العرب قبل الاسلام، (بخش کتابهای مذهبی، انتشارات مجمع علمی العراقی، ۱۹۵۵)، ج ۵، ص ۶۷ به بعد.
- ۸- در معنای کلمه انثی، لسان العرب، جلد ۲، صفحه ۴۱۶ می گوید: در قران کریم آمده است که «اینان أنثی جز او را می خوانند» چرا که عربان لات و عزی و خدایان مؤنث دیگری از این قبیل را می پرستیدند.
- ۹- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۰۲.
- ۱۰- همان مأخذ، همان جا.
- ۱۱- عادل احمد سرکیس، الزواج و تطور المجتمع، (انتشارات دارالکتب العربی، قاهره، ۱۹۶۷)، ص ۱۰۸.

۱۲- شیوه مشابهی در مناطقی از هند در حوالی معابد هندو رواج دارد. / زنان به کاهن محل مراجعه می کنند و از او می خواهند که آنان را از نازایی شفا دهد. زن نویسنده ای بنام امریتا پریتمن ( Amerita Pritman ) در یکی از داستانهای معروف خود بنام آن مرد توضیح می دهد که این عمل چنان در خفا و سری انجام می شود که فقط خود زن و کاهن مربوطه می دانند که در بین آنان چه می گذرد.

13. Lester F. Ward, *Pure Sociology*, (Macmillan. 1914) p. 353.

- ۱۴- محمد ابن سعد، همان مأخذ بالا، صفحه ۱۰۷
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۱۳۱.
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۱۲۹.
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۱۳۰.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۱۳۸.
- ۱۹- امام ابو حامد الغزالی، *احیاء علوم الدین*، (انتشارات دار الشعب، قاهره، ۱۹۷۰)، فصل سوم، ص ۷۳۴.
- ۲۰- همان مأخذ، همانجا.
- ۲۱- محمد ابن سعد، همان مأخذ، ص ۱۳۷
- ۲۲- مراجعه کنید به غزالی، *مأخذ فوق*، ص ۶۹۸.
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۱۳۷.
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۱۳۷.
- ۲۵- عایشه بخاطر رنگ صورتش حمیراء خوانده می شد. به احمد خیرت، *مرکز المرأة فی الاسلام*، (دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۵)، ص ۶۴ مراجعه کنید.
- ۲۶- الشیخ عبدالله العفیفی، *المرأة العربیة فی جاهلیتها و اسلامها*، ج ۲، ص ۱۳۶.
- ۲۷- محمد ابن سعد، *مأخذ فوق*، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.



# ۱۶- عشق و جنسیت

## در زندگی عرب

یک اثر مشهور هنری بنام هزار و یکشب از طرف بسیاری از محققان و نویسندگان غربی که خود را «شرقشناس» می‌نامند بعنوان یک منبع اطلاعاتی برای مطالعه زندگی عرب بکار گرفته شده است. اینان داستان‌های هزار و یکشب و بخصوص داستان‌های مربوط به عشقبازی‌ها و روابط جنسی آن را بیانگر خصوصیات مردم عرب می‌گیرند و می‌پندارند که این داستان‌ها به عنوان کلیدی درهای «روح عرب» را به روی آنان می‌گشاید و به آنان اجازه می‌دهد که به عمق قلب و مغز عرب راه یابند.

در حالی که هرکس با اندک اطلاعی از ادبیات عرب بخوبی می‌داند که داستان‌های هزار و یکشب تنها انعکاسی جزئی و یک طرفه از زندگی و رؤیاهای عشقبازی‌ها، عیاشی‌ها، دسیسه‌ها و غارت‌های یک بخش بسیار کوچک از جامعه عرب بیش از ده قرن پیش است. من نمی‌دانم که تمدن اروپایی در آنموقع در چه سطحی بوده و وضع علم و هنر در جامعه آن روز غرب تا بکجا رسیده بوده است، ولی حداقل می‌توانم این را بگویم که جامعه عرب سطحی بمراتب پیش‌رفته‌تر از همتای غربی خود داشته است. دانشمندان، نویسندگان و محققان زیادی هستند که در مقایسه جهان عرب با جهان غرب مثال‌های خود را از یک دوره تاریخی که اکنون بیش از هزار سال کهنه شده است گرفته‌اند. انسان باید حافظه بسیار ضعیفی داشته باشد که فراموش کند گذشت نیمی از تاریخ مسیحیت در طول زمان چه تأثیری داشته است. چگونه می‌توان تفاوت عظیم خصوصیت عرب روزگار هزار و

یکشب و پرواز قالیچه‌های جادویی را با اندیشه غربی دوران ویکتوریا (قرن نوزدهم) که پاکی چون حجابی ضخیم وجوه فاسد و برافروخته یک جامعه ریائیه را پوشانده بود، توصیف کرد؟<sup>۱</sup> آیا این صحیحتر و علمی‌تر نبود اگر مطالعه‌ای مقایسه‌ای از شیوه زندگی مردان عرب و اروپایی همان دوره یا حداقل دوره قرون وسطی صورت می‌گرفت که روحانیون اروپایی بمثابه تحصیلکردگان زمان، زنان متهم به جادوگری را به تشریح و قیح‌ترین توصیفات جنسی وا می‌داشتند، و در زیر شکنجه‌های طاقت‌فرسا آنان را به جنایاتی وادار به اعتراف می‌کردند که خود به آنان القا کرده بودند؟<sup>۲</sup>

این تصویر عرب زن باره‌ای که حرم وسیعی از زنان را یدک می‌کشد، حتی امروز نیز با اصرار مشکوکی در غرب حفظ شده است. فیلم‌ها، مجلات و روزنامه‌هایی که از تهیه‌کنندگان غربی و تاریکخانه‌های انحصارات غرب صادر می‌شود بدون استثنا مردان عرب را چنان تصویر می‌کنند که پشت دامن زنان یورتمه می‌روند، پستان‌های درشت زنان موبور طنز آماج نگاه‌های تشنه آنان است، و بیحساب پول خرج می‌کنند و یا اشتهای سیری‌ناپذیر خود برای الکل و عشق‌بازی را فرو می‌نشانند. در طرف مقابل، در این فرآورده‌های غرب، زن عرب، موجودی طنز، مرموز، دسیسه‌گر، در حال پیچ و تاب در رقص‌هایی شبیه مار با نمایش شکم‌های عریان و لنبرهای لرزان و دلفریبی مردان، با احساسی داغ، هم‌چون زنان کاخ‌های هزارویکشب و کنیزان دربار خلیفه هارون‌الرشید، تصویر شده است.

چگونه می‌توان پذیرفت که این تصویر مخدوش از زن و مرد عرب نمایانگر زندگی و خصوصیت حقیقی آنان در جهان عرب امروز باشد؟ شخصاً معتقدم که این تصویر حتی نمایانگر زنان و مردان زمان هارون‌الرشید نیز نیست. این تصویر شاید بعنوان انعکاس وجوه خاصی از زندگی حکمرانان کاخ‌ها و معشوقه‌های آنان در روزگاران رفته، تا حدی اصالت داشته باشد؛ ولی در مقایسه با توده وسیع عربان، آنان که بدون امکان و شانس تجربه مخده‌های ابریشمین، گوشت لطیف و شرابخواری‌های افسانه‌ای، زندگی سخت و مشقت‌باری را طی می‌کردند، اینان اقلیت فوق‌العاده ناچیزی بیش

نبودند. زندگی جنسی شاهان و شاهزادگان، در گذشته و حال، در غرب متمدن و شرق سنتی، در جنوب خط استوا یا شمال آن، از یک طرح مشترک، که پیچیدگی یا سادگی و دیگر آزاری یا هرزگی کم و بیش مشابهی دارد، برخوردار است.

بنابراین، داوری‌های عام درباره طبیعت کلی عربان، و بخصوص مردان جهان عرب، بعنوان موجودات شیفته جنس‌بازی و کسانی که بیش از مردان سایر مناطق و کشورها به لذات بدنی تمایل دارند ناعاجیب و بی‌پایه است. هدف این داوری‌ها تحکیم و حفظ تصویر مخدوش قوم عرب در ذهن مردم جهان، سیاه کردن چهره حقیقی مبارزات استقلال طلبانه مترقیانه و سرنوشت‌ساز آنان، و تسهیل کار نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی است که به این وسیله به حیات و بقای خویش ادامه می‌دهند.

به عقیده من، آزادی به همه اشکال خود، اعم از آزادی جنسی، فکری، اجتماعی یا اقتصادی یک ضرورت برای هر مرد و زن در همه جوامع است. در عین حال، احساس من این است که آزادی جنسی که با تکامل جامعه سرمایه‌داری نو همراه بوده است گسترشی یک جانبه داشته و با گسترشی بموازات آن در آزادی‌های اجتماعی و اقتصادی ارتباط نداشته است. این امر، انگیزه‌های حقیقی مکنون در ورای مبارزات روزافزون و پیوسته‌ای را، که زنان و مردان را به ترک کامل اعتقادات و تابوهای جنسی می‌خواند، مشکوک جلوه می‌دهد. بعلاوه، این موضوع امکانات پیشرفت و تکامل بشر را نیز به خطر می‌اندازد، چرا که توسعه یک جانبه‌ای که کلیت حیات را در نظر نگیرد تنها می‌تواند به انحرافات و نابسامانی‌های جدیدی منجر شود.

به این دلیل، ما اکنون شاهد این درک روزافزون هستیم که آزادی جنسی، بصورتی که امروزه در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته تبلیغ می‌شود، هیچ پاسخ یا راه حل معتبری در برابر مشکلات زندگی خصوصی و خوشبختی بشری ارائه نمی‌دهد، و این خود چیزی جز راهی دیگر و شاید زیرکانه‌تر برای گسترش فرهنگ مصرف، انباشت سود و تغذیه اشتها‌های سیری‌ناپذیر انحصارات

غول‌آسا نیست— تریاکی دیگر برای جذب و استعمال، تا بدین وسیله انرژی‌های بکار افتاده‌ای که بالقوه می‌تواند بصورت نیروی مقاوم و شورشی علیه همه اشکال استثمار بحرکت درآید تجزیه شود و به هرز رود.

جوامع شرقی و عرب، از این بابت تفاوتی با غرب ندارند. در این جا نیز عمدتاً ضرورت‌های اقتصادی است که ارزش‌ها، اخلاقیات و کیفیت رفتارهای جنسی را تعیین می‌کند. ضرورت‌های اقتصادی جامعه عرب، درجه بزرگی از آزادی جنسی را برای تأمین توالد زیاد اقتضا می‌کرد. شیوه چند زنی، در مقایسه با شیوه چند شوهری، از نظر تولید بچه بازده بمراتب بیشتری دارد. جامعه عرب بدوی بی دفاع در برابر سختی‌ها و ناملایمات زندگی صحرائی، از میزان مرگ و میر بالایی بخصوص در میان کودکان و نوزادان رنج می‌برد، و باید که این نقیصه را با توالد زیاد جبران می‌کرد. قدرت نظامی و اقتصادی قبیله‌ها و طایفه‌ها، در جامعه‌ای که از ابزار و ماشین‌های پیشرفته و سلاح‌های پیچیده محروم است، تا حد زیادی به شمار افراد آن بستگی پیدا می‌کند. علاوه براین، موجودیت خام و ساده زندگی بیابانی و فقر مفرط قبایل بدوی بمعنای آن بود که یک کودک با هزینه نگهداری کمی که داشت بتواند در تأمین نیازهای تولیدی قبیله نقش مفیدی داشته باشد، و به وظایفی از قبیل، پادویی یا چوپانی پردازد.

جنگ‌ها و نبردها جزئی ناگسستنی از زندگی قبیله‌ای بود و در فواصل مرتب رخ می‌داد، و تلفات زیادی از مردان می‌گرفت. این وضع مخصوصاً پس از آن که اسلام شروع به تحکیم و توسعه خود کرد بیشتر وجود داشت. کاملاً طبیعی بود که تهدید جدید (از طرف اسلام) حکمرانان همسایه و ادیان کهنه حاکم در مناطق مجاور را به مقاومت وادارد، و مسلمانان مجبور شوند برای تحکیم حکومت جدید خود به غزوات متعددی دست بزنند. نتیجه این غزوات تلفات سنگینی بود که بر مردان عرب وارد می‌شد، و عدم تعادل نسبت بین زن و مرد حاصل از این غزوات، با ورود دسته‌های بزرگ برده زنان اسیر از نبردهایی که مسلمانان در آن‌ها فاتح بودند بمراتب تشدید می‌شد.

ساده‌ترین و طبیعی‌ترین راه حل چنین وضعی این بود که به مردان اجازه گرفتن بیش از یک زن داده شود و بعلاوه آنان بتوانند از بین زنان اسیر یا

برده هر تعداد بخواهند بعنوان زن، صیغه یا کنیز خانگی انتخاب کنند. هر مردی متناسب با امکانات مادی خود چنین می کرد و این امکانات البته که نسبت به افراد متفاوت بود. با فراوانی زن، هر مردی به تعداد زنان در اختیار خود مباحثات می کرد، و هرچه این تعداد بیشتر بود او با اشاره به تعداد زنان ملتزم خود و قدرت جنسی و اجتماعی خود بر زنان احساس غرور بیشتری داشت. از سوی دیگر زنان برای کسب نظر مردان به رقابت می پرداختند و با عشوه گری و طنازی سعی داشتند آنان را به ازدواج یا عشق خود بکشانند.

این شاید عامل دیگری بود که به زنان عرب خصوصیت فعال و مثبت در عشق و جنسیت می داد، خصوصیتی کاملاً متضاد با برخورد منفعل اکثریت وسیع زنان در عصر جدید ما. عوامل دیگری که قبلاً یاد شد یکی میراث فرهنگ مدارسالاری بود که در جامعه آن روز عرب هنوز قوت داشت، و دیگری برخورد طبیعی تعلیمات اسلام که مانع از آن می شد تا هم چون مسیحیت، عشق و جنسیت گناه قلمداد شود. اسلام برخلاف مسیحیت، التذاذ جنسی را یکی از جاذبه های حیات و هم چنین پاداش های بهشتی پس از مرگ می شمرد. در نتیجه زنان عرب در گرایش مثبتانه بطرف جنسیت، در اظهار علاقه به مردان، در نمایش جاذبه های خود، و در گستردن تور خود حول مردی که مجذوب او می شدند تردیدی به خود راه نمی دادند. اینان شاید پا جای گام های مادر خود حوا می گذاشتند که با توانایی خود آدم را به اجابت خواهش خویش واداشت و او را قربانی فتنه<sup>۳</sup> خود کرد بطوری که آدم را از جنات سماوی به زمین خشک و سخت، ولی گرم و حیات بخش، فرود آورد و او را در آن جاودانه ساخت.

برای عربان، کلمه «زن» همواره کلمه فتنه را تداعی می کند. زنان عرب خصوصیت یک شخصیت مثبت و فتنه را باهم داشتند، تا آنجا که این ترکیب جزئی تفکیک ناپذیر از فرهنگ اجتماعی عرب شناخته می شد، و یکی از عناصر اصلی آن اعتقاد به قدرت جنسی زنان و توانایی آنان برای به فتنه کشاندن جامعه از طریق دلفریبی و طنازی بود. در این جا کلمه فتنه به معنای دیگری یعنی شورش، قیام، توطئه یا هرج و مرج به کار می رفت و

می توانست نظم موجود مستقر به وسیله خدا (که بنابراین نباید بهم بخورد) را دستخوش تزلزل کند. از این جا این مفهوم بدست آمد که زندگی تنها در صورتی می تواند روال عادی خود را طی کند، و جامعه در حالی می تواند از خطرات متوجه به ساخت و ثبات خویش یا تهدید به نظام اجتماعی حاکم در امان ماند که مردان نیازهای جنسی زنان خویش را برآورده کنند و آنان را راضی نگهدارند و عفتشان را حراست کنند. اگر این شرایط فراهم نمی شد، از آنجا که عفت زنان به تردید می افتاد فتنه در جامعه برپا می شد و در نتیجه ممکن بود شورش و ناراحتی در جامعه آغاز بگیرد. برای برقراری صلح در بین مردان، عفت زنان باید حفظ می شد، وظیفه ای که با توجه به خصوصیت فتنه (شورانگیزی) زنان چندان ساده نبود.

سهم اسلام در توجه به مسئله عشق، جنسیت و روابط بین زن و مرد تا آن جا که من می دانم هیچگاه بدرستی ارزیابی نشده و دقت لازم را کسب نکرده است. در عین حال، وجوه ضد و نقیض بجا مانده در جامعه اسلامی، در یک گرایش کاملاً متضاد دیگر انعکاس یافته است که در سراسر تعلیمات اسلام بچشم می خورد، و خود ادامه منطبق خشک، ارتجاعی و محافظه کارانه ای است که بر مفاهیم و تجربه یهودیگری و مسیحیت در مقولات مربوط به جنسیت حاکم بوده است.

اسلام وارث آن تصویر قدیمی حوا و زنانی است که به عنوان پیروان نزدیک شیطان و ابزار فعل او شناخته شده اند— بدن زن در واقع قلمرو حکومت شیطان است. یک ضرب المثل معروف عربی می گوید: «هرگاه زن و مردی به هم می رسند، سومی آنان شیطان است.» پیامبر محمد علی رغم درک و محبتی که نسبت به زنان دارد اخطار می کند که: «پس از آن که من از میان شما بروم، بزرگترین خطری که امت مرا تهدید می کند و ممکن است آن را به هرج و مرج بکشاند، زنانند.»<sup>۴</sup>

این برخورد نسبت به زنان در سراسر تفکر اسلامی برجسته است، و زن بدلیل قدرت جاذبه یا «فتنه» اش همواره بعنوان منبع خطری برای مرد و جامعه شناخته شده است. در برابر این دلفریبی زنان، مرد بصورت یک موجود بیدفاع

و خالی از امکانات مقاومت و موضعگیری مستقل، تصویر شده است. گرچه این اندیشه نوری در اسلام نبود ولی با ورود به فرهنگ اسلامی ابعاد تازه‌ای یافت و به وسیله بسیاری از احادیث تحکیم شد.

به این صورت، زن در نزد عربان بعنوان یک منبع خطر برای مرد و جامعه شناخته شد و تنها راه احتراز از این خطر این بود که او را در خانه بنشانند تا با این یا آن یک تماس نداشته باشد. اگر بهر دلیل زن باید از چهار دیواری زندانش بیرون می‌آمد همه پیش‌بینی‌های لازم صورت می‌گرفت تا مباد دلفریبی او چشم کسی را بخود جلب کند. به این جهت او همچون ماده منفجره‌ای که باید خوب بسته بندی شود در کیسه‌ای از چادر و زوبند و عبا پوشانده می‌شد و از خانه بیرون می‌آمد. در برخی از جوامع عرب، این دقت در پوشش بدن زن تا آن جا بود که پیدایش یک انگشت زن برای یک لحظه نیز یک منبع بالقوه «فتنه» بشمار می‌رفت که ممکن بود به هرج و مرج، قیام، شورش و سرنگونی کامل نظام حاکم منجر شود!

اسلام به این ترتیب، فیلسوفان و فقیهان خود را با دو مفهوم متناقض و از نظر منطقی مانعة الجمع روبرو کرد: ۱- جنس بازی یکی از التذاذات و جاذبه‌های حیات است، ۲- بدنیاال جنسیت افتادن، به «فتنه» در جامعه - یعنی بحران، هرج و مرج و نابسامانی - منجر می‌شود.

تنها راه خروج از این بن‌بست، و تنها طریقی که می‌توانست این نظرات متضاد را با یکدیگر تلفیق کند، این بود که چارچوبی برای جنسیت تعیین شود که از یک سو جامعه از «فتنه» در امان ماند و از دیگر سو تولید فراوان نسل و حداکثر التذاذ را در محدوده فرامین الهی فراهم کند.

امام غزالی توضیح می‌دهد که چگونه مشیت الهی و حکمت بالغه‌اش در این واقعیت که شهوت جنسی را هم در مرد و هم در زن آفریده متجلی است. جمله معروف پیامبر که گفت: «ازدواج کنید و چندان شوید» مبین این امر است. «از آنجا که خدا را از خود را بر ما آشکار کرده و ما را دقیقاً به آنچه باید بکنیم راه نموده است، خودداری از ازدواج چنان است که از کشت زمین دست بکشیم و بذر را تلف کنیم. این بمعنای آن است که ابزار

بمفیدی را که خدا برای ما آفریده بی مصرف بگذاریم، و بنابراین جنایتی است علیه حکمت آشکار و هدف‌های روشن خلقت، هدف‌هایی که به خط آسمانی بر آلات جنسیت نگاشته شده است.»<sup>۵</sup>

ازدواج برای غزالی، بجز تولید مثل، به منظور مصونیت از شر، شکستن نوک تیز شهوت، اجتناب از خطرات احساس عشقی، بستن چشم از آنچه که نباید ببیند، حفظ عورت جنسی زنان و پیروی از دستورالعمل پیامبر ما نیز هست که گفت: «آن که ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ کرده است. پس بر او باد که برای نیم دیگر از خدا ترس کند.»<sup>۶</sup>

تفکر اسلامی به قدرت و توانایی شهوت جنسی، هم در مرد و هم در زن، اذعان دارد. فیاض ابن نجیح می‌گوید: «وقتی آلت جنسی مرد بلند می‌شود دوسوم مذهبش از دست رفته است.» یک تفسیر نادر که از ابن عباس در ذیل آیه «ومن شر غاسق اذا وقب» نقل شده این است که:

بلند شدن آلت جنسی مرد یک ابتلای بزرگ است، چرا که در برابر این آلت تحریک شده، نه با عقل و نه با مذهب نمی‌توان مقاومت کرد. این آلت از هر ابزاری که شیطان علیه بنی آدم بکار می‌گیرد قوی‌تر است، و سخن پیامبر علیه السلام که گفت: «من مخلوقی کم دین و کم خرد ندیدم که در غلبه بر مردان خردمند از شما [زنان] توانا تر باشد»، ناظر به همین معنی است.<sup>۷</sup> پیامبر هم چنین به مردان اخطار کرد: «به خانه آنان که عضوی از ایشان غایب است» — یعنی خانه زنانی که شوهرانشان بیرونند — «وارد نشوید که شیطان چون خون گرم از یکی از شما بیرون دود.» و ما گفتیم: «و از تو پیامبر نیز؟» و او جواب داد: «و از من نیز، ولی خدا حمایت خود را به من ارزانی داشته، و لذا شیطان در برابر من تسلیم شده است.»<sup>۸</sup>

از آنچه که در بالا آمد روشن است که عربان بطور عادی و آزاد با محمد سخن می‌گفتند، و او را چون خود بشری معمولی به حساب می‌آوردند. اگر او می‌گفت که شیطان در خون آنان جریان دارد آنان سخن را برمی‌گرداندند که شیطان در خون او نیز باید جریان داشته باشد. در مقابل، محمد اذعان می‌کرد که او با آنان تفاوتی ندارد، جز این که خدا به نجات او



برخاسته و شیطان را در برابرش تسلیم کرده است. کلمه عربی که در این عبارت بمعنی تسلیم بکار رفته، «آسَلَمَ» است که به معنای مسلمان شدن (صلح کردن) بکار می رود. معنی سخن محمد بنابراین چنین می شود که شیطان به محمد اسلام آورده است. محمد همین نکته را در جای دیگر تأکید کرده است: «مَنْ از دو جهت بر آدم فضیلت یافتم. زن آدم او را به نافرمانی تحریک کرد، در حالی که زنان من مرا در اجرای فرمان الهی کمک می کنند. شیطان آدم یک کافر بود، در حالی که شیطان من مسلمانی است که جز به خوبی مرا نمی خواند.»<sup>۹</sup>

به این ترتیب، اسلام تلقی یهودیت درباره حوا، بعنوان زنی که خدا را نافرمانی کرد، و درباره جنسیت، بعنوان چیزی که اساساً به زنان و شیطان مربوط می شود، را به ارث گرفته است. از سوی دیگر، مرد گرچه از احساس جنسی فوق العاده قوی برخوردار است، جز در صورتی که بوسیله شیطنت و دلفریبی زن تحریک شود، مرتکب گناهی نمی شود. به این دلیل برای او مقرر شده که زن بگیرد، و به این وسیله خود را از شر شیطان و وسوسه های جادویی زنان حفظ کند.

اسلام مردان را به زن گرفتن تشویق می کند. محمد پیامبر مسلمانان به آنان می گوید: «ازدواج سنت من است. هر که روش زندگی مرا دوست دارد باید که سنت مرا پیروی کند.»<sup>۱۰</sup>

اسلام علیرغم این که وجود غریزه جنسی را هم در مرد و هم در زن می پذیرد تمام محدودیت های جنسی را بر دوش زنان می گذارد و فراموش می کند که تمایلات جنسی زنان نیز به همان اندازه مردان قوی است. اسلام هیچگاه احساس جنسی عمیق مردان را نادیده نگرفته و بنابراین راه حلی را پیشنهاد کرده که ارضای آن را تأمین کرده است.

تاریخ اسلام شاهد مردانی است که صدها زن گرفته اند. در این باره نیز می توان از امام محمد غزالی نقل قول کرد: «در باره حسن ابن علی گفته شده که زن زیاد می گرفت و تا دو بیست زن داشته است. گاه او چهار زن یکجا می گرفت یا چهار زن را یکجا طلاق می داد و بجای آنان زن

می گرفت. پیامبر علیه الصلوة والسلام به حسن ابن علی گفت: تو در خوی و آفرینش به من شبیه هستی»<sup>۱۱</sup> پیامبر یکبار درباره خود گفت که قدرت جنسی چهل مرد را دارا است.<sup>۱۲</sup> غزالی اذعان دارد که شهوت جنسی مردان بسیار قوی است، و این که: «بعضی از طبایع مملو از احساس جنسی هستند و یک زن نمی تواند آن را کفایت کند. این گونه مردان بهتر آن است که بیش از یک زن گیرند و می توانند که تا چهار زن گیرند.»<sup>۱۳</sup>

برخی از صحابه نزدیک پیامبر که زندگی مرتاضانه ای را پیشه داشتند گاه روزه خود را ابتدا با جماع افطار می کردند. در موارد دیگر، اینان قبل از نماز مغرب با زن همخوابه می شدند و بعد غسل می کردند و نماز می گزاردند. این امر به آن منظور صورت می گرفت که خاطر را از هرچه غیر خدا است خالی کنند و در عبادت تمرکز فکر بیابند. به این وسیله بود که وسوسه های شیطان از بدن دفع می شد.

غزالی اندیشه های خود را پیش تر می برد و می گوید: «از آنجا که غریزه جنسی وجهی غالب از طبیعت عربان بود، آنان مجاز بودند که در صورتی که این غریزه سرکشی کند و ایمان آنان را به خطر اندازد از زنان برده برای خود بگیرند. گرچه چنین ازدواجی ممکن بود به تولد بچه ای بینجامد که برده بماند، ولی تولید یک بچه برده بمراتب خطایی کوچکتر از برباد دادن ایمان شخص بود.» غزالی ظاهراً معتقد است که حفظ ایمان، جز در صورتی که مردان بتوانند هر تعداد زن که می خواهند بگیرند، عملی نیست ولو که این امر برای آینده و منافع فرزندان حاصل از این ازدواج ها زیان داشته باشد.

روشن است که اسلام در آن جا که به ارضای تمایلات جنسی مردان مربوط می شود خیلی نرم بوده است. این امر حتی در صورتی که به برده کردن فرزندان و ستم به مخلوقات بیگناه منجر می شد، یا اگر به بهای محرومیت حقوق همسری یک زن برده، و محرومیت فرزندان او از حقوق آزاد بچه متولد از یک آزاد مادر، تمام می شد نیز صادق است.

سؤال اجتناب ناپذیری که در برابر این واقعیات قرار می گیرد این است که: «چرا مذهب تا این حد در برابر مرد انعطاف پذیر بوده است؟» چرا

مذهب با این که پذیرفته است که تمایلات جنسی زن اگر نه بیشتر که در حد تمایلات جنسی مرد است، علیرغم آن که از زن خواسته تا خود را به یک شوهر محدود کند، از مرد نخواسته است که به یک زن اکتفا کند؟ چرا مذهب تا آن حد نیازهای مردان را درک کرده و به آن‌ها پاسخ مثبت داده است که منافع خانواده، زنان و حتی کودکان را فدا کرده است تا تمایلات آنان را ارضا کند؟ چرا، بعکس، تا آن حد نسبت به زنان خشونت به خرج داده که اگر زنی به مردی جز شوهرش نظر داشته باشد بتواند به مرگ محکوم شود؟

اسلام ازدواج را تنها نهادی شناخته است که در درون آن مقاربت جنسی اخلاقاً بتواند بین زن و مرد برقرار شود. روابط جنسی اگر خارج از این چارچوب صورت می‌گرفت فوراً گناه و فاسد شمرده می‌شد. مرد جوانی که جامعه امکانات ازدواج یا خرید کنیز از بازار یا گرفتن صیغه را برایش فراهم نکرده بود راهی برای صرف یا آزاد کردن انرژی‌های فشرده جنسی خود نداشت. حتی استمنای نیز مجاز دانسته نمی‌شد.

یک بار از ابن عباس خواسته شد که نظرش را درباره استمنای بگوید. او پاسخ داد: «اف و تف. ازدواج با کنیز از استمنای بهتر است، و استمنای برزنا ترجیح دارد.» بنابراین یک جوان ازدواج ناکرده یکی از سه شر را باید انتخاب کند. از همه کم‌شرتر آن که برده زنی بگیرد و بچه برده‌ای به دنیا آورد. بعد از آن استمنای است، و از همه گناه آلوده‌تر زنا است.<sup>۱۴</sup>

از این سه عمل شر، فقط دوتای اولی می‌توانست از نظر اجتماعی قابل تحمل باشد. در عین حال، نهاد ازدواج معنای متفاوتی برای مرد و زن داشت، و حقوق شوهر بمراتب با حقوق زن متفاوت بود. در واقع شاید کاربرد اصطلاح «حقوق زن» صحیح نباشد چرا که در نظام اسلامی خانواده، زن دارای هیچ حقوق انسانی نیست، مگر این که بپذیریم که در نظام بردگی یک برده دارای حقوقی است. ازدواج، تا آنجا که به زن مربوط می‌شود چیزی شبیه بردگی برای برده، یا زنجیر و وابستگی زمین برای دهقان وابسته به زمین است. غزالی لب این حقیقت را آنجا که از حقوق شوهر بر زن یاد می‌کند به روشنی بیان کرده است: «بیان گویای مسئله این است که ازدواج نوعی از بندگی است. زن بنده مرد است و بنابراین وظیفه او اطاعت

مطلق از شوهر، در هر چه که او از زن بخواهد، است.»<sup>۱۵</sup> خود پیامبر گفته است: «زنی که بهنگام مرگ رضایت کامل شوهرش را به همراه داشته باشد در بهشت جا خواهد داشت.»<sup>۱۶</sup>

حقی که یک زن در اسلام دارد آن است که هم چون زنان دیگر شوهرش با او رفتار شود. در حالی که این «عدالت»، هم چنان که قرآن خود بیان کرده، غیرممکن است: «شما اگر هم هر چه کوشش کنید نتوانید که بین زنان خویش به عدالت رفتار بکنید.»<sup>۱۷</sup> پیامبر خود برخی از زنان را بر دیگران ترجیح می داد. برخی از اندیشمندان اسلامی بهمین خاطر شیوه چند زنی را مجاز نمی دانند، و معتقدند که ازدواج با بیش از یک زن در اسلام به شرطی که عملاً تحقق آن غیرممکن است، یعنی رفتار کاملاً مساوی با زنان مختلف و اجتناب از هر بیعدالتی نسبت به این یا آن یک، مشروط شده است. یک مرد مسلمان به زن تازه خود بیش از زن های قبلی علاقه دارد. در غیر این صورت، او انگیزه ای برای ازدواج جدید نداشت. عدالت در این مورد باید تساوی در محبت، و یا حداقل فقدان هر گرایشی که به زنی بیش از دیگری علاقه نشان داده شود و در نتیجه مورد ترجیح قرار گیرد، معنی شود.<sup>۱۸</sup>

برخی از اندیشمندان اسلامی دو آیه مربوط به این امر در قرآن را به گونه دیگری تفسیر می کنند: «هر تعداد زن که خواهید بگیرد، دو، سه یا چهار. اگر ترس از آن دارید که به عدالت رفتار نکنید، پس به یک زن اکتفا کنید.» و «شما نتوانید با زنان خویش به عدالت رفتار کنید، هر چه هم که تلاش کنید.»<sup>۱۹</sup> اینان معتقدند که عدالت در این مورد تنها به معنای آن است که برای زنان امکانات مادی مساوی برای تأمین نیازهایشان فراهم شود، وگرنه الزاماً به مفهوم تساوی در عشق و محبت شوهر نسبت به زنان نیست.<sup>۲۰</sup>

در هر صورت سؤال این است: کدام یک برای یک زن یا هر بشری که به حیثیت انسانی و شرف خود احترام می گذارد مهمتر است، عدالت در گرفتن چند قروش پول<sup>۲۱</sup> یا عدالت در محبت حقیقی و رفتار انسانی؟ آیا ازدواج تنها یک قرارداد تجارتي است که به موجب آن زن از شوهرش پولی دریافت می کند، یا این که یک تبادل عمیق احساسات بین یک مرد و یک زن است؟

حتی اگر ما غیرممکن را ممکن بگیریم و موردی را پیش بکشیم که مرد با زنانش به تساوی رفتار می کند، امکان ندارد که بتوان از این امر بعنوان یک «حق» یاد کرد؛ چرا که معیار اولیه و اساسی هر حقی این است که همه افراد بدون تبعیض یا تمایز از آن به تساوی بهره مند باشند. وقتی که یک مرد چهار زن اختیار می کند، حتی اگر تساوی رفتار با آنان را نیز فرض کنیم، به معنی آن است که هر زنی به نسبت یک چهارم مرد را برای خود دارد، در حالی که مرد چهار زن در اختیار گرفته است. زنان در این جا تنها باین مفهوم برابرند که از یک بیعدالتی بطور تساوی رنج می برند—هم چنان که در روزگاران گذشته، همه بردگان تحت نظام بردگی با یکدیگر «برابر» بودند. این به هیچ وجه نمی تواند بعنوان برابری، عدالت و یا حقوق برای زنان شناخته شود.

نظام های بردگی و فئودالی برای خدمت به منافع برده داران و زمین داران فئودال پیدا شد. به همین ترتیب، نظام ازدواج برای خدمت به منافع مرد به بهای منافع زن و فرزندان ایجاد شده است.

امام غزالی در توضیح بهره های ازدواج برای مردان چنین می گوید:

ازدواج فکر و دل مرد را از مشغولیات تدبیر منزل، پخت و پز و جارو، ظرفشویی و تأمین نیازهای روزمره آزاد می کند. اگر بشر از غریزه زندگی با یک همسر بی بهره می بود زندگی سختی در پیش داشت، چرا که او مجبور بود به تمام کارهای خانه برسد، و در نتیجه بیشتر وقت او تلف می شد و نمی توانست به کار و کسب معلومات پردازد. یک زن خوب که بتواند اوضاع خانه را روبراه کند، کمک بزرگی برای دین آدمی بشمار می رود. ولی اگر اوضاع در این محدوده به سامان نباشد، دل محل نگرانی ها و مشکلات خواهد شد، و زندگی را چیزهایی پر خواهد کرد که آرامش دل را از بین می برد. به همی دلیل سلیمان الدارانی گفته است: «یک زن خوب مخلوق این جهان نیست، چرا که به تو اجازه می دهد که به آخرت پردازی. او علاوه بر این که تدبیر منزل را بعهده می گیرد، غلیان احساسات و شهوت تو را نیز خاموش می کند.»<sup>۲۲</sup>

به این ترتیب، یک مرد نمی‌تواند به زندگی مذهبی خویش یا کسب معلومات به تمام و کمال پردازد مگر این که زنی در سرای او باشد که کلیه کارهای خانه را بعهده بگیرد، او را خدمت کند، غذا دهد، لباس‌های او را بشوید و نیازهایش را برآورده سازد. ولی آیا ما حق نداریم پرسیم: در مورد زن چه می‌گویید؟ او چگونه می‌تواند تمام و کمال به زندگی مذهبی یا کسب معلومات پردازد؟ روشن است که هیچ کس مسئله را از این زاویه ندیده است. گویی که این یک فرض محتمل است که زنان را به دین و معلومات کاری نیست، و یا این که کار زنان در زندگی جارو کردن است و پخت و پز و شستن لباس و تمیز کاری خانه، و تقبل کارهایی که غزالی از آن‌ها بعنوان سرچشمه حواس پرتی و دل‌نگرانی و سلب آرامش خاطر یاد کرده است.

چقدر روشن است که برای این که مرد بتواند بطور کامل وقت و نیروی خود را در فعالیت‌های علمی و فرهنگی متمرکز کند، نیروی فکری و نقش زن در این گونه فعالیت‌ها باید کاملاً ندیده گرفته شود. علاوه بر این، مرد مشکلات و مشغولیت‌های کار داخل خانه را، که مزاحم آسایش خاطر و آسودگی دل است، به عهده زن می‌اندازد و سپس او را به حماقت و ضعف اعتقادات مذهبی متهم می‌کند. زن تمام این زحمات را بدون حق الزحمه‌ای، جز غذا، لباس و سرپناهی که او را زنده نگاهدارد، به عهده می‌گیرد. مرد نه تنها با از کار انداختن فکر زن، یا حداقل بازداشتن آن از شکفتن استعدادهای علمی، فرهنگی و معلوماتیش، آن را بنفع خود استثمار می‌کند، و نه تنها زن را وا می‌دارد که تمام زندگی‌اش را وقف خدمت بی‌مزد برای مرد کند، بلکه او را برای ارضای تمایلات جنسی خویش به هر حدی که بخواهد به کار می‌گیرد. این یکی از وظایف زن شمرده می‌شود، و او باید به تمایلات مرد هر لحظه که بخواهد تن دهد. اگر زن از این وظیفه سرباز زند، بیمار شود، یا پدر و مادرش او را مانع شوند، حق مرد است که او را طلاق دهد و از حق نفقه نیز محروم کند.

از وظایف مقدس زن یکی هم اطاعت کامل شوهر است. او مجاز

نیست که با شوهر اختلاف پیدا کند، او را به سؤال بکشاند یا حتی با او در نکات خاصی به بحث بنشیند. از طرف دیگر، از مرد خواسته نشده است که از زن اطاعت کند. بعکس، این از حیثیت یک مرد بدور است که به آنچه که زنش می خواهد یا پیشنهاد کرده عمل کند. عمر بن الخطاب یکبار گفت: «با زنان مخالفت کنید که در مخالفت با آنان برکت است.» و نقل شده که: «زنان را به شور بگیرید و خلاف آنچه می گویند عمل کنید.» پیامبر علیه السلام گفت: «برده زن خویش هلاک شده است.» امام حسن از این پیش تر می رود و می گوید: «هرگاه مردی به دنبال خواهش ها و هوس های زن خویش برود، خدای او را در آتش های برزخ فرو اندازد.»<sup>۲۳</sup>

یکی از حقوق زن آن است که بهنگام ازدواج مهریه بگیرد، و هنگام طلاق نفقه از شوهر دریافت کند. بعلاوه، مرد موظف است در طول ازدواج او را غذا و لباس دهد و سرپناهی برای او فراهم کند. ولی زن نمی تواند شیچ شرطی در مورد خانه ای که قرار است در آن سکنی گزیند پیش بگذارد. خانه مذکور می تواند بسته به امکانات مادی شوهر کلبه ای گلین یا چوبین، یا یک خانه آجری زیبا باشد. زن نمی تواند مقدار مهریه، یا نفقه بعد از طلاق، یا غذا و لباسی را که باید شوهر فراهم کند از پیش تعیین نماید. تمام این ها، بسته به ارزیابی شوهر از امکانات مادی که در اختیار دارد و چگونگی مصرف آن، بوسیله خود شوهر تعیین می شود.

بنا به مقررات اسلام، زن می تواند بابت شیردادن به بچه اجرت مطالبه کند.<sup>۲۴</sup> اگر بچه دارایی شخصی نداشته باشد، شوهر موظف است از درآمد خود اجرت شیردادن را به مادر بپردازد. اگر بچه دارای امکانات مالی باشد از محل آن اجرت مادر پرداخت می شود. مادر حتی در برابر پیشنهاد اجرت، اجبار ندارد که بچه خود را از پستان شیر دهد. ولی این حق در یافت اجرت برای مادر تا وقتی است که زن دیگری نباشد که داوطلبانه بچه را شیر دهد و پدر به آن رضایت دهد. ولی اگر چنین زنی وجود داشته باشد، مادر نمی تواند برای شیر دادن بچه از شوهر خود اجرتی مطالبه کند.

در این جا نیز خواست شوهر تعیین کننده است، چرا که او می تواند با

پیدا کردن زنی دیگر، چه بصورت داوطلب یا با اجرت کمتر، پرداخت اجرت به مادر بچه را مانع شود.

مادر برای بزرگ کردن بچه هایش نیز می تواند اجرت مطالبه کند، ولی در این جا نیز شوهر مختار است که چنین کند، یا زنی دیگر را برای این کار بعنوان داوطلب یا با اجرت کمتر بگیرد.

این حقوق محدود که معمولاً با شرایط غیر ممکن همراه است، از هر اهمیتی تهی است و نمی توان به آن ارزش حقیقی داد. بعکس، این ها به مرد امکان می دهد که به محض این که مادر اجرتی بابت بچه مطالبه کند او را از پرورش بچه معاف دارد، و از این طریق در واقع مادر را مجبور کند تا برای حفظ بچه حق مطالبه اجرت را نادیده بگیرد. اکثریت وسیع زنان از این گرایش جامعه و خانواده ها بر مبالغه در تقدس وظیفه مادری نمی توانند در امان بمانند، و بنابراین چاره ای جز فداکاری برای کودکان و صرف هر چه که دارند، و از جمله حیاتشان، برای کودک ندارند. بنابراین، گذشتن از چند پیشیز برای اینان اهمیت چندانی ندارد.

استثمار یک زن و مادر را می توان از این واقعیت، که او وظایف حیاتی متعددی را بدون مزد انجام می دهد، دریافت. چنین زنی وظایف آشپزی، جارو کشی، نظافت، شستشو، خدمات خانگی، پرستاری، اداره خانه، و تعلیم و تربیت بچه ها را علاوه بر نقش خود بعنوان وسیله ارضای جنسی والتذاذ شوهر بعهدہ دارد. زن تمام این وظایف را در برابر غذا، پوشش و سرپناهی که برای ادامه حیات لازم دارد، انجام می دهد. او به این ترتیب کم مزدترین کارگر جامعه بشمار می رود.

استثمار زن بر این واقعیت استوار است که مرد به او پایین ترین مزدی را که در جامعه بشری قابل تصور است می پردازد. این مرد است که میزان مزد را بصورت چند پول سیاه، غذا، لباس و سرپناه تعیین می کند، و با همین مزد ناچیز، مرد سلطه خود را بر زن توجیه می نماید. مرد، هم چنان که قرآن می گوید، بدلیل این که وسیله معاش زن را فراهم کرده است قیمومت خود را بر او اعمال می کند.



به این صورت، سلطه مرد بر زن، بوسیله چند پول سیاهی که به او می‌پردازد، و هم با تحمیل سیستم تک شوهری تا مباد که مرده ریگ، او به دست بچه مرد، دیگری افتد، اعمال شده است. حفظ این توارث در واقع انگیزه اصلی قوانین غلاظ و شدادی است که برای تأمین وفاداری زن به شوهر و جلوگیری از اختلاط در شجره خانوادگی وضع شده است. و گرنه وضع این قوانین، هیچ نظری به تحکیم و تثبیت رابطه عشقی بین زن و مرد نداشته است. اگر در واقع، انگیزه اصلی قوانین ناظر بر وفاداری بین زن و شوهر حفظ عشق و دوستی بین آن‌ها بود، می‌بایست که این وفاداری به تسوی از هر دو طرف خواسته می‌شد. در صورتی که از آنجا که تنها زن است که باید به سیستم تک همسری تن دهد ولی شوهر می‌تواند با اتخاذ همسران متعدد روابط جنسی چندگانه داشته باشد، بخوبی روشن می‌شود که وفاداری در ازدواج نه یک ارزش اخلاقی بشری که یک ابزار سرکوب اجتماعی است، که علیه زن بکار گرفته شده تا توارث و جانشینی مرد دست نا خورده بماند. بنابراین، زنای محصنه زن و زیر پا گذاشته تعهد نکاحی خود بهنگام ازدواج، معنایی جز بهم ریختن توارث و شجره خانوادگی پدری نخواهد داشت.

می‌بینیم که پول، پایه اخلاقیات، و حداقل اخلاقیات جامعه‌ای است که مالکیت، استثمار و توارث، خاصه‌های نظام اقتصادی آن بشمار می‌روند. در حالی که در مذاهب فرض بر آن است که اخلاقیات حقیقی بر ارزش‌های انسانی بنا شده است. قرآن صریحاً می‌گوید: «نه اموال و نه اولاد شما نتواند شما را به من نزدیک کند.» و «گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.»<sup>۲۵</sup>

قبلاً گفتیم که چگونه جامعه به طبیعت قوی یبولوژیک و جنسی زن، که آن را با قدرت شیطانی مقایسه می‌کرد، پی برد. از این جا بود که جامعه برای حفظ عفت و وفاداری زن باید رابطه او را با هر مرد دیگری، بجز شوهر و محارم او از قبیل پدر، برادر، عمو و دایی، قطع می‌کرد. و در واقع علت اصلی جدا انجمنی \* زن و مرد و تحریم اختلاط بین آن‌ها، که با زندگی کردن زن

**Segregation** \* جدا کردن دو گروه جنسی (نظیر زن و مرد) و یا نژادی (نظیر سیاه‌پوست و سفیدپوست) در چهارچوب نظام و مقررات رسمی م.

در چهار دیواری خانه عملی می شد، همین بود. این خانه نشینی زن سه هدف مرتبط با یکدیگر را تحقق می بخشید:

۱- وفاداری زن به شوهر را تأمین می کرد، و او را از اختلاط با مردان بیگانه باز می داشت.

۲- به زن اجازه می داد که وقت خود را تماماً به خانه داری و خدمت به شوهر، فرزندان و کهنسالان خانواده صرف کند.

۳- مردان را از خطر وسوسه دلفریبانه پر قدرت زن که بگفته برخی از فلاسفه مسلمان می تواند «دوسوم عقل آنان را بر باید و آنان را از اندیشه در باره خدا، دین و علم باز دارد» حفظ می کرد.

فلاسفه اسلامی که چنین اندیشه هایی را ابراز می دارند از داستان آدم و حوا تأثیر پذیرفته اند، و هر زنی را هم چون حوا می پندارند که قدرتی خطرناک و خرابکارانه نسبت به جامعه، مرد و دین از خود بروز می دهند. اینان معتقدند که مدیّت در مبارزه تدریجی بشر علیه این نیروی شیطانی بنا شده تا آن را تحت کنترل در آورد، و مرد را از آسیب پذیری در برابر این خطر که می تواند او را از ادای وظیفه در برابر خدا و جامعه باز دارد حفظ کند.

برای این که جامعه و مذهب از این خطرات در امان بمانند لازم بود که جنس زن و مرد از یکدیگر جدا نگهداشته شوند، و زن را هرگاه لازم باشد با آهن و آتش رام کنند؛ چرا که تنها آهن و آتش می توانست بردگان را به تسلیم در برابر قوانین ظالمانه استثماری وادارد. وضع زن در ازدواج حتی از برده نیز بدتر است، چرا که زن هم از نظر اقتصادی و هم از نظر جنسی مورد استثمار قرار می گیرد- علاوه بر سرکوب اخلاقی، مذهبی و اجتماعی که برای تحقق این استثمار دو گانه علیه زن بکار رفته است، بردگان حداقل در برابر کارشان مزد یا پاداشی می گرفتند، ولی زن باید که خدمت شوهر، کودکان و کهنسالان خانواده را بدون مزد انجام دهد. برده هم چنین امکان آن را داشت که روزی ارباب او را آزاد کند و سپس بعنوان یک آزاد مرد از حقوق مساوی با دیگر آزاد مردان و از جمله حق داشتن عقل و دین برخوردار شود. ولی یک زن، مادام که یک زن باشد، هیچ گاه نمی تواند از عقل و

دینی هم چون یک مرد برخوردار شود، چرا که زنان «ناقص الایمان اند و ناقص العقل.»

از آنجا که مرد نسبت به زن از خرد و حکمت بیشتری برخوردار شده است، این حق طبیعی او و فقط او است که وظایفی از قبیل حکومت، قانونگذاری و پیشوایی را بر عهده بگیرد. یکی از شرایط اولیه امامت یا ولایت در اسلام مرد بودن است.<sup>۲۶</sup> تقوی و علم و توانایی، شرایط بعدی آن هستند. از آنچه که گذشت، می توان اندیشه های برخی از متفکران اسلامی برای حل مسئله زن و جنسیت را که در فرهنگ اسلامی غالب بوده است به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- «مردان قائم بر زنانند»، چرا که اینان از مال خویش آنان را نفقه کنند و چرا که مردان در خرد و تقوی و دانش و دین بر زنان سرزند. حکومت از آن شوهر است، و اطاعت و وظیفه زن.

۲- انرژی مرد باید که در عبادت، اعمال مذهبی و تحصیل علم صرف شود، و باین منظور باید که زنان کار خانه و خدمت مرد از نظر غذا و شستشو و هم رعایت حال کودکان و کهنسالان را بعهده بگیرند.

۳- برای این که مرد بتواند بدون مشغولیت ذهنی به کار دین و پرستش و تحصیل علم و وظایف اجتماعی پردازد باید که از نظر جنسی ارضا شود. ارضای جنسی از طریق ازدواج تأمین می شود، که علاوه بر تولید نسل یکی از لذایذ بهشتی را برای مرد فراهم می دارد، تا او را به اعمال صالح برای رفتن به بهشت تشویق کند. این حق مسلم مرد است که هر تعداد زن بخواهد از طریق ازدواج یا کنیز بگیرد. جلق شرآست و زنا از آن بدتر.

مردانی که جز از طریق جلق (هم چون نوبالغان) و یا زنا (تهیدستانی که استطاعت ازدواج یا خرید کنیز را ندارند) نتوانند شهوت خود را ارضا کنند، از ارضای این غریزه منع شده اند و باید که پاکدامنی پیشه کنند. «آنان که نکاح نمی یابند باید که پاکدامنی پیشه کنند تا خدای آنان را از فضل خویش بی نیاز کند.»<sup>۲۷</sup>

۴- قدرت و سوسه و دلفریبی زن خطر و منشأ ویرانی است. پس مرد باید که

از این فتنه در امان بماند و این مهم تنها از طریق زندانی کردن زن در خانه انجام پذیر است. مردی که دچار وسوسه‌های زن شود در معرض نابودی قرار می‌گیرد و آنچنان که ابراهیم ادهم گفت: «آن کس که به ران زنان گرفتار شود هیچگاه منشأ چیزی نخواهد بود.»

۵- زنان باید که جز به ضرورت، هم چون بیماری یا مرگ، به دنیای مردان بیگانه پا نگذارند. اگر زنی باید که از خانه بیرون شود، او می‌بایست تمام بدن خود را بپوشاند و زیباییها و جاذبه‌های جنسی خود را از دید نامحرم پنهان دارد.

هم‌چنان که گفته شد این پوشیدگی زن، که نه در صدر اسلام و یا در زمان حیات پیامبر و بلکه بعدها در جوامع عرب شیوع یافت (و تا به امروز نیز برخی از کشورهای عرب همانند عربستان سعودی زنان را بتمامی در پرده نگه می‌دارند)، نه بمنظور حمایت از زن که اساساً در جهت حمایت از مرد صورت گرفته است، و زن عرب نه بخاطر خودش که بخاطر مرد و حفظ پاکدامنی مرد در خانه محبوس شده است.

گویی که مرد اخلاقاً ضعیف‌تر از زن است و به همان نسبت نیز توانایی او در حفظ خویش و مقاومت در برابر تحریکات جنسی کمتر. چنین برداشتی با این عقیده رایج، که زن را ضعیف و در برابر فریب و حيله ضربه‌پذیرتر می‌داند، ظاهراً در تضاد است. در واقع، فرهنگ عرب اسلامی علی‌رغم ظاهر آن، در عمق، زن را قوی و نه ضعیف، فعال و نه منفعل، حيله‌گر و نه فریب‌خوار می‌داند. و با این تعبیر، آنگاه که باید یکی از دو جنس زن و مرد از نظر اخلاقی مورد حمایت قرار گیرند، بدون تردید مرد سزاوار آن شناخته می‌شود.

همین قدرت افسانه‌ای زن بود که مرد بدوی را به دست و پا انداخت و او را واداشت تا به‌وسیله مذهبی، قانونی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی ممکن این قدرت را مهار کند. طبیعت سرکش زن به نسبت قدرت خود نیروی پرتوانی را برای مهار خویش می‌طلبید، و به همین دلیل شدیدترین قوانین جزایی در جامعه عرب در رابطه با ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های زندگی جنسی زن وضع شده بود، تا آنجا که مجازات‌های قتل و آتش‌سوزی نیز گاه

به این شدت نمی رسید.

از این جا خشونت مرد عرب نسبت به زن در جامعه امروزی نیز قابل درک است. در بیشتر کشورهای اسلامی مرد خانواده عرفاً یا قانوناً حق دارد در شرایطی که زن خود را در رابطه جنسی با مردی بیگانه ببیند، او و یا هر دوی آن‌ها را بکشد. در مصر، شنیدن این خبر که فلان دختر، به دلیل این که در شب زفاف خون بکارت او دیده نشده، به دست پدر، برادر یا عموی خود کشته شده است، تعجب چندانی بر نمی انگیزاند.

اسلام مردان را تا حدّ یک وظیفه دینی به ازدواج تشویق کرده است. یک ضرب المثل رایج عرب می گوید که: «ازدواج نصف دین است.» علاوه بر آن، اسلام نظام چند زنی را برای مرد تجویز کرده و هم این که برقراری رابطه جنسی با زنان دیگر به صورت صیغه یا کنیز را مباح دانسته است. تا آنجا که مردان عرب شماره زنان تحت تصرف خود (اعم از زن یا صیغه و کنیز) را بصورت افتخارآمیز بر دیگران می خواندند و به این وسیله قدرت جنسی خود را به نمایش می گذاشتند.

از نظر مردان عرب، قدرت جنسی ارتباط مستقیم با مردانگی و موقعیت اجتماعی آنان داشت؛ تا آنجا که، ناتوانی جنسی برای یک مرد ننگ شمرده می شد. ولی چه کسی جز یک زن می توانست بر ضعف جنسی یک مرد اطلاع یابد؟ در پاسخ، علت دیگری برای عزلت و خانه نشینی زن می توان یافت: زن باید که مرد دیگری جز شوهر خود را نمی شناخت و هم چون اسب عساری، چشم و گوش خود را بر هر چه جز شوهر و همخوابه اش می بست تا هرگونه معیاری برای تشخیص قوت و ضعف جنسی یک مرد را از دست بدهد. ارزش برتر ازدواج با دختر باکره، که در سنت عرب و اسلام آمده از همین حقیقت ناشی می شود. یک دختر باکره، به دلیل عدم تجربه جنسی، از مردی و جنسیت چیزی نمی داند ولی یک زن غیر باکره بدلیل عکس، ممکن است قوت و ضعف جنسی مرد را دریابد؛ و از این جا است که ازدواج با زن مطلقه یا بیوه مکروه شمرده شده است.

البته محمد خود تنها با یک دختر باکره، که عایشه بود، و چهارده زن

بیوه و مطلقه ازدواج کرد، و بنابراین به این سنت پای بند نبود. او به این صورت روش و عقیده همه کسانی را چه در زمان خود او و چه بعدها به باکرگی در ازدواج اهمیت می دادند، و حتی امروز در جستجوی خون باکرگی در شب زفاف هستند، تخطئه می کرد. امروزه در نواحی روستایی مصر، سنت ازاله بکارت عروس به وسیله انگشت داماد یا ذایه، و ارائه خون آن بر روی یک پارچه سفید به مردم به عنوان دلیل عفت و نجابت دختر و خانواده اش، هنوز معمول است.

بدین ترتیب دیده می شود که چگونه مقام زن در فلسفه و فرهنگ اسلامی از آنچه که محمد و اسلام ارائه می داشتند بتدریج تنزل کرد؛ تا آنجا که دنیای زن و مرد در جهان اسلام از هم جدا شد، زن به درون خانه خزید و ارزش های شرف و نجابت در جامعه عرب به باکرگی و خانه نشینی ارتباط پیدا کرد. یک ضرب المثل معروف که تا نیمه های قرن بیستم در فلسطین شیوع داشت می گوید: «زن من هیچگاه خانه را ترک نکرد» تا این که بیرون برده شد» (مرده اش را بیرون بردند).<sup>۲۹</sup> من خود از مادرم شنیدم که درباره مادر بزرگم می گفت که او در عمرش دوبار بیش از خانه بیرون نشد، یکی آنگاه که از خانه پدر به خانه شوهر رفت، و دیگر بار وقتی که از خانه شوهر به سوی گور شتافت، و در هر دو مورد هیچ جزء بدنش آشکار نبود.<sup>۳۰</sup>

سنت جدایی زن و مرد در جوامع اسلامی چنان شدید بود که هرگاه زنی از خانه بیرون می رفت از تعرض مردان در کوچه و بازار مصونیت نداشت. این تعرض گاه در حد متلک گویی و نگاه های هیز جوانان چشم چران محدود می شد، ولی در مواردی نیز به مراتب شدیدتر بود. گاه اگر مردی فرصت می یافت از دست درازی به بازوان و پستان های زن ابا نداشت، و یا پسر بچگان با پرتاب سنگ به دنبال زن می افتادند و فحش های رکیک جنسی را نثار او می کردند. من خود در سال های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۸ که یک دختر دبیرستانی بودم خوب به خاطر دارم که از عبور به تنهایی در برخی از نواحی قاهره وحشت داشتم. بارها در مسیر مدرسه من در معرض این گونه آزارها بودم و دو تا از رایج ترین فحش های رکیکی که آن روزها پشت سر من

داده می شد عبارت بودند از: «مادر جنده» و یا «لعنت به... مادرت». در برخی از سرزمین های دیگر عرب، زن پوشیده ای که فقط انگشتانش در معابر دیده شود در معرض آزارهایی از این قبیل قرار می گیرد.<sup>۳۱</sup>

این آزار رسانی به زنانی که از محدوده تعیین شده خویش — خانه — بیرون می رفتند و یا به عالم مردان پا می گذاشتند، نشان می دهد که مردان به زن نه بعنوان موجودی ضعیف و منفعل می نگرستند، و بلکه او را چون تجاوزگری می دانستند که باید بشدت تنبیه شود تا به محدوده خویش بازگردد. این برخورد مبتنی بر همان تفکر پیش گفته بود که زن قدرت جادویی خاصی دارد که مرد باید به هر وسیله ممکن خود را از آن حفظ کند. به این منظور محبوس کردن زن در خانه کافی نبود، و بلکه باید هر مانع و سنگر و استحکامات دیگری نیز که لازم بود در برابر زن قرار می گرفت؛ تا به محض این که زن قدمی به خطا به سوی عالم مردان برداشت، از این سنگرها تیرهای سنگ و متلک فحش های جنسی مسلسل وار بر سر او بریزد.

در مقابل، جهان زنان در نظر مرد هم چون محیطی مرموز و مملو از سحر و جادو و وسوسه های شیطانی، که عفریتانی به صورت زن در آن می لولند، تصویر می شد. چنین دنیایی ایجاب می کرد که مرد به هنگام ورود در آن، به خدایی که هر حول و قوتی فقط به او است پناه برد و نام های خدا را بر زبان براند. امروزه هنوز در مناطق روستایی مصر، هنگامی که یک مرد به خانه ای وارد شود که در آن زنانی باشند، با خود این ورد را زمزمه می کند: یا حافظ، یا حفیظ، یا لطیف، یا ستار، یا رب، یا ساتر و یا کریم. در برخی دیگر از جوامع عرب، علاوه بر این ها، مرد کلمه «دستور» را بر زبان می راند این کلمه در بین عرب زیاد شایع است و معمولاً روستائیان به هنگام طرد اجنه و ارواح خبیثه، آن را بر زبان می رانند.<sup>۳۲</sup>

ارتباط زن با اجنه و ارواح خبیثه در بسیاری از فرهنگ های شرق و غرب دیده شده است. جریان به داستان اساطیری حوا و نقش فعال او در واسطگی بین شیطان و آدم برمی گردد. ظهور و گسترش صوفیگری در اسلام به زنان فرصت داد که تا مرتبه اولیا بالا روند، ولی تعداد چنین زنان در برابر

مردانی که به آن مرتبه رسیدند بشدت ناچیز است. در برابر، ادعا می شد که نسبت زنان در بین ارواح خبیثه به چهار پنجم آن‌ها بالغ می شود.<sup>۳۳</sup>

تاریخ عرب نشان می دهد که همواره مرد بیشتر از زن می ترسیده است تا زن از مرد. ولی بدبختی مرد عرب، و شاید هم همه مردان عالم، در این است که در آن واحد هم از زن می ترسد و هم او را می خواهد. به نظر من، مرد عرب بمراتب بیش از مرد غربی توانسته بر ترس خود غالب شود، و یا به عبارت دیگر، زن خواهی او بیش از ترسش بوده است. این امر شاید از تفاوت عامل فرهنگی، یعنی کیفیت تلقی اسلام دایر بر مشروعیت تمایلات جنسی و برخورد مخالف آن از طرف مسیحیت، ناشی شده باشد.

در نتیجه چنین امر، مسئله جنسیت و عشق جای بمراتب مهم تری در زندگی، ادبیات و هنر عرب اشغال کرده است. ولی در مقابل این برخورد مساعد نسبت به مسئله جنسیت، کلمات قصار زیادی از طرف متفکران و حکیمان در ادبیات عرب نقل شده که در آن‌ها مرد را از افراط در تلذذ جنسی منع کرده اند. در این کلمات، به مردان اخطار شده که دقت کنند تا در دام فریب و سحر زنان گرفتار نشوند. یکی از این گفته‌ها از ابن مقفع است: بدان که یکی از خطرناک‌ترین چیزها برای دین، نابود کننده‌ترین برای جسم، برباد دهنده‌ترین برای مال، زیان‌بارترین برای خرد، لغزنده‌ترین برای سلحشوری مرد و زایل کننده‌ترین برای جلال و وقار او، تسلیم عشق زنان شدن است.<sup>۳۴</sup>

بنظر من مخاطب ابن مقفع تنها مردان صاحب مکت و شوکت و ثروت‌اند، که عشق به زنان می‌تواند وسیله زوال آن‌ها قرار گیرد. و گرنه اکثریت توده مردان که از این نعمات بی بهره‌اند، از اندرزه‌های ابن مقفع سودی نمی‌توانند ببرند. اینان چنان از امکانات مادی محرومند که حتی گرفتن یک زن و تأمین مخارج او و فرزندانش از عهده آنان بیرون است، و لذا چنین افرادی چگونه می‌توانند در تجمل زندگی‌های عشقی غوطه‌ور شوند؟ در جامعه عرب، هم چون سایر جوامع پدر سالار مملو از تبعیضات طبقاتی، آزادی جنسی و تلذذ در آن تنها برای اقلیت مرفه ناچیزی در جامعه



فراهم بوده است؛ در حالی که اکثریت قاطع مردان و زنان جز محرومیت و تسلیم در برابر سنت‌ها و قوانینی که تلذذ جنسی را فقط در برابر پول مجاز و عملی می‌دانست، چاره دیگری نداشتند.

عربان، بدلیل سختی‌ها و کمبودهای زندگی صحرائی و مشکلات تهیه و تأمین حداقل نیازهای زندگی در یک جامعه عقب مانده و خشن و تحت استثمار طبقات حاکم جامعه خود و جوامع مسلط مجاور، به محرومیت‌های مختلف غذایی و جنسی و صبر و تحمل آن خو گرفته بودند. در عین حال، اینان هم چون مردم هر جامعه دیگری می‌توانستند محرومیت‌های فوق را به گونه‌ای دیگر جبران کنند. این امر شاید گرایش مردم عرب به داستان‌های شهوی هزار و یکشب را توضیح دهد. شنیدن این گونه داستان‌ها در واقع تنها چیزی بود که می‌توانست محرومیت‌های وسیع آن‌ها را جبران کند. این داستان‌ها همانطور که صادق‌العظم می‌گوید عموماً «حول حوادثی می‌گذرد که مضمون اصلی آن‌ها یک سلسله روابط عشقی است. این داستان‌ها از آن نظر تحریک‌کننده و گیراننده که با اخلاق متعارف و قوانین حاکم بر جامعه و مفاهیم حلال و حرام درباره روابط عشقی متعارضند. در این داستان‌ها عموماً به زنانی برمی‌خوریم که به راحتی با معشوقان و بردگان خویش رابطه برقرار می‌کنند، و به شوهر خود خیانت می‌ورزند؛ دختران باکره‌ای که پنهانی با عشاق جوان خود دیدار می‌کنند، و مردانی که زنان خویش را ترک می‌کنند و با معشوقه‌های خود به عیاشی‌های شبانه می‌پردازند؛ و تمامی اینان برای وصول به هدف، همه روش‌های قابل تصور، از دروغ و حيله و خدعه و خیانت و فرار و غیر آن‌ها را بکار می‌گیرند. شک نیست که این وقایع داستانی دقیقاً منعکس‌کننده تمایلات عمیق مستتر در ضمیر هر انسانی است، که در شرایط یک جامعه سرکوب‌کننده تمایلات و غرائز جنسی بسر می‌برد و در برابر هر قدمی که برای ارضای این غرائز برمی‌دارد با انواع موانع عرفی و اخلاقی و قانونی روبرو می‌شود. چنین فردی بناچار آرزوهای سرکوفته و ممنوع خود را در داستان‌هایی از قبیل آنچه که در هزار و یکشب آمده است می‌یابد و به آن‌ها پناه می‌برد.»<sup>۳۵</sup>

محدودیت‌هایی که سنت‌ها و عرف حاکم بر جامعه عرب نسبت به روابط جنسی برقرار کرده بود بمراتب شدیدتر از آزادی‌هایی بود که در این مقوله داده می‌شد. علاوه بر این، عربان به تمایز بین روح و جسم و عشق و رابطه جنسی قایل بودند— میراثی از فرهنگ یهودیت، و تفکری مبتنی بر آلودگی و پلیدی رابطه جنسی و گناه ذاتی آن. عربان به این صورت عشق را با روح مرتبط می‌دانستند، و اعتقاد داشتند که عشق هم‌چون عشق به خدا، وطن و مادر، پدیده‌ای روحانی و خالص است، در حالی که از نظر آنان جسم و رابطه جنسی چیزی جز تمایلات پست حیوانی نبوده و نباید که احساسات عشقی آسمانی را آلوده کند.

چنین بود که در بین عربان چیزی بنام «حب العذری» مشابه عشق رمانتیک غربی شیوع یافت. شدت تمایز بین عشق و جنسیت تا آن جا بود که اینان حتی بین عشق و ازدواج نیز تمایز قایل شدند، بطوری که یک مرد مجاز نبود با زنی که به او عشق پیدا کرده بود ازدواج کند. داستان‌های مربوط به حب العذری در تاریخ عرب فراوان است. یکی از آن‌ها داستان مردی بنام جمیل است که عاشق زنی بنام «بُئیْتَة» شد ولی پدر و مادر دختر به اجبار او را به عقد مردی بد منظر و یک چشم در آوردند. داستان عشق قیس شاعر معروف عرب به لیلی، و ناکامی شاعر بدلیل مخالفت خانواده دختر و ازدواج اجباری او با مردی دیگر، در اشعار سوزناک او بتفصیل بیان شده و در بین عرب مشهور است. داستان دیگری از آن «عفراء» است که «عروة بن حزام» به او عشق می‌ورزید ولی نتوانست با او ازدواج کند.

ادبیات عرب از ناکامی‌های حب العذری مشحون است؛ و عربان اشعار سوزناک ناکامی‌های خود را زیر لب زمزمه می‌کنند، و به این وسیله خود را بیاد معشوق و آرزوی وصال او مشغول می‌دارند. ابن حزم شاعر عرب می‌گوید: «عشق یک بیماری کشنده، یک حالت جذبه و یک ناتوانی مطلوب است. کسی که از آن در امان مانده محنت آن را طلبد، و آن که گرفتارش شده علاج نطلبد.» و هم‌دریک بیت گوید: «ای آرزوی من، من در رنج عشق توبه وجد می‌آیم، و تا آخرین روز حیات از تورو برنخواهم گرداند.»<sup>۳۶</sup>

این گرایش مازوخیستی (خودآزاری) استلذاذ در رنج، البته که خاص عرب نیست، و بلکه در تمامی نژاد بشر، از آنگاه که جسم از روح جدا و جنسیت با گناه مترادف شناخته شد، دیده شده است. آدمی با مغز و تکامل عقلی خود از سایر حیوانات تمایز یافته است، و همین تکامل عقلی به او در برابر حوادث طبیعی و خطراتی که حیات او را مورد تهدید قرار می داد، قدرت مقاومت و پیشگیری داده است. بنظر من یکی از بزرگ ترین خطراتی که حیات انسان را در تاریخ مورد تهدید قرار داده، همین اعتقاد مبتنی بر تمایز بین روح و جسم و طبیعت گناهکارانه جنسیت است. این خطر بالقوه چنان عظیم بود که، اگر انسان به نیروی خرد چاره اندیش مجهز نبود، می توانست بیش از هر نیروی دیگری در نابودی نژاد بشر موثر افتد. به معنای دیگر هر تیره حیوانی دیگری که از نیروی عقل چاره اندیش بی بهره بود، و ذر عین حال اعتقاد فرضی جدایی جسم از روح و ناپسند بودن جنسیت در خود آنگاه حیوانی اش جا گرفته بود، دو راه بیشتر نداشت: یا باید که بالکل از برقراری رابطه جنسی امتناع می کرد، و به این طریق به انقراض نسل خویش تن می داد، و یا با ارتکاب عمل جنسی، از احساس گناه و غوطه ور شدن در تکرار این عمل شنیع، تا سر حد مرگ پیش می رفت. و بهر حال، در هر دو صورت بقای نسل این نژاد تضمینی نداشت.

ولی انسان با استفاده از نیروی خرد، این تنها ابزار حیات، توانست علاجی برای این خطر خانمان برانداز بیندیشد، و خود را از گزند آن، هم چنان که از گزند درندگان جنگل، در امان دارد. در واقع در این جا نیز انسان، هم چنان که در برابر درندگان جنگل، این مصونیت را نه از راه درگیری و مبارزه مستقیم و رودر رو با این اعتقاد و بلکه با اتخاذ تاکتیک هایی از قبیل ساختن پناهگاه و مخفیگاه و فرار به نقاط امن و امان بدست آورد.

مازوخیسم و استلذاذ در رنج یکی از این تاکتیک ها بود، که بوسیله آن آدمی خود را از احساس گناه ارتکاب عمل جنسی آزاد می کرد، و گویی که به خویشتن می گفت: «بله، من با ارتکاب عمل جنسی گناه کرده ام. ولی بجبران آن این درد طاقت فرسا را تحمل می کنم، دردی که در آن لذت نیز وجود دارد».

فروید در روانکاوی جنسی زن، آنجا که از مازوخیسم بعنوان یک خصوصیت طبیعی مادرزاد زن یاد کرده، اشتباه بزرگی مرتکب شده است. چرا که مازوخیسم تنها یک خصوصیت زنانه نیست، و مرد نیز همین خصوصیت را از خود بروز می دهد، و در واقع هر دوی این ها قربانی همان اعتقاد به تمایز بین روح و جسم شده اند. البته، از آنجا که صفت جسمیت و جنسیت پیش از مرد به زن داده شده، می توان گفت که احساس گناه برای زن در مقایسه با مرد شدیدتر است، و به همان نسبت نیاز او به کشیدن درد برای جبران این گناه نیز بیشتر است. تورات این نیاز به کشیدن درد را بدین گونه به زن الهام کرده است: «تو باید که با اندوه و درد بچه بزایی». اشتباه فروید در این بود که بجای این که ریشه های مازوخیسم را در تاریخ و تطور اجتماعی بجوید، در طبیعت زیستی و روانی زن به دنبال آن می گشت.

در این جا لازم به یادآوری است که برخی از اندیشمندان اسلامی با اندیشه ساختگی جدایی بین جسم و روح به مخالفت برخاستند و کوشش هایی برای آشتی بین این دو بعمل آوردند. یکی از پیشگامان این نهضت، بوعلی سینا متوفی به سال ۴۳۸ هجری است. ابن سینا در ارائه این نظریه علمی ناظر به کلیت انسان و اعتراف به اهمیت جسم و درک احساسی آن، بر فلاسفه و اندیشمندان غربی پیشی گرفته است، و در واقع از اولین متفکران عالم بشری به حساب می آید که بر عدم جدایی بین جسم و روح تأکید داشت و یکپارچگی اولیه موجود بین عشق و جنسیت در انسان را به آن برگرداند. انسان در نظر ابن سینا یک کلیت واحد است، و نمی توان آن را به پاره های جدا از هم تجزیه نمود.

ابن سینا در اثر معروف خود بنام **القانون فی الطب** می نویسد که روح، هم چون جنسیت، از دو نیرو، یکی نیروی انگیزه ای و دیگری نیروی وجدانی تشکیل شده است. نیروی وجدانی بنوبه خود، هم چون جنسیت، از دو نیروی متمایز، یکی خود آگاه و دیگری ناخود آگاه مستتر در اعماق، شکل گرفته است. نیروی وجدانی خود آگاه که در سطح متجلی است یک نیروی حسی یا مربوط به حواس بشمار می رود.<sup>۳۷</sup>

ابن سینا با درایت نبوغ آمیزی مدت‌ها پیش از متفکران غربی به پل‌های ارتباطی بین جسم و روح، و این واقعیت که روح و ضمیر به آگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌شود، پی برد. بنابراین، بر خلاف ادعاهای مورخین علوم در غرب، فروید اولین کسی نبود که تقسیم ضمیر به آگاه و ناخودآگاه را مطرح کرده باشد.

یکی دیگر از مهم‌ترین نظرات ابن سینا در مقاله «عشق» او آمده است.<sup>۳۸</sup> در این مقاله شاید برای اولین بار به عشق بین زن و مرد بصورت مثبت نگریسته شده است. در این جا نیز ابن سینا بین عمل روح حیوانی (آنگونه که در آن موقع نامیده می‌شد) و روح نطقی بشر (روح وجدانی مربوط به بیان) از یک طرف، و بین دو قطب عشق طبیعی جسمی (جنسیت) و عشق روحی از طرف دیگر، پل می‌زند. او خود پایینی انسان (جسم) را بالا می‌آورد، و نظر می‌دهد که این خود با خود بالایی نطقی انسان مشترکاً نقش ایفا می‌کنند. او از عشق به زیبایی‌های بشری، و بعبارت دیگر عشق جنسی، بعنوان مرکبی که بوسیله آن انسان می‌تواند به خدا تقرب جوید، یاد می‌کند. به این صورت، ابن سینا در این مقاله بر نظر اساسی خویش در باره «خود» یا روح انسانی و اجزای متشکله آن تأکید می‌کند، و به این نظر در مجموعه اندیشه‌های فلسفی خویش جای خاصی می‌دهد. او بر نظر پیشینیان خویش خط بطلان کشید، و اولین متفکر و دانشمند بشری بود که مفهومی از همگونی بین جسم و روح ارائه داد، و به این وسیله این نظریه قدیمی مبتنی بر تعارض مستمر و پایان ناپذیر بین جسم و روح را مطرود شمرد. در عین حال، ابن سینا همان اشتباه مردان گذشته و آینده خود را تکرار کرد. او هم چون زیگموند فروید می‌پنداشت که مرد و زن دو موجود کاملاً متمایز از یکدیگرند. او معتقد بود که بدلیل کنجکاوی ذاتی زن، ادرار او به صافی ادرار مرد نیست. در القانون فی الطب او می‌خوانیم: «ادرار زن در هر حال از ادرار مرد غلیظتر، سفیدتر و ناصاف‌تر است. علت این امر کنجکاوی فعال، هاضمه ضعیف، گشادگی بیشتر مجرای ادرار زن، و اختلاط ترشحات رحم زن با ادرار او است.»<sup>۳۹</sup>

ابن سینا در عین حال یک متفکر، دانشمند و فیلسوف فوق العاده بود. قدر او در غرب آنچنان که باید شناخته نشده است، و به عکس، مردان از مرتبه پایین تری در غرب اهمیت بیشتری یافته اند. علت یابی این امر چندان مشکل نیست. ما در یک جهان طبیعی زندگی نمی کنیم، و تمدن بشری، هم چنانکه بر برتری مرد بر زن بنا شده، به اندیشه و سهم سفیدان غربی در برابر تیره پوستان شرقی ارزش و اهمیت بیشتری داده است. این ترجیح و تبعیض را نمی توان، آنگونه که برخی از «دانشمندان» مدعی شده اند، به دلیل خلاقیت و هوش بیشتر ادعایی مغز آدم غربی توجیه کرد، و بلکه دلیل آن را باید در یک کوشش عمدی برای محور میراث فرهنگی مردم استعمار شده و قطع استمرار فرهنگی گذشته، حال و آینده شان، و به این ترتیب کوبیدن راه نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی برای تحقق رؤیاهای استعماری آنان، جست.

نظر ابن سینا مبنی بر برتری ادرار مرد بهیچوجه مهمتر و خنده دارتر از اهمیتی که فروید به آلت تناسلی مرد می دهد نیست، تا آنجا که تمام تحلیل روانی زن در دید او بر این واقعیت از نظر او حیاتی استوار شده که زنان، این موجودات بینوا، از علامت امتیازی برخوردار از پیش آمدگی نرینه در زیر شکم محروم شده اند. فروید معتقد است که زنان در واقع زن نیستند و بلکه مردانی فاقد آلت نرینه اند: آنان (زنان) حاضر نیستند این واقعیت فقدان آلت نرینه را بخود بپذیرند، و لذا زندگی خود را در آرزوی این که روزی علیرغم همه واقعیت ها یک آلت تناسلی نرینه بدست آورند، سپری می کنند.<sup>۴۰</sup>

مآخذ:

1. P. H. Newby, *A Selection from the Arabian Nights*, translated by Sir Richard Burton, Introduction from p. vii - xvii (Pocket Books, N. T., 1954).
2. Franz G. Alexander and Sheldon T. Selesnick, *The History of Psychiatry*, p. 68.

۳- فتنه، در عربی آزمایش و هم به معنای توطئه و شورش است. این لغت وقتی که در مورد زنان بکار می رود همان معنای آخری مورد نظر است و به خصوصیت شورانگیزی و

دربابی و دلفریبی زن اطلاق می شود که خصوصیات جذابیت و شیطنت زن را مجموعاً به همراه دارد.

۴- ابو عبدالله محمد اسماعیل البخاری، کتاب الجامع الصحیح (۱۸۶۸)، ص ۴۱۹.

۵- ابو حامد الغزالی، احیاء علوم الدین، (انتشارات دارالشعب، قاهره، ۱۹۷۰)، ص ۶۹۸.

۶- همان مأخذ، ص ۶۹۳.

۷- همان مأخذ، ص ۶۹۵.

۸- همان مأخذ، ص ۶۹۶.

۹- همان مأخذ، ص ۷۰۰.

۱۰- همان مأخذ، ص ۶۸۳.

۱۱- همان مأخذ، ص ۶۹۷.

۱۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، (دارالتحریر، قاهره، ۱۹۷۰)، ص ۱۳۹.

۱۳- همان مأخذ.

۱۴- ابو حامد الغزالی، احیاء علوم الدین، (انتشارات دارالشعب، قاهره، ۱۹۷۰)، ص ۶۹۷.

۱۵- همان مأخذ، ص ۷۴۶.

۱۶- همان مأخذ، همان جا.

۱۷- قرآن، سورة النساء، آیه ۱۲۸.

۱۸- تفسیر الزمخشری، ج ۱ ص ۱۴۳ و تفسیر القرطبی، ج ۵ ص ۴۰۷ و ۴۰۸.

۱۹- قرآن، سورة النساء، آیه های ۳ و ۱۲۹.

۲۰- تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۰ تا ۲۲ و تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۲۷ والحصاص، احکام القرآن.

۲۱- قروش واحد پول مصری است. هر قروش تقریباً برابر یک ریال ایرانی است.

۲۲- ابو حامد الغزالی، همان مأخذ، ص ۶۹۹.

۲۳- همان مأخذ، ص ۷۰۶.

۲۴- شیخ محمد مهدی شمس الدین، الاسلام و تنظیم الوالدیه، (اتحاد جهانی تنظیم

خانواده، المكتب الاقليمي للشرق الاوسط و شمال افريقيا ۱۹۷۴)، ج ۲، ص ۸۴.

۲۵- قرآن، سوره سبأ، آیه ۳۷ و سوره الحجرات، آیه ۱۳.

۲۶- الامام ابو حامد الغزالی، مأخذ فوق، ص ۲۰۲.

۲۷- قرآن، سوره النور، آیه ۳۳.

۲۸- ابو حامد الغزالی، همان مأخذ، ص ۷۰۶.

- ۲۹- توفیق کنعان، قوانین غیر مکتوبه تتحکم بمكانة المرأة الفلسطينية، (مجله التراث والمجتمع)، (مطبعة التقدم، بیت المقدس)، شماره ۲، ژوئیه ۱۹۷۴، ص ۳۹.
- ۳۰- جده مادری من در قاهره می زیست (۱۸۹۸ تا ۱۹۴۸) و کاری جز خانه داری و رسیدگی به شوهر و فرزندان نداشت و اصالتاً از خانواده‌ای متوسط یا بالای متوسط بود. ولی جده پدری‌ام که او نیز ساکن همان قریه کفر طحله بود اصلاً حجاب نداشت، چرا که باید همه روزه برای کار در مزرعه یا خرید و فروش در بازار بیرون می رفت، و هم چنان که شیوه همه خانواده‌های بی چیز در این قریه بود، قیدی از نظر حجاب نداشت.
- ۳۱- توفیق کنعان، مأخذ فوق، ص ۴۰.
- ۳۲- من خود بارها این کلمه «دستور» را از زبان کشاورزان زن و مرد قریه خودم در مجالس یا هنگام نام بردن از ارواح خبیثه و اجنه شنیده‌ام. در این موارد یک نفر داد می زند: «دستور»، یعنی که خدایا اجنه را از ما دور کن. در عین حال همین کلمه برای باز کردن راه و حفظ نظم نیز به کار می رود، چرا که دستور به معنای نظام برقرار شده و یا قوانین اساسی نیز هست.
- ۳۳- توفیق کنعان، الینابیع المسکونة و شیاطین الماء (فی فلسطین)، (مجله التراث والمجتمع)، (مطبعة التقدم، بیت المقدس)، شماره ۲ ژوئیه ۱۹۷۴، ص ۳۸.
- ۳۴- ابن المقفع، الادب الصغیر والادب الکبیر، (مکتبه البیان، بیروت، ۱۹۶۰)، ص ۱۲۷.
- ۳۵- صادق جلال العظم، فی الحب والحب العذری، (انتشارات نزارقبانی، بیروت، ۱۹۶۸)، ص ۳۹.
- ۳۶- ابن حزم، طوق الحمامة، ص ۱۱.
- ۳۷- ابوعلی حسن ابن سینا، القانون فی الطب، ج ۱، ص ۷۱. مقاله «عشق» ابن سینا بوسیله دکتر احسان عباس به عربی ترجمه شده است.
38. Gustav Von Grebenaum, *Studies in Arabic Literature*, p. 83. A. J Denomy, *An Inquiry into the origins of courtly love in Medaeval studies*, (1945), Vol. 6.
- ۳۹- ابن سینا، همان مأخذ، ص ۱۴۶. (ثابت الحلبي، مؤسسة الحلبي و شرکا، قاهره).
40. Sigmund Freud, *Some Psychological Consequence of Anatomical Distinction Between Sexes, Selected Papers*, Vol. 5, (Hogarth Press, 1959).



## ۱۷- زن در ادبیات عرب

تصویری که نویسندگان و شاعران عرب در گذشته، و حال از زن عرب ارائه داده‌اند، جز در جزئیات، تفاوت چندانی با تصویر ارائه شده از جانب نویسندگان غربی ندارد. در واقع تفاوت بین این دو تصویر، بیشتر از اختلاف زمان و مکان و گرایش‌های متفاوت خود نویسندگان ناشی شده است. بعلاوه که این تفاوت‌ها عموماً سطحی است، و الاً درباره ماهیت بردگی زن نسبت به مرد در نظام‌های مختلف پدرسالار کشاورزی یا صنعتی، فئودالی یا سرمایه‌داری، عقب مانده یا پیشرفته، شرقی یا غربی، مسیحی یا اسلامی، اتفاق نظر کامل وجود دارد.

مضمون هنر و ادب اساساً بر یک نوع مبارزه استوار است. مبارزه‌ای که ممکن است به شکست یا پیروزی بینجامد ولی به هر حال همواره یک تراژدی یا مصیبت در آن نهفته است که باید روایت شود— روایتی که می‌تواند غم‌انگیز، خنده‌آور، طنزآمیز یا حماسه‌ای باشد. چه بسا حوادث و اتفاقات زندگی که در زمان واحد هم خنده‌آور و هم اشک‌آور است.

یکی از مهم‌ترین مبارزات مستمر و پایان‌ناپذیر تاریخ، درگیری بین زن و مرد است. این درگیری درست از آنموقع که زن از حق طبیعی و منطقی خویش برای نامگذاری بچه بنام خود محروم شد آغاز گردید، و در طول دوران‌های مختلف نظام‌های پدرسالاری تا کنون ادامه یافته است. مرد هیچ‌گاه ترس خود را از این که روزی زن در این نزاع تاریخی برای احقاق حق خویش پیروز خواهد شد از دست نداده است. نشانه این ترس در زنجیرها و قید و بندهایی که بصورت قوانین مقدس خشک، یا نظریه‌های علمی روانشناسانه و اخلاقیات خاص، یا حتی احساسات به ظاهر آراسته به عشق

و غیرت و حمایت، ولی در باطن سرشته به حسادت و مالکیت و سلطه و انحصار طلبی، بر دست و پای زن بسته شده بخوبی قابل رؤیت است. دلیل دیگری بر وجود این ترس در این حقیقت نهفته است که مرد هیچ گاه از کوشش خود برای محدود کردن آزادی زن و کنترل همه جوانب زندگی او، گاه با آگاهی کامل از آنچه که می کند و گاه حتی بدون درک انگیزه های واقعی خود، دست برنداشته است. گویی که به محض این که مرد از آقا بالاسری و حمایت خود نسبت به زن دست بردارد همه چیز زیر و رو خواهد شد، و زن از مقام پست تر به مقام برتر و از حالت ضعیفه بودن به موقعیت یک حاکم قدرتمند تغییر مکان خواهد داد.

در طول پنج یا شش هزار سال گذشته، مرد تمام توانایی ها و ابتکارات خود را برای به قید و بند کشیدن زن بکار گرفته است. ولی علیرغم این، او هیچ گاه نتوانسته ترس خود را از زن زایل کند و نیازی به مواظبت چهارچشمی او نداشته باشد. بنابراین، ترس دایمی مرد از زن باید بر یک اساس منطقی استوار شده باشد، و یک رشته از عوامل طبیعی اساسی انگیزد آن را سبب شده باشد. اولین دلیل اساسی این امر همان واقعیت یاد شده فوق بود که مرد با طبیعت در افتاد و وضعی غیر طبیعی را تحمیل کرد. چرا که زن از همان روزی که زن شده بود برای میلیون ها سال بچه می زاید، و بعنوان یک نتیجه طبیعی یک وضع طبیعی، بچه را به خود نسبت می داد. مرد تنها در دوران های اخیر به اسرار علمی حاملگی و وضع حمل پی برده است و پیش از آن روزگاران درازی را در جهل نسبت به این پدیده طبیعی به سر می برد، و طبعاً از چنین جهلی ترس زائیده شد. چنین بود که مرد در اثر جهل خود نسبت به مکانیزم بارداری، از زن و این قدرت تولید نسل او بترس افتاد، و چند هزار سال اخیر برای رهایی او از ترسی که میلیون ها سال در وجودش ریشه دوانیده بود کافی نبوده است. گذشته طولانی بشر، از زن تصویری بعنوان مادر آفریننده حیات و الهه قدیمی، در ذهن مرد ساخته بود، و دوران های نسبتاً کوتاه اخیر نتوانسته این تصویر را بالکل از ذهن مرد پاک کند. داستان آدم و حوا چیزی جز تعبیری از ترس مرد از زن نیست. اگر این

ترس در کار نبود، لزومی به انتساب شر و گناه و شیطنت به خوا نیز نبود. زن بعنوان شیطان چیزی جز جسمیت دادن به ترس ذاتی مرد نیست. زنی که از چنان قدرت جادویی و تفتین برخوردار است که مرد را به دام می اندازد، او را از بهشت برین به زمین خاکی فرو می کشد و مرگ و نیستی و نابودی او را سبب می شود حتماً که باید موجودی مخوف و ترسناک باشد، واز کجا که امروز نیز چنین نباشد؟

روانشناسی رابطه بین ترس و تنفر را بخوبی روشن کرده است. ترس از یک سو تنفر می زاید و از سوی دیگر از تنفر تغذیه می کند. به این صورت، این دو در ارتباط متقابل یا یکدیگرند و پاپای هم زیست می کنند. فروید اذعان می کند که مرد نسبت به زن احساس تنفر دارد و او را به صورت یک منبع خطر می شناسد. او در اثر خود بنام نابوی بکارت می گوید: «... مرد عادت به آن دارد که نفرت درونی خود را در جهان برونی منعکس کند. یعنی آن را به یک شیئی مورد تنفر یا ناوابسته به خویش نسبت دهد. از طرف دیگر، مرد به زن بعنوان یک منبع خطر می نگرد و اولین رابطه جنسی بین او و یک زن همواره در هاله ای از خطر در ذهنش باقی می ماند».<sup>۱</sup> می بینیم که فروید دانشمند و متمدن در احساس نسبت به زن، چندان با آن مرد قبایلی افریقایی فرق ندارد که معتقد است اگر زنی بران یک مرد پا گذارد مرد به ناتوانی جنسی گرفتار می شود و یا اگر مردی به زنی در ایام حیض دست زند جابجا خواهد مرد.

اگر ترس از زن اثر خود را در علم (روانشناسی) بجا گذاشته، هنر و بخصوص ادبیات نیز از این بیماری ریشه دار در امان نمانده است. ترس فروید از زن را می توان به نوعی دیگر در دلهره احساساتی برناردشوا از جنس ماده دید. در واقع در جهان ادب، شاو تنها کسی نیست که این گونه احساس را بیان می کند، و بلکه این نوع تلقی را در آثار بسیاری دیگری از اهل ادب نیز می توان دید. از نویسندگان عرب من فقط از دو نفر از برجسته ترین آنها یعنی توفیق الحکیم و عباس محمود العقاد را نام می برم. اندیشه فروید در باره خصوصیت انفعالی زن در آثار تولستوی نیز منعکس است. چخوف در یکی از

داستان‌هایش بنام *عشق من ضعف و شکنندگی زن* را تمجید می‌کند، و عباس محمود العقاد در آثار متعددی که در باره وجوه مختلف زندگی در مصر و جهان عرب دارد، خود را مفتون این «خصوصیات زنانه» نشان می‌دهد:

طبیعت در وجود زن جایزه‌ای قرار داده که مردان برای تصاحب آن با یکدیگر باید مسابقه دهند. چنین است که زن در درون قلعه انفعال جنسی به انتظار می‌نشیند تا برنده مسابقه به سراغ او بیاید. زن در برابر دعوت این مرد پاسخی که به یک نسبت از جبر و اختیار برخوردار است می‌دهد— اختیار در انتخاب از یک سو و اجبار منطق شرایط که برای او راهی جز قبول نگذاشته است از سوی دیگر. نمودار کاملی از موقعیت زن را می‌توان در عکس العمل مرغان در برابر نزاع خروسان مشاهده کرد. مرغ با تحمل به انتظار نتیجه نزاع خروسان می‌نشیند و یا بدون این که نشانه‌ای از مقاومت از خود بروز دهد در برابر اراده خروس تمکین می‌کند.<sup>۲</sup>

تمجید از خصوصیت انفعالی زن بعنوان طبیعت بنیادین او، طبعاً به تقبیح هر برخورد فعال و ایجابی زن منجر می‌شود، چرا که این گونه برخوردها با طبیعت و خصوصیات ذاتی و زنانه او متناقض شناخته می‌شود. چنین زنی یک موجود غیر طبیعی و یا نادرست است که باید مورد نفرت و تقبیح و یا حداقل تمسخر و انتقاد قرار گیرد.

نفرت مرد نسبت به زن قوی و غیرمنفعل باعث آن شده که همه ترس‌های قدیمی و ریشه‌دار خود را در وجود او منعکس ببینند. از این رو است که قدرت و توانایی‌های مثبت زن همواره با بدی و خطر و نفاق و دروغ و مکر و حيله و فتنه و جادو و شیطنت مترادف شناخته شده است.

اگر آن گونه که عباس عقاد می‌گوید زن موجودی منفعل و در انتظار اراده مرد است تا دعوت او را پاسخی مشحون از جبر و اختیار بدهد پس چگونه این زن می‌تواند به گفته یک نویسنده دیگر مصری، زکی مبارک، همان ابلسی باشد که مرد را به دام خویش انداخت و او را از فردوس برین به خراب‌آباد زمین فرو کشید، و یا بگفته ابن مقفع، موجودی که عقل و مال و

جلال و حیثیت مرد را از او بر باید؟ و یا چگونه این خصوصیت منفعلانه زن، آنچنان که در داستان یوسف اتفاق افتاد، یکباره به برخوردی فعال از طرف زن عزیز مصر تحول می‌یابد که بدانگونه که قرآن نقل می‌کند بدنبال یوسف می‌افتد و آنگاه که یوسف برای رهایی خویش از چنگ او فرار می‌کند پیراهن او را از قفا می‌درد؟ قرآن می‌گوید که یوسف در برابر این دلربایی زیبای دربار مصر به خدای پناه برد و گفت: «پناه بر خدا که او بهترین مأوای من است». که اگر یوسف به روشنی از طرف خدای هدایت نشده بود و از بندگان خالص او نبود به دام دعوت زن گرفتار می‌شد و در بدی و گناه سقوط می‌کرد.<sup>۳</sup>

مرد با پذیرش فرض انفعالی بودن زن چاره دیگری نداشت جز این که برخورد غیر انفعالی او را بر مکر و حيله و ریا و فریب حمل کند. ادبیات عرب از داستان‌های زنان مکار و حيله گر مشحون است. حتی عباس عقاد که زن را آنگونه منفعل توصیف می‌کند، چند سطر پایین‌تر از مکر و ریا یی زنان سخن می‌راند و از آن، چنانکه گویی خاص زنان است، بدین گونه یاد می‌کند: «مکر زنان که باید گفت مخصوص زنان است یک خصوصیت طبیعی این جنس است که در تمام جوامع بدون استثنا وجود دارد. این خصوصیت تابع هیچ سنت و قانونی نیست و زن چه بخواهد یا نخواهد نمی‌تواند خود را از آن رها کند.»<sup>۴</sup> عقاد با این استدلال در واقع می‌خواهد چنین نتیجه بگیرد که حتی مکر و حيله زن از اراده فعال او ناشی نمی‌شود، و به این ترتیب هر گونه برخورد فعال زن را نفی کند. او به این ترتیب پا جای آن دسته از متفکران پیشین خود می‌گذارد که حتی نقش فعال حوا در گناه آدم را نفی می‌کردند و معتقد بودند که گناه آدم نه به ابتکار حوا که به اراده خدا یا اراده خود آدم صورت گرفته است.

چگونگی تلقی مرد از خصوصیات زن و فرونگری او، همراه با ترس دیرینی که نسبت به قدرت تولید مثل یا مکر و حيله او از خود نشان داده، ذهن مرد را همیشه در کابوسی خلاصی ناپذیر از شبخ این موجود مرموز در طول حیات بشر فرو برده است؛ بطوری که تأثیر آن را در کلیه متون ادبی قدیم و

جدید شرق و غرب می‌توان دید. ادبیات بشر عموماً از اشعار، داستان‌ها و روایات ترسناک از حرکات مرموز زن انباشته است. ولی علیرغم این که زن در اینگونه ادبیات بصورت موجودی خطا کار یا نامتعادل تصویر شده، ترس و نفرت شدید مرد از زن، بمصداق یک ضرب‌المثل قدیمی عرب، از فرط شدت به ضد خود استحاله یافته و به نوعی از عشق تبدیل شده است. چرا که یکی از وسایل دفاع در برابر یک موجود ترسناک و مرموز، تسلیم در برابر او و عشق به او است.

توضیح فوق شاید بتواند علت این را روشن کند که چرا رابطه بین زن و مرد در طول تاریخ همواره رابطه‌ای مرکب از دوستی و نفرت، درد و لذت، روی آوردن و پشت کردن، آسایش و فرسایش، سنگدلی و دلرحمی، صداقت و دو رویی، و انواع دیگر تناقضاتی بوده است که خاصه‌های اصلی آن احساس رایج بین زن و مرد معروف به «عشق» را تشکیل می‌داده است. نامگذاری «عشق» بر این احساس البته که درست نیست و رابطه احساسی نامبرده چیزی جز «تصاحب» نبوده است. در ادبیات عرب دو اصطلاح «عشق» و «زن» برای مرد مفهوم یکتایی داشته و از هر یک از دو اصطلاح دیگری تداعی می‌شده است. به این ترتیب، تناقضات موجود در یکی عیناً به دیگری نیز انتقال می‌یافته است.

در ادبیات عرب نویسندگان زیادی به دشمنی با زن و تنفر از او شناخته شده‌اند که از آن میان می‌توان المعری، عباس عقاد و توفیق حکیم را نام برد. عقاد در ادبیات عرب به «دشمن زن» معروف است و در بسیاری از نوشته‌هایش نفرت و دشمنی خود را نسبت به زن نشان داده و از استاد خویش، شوپنهاور، در این جهت پیشی گرفته است. عقاد زن را بعنوان کودک درشت هیکلی توصیف می‌کند که خصوصیات کودکی از قبیل سبکی، کم خردی، تقلید، وابستگی به دیگران، دروغگویی و شیطنت و تظاهر را در خود حفظ کرده است. بنظر عقاد، این خصوصیات رفتاری از دوران‌های اولیه زندگی بشر وحشی در زن باقی مانده است، و گذشت اعصار و قرون نتوانسته در تعدیل و تلطیف یا پاکسازی طبیعت زن تأثیر بگذارد.<sup>۵</sup>

ولی عقاد بلافاصله آنچه را که گفته فراموش می کند و به تناقض گویی می پردازد. بدانگونه که همین موجود ناقص کودک مانند، یا منفعل مرغ مانند، در نظر عقاد چنان استحال می یابد که از هر نیرویی نیرومندتر می شود تا آنجا که او در یکی از داستان هایش بنام ساره قهرمان داستان را چنین توصیف می کند:

«او مظهر همان نیرویی است که هر چه در هستی و انسان است در ید قدرت او قرار دارد.»<sup>۶</sup>

در جای دیگر، عقاد از نیرویی ستمگر و مستبد سخن می گوید و محبوب خویش را در شعر چنین وصف می کند:

محبوب من، تو چه ستم پیشه ای

و وای بر من

از یک حکومت تجاوزگر لب بسته.

بزرگ ترین ستمی که یک نفر می کشد

ستمی است که خود آن را روا بشمارد.

تو چه سنگدلانه به من زخم می زنی، ولی من

دستی را که چنین زخم می زند می بوسم.

و بدترین درد زخم

آن است که شخص زخمی از آن به وجد و شعف آید.<sup>۷</sup>

می بینیم که چگونه نفرت می تواند به یک احساس عشقی، یک احساس ناسالم که لذت را در شکنجه و درد می یابد، یک عشق مازوخیستی که خواری و پستی را تا آنجا می پذیرد که حتی دست ضارب و شکنجه گر خود را می بوسد، تبدیل شود. این مازوخیسم (خودآزاری)، در عین حال بسرعت به یک سادیسم (دیگر آزاری) خشن تبدیل می شود و شخص را به دشمنی مستقیم با زن می کشاند، تا آنجا که از دید او زن باید که چون گوسفندی مطیع مرد باشد و با فتنه انگیزی و زیبایی خود او را تحت تأثیر قرار ندهد. از نظر عقاد زیبایی زن یک زیبایی اصیل نیست و بلکه زیبایی او تنها بدلیل این که بوسیله یک مرد مورد تحسین قرار می گیرد، عینیت می یابد.

بنابراین، این مرد است که از آزادی و استقلال ذات برخوردار است و با استقلال خویش زیبایی را معنی و موجودیت می‌بخشد. زیبایی زن در واقع چیزی جز یک «زشتی» نیست.<sup>۸</sup>

دشمنی و سادیسم عقاد نسبت به زنان تا آنجا پیش می‌رود که نه تنها بخود حق آزار و رنج و خیانت زنان را می‌دهد که دیگران را نیز به آن فرا می‌خواند و چنین می‌سراید:

تو باید خود را سرزنش کنی اگر  
برای زن چیزی بخواهی که آفریدگار چنان نخواست است.  
او را خیانت کن و هرگز با او صادق مباش  
که بدینگونه با گرانقدرترین شیئی درون او صادق توانی بود.<sup>۹</sup>  
مراد عقاد آن است که مرد با خیانت به زن می‌تواند به دل و عشق او راه یابد. چرا که زن بنظر عقاد جز به کسی که به او خیانت کند وفادار نتواند بود، و تنها به مردی که از او دوری کند و نفرت بورزد عشق تواند یافت. زن تنها هنگامی که می‌خواهد «نه» بگوید «بله» خواهد گفت. زن معجونی از حيله و دروغ و لغزش و مکر و خدعه است، و هم چنانکه قرآن می‌گوید: «حيله آنان بواقع عظیم است.» عقاد تأکید می‌کند که مکر و خدعه طبیعت ذاتی زن است که در برابر هر مردی صرفنظر از این که دوست یا دشمن او باشد آن را به عنوان یک سلاح به کار می‌گیرد:

از سرزنش زن دست بکش که او را فایدتی ندهد

عشق به نیرنگ، طبیعت او است

و پوشش او، و رویه آرایش او

و ورزشی برای زنده داشتن خویش

و جنگ افزار او برای حيله زدن

به هر کس، چه دوست و چه دشمن.<sup>۱۰</sup>

۹ سادیسم و مازوخیسم دو روی یک سکه‌اند و بنابراین شگفت‌آور نیست اگر مایه‌هایی از هر دوی آن‌ها را در نوشته‌ها و اشعار عقاد ببینیم. ولی عقاد در برخورد خود به زن مایه‌های سادیستی و دشمنی بیشتری از خود بروز



می دهد. او با استعانت از قرآن که می گوید «مردان قایم بر زنانند»، «و آنان را بر زنان مرتبتی هست» سعی می کند سلطه کامل مرد بر زن را توجیه کند. به نظر او زن در راستایی خرد و درستی رأی و پایداری تصمیم از مرد ضعیف تر است<sup>۱۱</sup> و او را سعادت از این برتر نبود که فرمان مرد ببرد، و نه آرمانی فراتر از این که مرد مطاع خود را دوست بدارد. مرد تواند که او را نوازش کند یا به زنجیر کشد— ولی زن در هر حال به فرمانبری او خوش باشد و رنج و راحت یا خواری و احترام او را به یک چشم ببیند.<sup>۱۲</sup>

عقاد در واقع برآن است که زن برای عشق به مرد آفریده شده ولی مرد برای آن آفریده شده است که با عشق به زن به خودش عشق بورزد. این اندیشه ظاهراً از فرهنگ مذهبی یهود و مسیحیت گرفته شده است که بر اساس آن، زن به صورت مرد آفریده شد و مرد بصورت آفریدگار، و یا به تعبیری دیگر، مرد سایه خدا در زمین است و زن سایه مرد.

ادبیات عرب عموماً از دو نوع زن سخن می گوید: یکی زن نابکار و معشوقه و دیگری زن باکره، مادر پاک طینت و یا زوجه پاکدامن مرد. ریشه این تقسیم بندی به آغاز نظام پدرسالاری در جامعه عرب برمی گردد که زن را بین دو گروه یکی زوجه و مادر و دیگری فاحشه و معشوقه تقسیم کرد و سپس فاحشگی و معشوقگی را با گناه و فساد و تبهکاری مترادف شمرد، چرا که این تظاهر جنسیت زن بود و جنسیت نیز کار شیطان یا حوا.

من آثار فراوانی از نویسندگان مرد شرق و غرب به زبان های مختلف را دیده ام، ولی در بین آنان به نویسنده ای برنخوردم که، علیرغم شهرت به آزادیخواهی و دفاع از شرف و آزادی انسان، از این تفکر باستانی درباره زن خود را آزاد کرده باشد. تولستوی، نویسنده شهیر روسی، با همه عظمت ادبی خویش بهترین چیزی که درباره زن توانسته بگوید این است: «زن ابزار شیطان است. او از خود هوش و خردی ندارد ولی آنگاه که به فرمان شیطان تن دهد مخ او را بعاریت می گیرد.»<sup>۱۳</sup>

ادبیات عرب که بنوبه خود از تصویر چندگونه زن به عنوان شیطان مشحون است:

گاه وقتی که به او نظر می‌اندازی گویی که با طفل معصومی روبرو هستی که چشمان بیگناه خود را در کمال سادگی طبیعی و شرم و حیا و ترس کودکانه خود به روی تو می‌گشاید. در یک نگاه بعدی، خود را در برابر عجزه نابکاری می‌بینی که روزگار خود را در پشت هم‌اندازی و فریب مردان و دیگر زنان سپری کرده است. او به روی تو می‌خندد و چهره‌ای می‌نمایاند که خود را نه یک که صد چندان مفتون او یابی. ولی فاصله‌ای نمی‌گذرد که خنده او برتو، هم چون نگه کردن عاقل اندر سفیه، تو را از شرم و حیا خیس عرق کند.<sup>۱۴</sup>

با این سخنان، عقاد یکبار دیگر نظر پیش گفته خود را نقض می‌کند، که زن موجود بیخردی است و بهره‌ای از اندیشه ندارد و باید که مرد او را در چاردیواری خانه به بند کشد و بر او فرمان راند، چرا که زن از خرد و دین و اخلاق بسیار کم بهره است و «بت‌پرستی است که هیچگاه به دین و ایمان راه نبرده است.»<sup>۱۵</sup>

تصویری که عقاد از زن ارائه می‌دهد تفاوت چندانی با تصویر زن در ادبیات قدیم عرب و بخصوص داستان‌های هزار و یکشب ندارد. زن در این داستان‌ها غالباً بصورت کنیزان بازیگر دلفریب، خدعه‌گران شیطان صفت، پشت هم اندازان توطئه‌گر، عشقبازان آشوبگر و بالاخره وسوسه‌گران به عشق و جنسیت، هم چون شیاطین وسوسه‌گر، تصویر شده است. «زن در تمام این نقش‌ها، چه بصورت یک کنیز زر خرید یا سوگلی حرم، در واقع یک کنیز بیش نبوده است. او حتی اگر که بصورت شاهدختی دلاور عاشق بیقرار خود را به ترس وامی‌داشت باید که او را «آقای من» می‌خواند، و هم چون مریم زناریه در خدمت نورالدین، به خدمت او کمر می‌بست. در بیشتر داستان‌ها حتی چنین دخترانی در معرض خرید و فروش قرار می‌گرفتند و به این صورت، خصوصیات یک کنیز زر خرید بعنوان خصوصیات ثانوی، چهره واقعی آن‌ها را تحت الشعاع قرار می‌داد.»<sup>۱۶</sup>

در هزار و یکشب صدها نمونه از این زنان فتنه‌انگیز را که برای رسیدن به معشوق انواع سحر و جادو را به کار می‌گرفتند می‌توان دید. زن در این داستان‌ها شوهر خود را طلسم می‌کند تا مانع دیدار او با معشوق نشود.

جالب توجه این است که در این داستان‌ها کاربرد سحر همواره در انحصار زن است که آن را برای رسیدن به مطلوب و افتادن در آغوش مرد دلخواه خویش بکار می‌گیرد. وسیله دیگری که زنان برای خواب کردن شوهر و فرار به سوی معشوق بکار می‌گیرند بنگ است. بدین گونه، هزار و یکشب تصویری از زن همراه با منطق و رفتار خاص خود ارائه می‌دهد که در سرتاسر کتاب از داستان سلطان محمود صاحب جزایر سیاه در جلد اول، تا قصه قمرالزمان و معشوقه‌اش در جلد چهارم، بطور یکنواخت تکرار شده است.

در هزار و یکشب، مکر و حيله همواره با زن، عشق، جنسیت و فتنه همراه است و مکر زنان در واقع ماده اصلی داستان‌های آن را تشکیل می‌دهد. این امر البته در داستان اساطیری حوا در فرهنگ عرب ریشه داشته است— علاوه بر این که قرآن نیز در داستان یوسف و زن عزیز مصر با تعبیر «مکر اینان به واقع عظیم است» به تصور ذاتی بودن مکر و حيله در طبیعت زن کمک کرده است.

نمونه‌های زن مشابه حوا یا همسر عزیز مصر در هزار و یکشب فراوان است. از نمونه‌های نوع اول که باعث نابودی و زیان مردان خود شده‌اند می‌توان از زن‌های داستان‌های خیاط و مباشر و مرد مسیحی نام برد. نمونه نوع دوم در داستان قمرالزمان شاهزاده شهرمان آمده است. در این داستان دوزن به نام‌های بدوز و حیات النفوس به عشق دو پسر قمرالزمان گرفتار می‌شوند، و هم چنان که زن عزیز مصر شکایت یوسف را به شوی خود برد، این دو شکایت دو پسر قمرالزمان را پیش پدر خود می‌برند، تا آنجا که حاکم دستور می‌دهد اگر در واقعه درگیری غلام با شیر، آن دو نجات نیابند کشته شوند. در پیش درآمد همین داستان است که زن در حالی که در روز زفاف در صندوقی بوسیله دیو حمل می‌شود تا خیانتی مرتکب نگردد چنین می‌سراید:

از داستان یوسف عبرت گرفت

تا از مکر زنان در امان بماند.

آیا نمی‌داند که ابلیس

آدم را به خاطر زنان از بهشت بیرون کرد؟

در بسیاری از این داستان‌ها، آنچنان که در داستان وزیر ششم از هفت وزیر آمده است، زنان صرفاً به خاطر این که توانایی مکر و حيله خود را به رخ مردان محبوب خود بکشند و آنان را به مسخره گیرند دست به آن می‌زنند. گاه اینان بدانگونه که در داستان مزین بغداد و برادرهای اول و دوم از هفت برادر او آمده مکر و حيله را با فتنه و آشوب نیز همراه می‌کنند.

بارزترین شخصیت در بین زنان جادوگر و مکار در این داستان‌ها «شواهی» قهرمان داستان عمر نعمان و دو پسر او است. شواهی توانایی مکر و فریب خود را تنها در تفتین و دلربایی و عشق‌بازی نبود که به کار می‌گرفت و بلکه از آن‌ها در جنگ و سیاست نیز سود می‌جست. او در جنگ‌های متعددی مقام فرماندهی داشت که دشمن را شکست می‌داد و سرزمین‌ها را فتح می‌کرد. گاه لباس زهد می‌پوشید و دشمنان مسلمان خود را به مسخره می‌گرفت. او عمر نعمان و پسرش را می‌کشد و سال‌ها به انواع توطئه‌ها و فریب‌ها ادامه می‌دهد. در جنگ‌ها عموماً شواهی در محور جنگ‌های بین مسلمانان و مسیحیان قرار می‌گیرد و به هردوی آن‌ها نیرنگ می‌زند و باعث نابودی هردو گروه می‌شود. چنین است که در پایان داستان، نیرنگ جدیدی برای شواهی تدارک می‌بینند و او را بر دروازه بغداد به صلیب می‌کشند. داستان‌های هزار و یک شب بدین گونه عقده‌ها و نفرت‌های باطنی مرد نسبت به زن را می‌گشاید، و در پایان داستان‌هایی که شواهی و امثال او به صلیب کشیده می‌شوند خوانندگان مرد نفس راحتی می‌کشند.

شخصیت شواهی و نمونه‌های مشابه آن در داستان‌های هزار و یکشب در عین حال، خصوصیت غیرمنفعل آن زن عربی را منعکس می‌کند که در سیاست و جنگ شرکت داشت، زره می‌پوشید، و هم چون هند بنت ربیعہ که در غزوه احد حمزة بن عبدالمطلب عموی پیامبر را کشت و جگر او را در دهان گذاشت و بر جسد او به رقص و پایکوبی دست زد، در صف مقدم جبهه در جنگ‌ها به نبرد می‌پرداخت. بهمین علت، یک زن جنگجو در هزار و یکشب نه بصورت یک زن مسلمان و بلکه در چهره عفریتی جادوگریا یک زن مسیحی تصویر شده است. این امر البته مانع از این نمی‌شود که زن

مسیحی با آن خصوصیت، در جنگ به دام عشق مردی مسلمان گرفتار نشود و اسلام اختیار نکند. «ابریزه» مسیحی یکی از این زنان است. او به عشق «شریکان» مسلمان گرفتار می‌شود، با عمر نعمان مسلمان ازدواج می‌کند و دختری بنام رمزان می‌زاید که در صف ارتش مسلمانان به جنگ می‌پردازد. یکی دیگر از این زنان مریم زنا ریه است که رسماً به اسلام می‌گردد و بخاطر اسلام به جنگ پدر و برادرانش بر می‌خیزد و آنانرا می‌کشد و سرانجام بهمین دلیل مورد حمایت خلیفه قرار می‌گیرد.

داستان‌های هزار و یکشب از یک سو چهره زن نیرومند عرب و شرکت فعال او در جنگ و سیاست و دین و اجتماع را قبل و بعد از اسلام بنمایش می‌گذارد و از سوی دیگر ارتباط این خصوصیت را با فتنه در فرهنگ عرب منعکس می‌کند. بیشتر زنان جنگجوی این داستان‌ها در فتنه انگیزی و دلربایی دست زن‌های مطرب و آوازه خوان و عاشق پیشه را از پشت می‌بینند. این زنان جز در آخرین لحظات جنگ، آنگاه که جنگ تن به تن آنان با دشمن به سرانجام خود نزدیک می‌شد، چهره خود را رونمی‌کردند، و همین خود ادامه جنگ را متوقف می‌کرد. بناگاه، این سوار دلاور بی باک (زن عرب، هم‌چنان که در داستان هند بنت ربیعہ در غزوه احد دیده شده، غالباً به هنگام جنگ به‌زی سواران سلحشور مرد درمی‌آمد) چهره خود رامی‌گشود، و با فتنه انگیزی خود درگیری جدیدی ایجاد می‌کرد که بمراتب از درگیری جنگ خطرناکتر بود. غالب زنان جنگجو، هم چون «دنامه» در داستان دوم کنیز روز هفتم از مجموعه داستان‌های هفت وزیر، به این وسیله در جنگ پیروز می‌شدند.

زن عرب هم‌چنان که در جنگ و سیاست و فتنه انگیزی داستان‌ها دارد در هنر و ادب و علم نیز سرآمدها داشته است. زنان و کنیزان زیادی در این مقولات در زندگی واقعی عرب نامور شده‌اند. معروف است که هارون الرشید هر زنی را که حکیمانه او را پاسخ می‌گفت و یا شعر ناقصی را تکمیل می‌کرد و یا شعری تحسین انگیز از خود می‌سرود به عقد خویش در می‌آورد. برخی از این داستان‌ها در هزار و یکشب آمده و از سه زن شاعر که با قدرت

شعری خود اصمعی را مجاب کردند سخن رفته است. هزارویکشب هم‌چنین واقعه‌ای از برخوردار هارون‌الرشید با یک دختر شاعر عرب و داستان‌هایی از زندگی اسحاق موصلی و کنیزان رامشگر او و یا وقایعی از ابونواس شاعر معروف عرب در این رابطه گزارش کرده است.

قدرت افسانه‌ای زنان در داستان‌های هزارویکشب گاه بدانجا می‌رسد که زن بصورت پری جادوگری که مرد را به طلسم خویش مبتلا می‌کند تصویر می‌شود، و مرد برای وصال او یا کسب نظر ملاطفت آمیزش چه رنج‌ها که می‌بایست تحمل کند. از نمونه این زن‌ها یکی شمسه است در داستان جان‌شاه و دیگری «منارالسناء» در داستان حسن بصری. گلنار در داستان شاه «بدر باسم» یک جادوگر است که در دریا زندگی می‌کند و بر گروهی از زنان جادوگر فرمان می‌راند. هم‌چنین از زن جادوگر دیگری سخن می‌رود که بر یک سرزمین که مردم آن آتش و آفتاب را می‌پرستند حکومت می‌کند. داستان «لاب» شهبانوی پر قدرتی که مردان را برای سیری شهوت خویش تسخیر می‌کرد و برای التقام از دشمن از جادو کمک می‌گرفت، و یابا استفاده از قدرت جادویی خویش گاه خود را بشکل پرنده و زمانی دیگر بصورت آدمی در می‌آورد، نیز قابل ذکر است. گلنار نیز گفته شده که در دریا فرومی‌شد و با دریاییان به گفتگو و احیاناً جنگ و گریز می‌پرداخت.

زنان جادوگر جای وسیعی در داستان‌های هزارویکشب اشغال کرده‌اند. این خود روشنگر آن است که قدرت زن پیوسته در وجدان قوم عرب پا برجا بوده است، و از دیر زمان و در طول قرن‌های میانه و تا به امروز، قدرت افسانه‌ای زن با قدرت پریان و شیطان‌ها و نیروهای مرموز جادوگر پیوند داده می‌شده است.

زن در ادبیات حماسی عرب نیز نقش برجسته‌ای دارد. یکی از داستان‌های حماسی معروف، سیره امیره ذات‌الهمه است<sup>۱۷</sup> که فاطمه بنت مظلوم قهرمان اصلی آن بشمار می‌رود. زنان قهرمان این داستان همگی سواران دلاوری هستند که در آوردگاه از قهرمانان مرد گوی سبقت را می‌ربایند. از قهرمان اصلی داستان غالباً به صفت «قتالة الشجعان»

(جنگجوی دلاور) یاد می شود و همو در جنگ با شمشیر بر دلاورترین مردان پیروز می شود و جز با مردی که بتواند در برابر قدرت سلاح او مقاومت کند ازدواج نمی کند. بدون تردید این حماسه مردمی بیانگر موقعیت زن عرب در جامعه آن روز بوده است.

خلاصه داستان امیره ذات الهمة چنین است:

پدرش آرزو داشت که صاحب پسری باشد تا میراث تاج و تخت او را که برادرش بدلیل اصالت خانوادگی بزور گرفته بود باز پس ستاند. ولی نوزاد دختر بود و پدر که تاج و تخت و مقام و آقایی خود را بر باد رفته می دید سخت اندوهگین و متاثر شد. پدر از شدت تاثر از قبول نوزاد دختر سر باز می زند و حتی به کشتن او بر می آید، که قابله پیشنهاد می کند دختر را به یکی از کنیزان سفید روی خود بنام سعدی واگذار کند. سعدی پرستاری طفل را بعهده می گیرد و او را فاطمه می نامد. فاطمه بدون این که پدر و خانواده حقیقی خود را بشناسد در دامان سعدی بزرگ می شود. در یکی از جنگ ها سعدی و فاطمه هر دو اسیر می شوند و فاطمه بعنوان غنیمت جنگی به تملک مردی به نام حارث از قبیله بنی طی در می آید و به خدمات سخت گماشته می شود. فاطمه به آرزوی این که روزی مردان قبیله اش برای نجات او و «مادرش» سعدی خواهند آمد زندگی ذلت بار جدید خود را می پذیرد و به انتظار می نشیند. ولی این آرزو هیچگاه تحقق نمی یابد و فاطمه در می یابد که خود باید برای رهایی خویش دست بکار شود. فاطمه با پی بردن به نیروی شمشیر، به آموزش فنون جنگ و سلحشوری می پردازد.

اولین نمایش قدرت رزمی او وقتی رخ می دهد که یک سوار جنگی بعنوان این که او یک گنیز بیش نیست به صدد تجاوز جنسی او بر می آید. فاطمه بشدت در برابر او مقاومت می کند و با شمشیر خود او را بقتل می رساند. دلاوری رزمی فاطمه نظر ارباب را جلب می کند، و از آن پس فاطمه بعنوان یک سوار جنگی در جنگ های بین قبیله طی و قبایل دیگر، اربابش را همراهی می کند. فاطمه ذات الهمة (فاطمه با همت) در تمام نبردها پیروز می شود و غنایم و افتخارات زیادی برای اربابش کسب

می کند، تا آنجا که لقب «شیرزن قبیله طی» می گیرد و بعنوان پشتیبان زن و مرد قبیله طی شناخته می شود.

فاطمه در یکی از مصاف های علیه قبیله بنی کلاب که پدرش نیز در آن شرکت داشت بر قبیله پیروز می شود و از جمله پدر خود را به اسارت به نزد قبیله طی می برد. قبیله طی به قتل پدر فاطمه حکم می دهند ولی سعدی که او را شناخته است رازدیرین خانوادگی فاطمه را با او در میان می گذارد. فاطمه پدر خود را نجات می دهد و او را به نزد قبیله خودش بر می گرداند. فاطمه از این پس در میان قبیله خود زندگی می کند و افتخارات زیادی برای پدر و قبیله اش می آفریند، تا آنجا که نفوذ عموی «ستمگر» و پسرش که فروتوانی او در برابر دختر عمویش به اثبات رسیده بخطر می افتد.

برای دفع این خطر، عمو صلاح را در آن می بیند که برادرزاده را بعقد پسر خویش در آورد چرا که «اگر دختر به پسر او تعلق یابد حرمتش در هم می شکند، فعالیتش کاهش می یابد و توان و دلاوری اش از بین می رود». (این عبارت ماهیت ازدواج را که در نفی توان زن و فعالیت و حرمتش خلاصه می شود بخوبی بنمایش می گذارد.) ولی فاطمه انگیزه عمل را در می یابد و با این گفته پیشنهاد ازدواج را رد می کند که: «من شویی جز این شمشیرم نمی خواهم». فاطمه شمشیر را برگرفتن شوی ترجیح می دهد، چرا که شمشیر به او نیرو و عظمت می بخشد و با قدرت و دلاوری اش او را بر مردان چیره می کند، ولی ازدواج او را به مرحله زنی محکوم و تسلیم در برابر مرد فرو می کشد.

فاطمه تا آنجا که توان بازوی خود اطمینان داشت که هیچ مردی را همآورد خود نمی دانست، و لذا اعلام کرد که «من جز با مردی که در آورد گاه بر من چیره شود ازدواج نخواهم کرد.» پسر عموی فاطمه برای تحقق این شرط با او به نبرد برخاست ولی چنان در برابر تمام قبیله به فصاحت شکست خورد که نتوانست خشم و خواری خود را تحمل کند و لذا برای جبران آن به خلیفه وقت متوسل شد. خلیفه فاطمه را به ازدواج با پسر عمو فرمان می دهد و فاطمه نیز آن رامی پذیرد و به ازدواج او در می آید، ولی از تماس جسمی او مانع



می شود. پسر به حيله متوسل می شود و به فاطمه نوعی ماده مخدر می نوشاند تا او را بیهوش کند و با او درآمیزد. فاطمه پس از بیهوش آمدن شوهر را به انتقام تهدید می کند ولی بهرحال پسری بنام عبدالوهاب را از او حامله می شود. جنگ بین عربان و رومیان شدت گرفته است و نیروهای نظامی خلیفه منصور عباسی در برابر تهاجم نیروهای رومی به تنگ آمده اند. خلیفه به بنی کلاب متوسل می شود و فاطمه ذات الهمة همراه قبیله خود به جنگ رومیان می شتابد، و به یمن مهارت جنگی و قدرت شمشیر و تیزهوشی او مسلمانان بر رومیان پیروز می شوند. سیر جنگ چنان است که در هر نبرد که فاطمه حضور دارد پیروزی مسلمانان قطعی است و در هر کجا که فاطمه پیدا نیست مسلمانان شکست می خوردند، تا آنجا که سرنوشت و آینده دولت اسلامی به وجود فاطمه بستگی پیدا می کند و مسلمانان و رومیان متفقاً او را «نصف اسلام» بشمار می آورند. شایان توجه این که ارتش روم نیز تحت فرماندهی زنی بنام ملطیه دختر پادشاه روم در این جنگ وارد شده و همین زن است که قهرمانان ارتش اسلام را در غیاب فاطمه یکی پس از دیگری شکست می دهد و قسمتهایی از سرزمین کشور اسلامی را تسخیر می کند. ولی فاطمه با حضور خود ملطیه را شکست می دهد و بعقب می راند و برج و باروی او را به آتش می کشد و شهر ملطیه را که به نام همان فرمانده رومی نامگذاری شده به تصرف ارتش مسلمانان در می آورد.

این داستان حماسی قدرت زن را، هم در میان عربان و هم در میان رومیان، بنمایش می گذارد تا آنجا که بزرگترین ارتش های جنگی تحت فرماندهی زنان و نه مردان قرار داشته اند. داستان های فولکلور عرب از زنان متعددی که در زندگی سیاسی و اجتماعی از قدرت فعال برخوردار بوده اند نام می برد. در خود همین داستان حماسی امیره ذات الهمة، از قهرمانزنان دیگری بنام میرونه دختر بطرق، زنانیر دختر شاه پولس، قناصه دختر مزاحم و شهبانو میمونه که هر یک در دلاوری همپای فاطمه ذات الهمة بوده اند و گاه در میدان جنگ بر او چیره می شدند نام برده می شود. این نمونه ها که بیانگر قدرت و امکانات نامحدود زن در زمان داستان بشمار می رود در بسیاری دیگر از

داستان‌های حماسی فولکلور عرب تکرار شده و مبین آن است که قهرمانگری زن و شرکت او در زندگی عمومی و اجتماع نه یک استثنا که یک قاعده بوده است.

فولکلور عرب بین دلاوری زن و دفاع از اسلام ارتباط برقرار می‌کند. در این داستان‌ها زن پشتیبان و مدافع اسلام است، و اخلاق مذهبی که از مهمترین آن‌ها پاکدامنی زن و دفاع از شرف خویش است چنان برای زن تثبیت شده که اوتا سرحد جان پای آن‌ها ایستادگی می‌کند. این زن قهرمان غالباً در مسئله جنسیت، راه زهد در پیش می‌گیرد، و بجای یک مرد با شمشیر خود یا اسلام ازدواج می‌کند و زندگی را یکسره به دفاع از دین می‌گذراند. گاه نیز بخاطر دین زندگی خود را وقف پسر خویش یا گرانبهارترین چیز دیگری می‌کند. گرچه داستان‌های حماسی فولکلور قدرت جنگاوری زنان و شرکت فعالشان در جنگ و سیاست را منعکس می‌کند ولی از پاکدامنی زن تصویر یک زندگی مستقل بدون شوهر، بصورت یک زن پارسای پرهیزگار جنگجو، ارائه می‌دهد، در حالی که شخصیت زن بعنوان یک همسر یا مادر تنها از خلال شخصیت شوهر یا پسر تعیین پیدامی‌کند. اگر شوهر خود یک قهرمان باشد زن در پیکار او را کمک می‌کند و خود تا سرحد مرگ به خدمت شوهر در می‌آید. نمونه چنین زنی عبله زن عنتره ابن شداد است که در برابر همه ناملایمات و شدايد جنگی یکپارچه از شوهر خویش حمایت می‌کند تا اینکه عنتره همه جا پیروز می‌شود و به مقام سوار سواران می‌رسد. در حماسه حمزه عرب نیز زنی مهردکار (خورشید نیمروز) دختر انوشیروان است که قهرمانی‌های او را تحقق می‌بخشد.<sup>۱۸</sup>

تفاوت داستان‌های فولکلور عرب با هزارویکشب در آن است که زن جنگجوی دلاور در آن داستان‌ها صرف‌نظر از زهدگرایی جنسی و خودداری از ازدواج، یک موجود واقعی طبیعی است، در حالی که در هزارویکشب این زن عموماً یک موجود شیطانی، پری، یا جادوگر است. ادبیات جدید عرب طبیعتاً از گذشته خود متأثر است، با این تفاوت که تصویر زن بصورت یک همسر یا معشوقه بر تصویر زن جنگجوی دلاور و

فعال در سیاست غالب شده است. با گسترش تمدن جدید و استقرار هر چه قویتر نظام طبقاتی پدرسالار و توسعه تبعیضات جنسی، نژادی و طبقاتی در جامعه عرب، بتدریج حالت انفعالی زن در ادبیات جدید عرب افزایش یافته است. ولی به همانگونه که هزار و یکشب زن قدرتمند فعال را بصورت یک پری یا جادوگر و شیطان تصویر می کرد، ادبیات جدید عرب نیز از چنین زنی همان تصویر را ارائه می دهد. با این تفاوت که در ادبیات جدید، زن نه بشکل و بلکه فقط در معنی چنین است، و خود هم چون سایر آدیبان در لباس آدمی می زید ولی مکر و افسون او، او را بیشتر در شمار جادوگران و شیاطین قرار می دهد.

زکی مبارک با توصیفی که از زن بعنوان موجودی قویتر از شیطانها و ابلیسان در ضربه زدن به مرد ارائه می دهد، این تصویر را بخوبی منعکس می کند. عقاد نیز همین نظر را می دهد با این تفاوت که قدرت تخریبی و مکر و افسون زن را از طبیعت ضعیف او ناشی می داند. بنظر او، حوا تنها به دلیل ضعف نفس طبیعی زنانه خود، که نمی توانست در برابر میوه ممنوع خوددار باشد، خود و آدم را به خوردن آن واداشت و آدم را گمراه کرد. برای عقاد، درخت ممنوع در واقع «سمبل گرایش تسلیم طلبانه زن به لذت گناه، و مظهر طبع دمدمی مزاج، بدگمانی و ناتوانی، کنجکاوی جاهلانه، ضعف مقاومت، و ضعف او در کسب موفقیت بوسیله ای جز دلربایی و خودنمایی و تحریک جنسی، بشمار می رود.»<sup>۱۹</sup>

توفیق حکیم نیز به صفت «دشمن زن» آوازه یافته است، چرا که او نیز با تفاوت های ناچیزی نظراتی مشابه عقاد در باره زن دارد. حکیم در داستان الرباط المقدس (پیوند مقدس) یک زن متمرّد را تصویر می کند. تمرّد این زن بنظر نویسنده نه بخاطر جاه طلبی های سیاسی و اجتماعی او و بلکه بمنظور پرکردن خلأ عاطفی زندگیش صورت می گیرد. اندیشمند داستان (که خود نویسنده است) نتیجه می گیرد که زن همه انگیزه های مذهبی خود را از دست داده و بنابر این بعهد او است که وجدان اخلاقی و دینی زن را بیدار کند. حکیم همانند عقاد زن را موجودی تصویر می کند که

جز در برابر غریزه و کششهای جسمی وفایی ندارد، و هم چون ساره، قهرمان داستان عقاد، ارزشهای دینی، اجتماعی و فکری را تماماً نادیده می‌گیرد. خواننده آثار حکیم و عقاد نمی‌تواند این احساس را از خود دور کند که هر دو نویسنده از این موجود مؤنث پرتوان از نظر جنسی، که هیچ یک از ارزش‌های معمول مذهبی، اخلاقی و اجتماعی آنان را نمی‌پذیرد، ترسی خود آگاه یا ناخود آگاه در درون خویش به‌مراه دارند. زن در تصویری که حکیم ارائه می‌دهد، سرگرمی و لذت را حق مشروع خویش می‌داند و از آن‌ها «به زبانی چنان مطمئن سخن می‌گوید که گویی آن‌ها را حق مادر زادی و مشروع خویش می‌شناسد».<sup>۲۰</sup>

ادبیات جدید عرب در مقوله شرف منسوب به بکارت دختر نیز همان تلقی جامعه پدرسالار کهنه‌را ارائه می‌دهد. طه حسین، در قصه *دعاء الكروان*، همین تلقی کهنه مفهوم شرافت خانوادگی را منعکس می‌کند. هنادی دخترک کوچک داستان به دست دایی خویش و با کمک مادر، که نویسنده آن قدر او را ناتوان تصویر می‌کند که نه تنها نمی‌تواند از دختر خویش دفاع کند و بلکه در عمل با برادرش همدست می‌شود، با چاقو کشته می‌شود. دایی فاتل نه فقط بجرم قتل تحت تعقیب قرار نمی‌گیرد که بعنوان غیرتمردی که از شرافت خانوادگی خویش دفاع کرده مورد احترام نیز هست. (یک ضرب المثل رایج عربی می‌گوید: «ننگ فقط به وسیله خون شسته می‌شود.») مهندس جوانی که دامن هنادی را لکه دار کرده نیز از تعقیب در امان می‌ماند و در آخر داستان با عشق آمنه، خواهر هنادی، پاداش خود را می‌گیرد. قصه در واقع از آنجا آغاز می‌شود که آمنه در صدد انتقام از این جوان که باعث قتل خواهرش شده برآمده است. به گفته خود آمنه: «چاره‌ای جز درگیری بین من و او نیست و دیر یا زود همه خواهند فهمید که آیا خون هنادی هدر شده، یا هنوز کسی در روی زمین باقی است که از خون ریخته شده انتقام بکشد».<sup>۲۱</sup>

آمنه هیچ به اندیشه گرفتن انتقام از دایی خویش که خواهر او را به دست خود کشته است نمی‌افتد، چرا که نویسنده زن را بعنوان «عورتی که

باید پوشیده بماند، حرمتی که باید رعایت شود و ناموسی که باید محفوظ بماند» توصیف می کند. آمنه و مهندس جوان در یک مبارزه نا برابر از همه جهت درگیر می شوند. مهندس از یک طبقه اجتماعی بالا تر است و آمنه دختر بیسوادى بیش نیست که زنانگی و قدرت دلربایی خود را در مبارزه بکار می گیرد. باین ترتیب، مبارزه یک مبارزه فکری، اجتماعی یا فرهنگی که ستم وارده بر زن را برای خواننده روشن کند نیست، بلکه مبارزه ای است که سلاح زن در آن تنها زنانگی، دلربایی، افسونگری، پس رفتن و پیش آمدن و بازیهای دیگر زنانه شیطانی است. البته مهندس جوان نیز در صدد بر می آید هم چنان که خواهر آمنه را فریب داد او را نیز فریب دهد، ولی فریبکاری آمنه بر او چیره می شود تا آنجا که - برص و شهوت او را تحریک می کند ولی در عین حال مانع از آن می شود که به او دست بزند. چرا که آمنه دریافته است که مرد وقتی از نظر جنسی زنی را تصرف کند او را هم چون تفاله ای به دور می افکند، بهمان صورت که مهندس در مورد خواهرش هنادی عمل کرد. تاکتیک آمنه کارآست و مهندس در دام عشق او می افتد. این عشق بنظر من تنها از محرومیت جنسی و تمایل نسبت به زنی که در دسترس مرد قرار نگرفته ناشی شده است و هیچ ارتباطی با عشق حقیقی نمی تواند داشته باشد. ولی نویسنده احساس مهندس نسبت به آمنه را گویی که یک عشق حقیقی توصیف می کند. نویسنده به این ترتیب ظاهراً می خواهد بگوید که زن برای این که بتواند عشق مردی را بخود جلب کند باید که به حيله و دلربایی متوسل شود و در عین حال از تماس جنسی او اجتناب کند. احساس نیرنگ آمیز آمنه نسبت به مهندس به چنان عشقی تبدیل می شود که بگفته نویسنده: «فکر آمنه تا می آمد به خود مشغول شود صورت مهندس جوان در برابر آن قرار می گرفت. چشمانش به هر طرف که کشیده می شد او را می دید. گوش هایش صدای او را می شنید. زندگی از همه طرف با مهندس پر شده بود و او در بین آمنه و هر چیز و هر کس و حتی خواهر نازنین و عزیزش و شبح خونین او فاصله شده بود.»<sup>۲۲</sup>

طه حسین در این داستان زن را بصورت موجودی می بیند که با از

دست دادن بکارت بیچاره می شود، و در انتقام ناتوان است و آن گاه که در عشق می افتد همه توان خویش را بیکباره از دست می دهد. او دائماً بدون اراده و توانی در مدار جاذبه مرد قرار می گیرد و به جز کشته شدن به دست مرد، بدلیل شرف خانوادگی، بدلیل عشق یا تنفر و انتقام، و یا تسلیم بلا اراده مرد از نظر مادی و معنوی و عاطفی اخلاقی شدن، سرانجامی ندارد. نویسنده گاه از زن هواداری نیز می کند ولی هواداری او از مقوله احساس ترحم مرد سنتی عرب، ترحم مرد نیرومند و الاجاه نسبت به زن ضعیف فرو پایه، فراتر نمی رود. او با احساس لذت به توصیف این مبارزه جنسی بین آمنه و مهندس می پردازد— مبارزه ای که در یک طرف مرد با تمام امکانات و توان خود قرار گرفته، و در طرف دیگر زن با ضعف ها و شکستگی ها و تسلیم طلبی هایش. رابطه ای که از هر دو طرف یک رابطه سادو— مازوخیستی است.

نویسنده دیگر مصری محمد عبدالحلیم عبدالله، برخلاف غالب نویسندگان عرب، با مجازات زنی که شرف یعنی بکارت خود را از دست داده موافق نیست. دلیل این امر نه در آن است که او تلقی دیگری از مفهوم شرف دارد و بلکه بنظر او زن با ازدست دادن بکارت، هوش و خرد خویش را نیز از دست می دهد، و بنابر این هم چون دیوانگان و سفیهان باید که از مجازات در امان باشد. به گفته خود او در داستان شمس الخریف (آفتاب پاییز): « زن بهنگام از دست دادن بکارت، هوش خویش را نیز از دست می دهد چرا که در آن حال تحت نفوذ شیطان و جادوی فتنه است. بنابر این جامعه هم چنان که فعل در حال خواب را موجب مسئولیت نمی داند باید که عمل زن در این حالت را نیز ندیده بگیرد و مسئولیت را فقط متوجه مردی بداند که زن را فریب داده است.»<sup>۲۳</sup>

عبدالحلیم در این جا با آنان که حوا را مسئول سقوط و گمراهی آدم می شمارند مخالفت می کند و او را بالکل از مسئولیت معاف می داند. شاید او خواسته هم چون طه حسین نسبت به زن ترحم بخرج دهد ولی ترحم او از تحقیری بمراتب شدید تر برخوردار است، چرا که او حتی ارزش تحمل مسئولیت را به زن نداده و او را به حد موجودی ناتوان، ناقص العقل و ابله پایین

آورده است. او در جای دیگر زن را هم چون بیماریا مرده‌ای تصویر می‌کند و از زبان قهرمان داستان خانم «ف» می‌گوید که زن «وقتی لغزید بر او مسئولیتی نیست، چرا که در آن حال هم چون آدم خوابیده، مریض یا مرده است. (و خندید.) پس مسئولیت واقعی بر متجاوز است و زن توان دفاع را ندارد.»<sup>۲۴</sup>

عبدالحلیم تنها زینت زن را بکارت یا «مروارید عفت» او می‌داند که به شوهر پیشکش می‌کند و می‌گوید: «من برای خود موجودیت مستقل و برپایی بدون تو نمی‌شناسم.» به اعتقاد نویسنده، شرافت دختر، بمقتضای مثل مشهور جامعه ما که یوسف وهبی هنرپیشه معروف تأثر آنرا کراراً بکار می‌گیرد، مانند چوب کبریت است که فقط یکبار محبوب و مورد استفاده قرار می‌گیرد. عبدالحلیم از دختری که بکارت خود را بوسیله یک مرد از دست داده بعنوان ظرف آلوده‌ای یاد می‌کند که کسی قبلاً از آن نوشیده است. قهرمان داستان او در برابر ممانعت معشوقه از هم‌خوابگی می‌گوید: «او ترسید که آب‌شخورش بار یک شود و دیگر نوشندگان سراغ او نیایند.»<sup>۲۵</sup>

در بیشتر داستان‌های عبدالحلیم زن موجود منفعل ضعیفی است که تنها از خلال وجود یک مرد موجودیت پیدا می‌کند، و اگر مردی در کار نباشد زن یا در اندوه معشوق و یا به مرگ واقعی از بین می‌رود. اندوه عبدالحلیم نسبت به قهرمانان زنش اندوهی است که بیش از ترحم از سنگدلی و خشونت مایه می‌گیرد، و از این نظر تا حد زیادی به اندوه منفلوطی نسبت به قهرمانان زنش شباهت پیدامی‌کند. عبدالحلیم تقریباً همه قهرمانان زنش را به مرگ محکوم می‌کند و از جمله لیلی در لقیطه، زینب در شجرة اللباب، خانم «ف» در شمس الخریف و سمیره در من اجل ولدی. اگر زنی هم در داستان نمی‌میرد از تنهایی و بی‌مردی زندگیش تیره و تبا می‌شود.

زن در آثار نجیب محفوظ، یکی از معروفترین نویسندگان معاصر مصر، چه در جهل یا دانش، یا فقر یا ثروت، همواره زن است— زنی که شرفش حصول محور زندگی جنسی و پرده بکارتش دور می‌زند. او غالباً بدلیل بیچیزی شرف زنانگی خود را از دست می‌دهد. اگر نویسندگان مرد قبل از

نجیب محفوظ دلیل سقوط زن و از دست دادن شرف او را در غریزه جنسی، شهوت طلبی یا ضعف زنانگی و نقص عقلش می دانستند، نویسنده معاصر برای این امر علتی اقتصادی مانند فقر ارائه می دهد.

منهای این تفاوت، از نظر نجیب محفوظ در مفهوم شرف زن و این که شرف در حول و حوش اعضای جنسی او تمرکز یافته تغییری رخ نداده است. گرچه محفوظ، تحت تأثیر فرهنگ زمان خود، برای زن هم چون مرد حق کار و شرکت در تأمین مخارج خانواده قایل است ولی در زندگی اخلاقی چنین تساوی حقی در مورد زن و مرد نمی شناسد. او در یکی از داستان هایش از زبان پدری به دخترش که جوان توانگری را از خود رانده است می گوید: «تو در برابر همه ما و به خصوص هفت برادرت مسئولی.»<sup>۲۶</sup> مرد چه بصورت پدر یا شوهر مسئولیت اقتصادی تازه ای بر عهده زن قرار می دهد، ولی اگر در زندگی خصوصی اش زن هم چون مرد عمل کند محکوم به سقوط است. در واقع تنها زن است که به انحراف و سقوط کشیده می شود، و در بیشتر موارد از طرف نویسنده مورد مجازات قرار می گیرد.

علیرغم این که نجیب محفوظ در عباراتی از قبیل «جنگ، با آثار شوم مادی و اجتماعی خود، اولین عامل مصیبت جانکاهی بود که حمیده را به انحراف کشاند»<sup>۲۷</sup> سعی می کند که به عوامل اقتصادی و اجتماعی در سقوط و انحراف زن نقش اساسی بدهد، در عین حال از زبان قهرمان خود، ابراهیم فرج، حمیده را «یک هرجایی طبیعی» و «از سلاله ابلیمان» می نامد. تصویری را که محفوظ از زن مساوی با مرد ارائه می دهد نیز تنها در حد یک تصویر مجرد ذهنی باقی می ماند. او اگر چه گاه صفات ایجابی مشهودی برای زن ارائه می دهد ولی چیزی نمی گذرد که این تصویر از هم فرومی پاشد و زن در همان هیئت منفعل سنتی خویش مجدداً از خلال نوشته های محفوظ ظاهر می شود.

محفوظ در داستان *بداية و نهایة* (یک آغاز و یک پایان) قهرمان داستان، نفیسه، را چنین وصف می کند: پدر نفیسه، می میرد و جامعه نمی تواند جای او را بگیرد. نفیسه برای تأمین معاش خانواده به خیاطی رو می آورد.



غم‌های زندگی از همه طرف او را محاصره می‌کند، محبت‌ها را از دست می‌دهد و غریزه زنانه او تنها چیزی است که از نقص و ضعف سالم مانده است. آتش بلوغ او را فرا می‌گیرد. سلیمان جابر اولین مردی است که بر سر راه او قرار می‌گیرد و در او این اعتماد را که او نیز زنی هم چون بقیه زنان است بر می‌انگیزاند. او در اولین برخورد با مرد به انحراف کشانده می‌شود. ولی بدی اوضاع عمومی که «مقام و موقعیت و شغل‌های شرافتمندانه را در جامعه ما ارثی کرده است»<sup>۲۸</sup> انحراف او را توجیه می‌کند. به این ترتیب، زن هم‌چنان بجز زنانگی و دلربایی خویش سلاح دیگری در اختیار ندارد. نویسنده یکجا از غریزه زنانگی زن به دفاع بر می‌خیزد و در جای دیگر به تناقض‌گویی می‌افتد و این غریزه را بدلیل این که باعث سقوط و انحراف زن می‌شود تحقیر می‌کند. بعلاوه که فقط زن است که به انحراف کشیده می‌شود، و در همین داستان محفوظ نفیسه را بدلیل این که خلاصی از انحراف را جز در مرگ نمی‌بیند به خود کشی محکوم می‌کند. در داستان دیگری، نجیب محفوظ از زبان یکی از کاراکترها می‌گوید: «زن در اصل معجون تازه‌ای است و تو باید بهر گونه که ملی خواهی او را شکل بدهی. بدان که او حیوانی از نظر عقل و دین ناقص است، پس تو باید با سیاست و چوبدستی این نقص‌ها را جبران کنی.»<sup>۲۹</sup>

علیرغم اینکه نجیب محفوظ در مقوله عدالت اجتماعی گرایش مترقیانه‌ای از خود نشان می‌دهد ولی تا آنجا که به مسئله زن مربوط می‌شود نظرات چندان متفاوتی با پیشینیان خود ندارد. او به زن اجازه می‌دهد با شرط این که از حدود دین و اخلاق پا بیرون نگذارد آموزش ببیند و برای کمک به پدر یا شوهر در تامین هزینه‌های زندگی به کار پردازد. اخلاق در این جا طبعاً به اخلاق نظام پدرسالاری و نظام ازدواج که بموجب آن فقط زن در معرض سقوط و انحراف است اطلاق می‌شود. محفوظ در یکجا شدت علاقه خود به نظام سوسیالیستی را از زبان یکی از قهرمانانش بیان می‌کند و خواستار برقراری نظامی انسانی تر و مرفه‌تر می‌شود: «امید اینکه آرزوها و رویاهایش بدون تجاوز به مفاهیم عقیدتی تحقق یابد، احساسی از خوشبختی

محفوظ بناچار به تناقض گویی می افتد. او کار و کاسبی را برای زن تجویز می کند بدون این که آزادی شخصی را برای او مجاز بشمارد. او اجازه عاشق شدن را به زن می دهد ولی وقتی که زن در دام عشق می افتد او را به سقوط و انحراف محکوم می کند. ازدواج را تنها وسیله شرعی و مجاز برای ارتباط بین زن و مرد می داند، ولی اگر زن ازدواج را پیشنهاد کند او را به محافظه کاری و فقدان احساس عشقی متهم می کند. حسنین یکی از قهرمانان محفوظ درباره دختری که ازدواج را پیشنهاد کرده است، می گوید: «او می خواهد با من ازدواج کند و نه اینکه عشق بورزد. این رمز سردی و محافظه کاری اوست.»<sup>۳۱</sup> او در یک جا زن را بعنوان حیوانی که عقل و دین ناقصی دارد توصیف می کند و در جای دیگر چنان از او سخن می گوید که گویی بر همه هستی چیره است: «هیچ حرکتی از مردی رخ نمی دهد مگر اینکه زنی در پشت آن قرار دارد. زن در زندگی ما همان نقشی را دارد که نیروی جاذبه بین سیارات و ستارگان ایفا می کند.»<sup>۳۲</sup>

جدایی بین عشق و ازدواج یکی از ثمرات آن اندیشه قدیمی مبتنی بر تمجید از عشق روحی (عشق رمانتیک) یا حب العذری بود که ازدواج را بخاطر این که با جنسیت سرو کار داشت گناه تلقی می کرد. این تفکر زنان را به دو دسته کاملاً متمایز تقسیم کرد: یکی زن دارای جاذبه جنسی و شهوی، دیگری مادرپاکدامن باکره تھی از هر نوع جنسیت و شهوت.

ادبیات عرب نمونه های فراوانی از هر دو نوع متناقض زن را به ما ارائه می دهد. مادر در این ادبیات مظهر عشق پاک آسمانی است، و زن جنسی عشق آلوده زمینی را می نمایاند. احترام مقدسی که مرد عرب برای عشق به مادر قایل است در شعر و ترانه و داستان های ادبی بخوبی منعکس شده است. مازنی خطاب به مادرش می گوید: «تو ای بانوی من... تو را دوست دارم و بخاطر تو (زیست می کنم) و من بخاطر همه آنچه که هستم به تو مدیونم.»<sup>۳۳</sup> مازنی درباره زن معشوقه زبان دیگری دارد. او می گوید که انسان نخواهد توانست «در زندگی خوشبخت باشد مگر در سایه معشوقه زنی به روشنی بامداد، به زیبایی کاخ، به پاکی خورشید و به هیبت ارتشی ترسناک.»<sup>۳۴</sup>

مازنی در این جا تناقض گویی می کند. معشوقه او جذابیت صبح را دارد و پاک نیز هست (با توجه به مفهوم پاکی که ضعف و انفعال و بکارت و تسلیم پذیری در آن نهفته است) و با همه این ها هم چون ارتشی نیرومند و خشن ترس آفرین است. این تناقض بنظر من ناشی از روحیه مردی است که زیبایی و پاکی و ترسناکی را بیکدیگر پیوند زده است. این روحیه کودکی است که از مادرش می ترسد و حساب می برد و در عین حال از دید او مادرش پاک و احترام انگیز است، تا آن جا که به مادر عشق می ورزد و بالاترین عشق خود را نثار او می کند.

به این دلیل است که زن جنسی در نظر مازنی موجودی شگفت و غیرقابل درک است و زنان (بجز مادرش) عموماً حیرت انگیزند: «زنان واقعاً که حیرت آورند و کسی که بتواند حقیقت آنان را دریابد هنوز از مادر نزاده است.»<sup>۳۵</sup>

مازنی در توصیف زن به هذیان گویی دچار می شود. یکجا از زن تصویری فقط بعنوان ابزار تولید و حفظ نسل ارائه می دهد و زیبایی و جذابیت او را نوعی از کفر بشمار می آورد: «زن وسیله ای برای حفظ نسل است و زیبایی او شرک»<sup>۳۶</sup> و جای دیگر می گوید: «زن نه می تواند جهان را بفهمد و نه این که در جامعه حل شود».<sup>۳۷</sup> ولی او همین سخن را در جای دیگر نقض می کند و اذعان دارد که زن همه چیز حیات است و بلکه «او چکیده حیات است».<sup>۳۸</sup>

مازنی دختر غربی را بخاطر این که می تواند با آزادی و اختیار به مرد دلخواه خود عشق بورزد می ستاید، و متقابلاً دختر مصری را که از چنین آزادی و اختیاری محروم است مذمت می کند. از نظر او ازدواج در مصر «چیزی نیست که به حال ادب و علم مفید باشد یا به ترقی اجتماعی کمک کند.»<sup>۳۹</sup> ولی تحسین او از زن آزاد غربی عمقی ندارد. او لیلی آزاد شده را بخاطر این که «شرف» و پاکدامنی اش را در برابر آزادی اش از دست داده است تحقیر می کند و این آزادی را پلید می شمارد. قهرمان داستان مازنی دانشجوی عربی است که برای وصال دختر محبوبش در صدد برمی آید سنت های کهنه دست

و پاک‌گیر اجتماعی را زیر پا گذارد، ولی در عین حال دختر آزاد شده از همان سنت‌های کهنه را طرد می‌کند.

بزرگترین آرزوی قهرمانزنان مازنی در ازدواج خلاصه می‌شود. از نظر مازنی، جهان زن چیزی جز مرد و رؤیاهای شوهر کردن نیست. پس از ازدواج نیز زن بکاری جز هنر شوهرداری نمی‌پردازد، و مادران دختران را برای این هنر تربیت می‌کنند: «تو باید که هر روز برای او زن تازه‌ای باشی، زنی پرکار، وسوسه‌گر و دلربا.»<sup>۴۰</sup> زن عرب به دست مادریا خاله‌اش هنر دلربایی و وسوسه‌گری را می‌آموزد، همانگونه که در هزار و یکشب، زنان جادوگر و حيله‌گر چون شواهی و تودد و غیره افسون و جادو و تفتین را به زنان می‌آموختند.

مردی که زنی شاغل، با شخصیت و دارای اعتماد بنفس را به زنی بگیرد بصورتی مردی ضعیف و بلااراده تصویر می‌شود<sup>۴۱</sup> که اخطارهای مادرش را در مورد بکار رفتن زن و پی‌آمدهای آن ندیده گرفته است. نجیب محفوظ چنین شوهری را «سست» می‌نامد چرا که نوعی از زندگی را پیش گرفته که زن در آن زمامدار و ارباب است. نویسنده، «رباب»، زن چنین مردی را به صورت زنی که شوهرش را دوست ندارد و به مرد دیگری عشق می‌ورزد و با او هم‌خوابه می‌شود تصویر می‌کند. البته این خیانت زن از نظر نویسنده نابخشودنی است و لذا نویسنده او را در حین هم‌خوابگی می‌میراند.

زن جنسی برای مرد نماینده یک ترس و خطر قدیمی است. از این رو، مرد می‌خواهد زن یا همچو مادرش پاک باشد و یا بمانند فرشته کودکی ضعیف و منفعل. در عین حال از یک سو کشش جنسی مرد وسوسه‌گری و دلربایی زن را می‌طلبد، و از سوی دیگر مرد به دلیل ضعف مقاومت خویش از روبرو شدن با این خصوصیات زن در هراس است. توفیق حکیم این تناقض در زندگی مرد را در توصیف سنیّه قهرمانزن خویش در داستان *عودة الروح* توضیح می‌دهد: «سنیّه با جسم و روح خود افسون می‌کرد. مژگان زیبای بلند خویش را پایین می‌انداخت و خنده وسوسه‌گر بسیار زنانه‌ای بر لبانش نقش می‌بست. او جز با شرم و حیا و ادب نگاهش را به جایی نمی‌انداخت.

ولی این‌ها خوی و رفتار طبیعی او نبود و بلکه او خود را به تصنع شرم‌آگین می‌نمود. این شاید ظریف‌ترین افسون‌بازی باشد که خاص زن مصری است. واقع این است که زن مصری ورزیده‌ترین زنی است که دریافته که با یک نظر نمی‌توان صید را به دام انداخت. از این رو، او برخلاف زن بی‌باک و گشاده‌روی غربی، تیرنگاه خود را به سادگی و مستقیم بر روی مرد مطلوب خویش نمی‌اندازد. او چشمانش را هم چون شمشیر در غلاف در لابلای مژگان فرو افتاده‌اش نگه می‌دارد، تا لحظه مناسب فرا رسد و سرش را بلند کند و با یک نظر صید خود را چون مرغ در دام افتاده در جای خود می‌خکوب کند.»<sup>۴۲</sup>

توصیف فوق تا حد زیادی به زنان هزار و یکشب و ورزیدگی و مهارتشان در وسوسه و جادو و کشاندن مرد به شرک شباهت پیدا می‌کند. علیرغم تمایل شدید مرد عرب به این زنانگی جادوگرانه شیطان‌مانند، این تمایل جز برای شهوترانی یا فقط عشق بیش نیست. چرا که زنی که مرد عرب برای همسری یا بچه‌دار شدن می‌خواهد باید همانند مادرش پاک باشد و شرافت و پاکدامنی خود را حراست کند، و نه این که بمانند آن زن آزاد غربی خصوصیات زنانگی یا بی‌باکی از خود نشان دهد.

اکثر نویسندگان عرب معاصر، نفرت و ناخوشنودی خود از زن آزاد بی‌باک را پنهان نمی‌کنند. قهرمان یکی از داستان‌های عبدالحمید جوده السحار وقتی معشوقه‌اش کوثر را در لباس شنا می‌بیند ناراحتی شدید خود را نشان می‌دهد: «خون در رگهایش بجوش آمده بود و از شدت ناراحتی خود را می‌خورد. کوثر در چشمان او منفورترین زن شده بود.»<sup>۴۳</sup> البته طبیعی این بود که بدن زیبای معشوقه در حالت نیمه‌عریانی قهرمان داستان را بیشتر به او جذب کند؛ و مسلماً عکس‌العمل فوق‌نه به دلیل زشتی معشوقه، بلکه بخاطر آن وجدان دفاعی که مرد محافظه‌کار سنتی به آن پناه می‌برد، صورت گرفته است. مرد در این جا، بجای اذعان به این که رفتار خود او غیرطبیعی است، دختر را به منفور شدن و غیرطبیعی بودن متهم می‌کند.

بیشتر داستان‌های معاصر عرب این نوع مرد محافظه‌کار را به خواننده

ارائه می دهند— مردی که در برابر زن تحصیلکرده‌ای که آزادانه با مردان می جوشد و می رقصد عکس العمل شدید نشان می دهد. این مرد از زن پوشیده و زن بیچیزی که غالباً بعزت فقر به انحراف کشیده می شود نیز متنفر است. زن تحصیلکرده آزاد هم که به دلیل آزادیش به ورطه انحراف و سقوط کشیده می شود. در نتیجه مرد سرگردان و بی‌کس می ماند: «همه چیز بر سر او خراب شده بود و مرد سرگردان و بی هدف به راه افتاد، و در اعماق وجود خویش تنهایی و بی‌کسی و بیگانگی مطلق خود را در جهان احساس می کرد.»<sup>۴۴</sup>

مرد عرب با افزایش اشتغال زن و شرکت او در جامعه، و بخصوص پس از گسترش اندیشه‌های سوسیالیستی در کشورهای عربی، سرگردانی و ناامنی بیشتری احساس می کند، و این خصوصیت روانی در ادبیات عربی نیز انعکاس پیدا می کند. البته مرد بیرون رفتن زن برای کار را تأیید می کند، ولی تنها هدف او از این کار آن است که زن تأمین بخشی از مخارج خانواده را عهده‌دار شود؛ و به همین دلیل، کار خارج برای او یک وظیفه ثانوی محسوب می شود، و وظیفه اصلی او هم‌چنان خانه‌داری و خدمت شوهر و بزرگ کردن بچه است. بنابراین، زن ایده‌آل در نظر مرد عرب و در ادبیات این قوم همان زیبا زن آرام فرمانبردار قانع نامتهور، و به عبارت دیگر، زن پاکدامن فرشته خواست. ولی زن بی باک جاه طلب، یا چشم و گوش باز متهور و نیرومند، غالباً سمبل هرزگی و فساد و عدم نجابت و بعبارت دیگر، یک زن هرجایی و روسپی بشمار می آید.

تقسیم‌بندی بین این دو نوع زن در کارهای نجیب محفوظ بخوبی آشکار است. در *ثلاثیه*<sup>۴۵</sup> معروف او امینه سمبل زن پاکدامن فرشته خواست که در برابر روسپی زنی به نام هانیه ام یاسین قرار می گیرد. هم‌چنین کاراکتر دیگری بنام عایشه که دختری زیبا و محبوب است در برابر خدیجه بی باک و هرزه نقش ایفا می کند. حب العذری یا عشق رمانتیک در این قصه‌ها مشحون از قداست و پاکی است، و در برابر آن، جنسیت گناه‌آلود و لذت حرام در زندگی روسپیان و زنان هرجایی موج می زند.

نویسندگان عرب این تقسیم‌بندی را از ارزش‌های مخلوق نظام

پدرسالاری به ارث برده‌اند. در این نظام زن یا از مقوله مادر فرشته‌خوی پاک طینت، و همسر پاکدامن سردمزاج در خور احترام است و یا به مقوله روسپیان و معشوقگان داغ و افسونگر، ولی مطرود، تعلق دارد. عشق نیز در این نظام یا پاک و مقدس است و یا از مقوله عشق جنسی پست.

نجیب محفوظ سعی دارد تجاوز جنسی علیه زن را سمبلی از تجاوز بر یک قوم یا ملت بگیرد. درست در همان شبی که یاسین به نور، کنیز زنش، تجاوز می‌کند و پدرش همسایه‌شان ام‌مریم را مورد تجاوز قرار می‌دهد، سربازان انگلیسی همان محله را اشغال می‌کنند. ولی علیرغم این سمبل‌گرایی، از نظر فردی، شرف زن از دید محفوظ با شرف مرد کاملاً متفاوت است. در داستان‌های او شرف زن بیش از هر چیز دیگر با رفتار جنسی زن ارتباط پیدا می‌کند.

با این همه جالب است که روسپیان در ادبیات عرب نقشی بمراتب مهمتر از زنان پاکدامن عقیف دارند. گویی که پاکدامنی و عفت جاذبه چندانی نه در زندگی واقعی و نه در داستان‌های تصویری هنرمندان ندارند. بنظر می‌رسد روسپیان سمبل زنان حقیقی‌اند، زنان بدون ماسک و حجاب: «یک روسپی یک زن حقیقی است، چرا که ماسک فریب را از چهره خود برداشته و دیگر به تظاهر به این که عشق می‌ورزد، و یا به ادعای پاکی و اخلاص، نیازی ندارد.»<sup>۴۶</sup>

ادبیات معاصر عرب مشحون از این کاراکترهای روسپیان است. آثار نجیب محفوظ از این جهت برجستگی بیشتری دارد. او در باز کردن کاراکتر روسپیان در «غبار فضای انسانی» انباشته از عذوفت، و آماده درک این قربانیان جامعه، کوششی خاص دارد. ولی او تنها درک ناقصی از این مصیبت اجتماعی زن ارائه می‌دهد و هیچگاه نمی‌تواند عمق این مصیبت و علل حقیقی آن را درک و فاش کند.

نویسندگان و ادیبان عرب، چه در گذشته و یا حال، نتوانسته‌اند عمق مصیبت اخلاقی و جنسی زندگی زن را درک کنند و بنابراین هیچگاه در ارائه بیان این موضوع موفق نبوده‌اند.

## مأخذ:

1. Sigmund Freud, *The Taboo of Virginity* (1918) in Standard Edition, Vol. 2, (Hogarth Press, 1957).
- ٢- عباس محمود العقاد، المرثة في القرآن، (انتشارات دارالهلل، قاهره)، ص٣٥.
- ٣- تفسير طبرى، (المطبعة الميمية، مصر)، ج ١٢، ص ٩٨ تا ١٠٣.
- ٤- عباس محمودالعقاد، مأخذ بالا، ص ١٧ و ١٨
- ٥- عباس محمودالعقاد، الانسان الثانى، ص ٧ و ٨.
- ٦- عباس محمودالعقاد، سارة، سلسلة اقرأ، شماره ١٠٨، ص ١٢٩.
- ٧- عباس محمودالعقاد، ديوان، ص ٣٠٢.
- ٨- عباس محمودالعقاد، هذه الشجرة، ص ٤٢ تا ٥٠ و مطالعات في الكتب والحياة، ص ٦٧.
- ٩- عباس محمودالعقاد، اعاصير مغرب، ص ٥٧.
- ١٠- همان مأخذ.
- ١١- عباس محمودالعقاد، المرثة في القرآن الكريم، ص ٢٢ و ٢٣.
- ١٢- عباس محمودالعقاد، ساعات، ص ٢٠ و ٢١.
- ١٣- تولستوى، خاطرات، ٣ اوت ١٨٩٨ يا به نقل عباس عقاد، هذه الشجرة، ص ٨٨.
- ١٤- عباس محمودالعقاد، سارة ص ١١٥.
- ١٥- همان مأخذ، ص ٨٤.
- ١٦- سهيرالقلماوى، الف ليل و ليلة، (دارالمعارف، مصر، ١٩٧٦)، ص ٣٠٣.
- ١٧- نييلة ابراهيم، سيرة الاميرة ذات الهمة، (دارالكتاب العربى للطباعة والنشر، قاهره).
- ١٨- به كتاب هاى داستان هاى فولكور زير مراجعه كنيد: عبدالفتاح مراد، سيرة الامير عنتره بن شداد، (مكتبة الجمهورية العربية، قاهره)؛ عبدالفتاح مراد، سيرة الامير حمزه البهلوان، (مكتبة الجمهورية، قاهره)؛ فاروق خورشيد، اضواء على السير الشعبيه، (المكتبة الثقافية، قاهره) شماره ١٠١ ژانويه ١٩٦٤؛ و عبدالحميد يونس، دفاع عن الفولكور، (الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٧٣، قاهره).
- ١٩- عباس محمودالعقاد، هذه الشجرة، ص ١٥.
- ٢٠- توفيق الحكيم، الرباط المقدس، (طبعة الآداب)، ص ١٧٢.
- ٢١- طه حسين، دعاء الكروان، (انتشارات دارالمعارف، قاهره)، ص ١٣٥.
- ٢٢- طه حسين، همان مأخذ، ص ١٥١.



- ٢٣- محمد عبدالحليم عبدالله، شمس الخريف، (مكتبة مصر، ١٩٥٤)، ص ٢٠٦.
- ٢٤- همان مأخذ، ص ٢٠٦.
- ٢٥- همان مأخذ، ص ١٤٢.
- ٢٦- نجيب محفوظ، القاهرة الجديدة، (مكتبة مصر)، ص ٢١.
- ٢٧- نجيب محفوظ، زقاق المدلق، ص ١٣٠.
- ٢٨- نجيب محفوظ، بداية ونهاية، ص ١٩٩.
- ٢٩- نجيب محفوظ، خان الخليلي، ص ٤٩.
- ٣٠- نجيب محفوظ، بداية ونهاية، ص ٣٠٢.
- ٣١- همان مأخذ، ص ٢٩٨.
- ٣٢- نجيب محفوظ، السراب، (مكتبة مصر)، ص ٣١٠.
- ٣٣- قصة حياة المازني، (كتب ثقافية)، شماره ٩٨، ص ٣٢.
- ٣٤- المازني، ابراهيم الكاتب، (طبعة مصر)، ص ١٥٢.
- ٣٥- المازني، ابراهيم الثاني، (كتب ثقافية)، شماره ٨٠، ص ١٦٣.
- ٣٦- المازني، ابراهيم الكاتب، (طبعة مصر)، ص ٢٤.
- ٣٧- همان مأخذ، ص ٦٨.
- ٣٨- همان مأخذ، ص ١٣١.
- ٣٩- همان مأخذ، ص ٣٠٤.
- ٤٠- المازني، ابراهيم الثاني، ص ٥٢.
- ٤١- نجيب محفوظ، السراب، ص ٢٤٩.
- ٤٢- توفيق الحكيم، عودة الروح، ج ١، ص ١٤١.
- ٤٣- عبدالحميد جودة السحار، قافلة الزمان، (مكتبة مصر، قاهره)، ص ٣٢٥.
- ٤٤- عبدالحميد جودة السحار، النقاب (مكتبة مصر)، ص ٢٨٤.
- ٤٥- داستان بلند نجيب محفوظ كه در سه جلد منتشر شده است: قصر الشوق، زقاق المدق والسكرية.
- ٤٦- نجيب محفوظ، خان الخليلي، (مكتبة مصر)، ص ٤٠.

بخش چهارم

# انکشاف راه

## ۱۸- پیشتازان آزادی زن درین عرب

بخش شرقی جهان عرب زادگاه باستانی‌ترین تمدن‌های بشری تاریخ، یعنی مصر، بابل و بین‌النهرین بوده است. این تمدن‌ها، و بخصوص تمدن مصر، بعدها به جهان غرب گسترش پیدا کرد و الهام‌بخش بشر در توسعه هرچه بیشتر علوم و فنون بوسنیله مشعل‌داران تمدن غرب در دوران‌های بعدی گردید. از سوی دیگر تمدن اسلامی نیز از جزیره‌العرب، تا اسپانیا در غرب و اندونزی در شرق، توسعه یافت و تأثیری عظیم در فرهنگ و تمدن بشری و تکامل تاریخ برجای گذاشت. ولی، علیرغم همه این سوابق تاریخی بزرگ، امروزه کشورهای عرب در زمره کشورهای «عقب مانده» و یا «جهان سوم» یاد می‌شود بشمار می‌آیند.

نیروهای استعمارگر که مصر و سایر کشورهای عرب را زیر سلطه خود گرفتند، توانستند دارائی‌های مادی و فرهنگی این کشورها را به غارت ببرند، بسیاری از حقایق تاریخی را لوٹ کنند، و سهم عظیم متفکران و دانشمندان عرب هم چون ابن سینا و ابن خلدون در پایه‌گذاری علوم و فنون بشری را منکر شوند، و نه تنها در تاریخ فرهنگی غرب که در شعور فرهنگی خود ملت‌های

عرب اخلاص کنند.

به سختی می‌توان نقطه‌ای از جهان عرب را نشان داد که زیر چکمه‌های استعمار کوبیده نشده باشد، و یا خون خلق‌های عرب در مبارزه با اشغال خارجی و سلطه نظامی، اقتصادی و فرهنگی، در آن ریخته نشده باشد. این سرزمین‌ها امروزه نیز که ظاهراً استقلال یافته‌اند در معرض انواع سلطه‌های استعمار جدید سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارند، و در حالی که فقر و جهل و بیماری در اکثر این کشورها بیداد می‌کند غارتگران بزرگ بین‌المللی در اروپا و آمریکا به همدستی برخی از حکام محلی دست‌نشانده امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی مهم‌ترین ثروت‌های بومی مردم آن‌ها را بطور منظم به غارت می‌برند. مردم عرب، زن و مرد، در برابر این تجاوزگران خارجی مستمراً مقاومت کرده‌اند. شورش‌های خونین مردم در کشورهای مختلف عربی در طول قرن اخیر، علیه نیروهای اشغالگر ترک، ایرانی، فرانسوی، انگلیسی و آمریکایی و حکومت‌های مرتجع دست‌نشانده محلی، حماسه‌های عظیمی از رشادت و فداکاری در تاریخ این قوم بوجود آورده است.

در میان کشورهای عربی، مصر به دلیل خصوصیت‌های تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و جمعیت معتنابه خود نقش خاصی در نهضت فرهنگی سیاسی و ضد استعماری جهان عرب داشته است. این کشور هم‌چون بقیه جهان عرب در قرن نوزدهم میلادی در دنیایی از تاریکی بسر می‌برد. فقر و جهل مردم این کشور را اسیر خود کرده بود و حاکمان مستبد، به همدستی استعمار بیگانه، مرد و زن جامعه را در قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی نگه‌داشته بودند. در این میان، زنان به حکم نظام پدرسالار طبقاتی استبدادی، سهم بیشتر و شدیدتری از این قید و بندها نصیبشان می‌شد.

بیداری فکری عرب در اواخر قرن نوزدهم بدست سید جمال‌الدین اسدآبادی و شاگردانش از یک سو، و کسانی چون متفکر معروف عرب احمد فارس‌الشدیاق که در سال ۱۸۵۵ کتاب *الساق علی الساق* را نوشت از سوی دیگر، آغاز شد. کتاب اخیر ظاهراً اولین کتابی است که آزادی زن عرب را ندا داده است. یکی دیگر از این متفکران پیشرو *رفاعة الطنطاوی* بود

که با انتشار کتاب المرشح الامین فی تعلیم البنات والبنین در سال ۱۸۷۲، و سپس کتاب تخلص الابریز فی تخلص باریز در سال ۱۹۰۵، آموزش و آزادی زن را مورد تأکید قرار داد.

این پیشگامان نهضت بیداری عرب، در سازماندهی و به حرکت درآوردن مبارزات ضد استعماری، آزادی خواهانه و استقلال طلبانه توده های عرب نقش فعالی داشتند، و از خلال همین مبارزات دریافتند که مسئله زن یکی از مسایل اساسی در مبارزه علیه استعمار و عقب ماندگی اجتماعی بشمار می رود. از بین اینان علاوه بر آنان که در بالا گفته شد، می توان از عبدالله ندیم و شیخ محمد عبده نیز نام برد. شیخ عبده در نقد موقعیت نازل اجتماعی زن مقالاتی نوشت و تعدد زوجات و حق طلاق یک جانبه برای مرد را به باد انتقاد گرفت و خواستار محو نظام کنیزداری و سوگلی بازی و تأمین برابری زن و مرد و پیاده کردن جوهر اسلام شد.

عبده بخاطر این اندیشه های ترقی خواهانه بارها از طرف مقامات و رهبران مذهبی اسلامی مورد حمله قرار گرفت، ولی او از ادامه تبلیغ افکار خویش دست بر نداشت. عبده می گفت یکی از بزرگ ترین عواملی که ضعف و انحطاط مسلمانان را باعث شده عقب ماندگی زن مسلمان و این واقعیت است «که زنان علی رغم احکام مذهبی و ضرورت های زندگی، حجاب نفوذناپذیری بین خود و علم ایجاد کرده اند». او در یک سخنرانی در انجمن خیریه اسلامی گفت: «ما امیدواریم که دخترانمان بتوانند تحصیل کنند. خداوند متعال در قرآن می فرماید زنان را از خوبی همان باشد که بر آنان است، و آیات دیگری که اشتراک زن و مرد در وظایف دینی و دنیایی را ایجاب می کند. رها کردن دختران در دام جهل و گمراهی جنایت بزرگی است.»<sup>۱</sup>

یکی از مهمترین آثار به زبان عربی در موضوع زن، کتاب تحریر المرءة تألیف قاسم امین در سال ۱۹۰۰، و سپس اثر بعدی او المرءة الجديدة منتشره در سال ۱۹۱۱، است. امین گرچه در نوشته هایش سواد آموزی را بمنظور تحکیم خانواده و تربیت صحیح کودکان خواستار می شد، و

نه تنها علیه مبانی دین اسلام سخنی نمی گفت که حتی از آن‌ها کمک می گرفت، معذالک از طرف مقامات الازهر و کسانی که خود از ارکان عمده حکومت استبدادی دست نشانده وقت انگلیس، اسماعیل خدیو، بشمار می رفتند بشدت مورد حمله قرار گرفت. قاسم امین از طرف خدیونیز زیر فشار بود و سیاستمداران محافظه کار روز، از جمله مصطفی کامل که طی مقاله ای در روزنامه اللواء در سال ۱۹۰۱ دعوت به آزادی زن را مورد حمله قرار داد، نیز از طعن و حمله به امین ابا نداشتند. اللواء در آن هنگام بلندگوی عوامل ارتجاع سنتی بود. از نویسندگان دیگری که امین را مورد حمله قرار دادند، یکی عبدالحمید خیری بود که کتابی تحت عنوان *الدفع المتین فی الرد علی قاسم امین علیه آزادی زن نوشت*، و دیگری محمد احمد البولاقی نویسنده کتاب *الجلس الانیس فی التحذیر عما فی تحریر المرثة من التلیس*.

از سوی دیگر احمد لطفی السید و جمعی از همکارانش اندیشه های ترقیخواهانه روز را در روزنامه *الجریده مطرح می کردند*، و علاوه بر احمد لطفی نویسندگان عمده دیگری در این ایام از ایده آزادی زن حمایت کردند که از میان آن‌ها می توان سعد زغلول، ولی الدین یکن، محمدحسین هیکل، طه حسین، سلامه موسی،<sup>۲</sup> مصطفی فهمی، فرح أنطون، احمد الزیات و مصطفی المنفلوطی را نام برد. از نشریات دیگر روز، *المنار* رشید علی رضا، *المقتطف* و *الهلال* نیز در صف طرفداران آزادی زن قرار داشتند.

از همان آغاز نهضت آزادی زن، زنان عرب نیز در اشاعه این فکر سهم داشتند. یکی از این زنان پیشرو عایشه التیموریه بود که به زبان های عربی، ترکی و فارسی در شعر و نثرید طولایی داشت. پس از اوزینب فواز بود که در شعر و خطابه معروفیت خاصی پیدا کرد. ملک حفنی ناصف (۱۸۸۶ تا ۱۹۱۸) که به باحثه البادیة (جستجوگر بیابان) شهرت داشت با توانایی چشمگیری برای آزادی زن قلم می زد. او با قاسم امین معاصر بود ولی نظراتش بیشتر دنباله افکار طنطاوی بشمار می آمد. او خود نظرات طنطاوی را اصلاح طلبانه می دانست در حالی که قاسم امین به آن‌ها ارج بیشتری می گذاشت.<sup>۳</sup> قدرت

نویسندگی ملک ناصف تا بدان حد بود که لطفی السید او را نمونه‌ای از بهترین نویسندگان زن که بر بسیاری از نویسندگان معروف مرد پیشی گرفته است توصیف کرد.<sup>۴</sup> او یکی از مبارزان سرسخت برای تأمین حق تحصیل دختران بود.

یکی دیگر از زنان نویسنده پیشگام آزادی زن، می‌زیاده بود که در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ توانست علیرغم مخالفت شدید افکار اجتماعی حاکم، یک تالار ادبی در قاهره تأسیس کند. در این تالار روزهای سه‌شنبه هر هفته گروه زیادی از ادیبان و روشنفکران مصری و عرب در محفل ادبی او شرکت می‌کردند. او در آن موقع بیست سال بیشتر نداشت ولی نبوغ و برجستگی ادبی او تا آن حد بود که بزرگان فکر و ادب مصر آن روز را به محفل ادبی او جلب می‌کرد.

می‌زیاده از یک مادر فلسطینی و پدر لبنانی بود ولی در مصر می‌زیست، و علیرغم بیگانگی خود با جامعه مصر توانسته بود در جمع ادب مصر جای خود را باز کند، و در زمانی که زنان عرب—حتی تحصیلکرده‌هاشان—در درون حجاب زندانی شده بودند، او آزادانه با مردان همفکر خود رفت و آمد و گفتگو و مکاتبه داشت. مرگ می‌زیاده فاجعه‌ای بود که بخوبی قساوت و تنهایی و مشکلات وارده بر یک زن هنرمند تابعه را در یک نظام مردسالار، که زن را چیزی جز یک رحم بچه‌زا و یا مجرای برای تخلیه جنسی مرد نمی‌شناسد، منعکس می‌کرد. او بدلیل عشقی که به عباس عقاد نویسنده مصری پیدا کرد به یک بحران عاطفی شدید گرفتار شد. رابطه عشقی آنان بخاطر ایده‌های ارتجاعی عقاد درباره زن بهم خورد. می‌زیاده پس از آن علیرغم تمایلاتی که مردان مختلفی نسبت به او نشان می‌دادند در تنهایی کشنده‌ای بسر می‌برد. او در بین آنان مردی پیدا نکرد که بتواند او را درک کند و با او بمثابة یک انسان—انسانی که قبل از آن که دارای مجرای تناسلی یا رحم باشد انسانی صاحب فکر است—رفتار کند.

هیچکس نتوانست اندوه و ناراحتی و گوشه‌نشینی او را درک کند، و بستگانش که او را دیوانه می‌پنداشتند برای معالجه در بیمارستان روانی

العصفوریه لبنان بستری اش کردند. می وقتی که وارد بیمارستان می شد به اطرافش نظری انداخت و گفت: «آیا نمی شد برای من زندانی از این بهتر پیدا کرد؟»<sup>۵</sup> او عاجزانه از مسئولین بیمارستان می خواست که مرخصش کنند و برای این کار بارها به اعتصاب غذا متوسل شد. پس از چند ماه هیئتی از پزشکان متخصص به وضع او رسیدگی کرد و نظر داد که او کاملاً سالم است، و دکتر مارتن پزشک فرانسوی در گواهی خود نوشت که هیچ بیماری جسمی یا روانی در او دیده نشده است. با همه این ها مسئولان بیمارستان به بهانه این که او برای تقویت خود احتیاج به مراقبت دارد از خروج او از بیمارستان مانع شدند.<sup>۶</sup> می زیاده سرانجام در حالی که هنوز در عنفوان جوانی بود در تنهایی مطلق در یک آپارتمان در قاهره درگذشت. به هنگام مرگ هیچکس در جوار او نبود. او نوشته ها، اشعار، مقالات و متون زیادی از سخنرانی هایی که در بیروت و مصر در ادب و هنر و استقلال و آزادی زن ایراد کرده بود از خود برجای گذاشت. او یکی از نوابع ادب عرب بشمار می آید ولی پاداش این نبوغ فکری را در تنهایی و اتهام دیوانگی و سپس مرگ زودرس خود دریافت کرد.

سرنوشت دردناک می زیاده سرنوشت هر زن آزادیخواهی است که در یک نظام مرد سالار برای تغییر تلقی مرتجعانه جامعه از زن تلاش کند. این همان سرنوشت زنان روشنفکر و تیزهوش (جادوگران اندیشمند) قرون وسطی است که به دیوانگی و تبهکاری یا افسونگری متهم می شدند— سرنوشتی نیز که زنان روشنفکر زمان ما را به تنهایی کشنده یا اتهام دیوانگی و روح نامتعادل انتظار می کشد.

در جوامع کشاورزی مانند مصر، اکثریت و سیع زنان از هزاران سال پیش بازو بیازوی مردان در کشتزارها کار می کنند، و اقتصاد و تولید به کد یمین و عرق جبین کشاورزان مرد و زن متکی است. اگر زنان زحمتکش این جوامع قبل از بر آمدن آفتاب به سوی مزارع نمی شتافتند هیچ یک از مردان مخالف آزادی زن (و مردان نا مخالف نیز) نمی توانستند هر صبحگاه صبحانه خود را آماده بیابند، پوشش تن بدست آورند، و یا کاغذی را که بر آن افکار

ارتجاعی خود را نسبت به زن قلم می‌زنند پیدا کنند. علیرغم همه این‌ها، حتی همین امروز هم در جامعه عربی ما تعداد غیراندکی از این مردان هستند که ببهانه حفظ زنانگی و شرافت زن، بیرون شدن زن برای کار یا تحصیل را نادرست می‌شمارند. اینان با چشم باز میلیونها زن کشاورزی را که هر روز برای کار از خانه بیرون می‌روند نادیده می‌گیرند. این مردان شاید چنین می‌پندارند که زنان کشاورز زن نیستند یا اینان و زنان خدمتکار خانه‌ها زنانگی و شرافت ندارند؛ والا چگونه می‌توانند سکوت مطلق خویش در برابر خروج روزانه این خیل عظیم زنان بسوی کار را توجیه کنند؟ و یا چگونه این مرد مدعی غیرت نسبت به زنانگی و شرافت زن می‌تواند در بازار حرکت کند و دخترک خدمتکاری را برای حمل وسایل و محمولات سنگین پشت سر خود بکشانند و حتی مویی از او هم تکان نخورد؟ اینان نه تنها از مشاهده گروه‌های عظیم زنان کارگر در مزارع و مشاغل و کارخانجات که به کارهای سخت‌تر و طولانی‌تری نسبت به مردان اشتغال دارند (چرا که باید هم به کار خانه و هم به کار بیرون پردازند) ککشان نمی‌گردد، که در خانه نیز در حالی که بر مسند خویش نشسته‌اند از این که زنانشان برای تامین خواسته‌های اینان و فرزندانشان یک ریز کار می‌کنند و یک لحظه آرام ندارند نیز باک ندارند. این بخوبی نشان می‌دهد که غیرت این مردان نسبت به شرافت یا زنانگی زنان و مخالفت با بیرون رفتن زن، نه یک برخورد اخلاقی یا انسانی و بلکه برخوردی دقیقاً طبقاتی و استثمارگرانه است.

وضع کار زن در یک جامعه پدرسالار همیشه چنین است. این جامعه تنها به منظور استثمار شدید زن اجازه کار خارج خانه را به او می‌دهد: چرا که این زن یا هم چون زن کشاورزی که تحت سلطه مطلق پدر یا شوهر و به حساب او کار می‌کند مطلقاً مزدی نمی‌گیرد، و یا در کارخانجات برای جبران کمبود نیروی مرد و با مزدی کمتر از مزد مرد و تحت سلطه او در کارخانه و خانه (همراه با کودکان) به کار گرفته می‌شود. ورود زن عرب به کار در کارخانجات، پس از جنگ جهانی اول و بدلیل کمبود نیروی کار مرد صورت گرفت. در این هنگام کشورهای عرب، هم چون سایر نقاط جهان،



برای جبران خرابیهای ناشی از جنگ و افزایش تولید، زنان را در صنایع بکار گرفتند. این اقدام، البته در ابتدا فقط زنان و دختران بیچیز و تهیدست را بخود جلب کرد. چرا که در بین این طبقه تهیدست محروم که باید همه روزه قوت لایموت خود را بهر وسیله ممکن فراهم کند تمام سنت های اخلاقی در برابر نیاز به غذا بسادگی در هم می شکند. مرد این طبقه بناچار باید خرید نان را بر تهیه حجاب برای زن و دخترش مقدم دارد، و هم تهیدستی او را وامی دارد که زن و دخترش را بعنوان خدمتکار به خانه مردان دیگر بفرستد و یا بدون توجه به سنت های اخلاقی مبتنی بر تحریم اختلاط زن و مرد، آنان را برای کار دوش به دوش مردان بیگانه به کارخانجات گسیل دارد. از این رو است که حجاب و زندانی شدن در خانه، یک تجمل اشرافی زنان طبقات متوسط و فوق متوسط و بالای جامعه است که برای اشتغال زنان و دخترانشان در خارج خانه نیاز اقتصادی ندارند.

در کشورهای عرب، اکثریت وسیع مردم در فقر اقتصادی شدید به سر می برند. طبقات فئودال و سرمایه دار و دولتهای حاکم از این واقعیت برای استثمار بیشتر آنها بهره می گیرند، و طاقت فرسایترین شغل ها را با کمترین مزد به آنها واگذار می کنند. از این میان، زنان و کودکان باید به پست ترین آن کارها با مزد به مراتب کمتر و در شرایط ناگوارتر پردازند. زن کارگر معمولاً در برابر ساعات کار بیشتر مزد کمتری دریافت می کند. بعلاوه که پس از پایان کار، مرد کارگر برای استراحت به خانه می رود، در حالی که زن باید در آنجا نیز به خدمت و تغذیه شوهر و فرزندانش پردازد. زندگی این زنان کارگر در واقع به زحمتکشی در خارج و داخل خانه خلاصه می شود. یک زن کارگر شوهر دار هر لحظه به دلیل حاملگی و بچه داری کارخارجش را ممکن است بسادگی از دست بدهد و اگر در خانه در خدمت شوهر و کودکانش قصور ورزد هر لحظه در خطر طلاق است.

اولین آمارگیری عمومی در سال ۱۹۱۴ در مصر نشان داد که تنها بیست هزار زن به کار مزدوری اشتغال دارند، که این رقم ۵ درصد کل مزدبگیران را تشکیل می داد. در آن موقع، زنان و دختران طبقات تهیدست

برای کار در کارخانجات و ماشین های پنبه پاک کنی هجوم می آوردند. اینان در برابر ۱۴ ساعت کار روزانه، مزدی حداکثر برابر ۳ قروش و گاه فقط ۱۸ میلیم دریافت می داشتند.<sup>۷</sup> ولی همین مزد به هر حال بهتر از گرسنگی کشنده ای بود که حیات آنان را تهدید می کرد. در آن موقع هیچ قانونی برای حمایت کارگر زن یا مرد و یا تأمین حداقل شرایط بهداشتی کار وجود نداشت. زنان بدلیل پایین بودن ارزش اجتماعی شان، و عدم مبارزه صنفی برای تأمین و یا بهبود شرایط کار، وضعی بمراتب بدتر از مردانشان داشتند. این زنان در نتیجه شرایط غیر انسانی کار، ساعات کار طولانی و بدی تغذیه، بیش از چهار یا پنج سال در کار خود دوام نمی آوردند؛ و سپس بدلیل ناتوانی یا بیماری از کار مرخص می شدند و کارخانه دار آنان را هم چون ابزار پوسیده ای به دور می انداخت و جای شان را با کارگران زن جدیدی که برای تهیه لقمه نانی بر در کارخانه به انتظار صف کشیده بودند پر می کرد.

این زنان از کار افتاده که روح و جسم شان در خانه و کارخانه خسته شده بود، خود اولین زنان شورشی مصر در قرن بیستم بودند که با اعتصاب در کارخانجات و تظاهرات خیابانی، احترام به حقوق انسانی زن کارگر و وضع قانون برای محدود کردن ساعات کار و حق مرخصی بهنگام وضع حمل را خواستار شدند. در آن موقع زن کارگر مرخصی بخاطر وضع حمل نداشت و به ناچار روز بعد از وضع حمل بلافاصله به سر کار خویش باز می گشت. زنان بهنگام تقاضای کار سعی داشتند خود را مجرد بنمایانند (صاحب کار، دختران و زنان مجرد را بهتر بکار می گرفت) و وقتی که چنین زنی حامله می شد، چنانکه گویی بچه غیر مشروعی در شکم دارد، او سعی داشت حامله بودن خود را از صاحب کار پنهان بدارد. بسیاری از این زنان بهمین خاطر با وسایل روستایی خطرناک (مانند فرو کردن ساقه گیاهی بنام ملوخیه به داخل رحم) به سقط جنین متوسل می شدند. در اغلب موارد، این شیوه عمل به عفونت یا خونریزی شدید منجر می شد و مرگ زن را باعث می گردید.

در همین دوره، زنان طبقات بالایی جامعه مصر به تشکیل اولین سازمان زنان همت کردند. این سازمان در سال ۱۹۲۳ رسماً شروع بکار کرد،

ولی اینان بدلیل موقعیت طبقاتی خویش و جدایی از طبقات محروم جامعه، هیچ درکی از حال زنان زحمتکش که تازیانه استعمار شدیداً گرده آن‌ها را می‌آزرد، نداشتند—یکبارزنان زحمتکش در حال تظاهرات به سوی مرکز سازمان به راه افتادند ولی زنان اریستوکرات کوچکترین توجهی به خواست این زنان محروم نکردند. بزرگترین هم‌سازمان متوجه کشف حجاب بود—چیزی که برای اکثریت مطلق زنان کارگر و کشاورزبازچهره، اصلاً تازگی و اهمیتی نداشت.

زنان زحمتکش مصر (کارگر و کشاورز) در قیام ملی ضد استعماری سال ۱۹۱۹ شرکت وسیع داشتند و همراه با مردان در قطع سیم‌های تلفن و خرابکاری در خطوط راه‌آهن که مورد استفاده استعمارگران انگلیسی بود فعالانه دست اندر کار بودند. گروهی از همین زنان یکبار دلاورانه به یکی از بازداشتگاه‌های انگلیسی که عده‌ای از انقلابیون و میهن پرستان مصری در آن بازداشت بودند هجوم آوردند، و در نتیجه عده زیادی از ایشان به گلوله‌های سربازان انگلیسی کشته و مجروح شدند. همین زنان زحمتکش بودند که شهیدان زن انقلاب سال ۱۹۱۹ را به پیشگاه خلق تقدیم کردند. یکی از این شهیدان شفیقه محمد بود که در ۱۴ مارس ۱۹۱۹ بدست انگلیسی‌ها کشته شد. از دیگران می‌توان وحمدیه خلیل از کفر زغای در جمالیه<sup>۸</sup>، سیده حسن، فهیمه ریاض و عایشه عمر باضافه صد ها زن گمنام و تهیدست دیگر مصری را نام برد.

مردان طبقه زحمتکش کارگر و دهقان نیز در این انقلاب ملی سهم عظیمی داشتند، ولی سهم اینان نیز هم‌چون زنانشان هیچگاه در تاریخ مورد توجه قرار نگرفته است. تاریخ افتخارات این انقلاب خونین را بیشتر پهای مردان و زنان طبقه برین جامعه نگاشته است. تاریخ را همواره دارندگان مال و قدرت به کتابت در می‌آورند. مردان و زنان زحمتکش علی‌رغم این که با جان خویش آتش انقلاب را زنده نگه داشتند بهره‌چندانی از آن نگرفتند، و بلکه جاده صاف کن منافع طبقات برتر جامعه شدند.

جنبش زنان در مصر سرانجامی شبیه جنبش کارگری مصر در آن زمان

داشت. این جنبش‌ها بدون این که بتوانند مشکلات اکثریت قاطع زحمتکشان را حل کنند در نهایت به همدستی با دربار و احزاب ضد خلقی و سرمایه داری حاکم پرداختند و به منافع طبقه خود پشت کردند. سازمان زنان بخصوص چنان در خدمت دربار و احزاب ارتجاعی روز درآمد که خود را بالکل از فعالیت سیاسی بدور نگهداشت و تنها درچار چوب خدمات اجتماعی به حیات بیروح خود ادامه می‌داد.<sup>۹</sup>

سازمان زنان در سال ۱۹۲۳ به دست هدی شعراوی تاسیس شد. این سازمان موفق شد که در سال ۱۹۲۴ سن ازدواج دختران را به ۱۶ سال بالا ببرد، ولی علیرغم تلاش‌های فراوان به رهبری هدی شعراوی و سیزا نبرای سازمان نتوانست موفقیتی در تغییر قانون احوال شخصیه و گرفتن حق رای برای زنان بدست آورد. اکنون نیز پس از گذشت ۵۳ سال از آن موقع، بدلیل عدم حمایت توده ای زنان از سازمانهایی از این قبیل، تغییر چندانی رخ نداده است. قانون فعلی ازدواج و طلاق در مصر، هم چنان تعدد زوجات و طلاق زن در هر لحظه را برای مرد مجاز می‌داند. گرچه برخی از کشورهای عرب از این نظر بر مصر پیشی گرفته‌اند و قوانین خود را با شرایط جدید زن عرب تطبیق داده‌اند. حق رأی زنان نیز در مصر تا سال ۱۹۵۶ بدست نیامده بود.

این تنها مصر نبود که شاهد شرکت زنان در انقلاب ضد استعماری و ضد استبدادی بود. زن در کشورهای مختلف عرب پاپای مرد در جنبش‌های آزادیبخش و انقلابهای ملی شرکت داشته‌است. در سوریه زنان در انجمن‌های مخفی مقاومت علیه ترکان عثمانی فعال بودند. در سال ۱۹۱۹ اولین تظاهرات زنان در دمشق علیه اشغالگران فرانسوی با گلوله‌های سربازان این کشور به خاک و خون کشانده شد. زنان سوریه در انقلاب توده‌ای سال ۱۹۲۵ نیز شرکت فعال داشتند، و در فلسطین از هنگام صدر اعلامیه سازمان ملل برای تقسیم این کشور در سال ۱۹۴۸، زنان با حمل سلاح در نهضت مقاومت بگونه‌ای وسیع فعال بوده‌اند و قهرمانیهای فراوانی از خود نشان داده‌اند.

در عراق زنان پاپای مردان در مبارزات ضد استعماری و ضد سلطنتی فعالانه شرکت کردند و از طریق این مبارزات به حقوق سیاسی ارزنده‌ای نیز

دست یافتند، تا آنجا که در کابینه‌های دولتی نیز شرکت کردند. در اردن، علیرغم قید و بندهایی که بر دست و پای زنان هم‌چنان باقی است، زنان تظاهرات و مبارزات باشکوه مختلفی در دفاع از زنان و مردان فدایی فلسطینی که در زندانهای اسرائیل گرفتار شده‌اند سازمان داده‌اند. در سودان، زنان علاوه بر شرکت فعال در مبارزات ضد اشغال انگلیسی‌ها، سازمان زنان متزقی ای بنیان نهادند که در کشورهای عربی معروفیت خاصی پیدا کرده است. فاطمه ابراهیم، قهرمانزن سودانی، سهم خاصی در این مبارزات داشته است. در الجزایر، مردم این کشور بزرگترین حماسه خونین ضد استعماری جهان عرب را با تحمل بیش از یک میلیون شهید زن و مرد در تاریخ ثبت کردند. جمیله بوحرید و جمیله بوعزه دو تن از زنان فراوانی بودند که در زندانهای فرانسویان در زیر شکنجه‌های شدید و طاقت شکن مقاومت کردند و با فداکاری خود دشمنان خلق الجزایر را بستوه آوردند.

در یمن جنوبی زنان و دختران عرب در مبارزات استقلال طلبانه کشورخویش پایه‌های مردان جنگیدند. زنان و دختران فلسطینی در قهرمانی‌های خود در مبارزه بر ای استرداد خاک مقدس خویش از چنگال اشغالگران، حماسه‌های بی نظیری آفریده‌اند. دختران فلسطینی زیادی در طول سالهای اخیر با نفوذ به درون اراضی اشغال شده قهرمانانه فداکاری کرده‌اند. در درون اراضی اشغال شده نیز زنان در سازماندهی تظاهرات و اعتصابات ضد اسرائیلی نقش فعالی ایفا کرده‌اند. زنان در داخل ارگانهای سازمان آزادیبخش فلسطین نیز در سطوح مختلف به فعالیت مشغولند. قهرمانزنانی از قبیل لیلا خالد، فاطمه برناوی، امینه دحبور و شادیه ابوغزاله نمونه‌هایی از هزاران زن فلسطینی هستند که در راه آزادی وطن با جان خود فداکاری کرده‌اند.

در کویت، لیبی، تونس، مغرب، و سومالی زنان به درجات مختلف در راه تحقق آزادیهای انسانی برای مرد و زن مبارزه کرده‌اند. در نتیجه این مبارزات، زنان در برخی از کشورها به حقوق جدیدی از نظر اجتماعی و خانوادگی دست یافته‌اند، و قوانینی برای منع تعدد زوجات و برابری زن و مرد

در حق طلاق وضع شده است. زنان در اکثر کشورهای عربی از حق رأی برخوردارند. ولی علیرغم این واقعیت، شرکت زنان در فعالیت‌های سیاسی یا انتخابات هنوز بسیار محدود است. در سال ۱۹۵۶ (سال تصویب حق رأی برای زنان) تعداد زنانی که در مصر پای صندوق‌ها رفتند از یک درصد مردان تجاوز نکرد. این نسبت در سال ۱۹۷۲ به ۱۲ درصد رسید. چهار سال بعد تعداد زنان عضو مجلس خلق هنوز دو ونیم درصد کل اعضا بیشتر نبود.

با گذشت زمان، اکنون مشخص است که کسب حقوق سیاسی برای زنان، از قبیل حق رأی، تغییر چندانی در وضع زنان طبقه محروم ایجاد نکرده است. صرف‌نظر از این که این حقوق در جامعه به رسمیت شناخته شده یا نشده باشد، و یا زنان جامعه از این حقوق استفاده کرده و بعضاً بر کرسی‌های پارلمان نیز تکیه زده باشند، وضع اجتماعی زنان طبقه محروم در این جوامع تغییر چندانی نکرده و اینان هم چنان بصورت فرمانبرداران بی چون و چرای شوهر در خانه، و زندانی طبقه خود در جامعه، باقی مانده اند.

در واقع در هیچ کشوری در جهان، زنان به صرف تامین حقوق سیاسی محض نتوانسته‌اند به برابری حقیقی با مرد دست یابند. باید گفت که علیرغم همه ادعاهای کذایی و خطابه‌ها و مقالات ریز و درشت و گرم و گیرای مدعیان این آزادی‌ها، و سر و سینه زدن آنان برای ارزش‌های انسانی و دموکراتیک، مادام که نظام فئودالی یا سرمایه‌داری پدرسالار در یک جامعه حاکم است، همانطور که آزادی کارگران و دهقانان در انتخابات عمومی علیه منافع خود آنان بکار گرفته می‌شود، آرای زنان نیز در جهت ضد منافع واقعی خود زنان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

انقلاب سال ۱۹۵۲ مصر پنجاه درصد کرسی‌های مجلس خلق را به کارگران و کشاورزان اختصاص داد. ولی حتی یک کرسی نیز برای زنان در نظر گرفته نشد. پنجاه درصد کرسی‌های منظور شده برای کارگران و دهقانان نیز در عمل غالباً بوسیله نمایندگان طبقات دیگر که خود را به هیئت کارگر و دهقان می‌نمایاندند، اشغال می‌شد. تعریف کارگر و دهقان در قانون چنان گل و گشاد گرفته شده بود که حتی کسانی که دست به ابزار کارگری

یا کشاورزی نرزه بودند نیز مشمول آن می شدند. اگر برای زنان هم کرسی های معینی در مجلس اختصاص می یافت احتمالاً وضع همین می بود. در این صورت نیز این کرسی ها غالباً بوسیله زنان طبقات بالایی، که خود حامیان نظام طبقاتی حاکم بودند، پر می شد و شاید هم مردانی باز خود را به هیئت زنان می آراستند و این کرسی ها را اشغال می کردند!

علیرغم این که زن مصری در سال ۱۹۶۲ برای اولین بار وارد کابینه شد و پنج یا شش زن نیز به مجلس خلق راه یافته اند، اکثریت قاطع زنان مصر تا امروز در جهل و بدبختی غوطه ورنند و باید تمام روز و پاسی از شب را در مزارع، کارخانجات، ادارات و خانه های خود به زحمتکشی بگذرانند. (نسبت بیسوادان در بین زنان مصری در سال ۱۹۶۰ برابر ۸۴ درصد بود که تا سال ۱۹۷۶ به ۷۱ درصد کاهش یافته است.) این زنان یک زندگی خسته کننده و فرسایشی را تحت سلطه شوهر، پدر، برادر یا هر مرد دیگر از خانواده پدر سالار خود تا آخر عمر طی می کنند. حتی آن اقلیت کوچک زنانی که به تحصیلات متوسطه یا عالی دست یافته اند نیز، در درون سنت های کهنه اجتماعی، هم چنان تحت سلطه مرد اسیرند و کار خارج خانه تنها زحمت بیشتری بر دوش آن ها نهاده است.

از این جا می توان به اشتباه بزرگ برخی از زنان طرفدار آزادی زن، که تحقق آن را در تامین حقوق سیاسی یا شرکت در انتخابات و احزاب سیاسی و بالاخره احراز مقامات سیاسی در ردیف مردان خلاصه می کنند، پی برد. در واقع تنها از طریق یک سازمان مبارز و احزاب ترقی خواه و دموکراتیک و یک جنبش عمومی در جهت تحول زیربنایی اجتماعی آرمان های آزادی زن می تواند در جامعه تحقق یابد. بعبارت دیگر، حقوق مدنی و سیاسی زنان تنها وقتی ارزش حقیقی خود را می یابد که از درون یک نهضت انقلابی توده ای تحقق پیدا کند.

اگر در یک نظام طبقاتی فئودالی یا سرمایه داری زنی به قدرت برسد، باز هم در مناسبات استثمار حاکم بر اکثریت قاطع زن و مرد جامعه تغییری پیدا نخواهد شد. شما در آمریکا اگر بجای نیکسون، فورد یا کارتر یک رئیس

جمهور زن هم می‌داشتید، نظام حاکم هم چنان یک نظام طبقاتی سرمایه‌داری پدرسالار متکی بر جنگ و استعمار و استثمار باقی می‌ماند. نخست وزیری گلدامایر در اسرائیل کوچکترین تأثیری در نظام متکی بر طبقات و سرمایه‌داری و جنگ نداشت. هم چنان که نخست وزیری ایندیراگانندی در هند، و نخست وزیری باندرایکا در سری لانکا، تأثیر چندانی در نظام پدرسالار حاکم متکی به حکومت مرد در خانواده، در آن جوامع نداشت، و اکثریت قاطع زنان این دو کشور هم چنان جسماً و روحاً زیر فشار استثمار در جامعه، و سلطه پدر و شوهر در خانه، دست‌وپامی‌زنند.

آزادی حقیقی و کامل در کشورهای عربی یا غرب یا خاور دور تنها در صورت محو نظام پدرسالار طبقاتی (فئودالی یا سرمایه‌داری) می‌تواند تحقق پذیرد. عبارت دیگر، آزادی زن جز در سایه یک نظام سوسیالیستی واقعی معنی پیدا نمی‌کند— نظامی که هنوز در هیچ جامعه‌ای و حتی در جوامعی که بطرف سوسیالیسم گام برمی‌دارند استقرار نیافته است. ولی آن روز که زنان بصورت یک نیروی سیاسی توانا برای تامین حقوق خویش شکل پیدا کنند، و چنین جامعه‌ای را پایه‌گذاری کنند، دور نیست، که حق‌گرفتنی است و نه دادنی— این درس را تاریخ به ما آموخته است.

مهم‌ترین دست‌آوردهای انقلاب سال ۱۹۵۲ مصر، شاید وضع محدودیت‌های سوسیالیستی در باره مالکیت زمین، نابودی فئودالیسم و ملی کردن بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ بود. دست‌آورد بعدی، منشور ملی مورخ ۲۱ مه ۱۹۶۲ بود که از جمله، «ضرورت نابودی بقایای زنجیرهایی را که جنبش آزادیخواهانه زن را بعقب می‌اندازد، برای شرکت فعال و مثبت زن در بنای زندگی جدید» مورد تأکید قرار می‌داد. انقلاب البته امکانات فراوانی را از نظر تحصیل و اشتغال برای زنان ایجاد کرد. ولی علیرغم آن، اکثریت عظیم زنان هم چنان در زنجیرهای سنتی پیشین دست‌وپامی‌زنند. در برخی دیگر از کشورهای عرب مانند سودان، عراق، الجزایر، سومالی، یمن جنوبی و سوریه نیز، علیرغم گرایش جامعه به نظام سوسیالیستی و اعلام مواضعی شبیه مصر درباره زنان، وضع در مورد اکثریت زنان زحمتکش تفاوت چندانی نکرده



است. آنچه که ضرورت داشت این بود که این نظام‌ها همراه با وضع مقررات جدید سوسیالیستی در اقتصاد، مقرراتی در مورد رابطه مرد و زن، بمنظور لغو سلطه مرد در داخل خانواده و ایفای حقوق و آزادی‌های شخصی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی برای زن در حد حقوق مرد، نیز قایل می‌شدند.

چنین چیزی تا کنون در هیچ یک از سرزمین‌های عرب صورت نگرفته است. معدودی از این کشورها حق طلاق مرد را محدود کرده‌اند و یا تعدد زوجات را ممنوع دانسته‌اند، ولی در اکثر کشورهای عرب قوانین ازدواج و طلاق و نسب و ارث و ولایت هم‌چنان سیادت مرد بر زن را حفظ کرده‌است. زن عرب در نتیجه افزایش آگاهی و آموزش و شرکت در تامین هزینه خانواده از طریق کار خویش، توانسته است حقوق جدیدی در جامعه و خانواده بدست آورد. ولی این دست آوردها هیچ تأثیری در وضع اکثریت عظیم زنان نداشته است— میلیون‌ها زن بیسواد و زحمتکشی که هم‌چنان به کار مضاعف خود در خانه و بیرون خانه ادامه می‌دهند، و در عین حال باید تسلیم قوانین سنتی ازدواج و طلاق نیز باشند. اینان در زندگی خانوادگی و اجتماعی خود محکوم سنت‌های کهن و ارزش‌های اخلاقی دوگانه‌ای هستند که بار آنها تنها بر دوش زن حمل می‌شود و سختی‌های رابطه زناشویی و زیاده روی‌های جنسی مرد را بر گردن زنان و دختران بار می‌کند. این زنان باید هم‌چنان عواقب سوء غیر عادلانه حاکم، از تعدد زوجات، حق طلاق یک طرفه، مشکلات و مصائب مربوط به بکارت، عفت و ختنه زنان، ترس از بارداری، چه در اثر ازدواج و چه بدون آن، تا مشکلات سقط جنین غیر قانونی و حتی سختی‌ها و نگرانی‌های مربوط به کنترل زاد و ولد، را نیز به تنهایی تحمل کنند.

مشکلات زنان عرب البته بسته به طبقه اجتماعی که بدان تعلق دارند متفاوت است و به همان نسبت که زن به یک طبقه اجتماعی پایین‌تر تعلق پیدا می‌کند مشکلات بیشتری نصیبش می‌شود. ولی همه این زنان یک مصیبت مشترک دارند: مصیبت ازدواج و طلاق، چرا که به محض ازدواج، زن از هر طبقه‌ای که باشد به هر حال محکوم قانونی است که از آن تحت

عنوان «قانون احوال شخصیه» نام برده می شود. این قانون در کشوری مانند مصر، چه قبل از انقلاب ۱۹۵۲ و چه بعد از آن، چنانکه باید از طرف حاکمان یا سیاستمداران مورد توجه قرار نگرفته است. حتی معدود زنانی که به نمایندگی مردم در پارلمان راه یافتند بطور محسوسی از بحث و اقدام درباره این قانون خودداری کرده اند. اینان یا این که نمی خواستند متهم به این شوند که توجه خود را به «مسایل زنانه» محدود کرده اند و یا شجاعت آن را نداشتند که با نیروهای ارتجاعی و مذهبی سنتی، که در بخش های زیادی از جامعه به طور ریشه داری نفوذ دارند، درگیر شوند. سیاستمداران، حتی آن ها که ادعای گرایش های سوسیالیستی دارند، جدیت و درک لازم برای رویارویی با مسایل مربوط به آزادی زنان و قانون احوال شخصیه را نداشته اند. اینان معتقدند که مسایل مربوط به روابط بین زن و مرد کوچکترین ارتباطی با «سیاست های برتر» و «موضوعات مهم جامعه» ندارد، و این سیاست ها و موضوعات مهم وقتی برای رسیدن به آن مسایل «جزیی» باقی نگذاشته است. در عین حال، اینان با علاقه شدید در هر اجتماع انتخاباتی یا گفتگوهای پراکنده اتحادیه سوسیالیست عرب یا مجلس خلق شرکت می کنند، و دعوت به مهمانی ها و اجتماعات تشریفاتی وقت گیری را که در زندگی دیپلماتیک کاملاً معمول است، با کمال اشتیاق می پذیرند.

«سیاست های برتر» یک کشور و «موضوعات مهم جامعه» البته که نه در سالن های سخنرانی و کریدورها و سالن هایی که این مردان و زنان در آن ها می لولند می تواند حل و فصل شود، و نه ارتباطی با آن ها دارد. این مسایل در واقع به حوادث کوچک و جزئیات زندگی روزانه میلیون ها مرد و زن مستقیماً ارتباط پیدا می کند. این موضوعات مثلاً به آن ظرفیت اجتماعی ما برمی گردد که اجازه دهد دهقانان به هنگام صبح پس از تخلیه ادراری که از خون آزاد باشد به سوی مزارع خود روان شوند. بیماری ادرار خونی (بیلهارتسیا) بنا به یک تخمین، برابر پنجاه درصد درآمد ملی مصر زیان اقتصادی به کشور وارد می کند. سیاست ها و موضوعات مهم و برتر جامعه به آن ظرفیت اجتماعی برمی گردد که به هر کارگر اجازه دهد که هر روز صبح

قبل از رفتن به سر کار صبحانه‌ای از پنیر و باقلا داشته باشد تا بتواند بدون فرسودگی در برابر ماشین بایستد و کار کند. آن‌ها به این برمی‌گردند که مرد روستایی هر روز زن زحمتکشش را قبل از رفتن به سر مزرعه زیر کتک بگیرد و او را معلول نکند؛ به این برمی‌گردند که زنان کارمند به هنگام رفتن به سر کار در داخل وسایل نقلیه عمومی مورد آزار جنسی و بدنی قرار نگیرند؛ به این برمی‌گردند که زن مجاز باشد اگر خسته یا مریض است از تمکین جنسی به شوهر خودداری کند؛ و بالاخره به این که مرد به اندازه کافی به فرزندان خود برسد و هرگاه و بیگاه به آغوش معشوقه یا زن دیگری فرار نکند.

این اتفاقات بظاهر کوچک و جزئی زندگی روزانه، مانند خوردن، تخلیه ادرار، برقراری رابطه جنسی، هر روز صبح سر کار رفتن، اتوبوس و تراموا سوار شدن، همان چیزهایی هستند که یک جامعه، نظام یا کشور را شکل می‌دهند. این‌ها عناصر اولیه و مواد خام سیاست‌ها یا «سیاست‌های برتر»، «موضوعات مهم»، نبردهای اجتماعی بزرگ و شعارهای پرتین تمدن و پیشرفت بشری بشمار می‌روند. آنان که با «سیاست» سروکار دارند ولی این‌گونه چیزها را از نظر دور می‌دارند حتی معنی کلمه سیاست را نیز نفهمیده‌اند. چرا که اگر دهقان هر دفعه که به مستراح می‌رود درد بکشد و خون ادرار کند طبعاً نمی‌تواند بطور موثر کار کند و تولید داشته باشد. زن یا مردی که از نظر جنسی ارضا نشده باشد نمی‌تواند با آرامش و بازدهی لازم کار کند. یک زن خانه‌دار اگر از نظر احساسی و جنسی سرکوب شود قادر نخواهد بود که بطور سازنده در زندگی اجتماعی شرکت داشته باشد. بعبارت دیگر، بشر در حالت کلی اگر مجاز نباشد آزادانه و سالم درباره جنسیت بیندیشد، آن را عمیقاً تجربه کند و با تفاهم بدان دست یازد، نخواهد توانست به کار و خلاقیت و تولید پردازد. کیفیت اندیشه و احساس و عمل مردم، همواره بازتاب‌های اقتصادی خود را به همراه دارد. بنابراین بهیچوجه نمی‌توان زندگی احساسی و جنسی مردم را از زندگی اقتصادی آنان جدا کرد. هر تجزیه‌ای بین این مظاهر حیات، یک تجزیه مصنوعی، و بنابراین سست، انحرافی و بیهوده است. تاریخ نژاد بشر نه آنگونه که برخی سوسیالیست‌ها

وانمود می کنند تنها مخلوق فعالیت اقتصادی است و نه به گونه ای که فرویدیست ها گرایش داشتند تنها از روابط جنسی و غریزی بشر ساخته شده است، بلکه این تاریخ از ترکیب برابر و رابطه متقابل هردوی این ها برآمده و در تحول خود از هر دو عامل بطور یکسان تأثیر پذیرفته است.

بنابراین توجه به خواست آزادی زن، یا قوانین مربوط به ازدواج و طلاق، ارزش و موقعیت یک سیاستمدار سوسیالیست را پایین نخواهد آورد، و بلکه یک معیار اساسی برای شناخت یک سوسیالیست حقیقی، موضع او در برابر مسئله زن است؛ و هر چقدر یک مرد انسان تر و سوسیالیست تر باشد به همان نسبت در مورد مسئله زن اهتمام بیشتری خواهد داشت.

تغییر در قانون به تنهایی برای کسب آزادی واقعی کافی نخواهد بود. اگر کوشش های لازم سازمانی، سیاسی و فرهنگی برای تحقق یک تغییر قاطع در نهادهای حاکم بر زندگی زن و مرد و بخصوص محو نظام پدرسالاری و ارزش ها و سنت های قائم بر آن در بین مردم صورت نگیرد هر قانون مترقی کلمات مرده ای بیش نخواهد بود.

### مآخذ:

- ۱- عباس العقاد، محمد عبده، (طبعة التربية والتعليم، مصر)، ص ۲۹۹.
- ۲- سلامة موسى، مقدمة السبرهان، (مقدمة ای برابر مرد)، (طبعة سلامة موسى، قاهره)، ص ۲۹.
- ۳- مجدی ناصف، آثار یا حثه البادية، (طبعة المؤسسة المصرية)، ص ۳۵.
- ۴- ابراهیم عبده، تطور النهضة النسائية، (انتشارات الآداب، قاهره، ۱۹۴۵)، ص ۱۲.
- ۵- طاهر الطناحي، الساعات الاخيرة، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.
- ۶- همان مآخذ.
- ۷- هر قروش مصری در حال حاضر تقریباً برابر یک ریال ایرانی است. ۱۸ میلیم تقریباً برابر ۱/۵ ریال می شود.
- ۸- عبدالرحمن الرافعی، فی اعقاب الثورة المصرية، ج ۱، (مکتبه النهضة المصرية، قاهره، ۱۹۵۹)، ص ۲۱۱؛ دریه شفیق، ۱۹۵۵، ص ۱۱۹.
- ۹- محمد انیس، السيد رجب حراز، التطور السياسي للمجتمع المصري الحديث، قاهره، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

## ۱۹- کار و زن در جامعه عرب

به استثنای زنان زحمتکش کارگر و کشاورز و کنیزان و مستخدمان، زن در طول قرن‌های متمادی برای خدمت به شوهر و فامیل و فرزندان، در برابر لباس و غذا و مسکن، در چاردیواری خانه زندانی بوده است. چنین زنی جز در موارد ضروری مانند بیماری حادث از خانه بیرون نمی‌شده، و آن هم فقط به همراه مرد خانواده و در حالی که سراپا پوشیده بوده است. گاه اتفاق می‌افتاد که زن در بستر بیماری به حال نزع می‌افتاد و شوهر از این که دکتر مردی را به بالین او فراخواند ابا داشت.

جدایی اجتماعی بین زن و مرد به پیدایش یک رشته شغل‌های زنانه منجر شد، تا خدمت زنان پوشیده طبقات متوسط و عالی را بعهده بگیرد. از اولین نوع این شغل‌ها پرستاری بود، که در آغاز معمولاً تنها دختران تهیدست به آن می‌پرداختند. کار بیرون خانه برای زن به هر حال برای خانواده‌ای که می‌توانست قوت زنان خود را فراهم کند ننگ شمرده می‌شد.

حاکمان عرب برای تربیت قابله و پرستار، که به خدمت زنان طبقات بالا باید می‌پرداختند، مدارس حرفه‌ای تأسیس کردند. مثلاً محمد علی، حاکم مصر در نیمه‌های قرن نوزدهم میلادی، به نیاز زنان طبقه حاکم برای پرستار، قابله و حتی پزشک زن پی برد. برای این منظور او تعدادی کنیز سیاه سودانی را خرید و آنان را به یک نفر فرانسوی به نام کلوبه\* سپرد تا آنان را در رشته‌های پزشکی و جراحی مورد تعلیم قرار دهد.<sup>۱</sup> علاوه بر آن، تعدادی برده خواجه (اخته شده) به عنوان اولین دانشجویان رشته قابلگی ضمیمه مدرسه پزشکی ابوزعل به تحصیل پرداخته بودند. در این دوران، ظهور یک زن

\* Clot Bey

در معابر عمومی یک عمل زشت بشمار می آمد. هم چنین وقتی مدرسه قابلیت چیزی شبیه به تشریح بدنی را در برنامه درسی خود گنجانند، مردان مصری از این که این علم منافی اخلاق به دختران آموخته می شود اظهار نارضایتی و تنفر کردند.<sup>۲</sup>

در سال ۱۸۴۲ اولین مدرسه قابلیت در مصر تأسیس شد. ۳۱ سال بعد (۱۸۷۳) تازه اولین مدرسه ابتدایی دختران بنام السیوفیه در مصر گشایش یافت، و اولین دانش آموزان آن کنیزان سفیدپوست خردسال بودند که برای خدمت در کاخ های خانواده های حاکم تربیت می شدند. در فاصله سال های فوق جز معدودی کلاس های پراکنده که به منظور تربیت دختران یتیم و تهیدست برای کار خانگی در خانه طبقات مرفه، یا تأمین احتیاجات ارتش مانند خیاطی لباس سربازان، این جا و آنجا وجود داشت هیچ مدرسه دخترانه دیگری ایجاد نشده بود.

حکومت مصر در آغاز معلمان و شاگردان مدارس پرستاری دخترانه را برای همیشه از ازدواج منع کرده بود تا بطور تمام وقت به وظایف شغلی خود بپردازند، و به این منظور از آنان تعهد می گرفت. دختران داوطلب این رشته ها (غیر از بردگان) عموماً بخاطر نیاز شدید مادی خود به این شرط تن می دادند. دولت در واقع این نیاز به اشتغال آنان را مورد سوء استفاده استثمارگرانه خود قرار می داد، و این شرط را به آنان تحمیل کرد. به این ترتیب، بتدریج یک گروه اجتماعی، متشکل از دختران خانه مانده تنهای عصبی بیمار، در جامعه پیدا شد. چرا که برای یک زن، برقراری رابطه جنسی جز در داخل یک رابطه زن و شوهری، یا هم چون روسپیان که در جامعه بعنوان زنان منحرف فاسد بی قدر و شرافت شناخته می شدند، عملی نبود. برای یک خانواده مورد احترام، این ننگ بود که دختران خود را به چنین مدارسی بفرستد. دختران این خانواده ها در خانه می ماندند تا شیوه های شوهرداری و جلب رضایت او، بمنظور حفظ رابطه زوجیت و جلوگیری از طلاق یا اقدام شوهر به گرفتن زنان دیگری کنیز و معشوقه، را بیاموزند.<sup>۳</sup>

آموزش رسمی متوسطه دختران تنها در سال ۱۹۰۰ میلادی با ایجاد

بخش آموزگاران زن در مدرسه سنیه آغاز شد. (آموزش متوسطه پسران هفتاد و پنج سال قبل یعنی در ۱۸۲۵ ایجاد شده بود.) از آن پس ۲۹ سال دیگر طول کشید تا دانشگاه مصر درهای خود را به روی دختران باز کند و با ورود فقط چهار دختر دانشجو در سال ۱۹۲۹ به دانشگاه، آخرین سدّ تعلیمات زنان در مصر شکسته شد. از آن پس، گرایش دختران مصری، به مدارس، بخصوص پس از انقلاب ۱۹۵۲ بشدت فزونی یافت. ولی تا سال ۱۹۶۹ تعداد زنان شاغل با آموزش‌های علمی و فنی از ۱۸/۹ درصد کل زنان شاغل بالاتر نرفت. بعبارت دیگر در این موقع اکثریت عظیم ۸۱/۱ درصد زنان شاغل هنوز در کشاورزی، خدمات خانگی و سطوح پایین اداری به کار اشتغال داشتند.

اکثر زنانی که در بخش خدمات به کار مشغولند به عنوان خدمتکار به کارهای خانگی می‌پردازند. استعمار غیر قابل وصفی که این زنان خدمتکار از نظر اقتصادی، اجتماعی و جنسی در معرض آن بوده و هستند برهیچکس پوشیده نیست. در آن موقع زنان شاغل در نیروی کار مزدبگیر (یعنی به استثنای زنان خانه‌دار و آن‌ها که بر روی مزارع خانوادگی کار می‌کنند) تنها شش درصد کل نیروی کار بالقوه زنان (زنان در محدوده سنی آماده بکار) و فقط شش و نیم درصد کل نیروی کار بالفعل مصر را تشکیل می‌دادند.<sup>۴</sup> این نسبت در سال ۱۹۷۶ به ۹/۲ درصد افزایش یافت.

به این ترتیب دیده می‌شود که اکثریت عظیم زنان زحمتکش مصر یا بر روی مزارع خانوادگی بدون دریافت مزد کار می‌کنند و یا خانه‌دارانی هستند که باز بدون مزد در خدمت شوهر، پدر یا خانواده درآمد دارند. این حکم در مورد غالب کشورهای عرب صادق است. مثلاً در سوریه، نیروی بالفعل زنان کارگر ۱۶/۱ درصد نیروی بالقوه کار زنان را تشکیل می‌دهد و از این عده ۸۸ درصد آنان بعنوان کشاورز در مزارع به کار مشغول‌اند و تنها ۱۲ درصد بقیه در خدمات، صنعت، تجارت و ادارات و مؤسسات دولتی کار می‌کنند.<sup>۵</sup>

زنان کشاورز در واقع حجم اصلی زنان عرب را تشکیل می‌دهند. ولی از آنجا که اینان معمولاً بدون مزد کار می‌کنند، در بیشتر آمارهای رسمی

مربوط به زنان شاغل اصلاً بحساب نمی‌آیند. مثلاً در آمارهای نیروی کار مصر، زنان کارگر معمولاً برابر ۹/۲ درصد نیروی کار کل به حساب می‌آیند. ولی اگر زنان دهقان را به این تعداد اضافه کنیم، تعداد زنان شاغل (با مزد و بدون مزد) چیزی در حدود نصف کل نیروی کار فعال را تشکیل خواهد داد— که یکی از بزرگترین نسبت‌های اشتغال زن در جامعه در سطح جهان خواهد بود.

کار مزدوری زن بدون شک نقش بزرگی در آزادسازی برخی از زنان مصر و بخصوص دارندگان تحصیلات عالی (که در سال ۱۹۶۶ فقط سه ده هزارم کل زنان را تشکیل می‌دادند) داشته است. استقلال اقتصادی محصول کار در خارج، علاوه بر آزادی‌های اجتماعی، به آنان اجازه داده است که علیرغم قوانین ستمگرانه ازدواج، حقوق تازه‌ای در خانواده برای خود بدست آورند. زنانی هستند که برای این که تسلیم این قوانین و قربانی بی‌عدالتی‌های آن نشوند از ازدواج سرباز می‌زنند— برخی دیگر پس از ازدواج، در برابر اجحاف‌ها و فشارهای شوهر و خانواده او، برای حفظ استقلال و آزادی خود تن به طلاق داده‌اند.

در حال حاضر در قوانین مصر هیچ تصریحی بر تبعیض بین زن و مرد در آموزش یا اشتغال نیست. قانون شماره ۲۱۰ سال ۱۹۵۹ در مورد استخدام دولتی در ماده ۶ خود شرطی جز این که داوطلب، مصری، با حسن سابقه، و دارای شرایط لازم از نظر سنی، تحصیلات و توانایی‌های مربوطه باشد، قید نکرده است. ولی تبعیض جنسی در اجرای عملی این قوانین همیشه بچشم می‌خورد. مثلاً قانون قضاوت شماره ۱۸ سال ۱۹۵۲ تصریح می‌کند که هر کس دارای شرایط و صلاحیت‌های لازم برای قضاوت باشد می‌تواند به این مقام منصوب شود. ولی مردان مسلط بر جامعه قضات، با استدلال به این که اسلام شهادت دو زن را برابر شهادت یک مرد قرار داده است، و با این نتیجه‌گیری که اهمیت قضاوت در حکم بمراتب از شهادت و روایت یک واقعه بیشتر است و بنابراین زن نمی‌تواند صلاحیت احراز مقام قضا را کسب کند، توانسته‌اند تا کنون از ورود زن مصری به دنیای قضاوت مانع شوند.



به این ترتیب، با این که در سال ۱۹۶۲ زن مصری به مسند وزارت راه یافته است تاکنون نتوانسته به مقام قضا برسد، چرا که هنوز هم مردان مصری با اندیشه قضاوت زن مصری مخالفت می کنند. یکی از آخرین نوشته‌هایی که در این مقوله بنظر من رسید، در روزنامه الاخبار مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۷۶ بود. نویسنده این مقاله مدعی شده بود که منصب قضا برای زن در اسلام حرام است چرا که «لازم بتوضیح نیست که قضا در اسلام ده شرط دارد و بدون تحقق تمام این شروط، قضاوت به کسی نیامده است، و این شرایط عبارتند از: اسلام، عقل، مردی، آزادی (نابردگی)، بلوغ، عدالت، علم، سلامت شنوایی، سلامت بینایی و سلامت زبان.»<sup>۶</sup> علاوه بر این زن مصری تا به امروز از احراز مقامات اجرایی مستقل و حتی کدخدایی در ده محروم بوده است.<sup>۷</sup>

این یکی از تناقضات موجود در زندگی امروزین جامعه عرب است. از یک طرف زن می تواند وزیر شود و در این مقام هزاران زن و مرد زیر دست او بکار پردازند و تصمیمات مهم و سرنوشت سازی در جامعه بگیرد، و از سوی دیگر جامعه اجازه ندهد او در یک دادگاه کوچک محلی به عنوان قاضی به حل و فصل نزاع‌ها و دعاوی شخصی پردازد، و یا در یک دهکده کوچک در مقام کدخدا به مشکلات محدود ده برسد. آنان که با اشتغال زنان بمقام قاضی یا کدخدا به مخالفت برمی خیزند دیده نشده که با وزیر شدن زن مخالف باشند، و به این ترتیب تناقض فوق را عملاً به نمایش می گذارند. آیا از دید اینان منصب وزارت نیاز به سلامت عقل، مردی، عدالت، علم و سلامت زبان ندارد؟ یا این که چون انتصاب وزیر به دست رئیس دولت انجام می شود، اینان تصمیم رئیس دولت را از احکام مقدس اسلام برتر و بالاتر می دانند؟

زن کارگر مصری تا سال ۱۹۵۹ مرخصی بخاطر وضع حمل نداشت. در این سال قانون کار مقرراتی برای کارزن وضع کرد، که به موجب آن برای زن به هنگام وضع حمل، پنجاه روز مرخصی با هفتاد درصد حقوق اصلی او تعلق می گیرد. همین قانون زنان را بدلائل بهداشتی از اشتغال به برخی از کارها منع کرده است. ولی این تحریم عملاً بیش از آنکه به نفع او باشد علیه

او مورد استفاده قرار می‌گیرد. چرا که برخی از صاحبکاران با استناد به این ماده قانونی از واگذاری کار به زنان اجتناب می‌کنند و بعد در برابر اصرار متقاضی او را با مزد کمتر به همان کار می‌گمارند، و یا کارهای پست‌تری که با توانایی‌های او تناسبی ندارد به او می‌دهند. این شیوه بخصوص در بخش خصوصی و رشته‌های تولیدی زیاد شیوع دارد.

زنان کارمند در ادارات دولتی و بخش عمومی مزد مساوی با مردان دریافت می‌کنند، ولی در استفاده از امکانات ترفیح یا انتصاب به مقامات بالا یا آموزش برای کارهای تخصصی هیچگاه با مردان برابر نیستند. در قانون بازنشستگی، تبعیض آشکاری بین زن و مرد وجود داشت که اخیراً تا حدی تعدیل شده است. در گذشته زن شوهر مرده نمی‌توانست علاوه بر حقوق یا مستمری خود از مستمری شوهرش نیز استفاده کند. ولی از سال ۱۹۷۱، بموجب یک اصلاحیه، زن می‌تواند علاوه بر حقوق یا مستمری خویش تا بیست و پنج لیره مصری در ماه از مستمری شوهر مرده‌اش نیز دریافت کند.<sup>۸</sup>

ماده ۱۹ منشور ملی ژانویه ۱۹۵۶ تصریح می‌کند که «دولت باید تسهیلات لازم برای هم‌آهنگی کار بیرون و وظایف خانوادگی زنان را فراهم کند.» ولی تاکنون هیچ اقدامی از طرف دولت در این جهت صورت نگرفته است و اکثریت زنان زحمتکش هم‌چنان جسم و روحشان زیر لگدهای کار بیرون و درون خانه خرد می‌شود.

جامعه مصر و سایر کشورهای عرب هم‌چنان به زن به عنوان موجودی که برای ایفای نقش مادری و همسری از نظر خدمت در خانه و تربیت اطفال آفریده شده می‌نگرند. زنان تنها به این خاطر به بازار کار راه یافته‌اند تا نیاز اقتصادی جامعه و خانواده را تأمین کنند. زن به این شرط به کار بیرون مجاز است که پس از پایان کار به خانه برگردد و وظایف اصلی خویش در قبال شوهر و خانواده و کودکان را ایفا کند. علیرغم شعارهای سوسیالیستی کشورهای مانند مصر، سوریه، سودان و... هیچیک از این کشورها قدمی اساسی در راه رفع مشکلات زنان شاغل، که اولین آن ایجاد امکانات و موسساتی برای رهایی زن از زحمت پخت و پز و شستشو و خدمت و سرپرستی

اطفال است، بر نداشته اند. ایجاد این امکانات از هیچ اهمیت یا اولویتی نزد حاکمان و سیاستمداران عرب برخوردار نیست. زنان کارگر در این کشورها هنوز به صورت یک نیروی موثر و قوی متشکل نشده اند تا بتوانند برای تأمین خواسته های خود بر دولت و طبقات حاکم فشار وارد کنند. سازمان های زنان در کشورهای عرب نیز، یا تنها محفلی از زنان طبقات بالای جامعه است که به فعالیت های خیریه سطحی مشغولند، و یا بخشی از سازمان های سیاسی موسوم به اتحادیه های سوسیالیستی است که از سوسیالیسم فقط نام آن را یدک می کشند و در درون آن ها جز مجموعه منفعل و بوروکراتیکی از مردان و زنانی که مجری اوامر مافوق اند کسی دیده نمی شود.

بدون شک، و به خصوص با توجه به اینکه اسلام به زن آزادی و استقلال در تصرف در اموال خویش را داده است و شوهر را حقی بر تصرف در اموال او نیست،<sup>۱</sup> کار مزدوری زن عرب باید به استقلال او از پدر و شوهر کمک کند. در عین حال، همین کار وقتی در یک نظام طبقاتی تبعیض آمیز صورت می گیرد، و یا در سایه خانواده ای که مرد در آن عرفاً، قانوناً و شرعاً بر جسم و خرد زن مسلط است، خود نوع تازه ای از استثمار را به دنبال می آورد. آخر برای زنی که مالک جسم خویش نیست و نمی تواند در آن آزادانه تصرف کند چگونه آزادی تصرف در اموال می تواند وجود داشته باشد؟ و آیا زنی که هر لحظه در ترس از طلاق (به دست شوهر) بسر می برد می تواند از تصرف شوهر در اموالش مانع شود؟ و آیا زنی که به دست پلیس به خانه شوهر کشانده می شود و آزادی تصرف در حیاتش بدینوسیله از او سلب می گردد می تواند آزادی تصرف در اموالش را برای خود نگه دارد؟ به این دلیل، کار مزدوری نتوانسته زن عرب را بطور کلی آزاد کند و بلکه در اکثر موارد، مشکلات، مسئولیت ها و ناراحتی های تازه ای برای او نیز ایجاد کرده است.

یک تحقیق در مصر نشان می دهد که اشتغال زن به کار مزدوری تأثیری در نظام خانوادگی از نظر ریاست بر آن نداشته است. در این تحقیق می بینیم که فقط در غیاب زوج ریاست خانواده به زن منتقل می شود. مهم ترین نتایج حاصله از اشتغال زن بالا رفتن متوسط درآمد خانواده

بوده است.<sup>۱۰</sup> از نتایج این تحقیق بر می آید که زن شاغل از طرف شوهر و خانواده تحت استثمار قرار می گیرد، و او هم چنان در زیر نفوذ و سلطه مرد در خانواده بسر می برد. از یک تحقیق دیگر چنین نتیجه گیری شده که «حضور زن همراه با مردان دیگر در یک محل کار، به تغییر این اندیشه سنتی منجر شده است که زن صلاحیتی جز برای خانه داری ندارد. مرد از واقعیت کار در یافته که زن شاغل نیز می تواند همانند او با کفایت تمام مسئولیت بپذیرد، بگونه ای که او دیگر فرقی بین زن و مرد در هر کاری که از آنان برآید نمی بیند».<sup>۱۱</sup>

این نشان می دهد که زن شاغل در مصر، از آنجا که باید بتنهایی خدمت خانه و فرزندان را بعهده بگیرد، بمراتب بیش از مرد مایه جسمی و روحی می گذارد. علاوه بر این، او از آزادی های شخصی مرد برای تفریح و تفرج در خارج خانه یا در محیط کار نیز برخوردار نیست. محیط کار عموماً یک محیط مردانه است، و زنی که این خصوصیت محیط را پایمال کند مورد دشمنی و نفرت مرد قرار می گیرد— بخصوص اگر این زن از ذکاوت و کاردانی خاصی برخوردار باشد که با مردان همکارش رقابت کند. کار برای بشر، چه مرد و چه زن، تنها در صورتی می تواند آزادی مطلوب جسمی و روحی انسان را تأمین کند که جامعه امکانات را بگونه ای عادلانه و براساس ظرفیت ها و استعداد های افراد، و نه تعلقات طبقاتی و جنسی آن ها، در اختیارشان قرار دهد.

علیرغم افزایش مداوم شمار زنان شاغل و تحصیل کرده در کشورهای عرب، اکثریت قاطع زنان عرب هم چنان در بی سوادی مطلق بسر می برند. نظام آموزشی تا بحال نقش قابل توجهی در محو اندیشه های کهن و سنتی، که هم چنان ذهن مرد و زن را زیر نفوذ خود دارد، نداشته است. به گونه ای که بیشتر زنان دانشجو و معلم کماکان در تار و پود سلطه ارتجاع، و خزعبلاتی که از آبا و اجدادشان شنیده اند، دست و پا بسته اند— همان خزعبلاتی که از طرف حاکمان و سیاستمداران عرب برای گمراهی خلق ها و ادامه استثمار بیرحمانه حاکم پیوسته تکرار می شود.

غالب رژیم‌های کشورهای عرب هم‌چنان از گرایش‌های مترقیانه و سوسیالیستی بدورند، و کماکان بصورت آشکار یا پنهان با نظام‌های سلطه‌گر بین‌المللی و امپریالیسم جهانی همکاری دارند. ادامه این وضع به ایجاد و تقویت دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی بمنظور حفظ و اشاعه فرهنگ سطحی و ایده‌های ارتجاعی و گمراه‌کننده نیاز دارد. بهمین دلیل، نظام آموزشی در این کشورها هم‌چنان بصورت کهنه و بی‌هدف، جدای از واقعیت‌ها و نیازهای اجتماعی، متکی به تراوشات فکری نامرتبط به علم و تهی از هر نظریه جامعی که از مشکلات و مسایل مبتلابه اکثر مردم تفسیر صادقانه و واقعی ارائه دهد، پابرجا مانده است. در این نظام آموزشی، از نوآوری و تحلیل و پویایی اندیشه خبری نیست، و بلکه مضمون آن را فقط فرمانبرداری و انفعال— به منظور تربیت ارتشی از بوروکرات‌های گوش‌بحرف‌کن و مطیع رئیس‌ان و حاکمان، یا زنان خانه‌دار فرمانبر شوهر— تشکیل می‌دهد.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که زن عرب در برابر اشتغال دارد همان قوانین کهنه ازدواج است، که بر اساس آن شوهر می‌تواند زن را از اشتغال یا سفر و بیرون شدن از خانه منع کند. این خود یکی از مظاهر استثمارگرانه و در عین حال متناقض برخورد جامعه عرب به مسئله زن است. زنان، بخصوص در طبقات محروم، برای کسب درآمد به کار در کارخانجات، ادارات و مزارع تشویق می‌شوند و زیر فشار قرار می‌گیرند، در عین حال اینان برای کسب مجوز اشتغال باید نظر موافق شوهر خود را جلب کنند. شوهر از این نظر آزادی مطلق دارد و هر تصمیمی که بگیرد برای زن تعیین‌کننده است. ملاک شوهر در این تصمیم‌گیری صرفاً صلاح‌دید خود او است. به این ترتیب، زنان در یک استثمار دوگانه گرفتار شده‌اند— آنان از یک سو بوسیله کارفرما و دولت، و از سوی دیگر بوسیله شوهر تحت استثمار قرار گرفته‌اند. دولت به نیروی کار آنان شدیداً نیازمند است. از این رو در معدودی از کشورهای عرب، در اعطای حق مطلق اجازه کار به شوهر تردیدهایی دیده شده است. چرا که اگر شوهران بتوانند از این حق بطور نامحدود بهره‌برداری کنند عواقب

نامطلوب جبران ناپذیری برای اقتصاد کشور ممکن است در پی داشته باشد. نیروی کار زنان در بسیاری از موارد و بخصوص در مزارع، ادارات دولتی و برخی از رشته‌های تولید صنعتی و حرفه‌های خاص اهمیت حیاتی دارد، و بهیچ رو از آن نمی‌توان صرف‌نظر کرد. در نتیجه، کشورهای مختلف عرب به اتخاذ مواضع متناقض، و گاه ابهام‌آمیزی، در مورد حق کار برای زنان کشیده شده‌اند.

قوانین کار در کشورهایی مانند مصر، سوریه و عراق به زن اجازه کار خارج خانه را داده است. در عین حال، بر اساس قوانین ازدواج و احوال شخصیه در این کشورها شوهر مطلقاً حق دارد که زن را از اشتغال در خارج، مسافرت و حتی بیرون شدن از خانه باز دارد. این موضع کشورهای عرب صریحاً با مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر که حق کار را یکی از حقوق اصلی و سلب ناشدنی زن و مرد در هر جامعه‌ان دانسته متناقض است. چنین موضعی با جمیع قوانین و ادیان آسمانی و زمینی که انسان را به کار و کوشش فرا می‌خوانند و آن را محترم می‌شمانند نیز تعارض دارد. موضع کشورهای عرب در این باره حتی با اظهارات و اعلامیه‌های رسمی آنان در محافل بین‌المللی و داخلی، که در آن‌ها دم از آزادی و تأمین حقوق زنان عرب می‌زنند، نیز متناقض است. کشورهای عرب برای رسیدگی به قوانین احوال شخصیه، یک کمیته تحت نظارت اتحادیه عرب تشکیل داده‌اند. کمیته فوق صریحاً تصویب کرده که: «زن باید در انتخاب شغل آزادی کامل داشته باشد مگر این که زوجین بهنگام عقد ازدواج بر خلاف آن توافق کرده باشند. حتی در صورت اخیر نیز زن باید بتواند، اگر شرایط تازه‌ای پیش آمده باشد، برای کسب جواز اشتغال به دادگاه مراجعه کند.» ولی علیرغم محدودیت‌های یادشده در این تصویب‌نامه (که باز هم آزادی کامل و بدون قید و شرط کار برای زن را نپذیرفته است)، غالب کشورهای عرب توصیه‌های آن را نادیده گرفته‌اند و تغییری در قوانین احوال شخصیه آن‌ها در این جهت رخ نداده است. این وضع حتی در کشورهایی که قدم به راه رشد سوسیالیستی گذارده‌اند نیز صادق است. فی‌المثل در سوریه اتحادیه زنان کشور در تحقق این خواست خود مبنی

بر حق اشتغال زنان و از دست ندادن حق سرپرستی بر فرزند بخاطر اشتغال، هنوز نتوانسته توفیقی بدست بیاورد.<sup>۱۲</sup>

قانون احوال شخصیه مصر حق شوهر برای منع اشتغال همسر را هم چنان به رسمیت می شناسد. در لایحه جدیدی که هنوز بصورت قانونی در نیامده، تنها تغییراتی جزئی که اصل سلطه شوهر بر زن را خدشه دار نمی کند پیش بینی شده است.<sup>۱۳</sup> به موجب این لایحه زن می تواند بهنگام عقد ازدواج، حق اختیار شغل را برای خود شرط کند. در غیر این صورت حق سنتی شوهر بر منع از اشتغال زن هم چنان بقوت خود باقی خواهد ماند. علاوه بر این، در حالی که زن بهنگام ازدواج این حق را برای خود شرط کند، شوهر باز هم می تواند در مواردی که اعمال حق زن با مصالح خانواده منافات داشته باشد از اشتغال او ممانعت کند.

این نمونه ها نشان می دهد که حکومت های عرب چگونه در به رسمیت شناختن حق انسانی کار برای زن، که در تمام عهدنامه ها و قوانین بین المللی و از جمله مصوبات کمیته مخصوص اتحادیه عرب صریحاً بر آن تأکید شده، با تردید و احتیاط قدم بر می دارند. همه ما می دانیم که شوهران چگونه از حق خود بهره برداری می کنند، و چگونه تحت عنوان مصالح خانواده و فرزندان، به لطایف الحیل حقوق زن را زیر پا می گذارند. اینان در واقع از مصالح خانواده تنها مصلحت خود را در نظر دارند و در این مسیر از موضع گیری علیه مصالح فرزندان یا جامعه نیز ابا نمی کنند. اینان بر اساس مصلحت شخصی خویش تصمیم می گیرند که یا زن را از حق کار بیرون خانه محروم کنند، یا با اجازه کار از مزد او بهره بگیرند و عملاً در داخل و خارج خانه او را در خدمت خویش درآورند.

یکی از مهم ترین انگیزه هایی که شوهر را به مخالفت با اشتغال زن و او می دارد ترس از این واقعیت است که درآمد مستقل بتدریج شعور انسانی و شخصیت زن را بیدار می کند، و در نتیجه زن در برابر اهانت ها و تحقیرها و کتک های شوهر بسادگی گذشته تسلیم نمی شود. این وضع دیگر به مرد اجازه نخواهد داد که بی پروا و بدون توجه به احساسات زن خویش، به ازدواج

مجدد یا عشق بازی با دیگر زنان پردازد؛ و یا او را بصورت حیوانی بی هدف به یک زندگی خالی و یک نواخت در چار دیواری خانه محبوس کند.

نمونه برخورد های شوهرانی که از حق قانونی خویش برای به زنجیر کشیدن زنان و استثمار آنان سود می جویند در مطبوعات عرب فراوان دیده می شود. آخرین موردی که بنظر من رسید خبری در روزنامه اخبار الیوم بود با این تیترا: «اخطار شوهر به زن: شغلت را فوراً ترک کن. و دادگاه می گوید: زن شاغل بدون اجازه شوهر ناشزه است.»<sup>۱۴</sup> داستان از آن قرار بوده که یک دختر دبیرستانی را پدرش شوهر می دهد و تحصیل او قطع می شود. دختر ده سال با شوهرش می گذراند و بعد فراغتی در زندگی او پیدا می شود که برای پر کردن آن دنبال کار می رود و به شغلی پذیرفته می شود. ولی این امر با مخالفت شوهر روبرو می شود و او از زن می خواهد که کار را ترک کند. زن به خواست شوهر تن نمی دهد و تقاضای طلاق می کند. وکیل مدافع شوهر در دادگاه اظهار می دارد که زن، بخاطر این که بدون اجازه شوهر کار گرفته، ناشزه بشمار می آید. دادگاه این گفته وکیل شوهر را می پذیرد و حکم می کند که زن با قبول کار بدون اجازه شوهر عدم تمکین کرده است...

اصلاحیه پیشنهادی بالا در قانون احوال شخصیه مصر، مبنی بر این که زن بتواند به هنگام عقد ازدواج آزادی اشتغال را برای خود شرط کند، روشن است که جز اقلیت ناچیزی از زنان تحصیل کرده مستقل و آشنای به حقوق خویش را سود نخواهد داد، و گر نه اکثریت قاطع دختران، و حتی درس خوانده ها و شاغلان آنها، بدلیل سلطه کامل سنت های اجتماعی و خانوادگی، از آشنایی یا ایفای این حق قبل از ازدواج محروم خواهند ماند. این اصلاحیه تا حد زیادی به آن حق قدیمی مندرج در قانون شبیه است که به زن اجازه می دهد که در عقد ازدواج، حق طلاق را برای خود شرط کند. این حق علاوه بر این که محدودیتی در حق طلاق در هر لحظه برای شوهر ایجاد نمی کند و تنها مشابه آن را برای زن امکان می دهد، در عمل تنها بوسیله عده بسیار معدودی از زنان مورد استفاده قرار می گیرد. چگونه در یک جامعه سخت سنتی می توان انتظار داشت که دختری که برای اولین بار در سنین نوجوانی بر



سر سفره عقد می نشیند بر تضمین چنین شرطی در قرارداد ازدواج اصرار بورزد؟ و یا چگونه از یک مرد در چنین جامعه‌ای انتظار می رود که غرور مردی خود را در پیش دوست و فامیل درهم شکند و به این پیش شرط یا هر پیش شرط مشابه دیگری به هنگام ازدواج تن دهد؟ این خلاف همه نظامی است که بر اساس آن مردی که برای ازدواج با یک زن پیشقدم می شود و به خواستگاری او می رود باید در مرتبه برترینی قرار داشته باشد. در این رابطه طرفینی، او است که باید نظر موافقش جلب شود و ابتدائاً بر این ازدواج تصمیم بگیرد، و بنابراین هم او است که شرایط قرارداد را دیکته می کند، و نه دخترک کوچکی که ازدواج بوسیله پدر یا خانواده بر او تحمیل می شود و در بیشتر موارد حق انتخاب شوهر نیز از او سلب شده است، چه برسد به این که شرطی هم بتواند برای ازدواج قایل شود و آن را در عقد بگنجانند.

برای بیشتر مردان عرب، کار بیرون خانه زن اهانتی به مردانگی آنان بشمار می رود. مردانگی و «غیرت» مرد اقتضا دارد که او معاش زن را بنحو متعارف تأمین کند و اجازه ندهد زن او در ادارات و معابر یا وسایل نقلیه عمومی با مردان بیگانه برخورد داشته باشد. البته مرد روشنفکر تحصیلکرده عرب بر این عقده‌ها غالب شده است. ولی به جز اینان که اقلیت کوچکی بشمار می روند، مردان عرب هم چنان در قید و بند این ایده‌ها گرفتارند. یک مرد عرب ممکن است به دلایل اقتصادی به زن اجازه دهد در بیرون به کار پردازد، ولی در عین حال از این که نتوانسته خود تأمین مخارج خانوادگی را مستقلاً به عهده بگیرد پیوسته رنج ببرد. زن چنین مردی نیز ممکن است در این احساس با او شریک باشد و به شوهر خود به دیده تحقیر بنگرد. از طرف دیگر، زنی از این که شوهرش به دلیل بی‌نیازی اقتصادی به او اجازه کار نداده ممکن است آن را با افتخار به رخ دیگران بکشد. همه این احساسات و اندیشه‌های انحرافی روشنگر این واقعیت است که کار زن در خارج خانه، مادام که در چارچوب یک جامعه طبقاتی و در یک نظام پدرسالار صورت بگیرد، به تنهایی به آزادی حقیقی زن منجر نخواهد شد.

## مآخذ:

- ١- احمد عزت عبدالكريم، التعليم فى عهد محمد على، (مكتبة النهضة المصرية، ١٩٣٨)، ص ٢٩٧.
- ٢- ابراهيم عبده، درّيه شفيق، تطور النهضة النسائية من عهد محمد على الى عهد فاروق، (انتشارات الآداب، قاهره، ١٩٤٥)، ص ٤١.
- ٣- زينب فريد، تطور تعليم البنات فى مصر فى العصر الحديث، (رساله فوق ليسانس، منتشر نشده، دانشكده ادبيات، نوامبر ١٩٦١).
- ٤- المرأة المصرية فى عشرين عاماً (١٩٥٣ تا ١٩٧٢)، (مركز الابحاث والدراسات السكانيه، الجهاز المركزى للتبئة العامة والاحصاء)، ص ٥١ تا ٧٢.
- ٥- الاتحاد العام النسائى، لجنة الدراسات المركزية، المرأة العربية فى القطر السورى، ص ٤٩.
- ٦- روزنامه الاخبار، قاهره، ١٢ ژانويه ١٩٧٦، زير عنوان «جولة فى طريق التصحيح» بقلم احمد فتحى القاضى.
- ٧- نصار، حقوق المرأة فى التشريع الاسلامى والدولى المقارن، (دارالنشر والثقافة، اسكندريه، مصر، ١٩٥٧)، ص ١٤٧.
- ٨- قانون المعاشات المصرى، شماره ٦٢، ١٩٧١.
- ٩- احمد خيرت، مركز المرأة فى الاسلام، (انتشارات دارالمعارف، قاهره، ١٩٧٥)، ص ٦.
- ١٠- سنية خليل، اشتغال المرأة واثره فى بناء الاسرة ووظائفها (رساله فوق ليسانس، منتشر نشده، دانشگاه اسكندريه، ١٩٦٣)، ص ٥٤٧.
- ١١- كاميليا عبدالفتاح، سيكولوجية المرأة العاملة، (مكتبة القاهرة الحديثة، ١٩٧٢)، ص ١٨٤.
- ١٢- الاتحاد العام النسائى، المرأة العربية فى القطر العربى السورى، (المطبعة والجريدة الرسمية، ١٩٧٤)، ص ٢٨.
- ١٣- روزنامه الاهرام، (قاهره)، ٢٩ فوريه ١٩٧١.
- ١٤- روزنامه اخباراليوم، (قاهره)، ٢٦ ژوئيه ١٩٧٥، ص ١٠.

## ۲۰- ازدواج و طلاق

قوانین ازدواج و طلاق در کشورهای عربی عمدتاً بر شریعت اسلامی پایه گذاری شده است، که آن نیز بنوبه خود از قرآن، حدیث و اجتهادات فقهای دین و یا اجماع آنان گرفته می شود. آیات قرآنی و احادیث پیامبر نه در یک زمان معین کوتاه، و بلکه در طول چندین سال، تنزیل و روایت شده است. از آنجا که هر آیه و یا حدیث به یک واقعه و حادثه خاص در یک زمان و مکان معین مربوط می شود، مجموعه این آیات و روایات دستورالعمل ها و مقررات متفاوت و گاه متضادی را در بر می گیرد، و حداقل این که جهت دستورات و احکام بر روی یک خط واحد مشخص قرار نگرفته است. این وضع بخصوص در مورد مسایل مربوط به زنان و زندگی آنان صادق است.

شریعت اسلامی صریحاً به بریدن دست دزد حکم کرده است. ولی در نظام جزایی کشورهای عرب، و منجمله مصر، این حکم پذیرفته نشده و به جای آن مجازات های دیگری برای دزد وضع گردیده است. هرکس که تاریخ کشورهای عرب را مطالعه کند بسادگی درمی یابد که سلطه سیاسی در این کشورها همواره توانسته قوانینی مخالف با شریعت اسلام وضع کند و به مرحله اجرا بگذارد. ارگان های مذهبی هیچگاه نتوانسته اند از صدور این قوانین عرفی (مخالف شرع) مانع شوند، و گاه با بدنبال کشیدن دین از سیاست، به کمک هیئت حاکمه نیز شتافته اند و تفسیر و تعبیرهای تازه ای از شریعت در جهت نیازها و تمایلات حاکمان و سیاستمداران ارائه داده اند. در واقع به همان گونه که کلیسا در اروپا برای تطبیق با عصر جدید به نوآوری های زیادی دست زد، مؤسسات اسلامی و مجتهدان آن نیز اندیشه ها و تفسیرهایشان برای هماهنگی با شرایط زمان دچار تغییر و تحول شده است.

قدرت‌های سیاسی حاکم در هر دوره از تحولات اجتماعی، احکام مذهبی مربوط به روابط اقتصادی جامعه را برای تطبیق با شرایط و مناسبات جدید تولید سرعت تغییر می‌دادند، ولی این قدرت‌ها در تغییر قوانین مذهبی مربوط به ازدواج و حیات زن چنین سرعتی را از خود نشان ندادند. دلیل این موضعگیری روشن است: قدرت‌های سیاسی حاکم نه فقط نماینده یک جامعه طبقاتی که نماینده یک جامعه پدرسالار مبتنی بر سلطه بی‌چون و چرای مرد نیز بودند. به علاوه بسیاری از تغییرات اقتصادی و اجتماعی که در جامعه رخ می‌داد آنقدر ریشه دار و عمیق نبود که به ریشه استثمار حاکم صدمه زند، و تنها یک طبقه اجتماعی حاکم را با یک طبقه دیگر (همراه با یک نظام تولیدی جدید) جانشین می‌کرد.

بنابراین شگفتی ندارد اگر هنوز غالب زنان اروپایی و آمریکایی پس از ازدواج نام خانوادگی خود را از دست می‌دهند، و نام خانوادگی شوهر جای آن را می‌گیرد. بسیاری از آنان تا به امروز حتی بدون اجازه شوهر حق تصرف آزادانه در اموال خود را ندارند. در این دو مقوله، زنان عرب از هم جنسان خود در اروپا و آمریکا وضع بهتری دارند: اینان پس از ازدواج هم‌چنان نام خانوادگی خود را حفظ می‌کنند، و بدون نیاز به اجازه شوهر می‌توانند آزادانه در اموال خود دخل و تصرف کنند. این دو امتیاز زن عرب از بقایای جامعه مادرسالار عرب قبل از اسلام به ارث رسیده است، و به دلیل وسعت نظر محمد پیامبر مسلمانان و نگرش آزادگرایانه او نسبت به زن در مقایسه با سایر پیامبران و رهبران مذهبی و سیاسی، دو امتیاز فوق‌برای زنان در جامعه اسلامی پایدار ماند. ولی علیرغم باقی ماندن نام خانوادگی زن پس از ازدواج (که طبعاً نام خانوادگی پدر او است) و برخلاف حق تصرف آزادانه زن در اموال خود— که در تئوری پذیرفته شده است—، قید و بندهای شرعی و عرفی و قانونی بردست و پای زن و قدرت شوهر بر امر و نهی زن در رفت و آمد زن از خانه، حقوقی از این قبیل را برای اکثریت قاطع زنان از هرگونه فایده عملی تهی می‌کند.

قدرت‌های سیاسی حاکم در برخی از کشورهای عرب مانند یمن جنوبی، تونس و سومالی توانسته‌اند برخی از قوانین شرعی ناظر به ازدواج،

طلاق و سقط جنین را نقض کنند و قوانین تازه‌ای بجای آن‌ها بگذارند. در این قوانین، تعدد زوجات ممنوع اعلام شده، آزادی مرد در طلاق محدود گردیده، سقط جنین با شرایط خاصی مجاز شناخته شده و میراث مرد و زن برابر اعلام شده است.

حاکمان سیاسی در کشورهای اسلامی اختلاف چندانی با یکدیگر در تفسیر و تأویل احکام شریعت و تطبیق آن با شرایط زمانی خود و نیازهای اقتصادی جامعه ندارند. ولی روحانیان و فقهای دین، بسته به کیفیت رابطه‌ای که با قدرت‌های سیاسی حاکم دارند و منافع اجتماعی خاصی را که دنبال می‌کنند، و یا درجه سطح فرهنگی و فکری خود، در تعبیر و تفسیر احکام و مقررات مذهبی، گرایش‌های گوناگون و گاه متضادی را از خود بروز می‌دهند.

شیخ محمد عبده یکی از پیشگامان روحانیت ترقی خواه اسلام در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم بود که با تعدد زوجات به مخالفت برخاست، و گفت که اگر این شیوه ازدواج در صدر اسلام سودمند بوده است اکنون برای امت اسلامی بدون شک زیانبار است. شیخ احمد ابراهیم، یک روحانی صاحب نظر دیگر مصری، در این مقوله اظهار داشت:

ما باید به وضع قانون جامع جدیدی در احوال شخصیه (ازدواج و طلاق) دست بزنیم. برای این کار باید نظرات بزرگان مذاهب و فقهای متبخر را به مقتضای نهضت علمی و تحولات فکری جدید از نو ارزیابی کرد، و دوفقه را مبنای قانون جدید قرار داد: یکی فقه احکام شریعت پاک اسلامی و دیگری فقهی که از احوال مردم به دست آید و با دست آوردهای علم در تحولات زمان و مکان هماهنگ باشد.<sup>۱</sup>

اسلام یکی از انعطاف پذیرترین و عقلی ترین ادیان جهان بشمار می‌رود. دلیل این امر را باید در باز بودن باب اجتهاد دید. پیشوایان دین اسلام و حتی احمد بن حنبل (پیشوا و رئیس فرقه حنبلی، یکی از مذاهب چهارگانه اصل سنت که خشک تر و انعطاف ناپذیرتر از سایرین بشمار می‌رود) اجتهاد

را ضروری دانسته‌اند، و وجود مجتهد مستقل مطلق را فرض و واجب کفایی گرفته‌اند که هیچ زمانی از آن خالی نتواند بود. ابن تمیمه باب اجتهاد را برای همه مسلمانان باز می‌دانست و التزام به یک مذهب معین را قایل نبود. او در مورد آزادی و استقلال مجتهدان از پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنت می‌گوید: این اختلاف در بینش و استدلال نیست. که فقط اختلاف در زمان است. اگر امام (مذهب) نیز اکنون در میان ما می‌زیست همین نظر را می‌داد.

در مطالعه مسئله تعدد زوجات در دین اسلام، اختلاف نظر فراوانی بین علمای دین بچشم می‌خورد. گروهی از اینان معتقدند که اسلام اصولاً تعدد زوجات را منع کرده است و برای اثبات نظر خود به آیه سوره نساء استناد می‌کنند که: «آنچه که از زنان می‌خواهید، دو یا سه یا چهار نفر را به نکاح خویش درآورید، و اگر ترسیدید که عدالت نکنید پس یکی را»... «و نخواهید توانست بین زنان عدالت کنید اگرچه به آن بکوشید.»<sup>۲</sup> اینان استدلال می‌کنند که آیه‌های فوق با تضمین شرط عدالت بین زنان و این واقعیت که تحقق این شرط برای مرد محال است عملاً تعدد زوجات را حرام کرده است، چرا که تعدد خود به معنای تفضیل و برتری دادن یکی بر دیگری است: برتری دادن زن جدید بر زن سابق. و همین برتری دادن کافی است که برقراری عدالت بین زنان را برای مرد، حتی اگر پیامبر نیز باشد، محال گرداند. حتی خود محمد پیامبر خدا نتوانست بین زنانش به عدالت رفتار کند. عدالت اقتضا می‌کرد که پیامبر شب‌های خود را به تساوی بین زنانش تقسیم کند و یکی را بر دیگری ترجیح ندهد. ولی محمد نیز انسان بود و همیشه از او بر نمی‌آمد که این تقسیم عادلانه را در عمل به تحقق رساند. او عایشه را بر دیگر زنان ترجیح می‌داد و بیش از دیگران او را دوست می‌داشت. خود عایشه نقل می‌کند:

سوده بنت زمعه (یکی دیگر از زنان پیامبر) پیر شده بود. پیامبر، صلی الله علیه وسلم، زیاد پیش او نمی‌رفت. سوده موقعیت مرا در نزد پیامبر و علاقه او به مرا می‌دانست. لذا از ترس این که پیامبر یکسره او را ترک نکند و او از چشم پیامبر نیفتد به محمد گفت: ای رسول خدا نوبت مرا پیش

عایشه بگذران. من آن را قبول دارم. پیامبر، صلی الله علیه وسلم، نیز آن را پذیرفت و به مناسبت این آیه قرآن نازل شد: «و اگر زنی نگران نشوز یا اعراض از جانب شوهرش بود (باکی بر آنان نیست که بین خود صلح کنند، و صلح بهتر است....)»<sup>۳</sup>

علاوه بر این، در کتاب **طبقات الکبری** در مورد حفصه زن پیامبر می گوید که: «حفصه از خانه اش بیرون رفت، پیامبر دنبال کنیزش فرستاد که به خانه حفصه بیاید. حفصه که برگشت و پیامبر را با کنیزش در خانه خود دید گفت: ای پیامبر خدا، در روز من، در خانه من و در فراموشی من؟ و پیامبر گفت: ساکت باش که بخدا قسم من دیگر هرگز به او دست نخواهم زد، و تو نیز از این جریان با هیچ کس سخن مگو.»<sup>۴</sup>

دسته ای از علمای دین اسلام معتقدند که در مورد طلاق نیز برخلاف آنچه که در غالب کشورهای عرب و از جمله مصر رایج است، اسلام برای مرد آزادی مطلق قایل نشده است. به نظر اینان شوهر باید برای تحقق طلاق به قاضی مراجعه کند و خودسرانه نمی تواند به طلاق زن دست بزند.

اکنون بجا است که نظری اجمالی به قوانین مربوط به ازدواج و طلاق در برخی از کشورهای اسلامی بیندازیم. تونس با تصویب قانون ازدواج و طلاق در سال ۱۹۵۶ که بموجب ماده ۱۸ آن تعدد زوجات منع شده است، پیشرو کشورهای عرب در اصلاح قوانین احوال شخصیه بوده است. ماده های ۳۰ به بعد این قانون، طلاق را فقط در صلاحیت دادگاه می داند که به موجب تقاضای مرد یا زن برای این امر تشکیل می شود. قانون احوال شخصیه سال ۱۹۵۳ سوریه در ماده ۱۷ خود شرط می کند که «اگر محقق باشد که مرد به نفقه زن قادر نیست، باید که برای ازدواج خود از قاضی جواز بگیرد.» ماده ۲۷ همین قانون در مورد طلاق متعه که شوهر به حق زن تجاوز کند او را به ادای خسارت زن ملزم می کند.

قانون احوال شخصیه سال ۱۹۷۱ جمهوری دموکراتیک یمن موادی مشابه قانون سوریه در بر دارد. قانون احوال شخصیه سال ۱۹۵۹ عراق در بند چهارم از ماده سوم درباره تعدد زوجات تصریح می کند که:

ازدواج با یک زن جدید بدون اجازه دادگاه مجاز نیست. اجازه دادگاه در صورت تحقق دو شرط زیر داده می‌شود:

۱- شوهر امکانات مالی برای نفقه بیش از یک زن داشته باشد.

۲- مصلحت مشروعی برای ازدواج جایید وجود داشته باشد.

در بند پنجم همین قانون قید می‌شود که اگر دلایلی بر عدم عدالت بین زن‌ها وجود داشته باشد تعدد زوجات مجاز نخواهد بود، و تشخیص آن به عهده قاضی گذارده شده است. در بند ششم قانون تصریح شده است که: «هرکس برخلاف مفاد بندهای ۴ و ۵، عقد ازدواج زن جدیدی برای یک مرد زن‌دار را جاری کند، به حداکثر یک سال زندان یا جریمه‌ای معادل یکصد دینار و یا هردوی آن‌ها محکوم خواهد شد.» بموجب این قانون، قاضیان بر تحقق سه شرط در صدور جواز ازدواج نظارت دارند، و این نظارت - آنگونه که در قانون سوریه آمده است - تنها به توانایی مالی محدود نمی‌شود، و بلکه دو شرط عدالت بین زن‌ها و وجود یک مصلحت مشروع از قبیل عذر و یا ضرورت نیز به آن اضافه شده است. علاوه بر این، بموجب این قانون، شوهری که بدون مراجعه به دادگاه و اخذ جواز به ازدواج مجدد پردازد مورد تعقیب قرار می‌گیرد. در مورد طلاق، قانون عراق از شوهر می‌خواهد که برای صدور آن به دادگاه مراجعه کند و حکم طلاق بگیرد. در مواردی که این امر بدلایلی ممکن نباشد حکم طلاق باید در زمان عده در محکمه ثبت شود و تا ثبت حکم، حالت ازدواج از نظر دادگاه هم چنان برقرار خواهد ماند.

قانون احوال شخصیه سال ۱۹۵۷ کشور مغرب در بند اول فصل سی ام تصریح می‌کند که در صورت احتمال عدم عدالت بین زنان، تعدد زوجات مجاز نیست. هم‌چنین در فصل سی و یکم این قانون آمده است که زن سابق مرد می‌تواند برای گرفتن حکم در مورد ازدواج مجدد شوهر و ضررهای ناشی از آن به دادگاه مراجعه کند.

قانون احوال شخصیه سال ۱۹۶۱ پاکستان از شوهر می‌خواهد که برای طلاق و تعدد زوجات از دادگاه مجوز کسب کند و دلایل خود را برای اقدام به آن به دادگاه ارائه دهد. مردی که بدون گذار از این مراحل قانونی به



طلاق یا تعدد زوجات اقدام کند، علاوه بر زندان و جریمه نقدی، موظف می‌شود که خسارت زن را نیز بپردازد.

از آنچه که در بالا گذشت به روشنی می‌توان دید که قانون ازدواج و طلاق مصر از عقب مانده‌ترین و ستم‌بارترین قانون‌های ضد زن در کشورهای عرب است. این قانون که در سال ۱۹۲۹ تصویب شده با گذشت نیم قرن هنوز مبنای تعیین سرنوشت زنان بشمار می‌رود، و به شوهران اجازه می‌دهد هم‌چنان به شیوه‌های قرون وسطایی به سرکوب و استثمار زنان خود ادامه دهند. اتحاد زنان مصر و گروه‌های مختلف زنان و مردان ترقیخواه برای اصلاح این قانون تا بحال بکرات مبارزه کرده‌اند ولی این مبارزات سودی نداشته است. برخی می‌پندارند که شریعت اسلامی مانع اصلاح این قانون شده است، ولی این شریعت در کشورهای اسلامی دیگر چنین اثری نداشته است. در خود مصر نیز شریعت اسلامی نتوانست پس از انقلاب ۱۹۵۲ از اصلاحات در سایر قوانین و از جمله، تحدید مالکیت و بندهایی از قانون مجازات عمومی مربوط به مجازات دزدی و زنا که صریحاً با احکام اسلامی مغایرت دارد، مانع شود.

قانون ازدواج و طلاق مصر تا همین امروز هنوز آزادی طلاق و تعدد زوجات را برای مرد به رسمیت می‌شناسد. یک مرد مصری با زن و ده فرزند یا بیشتر تا در برابر زنی قرار می‌گیرد که دل او را می‌رباید می‌تواند بلافاصله او را به عقد خویش درآورد و زن قبلی خود را با ده تا بچه‌اش با یک طلاق ساده رها کند. نمونه این مصیبت‌ها در جامعه مصر ما به کرات اتفاق می‌افتد. آخرین موردی که شخصاً آن را خوانده‌ام خبری بود در روزنامه اخبارالیوم قاهره مورخ ۶ مارس ۱۹۷۶ تحت عنوان «پدر به انجمن اولیا رفت، و زن و فرزندانش از خانه بیرون رفتند.»

داستان به روایت روزنامه فوق چنین بوده است: مردی برای حضور در انجمن اولیای مدرسه‌ای که دخترش در آنجا تحصیل می‌کرده دعوت می‌شود. مرد به مدرسه می‌رود و آنجا با خانم مدیر مدرسه آشنا می‌شود. خانم مدیر در جمع اولیا درباره انجمن و وضع تحصیلی دختران شروع به صحبت

می کند، ولی مرد فریفته او می شود تا آنجا که به سخنان او اصلاً توجهی ندارد. پسر از این جلسه مرد بارها به بهانه گفتگو در باره وضع تحصیلی دختر و در واقع دیدار خانم مدیر به مدرسه می رود. تا این که یک روز همراه خانم مدیر به خانه می آید و او را به عنوان زن تازه خویش به زنش معرفی می کند. زن سابق چمدان های خود را می بندد و همراه فرزندانش به خانه خویشان خود می رود. زن که دو فرزند دانشگاهی و یک دبیرستانی از مرد دارد برای نفقه خود به دادگاه مراجعه می کند، و دادگاه مقرر می دارد که مرد برای مخارج زن و فرزندانش ماهیانه ۷۰ لیره مصری به زن پردازد.

آیا ستم جنسی بزرگتری از این وجود دارد؟ کدام دین و مذهب می تواند از این تبعیضات غیر مسؤلانه جنسی دفاع کند؟ آیا باید هر شوهری که فریفته زنی می شود حق داشته باشد زن خود را طلاق دهد و فرزندانش را آواره کند؟ و آیا باید هر جریانی از این قبیل به پرداخت نفقه ماهانه ای معادل ۷۰ لیره یا ۷۰ میلیم، بسته به توانایی مادی مرد، خاتمه یابد؟

این شرایط زیست مرد در مصر و برخی دیگر از کشورهای عرب تا به امروز است. اخیراً لایحه جدیدی برای اصلاح قانون ازدواج و طلاق مصر پیشنهاد شده است. به نوشته روزنامه ها، اصلاحیه پیشنهادی چند سال است که از طرف مقامات مذهبی مورد مخالفت قرار گرفته و سرانجام به بالاترین هیئت علمی اسلامی به نام مجمع البحوث الاسلامیه برای اظهار نظر نهایی تسلیم شده است. تغییرات پیشنهادی مقامات مذهبی در روزنامه الاهرام مورخ ۲۹ فوریه ۱۹۷۶ منتشر شد. بموجب این تغییرات، در جوهر قانون قدیمی تغییری داده نخواهد شد، و حق تبعیض آمیز مرد در طلاق هم چنان باقی خواهد ماند. چرا که لایحه تصریح می کند که طلاق فقط از ناحیه مرد می تواند صورت بگیرد، و تنها شرایطی برای اجرای طلاق در نظر می گیرد— عبارت از این که مرد در حال طلاق دیوانه، مست، بیهوش و یا غضبناک نباشد. لایحه مذکور تعیین حال شوهر را به عهده خود او گذاشته است. (برای من غیر قابل فهم است که چگونه شخص در حالی که خود هم مدعی و هم قاضی است می تواند علیه خود حکم کند.) یکی از اصلاحات لایحه جدید آن است که

گفتن سه بار «انت طالق» از طرف شوهر در یک مجلس، یا گفتن «انت طالق ثلاثاً» فقط یک طلاق (و نه سه طلاق) بشمار می آید و شوهر می تواند دوبار دیگر به زن رجوع کند و او را طلاق دهد. ولی اگر در بین این طلاق ها زن شوهر دیگری اختیار کند و از او طلاق بگیرد و به شوهر اول بازگردد، مرد باز می تواند تا سه بار زن را طلاق دهد.

با همه این ها لایحه جدید از اقدامات مربوط به قطعیت طلاق سخن می راند و می گوید: اگر زن و شوهر بر تحقق طلاق اختلاف داشتند طلاق جز در صورتی که اقدامات مربوط به حکمیت تصریح شده در قرآن کریم انجام شود، و عدم موفقیت آن در اصلاح بین زن و شوهر محرز گردد، قطعیت نخواهد یافت. در عین حال، «قطعیت» شرط وقوع طلاق بشمار نمی آید. معنی این حرف آن است که طلاق بدون قطعیت و بدون اقدامات مربوط به حکمیت تصریح شده در قرآن می تواند صورت بگیرد. این چه معنی می دهد؟ و چگونه قانون بگونه ای متناقض درباره طلاق نظر می دهد و می گوید که طلاق به صرف سه بار گفتن مرد خطاب به زن که «انت طالق» بدون قطعیت تحقق می پذیرد— طلاقی که پس از آن حق دو طلاق دیگر برای مرد محفوظ می ماند و در عین حال مرد حق ازدواج با چهار زن دیگر را نیز پیدا می کند؟ تنها امتیازاتی که زن در این لایحه جدید بدست آورده یکی این است که او می تواند از سکونت در یک خانه واحد همراه با همشو (هووی خود امتناع کند، و یا با ازدواج جدید شوهر، از او طلاق خود را بخواهد. ولی با توجه به حال معظم زنان شوهردار و بخصوص روستاییانی که بدون مزد برای شوهر و خانواده خویش کار می کنند، کدام زنی است که از این حق خود استفاده کند، و در جامعه ای که زن در خانه و بازار به استثمار کشانده می شود، و سنت های پوسیده اجتماعی زن را در معرض انواع آوارگی های اقتصادی و اخلاقی قرار داده، زن زندگی بدون مرد را برای خود اختیار کند؟

البته «حقوق» دیگری نیز در لایحه فوق الذکر برای زن پیش بینی شده است. از جمله این که زن می تواند بدون اجازه شوهر و بشرط همراهی یکی از محارم مرد (پدر یا برادر) به سفر حج برود. در عین حال اگر شوهر به سفری

می رود زن ملزم است که او را همراهی کند. در مورد آیین بیت الطاعة\* نیز دیگر نمی توان از پلیس برای اجرای آن کمک گرفت. ولی تمامی این ها از دید من تعدیلات ناچیزی بیش نیست که نه اساس بیت الطاعة را نفی می کند و نه در جوهر ستم واقع بر زن شوهردار تغییری می دهد— و این با روح شریعت اسلامی که اساس آن «آمیزش به معروف یا رها کردن به معروف»<sup>۵</sup> است به شدت تناقض دارد.

مسئله طلاق و تعدد زوجات در مصر فقط مشکل زنان نیست که مشکل مرد و زن و فرزند، همه است. داستان های دردناک کودکانی که به علت طلاق بی سرپرست شده اند، زنان مطلقه ای که جز خودفروشی راهی برای ادامه معاش نیافته اند، و دخترکانی که پدرانشان آن ها را ترک کرده و به معشوقه ها یا زن های جدیدی روی آورده اند، در جراید و روزنامه ها به فراوانی یافت می شود. طلاق گاه برای زن دقیقاً یک نوع آزادی و رهایی از رنج های خانوادگی و زندگی با شوهر نامطلوب است، ولی او هیچگاه نمی تواند بدون موافقت شوهر به این آزادی دست یابد. این شوهر است که در هر صورت باید تصمیم به طلاق بگیرد، و یک کلمه که از دهان او خارج شود به آن تحقق می بخشد. ولی او درست به دلیل همین قدرت یک طرفه خود، گاهی فقط از روی دشمنی و عناد و سوء استفاده از این حق قانونی خویش، از ادای این کلمه سر باز می زند— گاه حتی پیش می آید که او زن سرکش خود را به آیین بیت الطاعة با استفاده از نیروی پلیس به خانه می کشاند و درست در همین موقع زن خود را با زن جدیدی که به عقد خویش درآورده رو برو می کند.

ولی شاید مصیبت بارتر از همه حالات، موردی باشد که زن در حالی که هیچ شغل و درآمدی ندارد طلاق داده می شود و او باید که به نفقه ناچیزی سر کند که بسختی از شوهر قابل وصول است، و گاه حيله ها و تشریفات قانونی یا ضعف اجرای آن به شوهر اجازه می دهد که از پرداخت آن به سادگی سر باز زند. یکی از حیرت آورترین احکامی که اخیراً درباره نفقه به نظر من رسید خبری بود در روزنامه الاخبار مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۵ تحت

\* توضیح این اصطلاح را بعداً در همین فصل می بینید. م .

عنوان «زنی که بدون اجازه شوهر به حج رفته حق نفقه ندارد.» متن حکم دادگاه و خبر به نقل از روزنامه مذکور چنین است:

خانمی که بدون اجازه شوهر به حج برود حق نفقه ندارد... چرا که پرداخت نفقه از طرف شوهر در برابر خانه ماندن زن است... و بنابراین زنی که بدون اجازه شوهر به حج می رود در مدت حج حق نفقه ندارد... همسریکی از صاحب منصبان عالی رتبه عرض حالی به دادگاه داده بود مبنی بر این که شوهرش در طول مدت حج او از پرداخت نفقه سر باز زده است. در رسیدگی به این عرض حال، دادگاه حکم کرد که زن چون بدون اجازه شوهر به حج رفته است و از آنجا که پرداخت نفقه به ازای خانه ماندن زن بر عهده شوهر است، او حقی از این بابت بر شوهر خود ندارد.

لزومی ندارد که به تفصیل به مقوله نامربوط نفقه پردازیم. کافی است همین قدر توجه شود که نفقه یک پرداخت موقت برای یک مدت محدود بیش نیست— چیزی که می تواند با کوچکترین بهانه ای قطع شود و پس از آن، و یا پس از پایان مدت عده، زن باید بار زندگی را بدون درآمد و تأمین معاش به تنهایی بدوش بکشد.

کار مزدوری البته که زندگی یک زن را می تواند تأمین کند و درآمد مستمر حاصله از آن برای تأمین معاش او تضمین خوبی است. ولی زن مطلقه ای که بدون شغل و درآمد در جامعه بیکار بگردد و خود مسئول تحصیل معاش خویش از چنگال جامعه باشد چاره ای ندارد جز این که (اگر راه و رسم کار را می داند) به دزدی پردازد و یا با فروش تن خویش قوت لایموتی بدست آورد— راه هایی که سرانجام به زندان ختم می شود. زندان القناطر در حومه قاهره مملو از زنان بزهکار است— ساختمانی بزرگ، خپله و زشت سنگی و زرد رنگ، با ردیفی از پنجره های باریک میله ای در وسط قطعه زمینی سبز و نزدیک باغ های گل.

من یک بار از این زندان دیدن کردم. در آنجا من با نمونه های متعددی از زنان مطرود جامعه، زنانی که به دلیل سنت های پوسیده اجتماعی یا دلایل دیگر از کار و تحصیل محروم شده اند و بجا و نابجا شوهرانشان آنان

را طلاق داده‌اند و رها کرده‌اند و حتی از عدالت قانونی نیز محروم شده‌اند، روبرو شدیم. در جامعه‌ای که قانون تنها زنان روسپی را مجازات می‌کند و به مردان هم‌خوابه آن‌ها کاری ندارد، از عدالت قانونی هم برای زنان خبری نمی‌تواند باشد. زنان دیگری هم که سر و کارشان به زندان نیفتاده دلیلی نیست که از زندگی بهتری برخوردار باشند. بسیاری از آنان بخاطر عدم امکانات اقتصادی، زندگی تحقیرآمیزی را در بین خویشان و آشنایان خود می‌گذرانند. اینان پس از پایان مدت نفقه، یا به خاطر لقمه‌ای نان باید مرتب از خانه این خویش و آشنا به خانه دیگری بروند و سربار آنان شوند، و یا بعنوان مستخدم در خانه‌ها— شغلی که با انواع اهانت‌ها و تعرضات گاه جنسی همراه است— به کار مشغول شوند.

لایحه جدید قانونی در مورد نفقه نیز اصلاحات ناچیزی را پیشنهاد کرده که به هیچ وجه در اساس مسئله تغییری نمی‌دهد. از جمله این که لایحه می‌گوید: اگر شوهری بدون رضایت زن یا خطای موجهی از ناحیه زن، او را طلاق دهد موظف است علاوه بر نفقه مبلغی حداکثر معادل نفقه یکسال— که میزان آن به توانایی شوهر بستگی دارد— به زن بپردازد. از این جا فهمیده می‌شود که شوهر می‌تواند در مقابل مبلغی پول، زنش را بدون این که خطایی کرده یا به طلاق رضایت داده باشد به سادگی طلاق دهد— یک چک سفید امضای قانونی برای ارضای خواهش‌های جنسی مردان ثروتمند جامعه. و تازه زنی که بدون رضایت خود یا خطایی که از او سر زده باشد این گونه طلاق داده می‌شود با دریافت یک سال نفقه چه می‌تواند بکند؟ و یا برای زنی که ده سال یا سی سال با شوهرش زیسته و تمام جوانی و نیرو و فرزندان خود را تقدیم شوهر کرده، اکنون با مبلغی که اگر یک سال او را سیر کند سال دیگر او را کفاف نخواهد کرد، این اضافه پرداخت چه دردی را دوا تواند کرد؟ و در شرایط امکانات محدود اشتغال و فراوانی بیکاران در جستجوی کار، آیا برای چنین زنی کاری جز معامله بر روی بدن خود باقی می‌ماند؟ بلکه باید گفت زنی که جوانی و طراوت خود را در طول سال‌ها به پای شوهرش ریخته است و سپس چون لته کهنه‌ای به بیرون انداخته می‌شود، حتی از این امکان درآمد نیز نمی‌تواند برخوردار باشد.

بسیاری از دخترکانی که به خودفروشی پناه برده‌اند در واقع قربانیان پدرانی هستند که زنان و کودکان صغیر خود را برای وصال به یک خواسته جنسی جدید رها کرده‌اند. در جامعه علل و عوامل فراوانی مادر را پس از طلاق به تربیت و سرپرستی کودکان وامی‌دارد. این علل و عوامل عبارتند از: وضع اجتماعی نازل زن، حرص و اشتیاق زن به وظیفه مادری که اجتماع بر او واجب کرده است، ترس زن از سرزنش‌های اجتماعی که معمولاً زنی را که در تربیت فرزند کوتاهی کند بمراتب پیش از مردی که مرتکب همان کوتاهی شود مورد ملامت قرار می‌دهد، عشق و علاقه انسانی و مادری نسبت به فرزند، کم‌امیدی او به بچه دار شدن از طریق ازدواج مجدد (یک مثل رایج عربی می‌گوید: ازدواج با زن مطلقه هم چون خوردن غذای شب مانده است.)، قید و بندهای محدود کننده آزادی شخصی و اجتماعی زن، و بالاخره آزادی بی‌قید و بند مرد طلاق دهنده که هر جور بخواهد لایابالی‌گری کند و یا به ازدواج مجدد پردازد بدون این که لحظه‌ای هم به سرنوشت پسران و دختران خود بیندیشد. همه این عوامل مجموعاً زن مطلقه را وامی‌دارد که نسبت به سرنوشت فرزندان خود و آینده آنان بیشترین مسئولیت را در خود احساس کند و سرپرستی آنان را با علاقه و مسئولیت به عهده بگیرد. در مورد مردان این استثنایی است که یکی از آنان پس از طلاق زن توجه خاصی نسبت به سرپرستی و تربیت فرزندان از خود نشان دهد— بخصوص با توجه به این که اکثر اینان تنها به این دلیل زن خود را طلاق می‌دهند که با زن دیگری ازدواج کنند. در این حالت یا مرد به کلی فرزندان سابق خود را همراه زن به امان خدا رها می‌کند و یا این که آنان را به زن جدید خود می‌سپارد، و فرزندان محروم شده از محبت مادری باید زندگی ناگواری را با زن پدر جدید خود تحمل کنند. نمونه‌های رفتار خشن این گونه زنان با فرزندان شوهر، که معمولاً با حمایت شوهر نیز همراه است، در جامعه ما کم شنیده نشده است.

با همه این احوال، لایحه جدید رسماً سرپرستی مادر از فرزند را در سن ۷ سالگی پسر و ۹ سالگی دختر قطع می‌کند. پسر پس از ۷ سالگی می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد که با مادری یا پدر خویش بسر برد، ولی دختر ۹ ساله (با دو سال رشد سنی بیشتر) از این آزادی نیز محروم است و خواه ناخواه

باید تحت سرپرستی پدر قرار گیرد. این چگونه عدالتی است که سرنوشت و آینده دختر را بدینگونه به بازی می‌گیرد، و دختر ۹ ساله‌ای را که احیاناً برای باقی ماندن پیش مادر خویش به ضجه و ناله پرداخته، به زور نزد پدر و نامادری اش می‌فرستد؟

می‌گویند دختر بیش از پسر به سرپرستی مرد نیاز دارد. در صورتی که هیچ دلیل علمی یا تجربی برای توجیه این ادعا وجود ندارد. متخصصان زندگی کودکان می‌دانند که تجاوزات جنسی به پسر بچه‌ها اگر از دختر بچه‌ها بیشتر نباشد کمتر نیست. از طرف دیگر، این نیز بدلائل مختلف روشن است که مادران بمراتب بیش از پدران به مصالح و سرنوشت دختر و پسر خویش علاقه و اشتیاق نشان می‌دهند و بر روی آن وقت و نیرو می‌گذارند. پس این جدایی غیر منطقی بین پسر و دختر در سن کودکی و غصب حق زن بنفع مرد چه معنا دارد؟ علاوه بر این، مطالعات مربوط به دخترکانی که به خود فروشی کشانده شده اند نشان می‌دهد که اکثر اینان قربانیان پدرانی هستند که این دختران را بخاطر زن تازه و یا معشوقه تازه خویش رها کرده‌اند، و همه آنان بدون استثنا قربانیان خانواده‌های تهیدستی اند که طلاق و تعدد زوجات شالوده آن‌ها را بهم ریخته است.

البته قانون جدید، در اصلاحات پیشنهادی خود تصریح کرده که پس از پایان مدت حضانت قانونی مادر بر فرزندان، اگر صلاح فرزند اقتضا کند، می‌توان فرزند را برای مدتی دیگر تحت سرپرستی مادر قرار داد، ولی مادر برای این مدت اضافی حق مطالبه نفقه‌ای باین منظور ندارد. سؤال این است که آیا حضانت نوعی مهمانی است که میزبان باید هزینه آن را داوطلبانه تامین کند، یا این که صلاح خود کودک چنین اقتضایی را داشته و در این صورت چرا مادر نباید هزینه آن را دریافت کند.

تردیدی نیست که تهیدستی و عدم درآمد مالی نقش مهمی در مصیبت‌های زنان مطلقه علاقمند و نگران سرنوشت فرزندان ایفا می‌کند، و بنابراین، اولین گام در راه آزادی زن از ستم و خشونت جنسی و اقتصادی آن است که زن به کار پردازد و مزد کار خویش را از طریق حکومت و نه از دست شوهر دریافت کند.



شاید یکی از ظالمانه ترین سنت های اجتماعی که در قانون ازدواج و طلاق مصر و برخی دیگر از کشورهای عرب برسمیت شناخته شده، آیین «بیت الطاعة» در رابطه با رفتاری از زن باشد که از آن تحت عنوان «نشوز» نام برده می شود. کلمه «ناشز» در جامعه ما بسیار مصطلح است و معمولاً به زنی اطلاق می شود که از فرمان شوهر خود، اگر چه او مست، لاابالی، جاکش، دزد و یا در کار قاچاق مواد مخدر باشد، سرپیچی کند. اگر شوهر زن خود را بادلایل یا بیدلیل بزند و او به خانه بستگان خود پناه برد و از شوهرش طلاق بخواهد، شوهر (اگر بخواهد) می تواند— به استناد قانون بیت الطاعة— پلیس را به دنبال او بفرستد تا او را به زور به خانه شوهر برگرداند. چنین زنی اگر بهر نحو از رفتن به خانه شوهر سر باز زند از نظر قانونی «ناشز» شناخته می شود. بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی مدتهاست که این قانون ظالمانه را لغو کرده اند ولی مصر، این پیشگام جنبش های مترقیانه جهان عرب، و مهد تمدن و فرهنگ قوم عرب، کماکان این سنت را در قانون ازدواج و طلاق خود حفظ کرده است.

روزنامه الاخبار مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۷۴ در صفحه اول خود خبری از یک دادرسی در موضوع احوال شخصیه تحت عنوان «اگر بیت الطاعة در کوه «درنکه» باشد زن می تواند از اطاعت شوهر سر باز زند» آورده است. روزنامه می نویسد:

دادگاه استیناف احوال شخصیه در اسیوط حکم مهمی صادر کرد به این مضمون که حکم اطاعت زن یک کشاورز بخاطر این که خانه ای که شوهر برای زنش فراهم کرده در کوه «درنکه» قرار دارد و این نقطه پناهگاه مجرمان و فراریان از قانون است و خود کوه در سالهای چهل (میلادی) پناهگاه «الخط» یکی از سران شورشی مشهور بوده است، لغو شده است. دادگاه در حکم صادره گفته است که: «این مکان صلاحیت اطاعت ندارد، چرا که فرض بر آن است که بیت الطاعة در بین همسایگانی باشد که زن در میان آنها احساس ایمنی کند، و در کوه های نام برده چنین همسایگانی وجود ندارند... حکم به ریاست عبدالوارث عبدالحلیم عبدالله رئیس دادگاه صادر شد.

روشن است که این فکر که زن به اجبار به زندگی با شوهر وادار می‌شود اصلاً به ذهن قاضی خطور نکرده است، و بلکه دادگاه در مورد بیت الطاعه فقط به این نکته پرداخته که آیا آن خانه دارای همسایه هست یا نیست.

کسانی که مدعی اند که بیت الطاعه از دین اسلام گرفته شده یا بی اطلاع اند و یا مغالطه‌ای بیش بکار نمی‌برند. پیامبر مسلمان خود بارها در روایاتی که از او نقل شده تأکید کرده است که زن نباید به زندگی با شوهری که دوست نمی‌دارد و یا از او متنفر است وادار شود، و بلکه حق اساسی او است که قبل از ازدواج مردی را که به او علاقمند است خود انتخاب کند. علاوه بر این، در اسلام به زن حق داده شده که اگر به خدعه یا اجبار به مردی شوهر داده شد ازدواج رافسخ کند، و هیچکس نمی‌تواند او را به زور به نزد کسی ببرد که او نمی‌خواهد. پیامبر خود عقد ازدواج خنساء بنت خدام را که از انصار بود، بعلت این که پدرش برخلاف تمایل دختر، او را به مردی نکاح کرده بود، فسخ کرد.<sup>۶</sup>

قانون ازدواج و طلاق در جامعه عربی ما چیزی جز یکی از بقایای قوانین جامعه فئودالی و پدر سالار نیست که زن را بمثابة قطعه زمینی می‌انگاشت و مرد می‌توانست ملکیت کامل زن را بدست آورد و هرچه که بخواهد با او بکند. مرد این شیء تحت تملک خویش را می‌توانست استثمار کند، بزند، هر لحظه بخواهد از طریق طلاق بفروشد، و یا علاوه بر او زن دوم و سوم و چهارمی را بخرد. حق زن در این میان همین بود که شوهر بین او و سایر زنان خود به «عدالت» رفتار کند. این که چگونه مردی می‌تواند بین زن قدیمی خود و عروس تازه اش به عدالت رفتار کند، و یا اینکه چه مرجعی می‌تواند عدالت یا عدم عدالت شوهر را اثبات کند برای من قابل فهم نیست. در مقابل این آزادی‌های بی حد و حصر مرد در طلاق، موادی از قانون که بر اساس آن قاضی اجازه طلاق را به زن می‌دهد چنان محدود و مشروط است که بسختی مورد عملی پیدا می‌کند. قانون در مورد حالاتی که قاضی می‌تواند به زن اجازه طلاق دهد می‌گوید:

اگر مرد سه سال یا بیشتر زندانی شود، زن می‌تواند تقاضای طلاق کند. ولی تنها پس از اینکه ثابت شود که حکم زندان برای سه سال یا بیشتر صادر شده و به مرحله نهایی رسیده و در مورد شوهر به اجرا گذارده شده و حداقل از تاریخ اجرای آن یکسال گذشته، می‌تواند اجازه طلاق را صادر کند. هم چنین زن می‌تواند در حالات قطع نفقه از طرف شوهر، یا ابتلای شوهر به دیوانگی یا جذام، یا کتک زدن شوهر در حدی که زن را ضرری برسد (مفهوم مخالف این عبارت آن است که زدن تاحدی که به زن ضرر نرزد مجاز است) و یا غیبت شوهر برای مدتی طولانی، می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق بکند.<sup>۷</sup>

قانون تصریح می‌کند که در صورت اثبات هر یک از این حالات برای قاضی، او می‌تواند جواز طلاق را صادر کند. علاوه بر این، در همین حالات یاد شده نیز استثناهایی پیش بینی شده است. مثلاً در مورد ابتلای شوهر به دیوانگی یا پیسی و جذام، اگر زن بهنگام ازدواج به وجود آن‌ها در شوهر آگاه بوده و یا در صورت ابتلای شوهر پس از ازدواج، زن نسبت به ادامه ازدواج رضایت نشان داده، دیگر نمی‌تواند بخاطر آن تقاضای طلاق بکند.

این نمونه ای از قانون طلاق حاکم در بیشتر کشورهای عرب امروز است. قانون البته از کشور تا کشوری دیگر تفاوت‌های سطحی و جزئی با یکدیگر پیدا می‌کند، ولی جوهر و اساس آن در این کشورها یکی است، که بر مبنای آن مرد حق دارد به دلخواه و در هر زمان و احیاناً بدون اطلاع زن او را طلاق دهد. مثلاً در مصر دیده شده که مرد بدون اطلاع قبلی زن، طلاقنامه او را از طریق پست برایش فرستاده است. در آن کشورهای عرب دیگری که آزادی مطلق مرد در طلاق را محدود کرده اند، باز هم حق طلاق مرد مانند زن تماماً به قاضی واگذار نشده و یا شرایط سختی که در مورد حق زن در طلاق در نظر گرفته اند برای مرد منظور نشده است. و تازه قاضی خود چگونه کسی است؟ مگر نه این که او نیز مردی از مردان یک نظام پدر سالار فئودالی یا سرمایه داری است؟ و آیا نظام قضایی کشور نیز، هم چون پلیس، یکی از ابزارهای حکومت طبقاتی نیست که منافع طبقه حاکم را از طریق اجرای عدالت لفظی یک طرفه پاسداری و حمایت می‌کند؟

برای زن عرب امکان ندارد مادام که ساخت طبقاتی و پدر سالار جامعه بر قرار مانده است به برابری با مرد برسد. نهاد طلاق، هم چون نهاد فحشا و همانند نهاد فرزندان غیر مشروع، از نهاد های اجتناب ناپذیر رشد و استمرار نظام طبقاتی پدر سالار است. طلاق بدین منظور ایجاد شده تا مرد بتواند با حداقل هزینه (که عبارت از نفقه یا بقیه مهر برزومه باشد) از زن از چشم افتاده اش خلاص شود، و در عین حال بهنگام جدایی اگر نطفه ای احیاناً در رحم زن بسته شده باشد تصاحب آن را برای خود تضمین کند. از این رو، زن باید برای مدت معینی (که در اسلام این مدت سه ماه تعیین شده و آن را عده می نامند) تحت مراقبت قرار گیرد تا مباد نطفه مرد دیگری در رحم او شکل ببندد و طفل پس از تولد مدعی میراث و ترکه مرد اول باشد.

از هنگام پیدایش خانواده پدرسالار و طبقات در جامعه، و در طول دورانهای برده داری و فئودالیسم، حق طلاق در کلیه نظام های اجتماعی به دست مرد بوده است. جامعه طبقاتی مرد سالار زن را بصورت کالایی در آورده که بامهریه و کابین قابل خریداری است، و با نفقه و یا بخشودگی مهر فروخته می شود. جامعه سرمایه داری کشاورزان را، نه بدلیل انسانی و بلکه بخاطر اینکه به نیروی کار آنان در صنایع نیاز داشت، از بردگی فئودال ها آزاد کرد، و بدین ترتیب کشاورزان را به نیروی کاری که بصورت کالا در بازار به ثمن بخش برای سرمایه دار قابل خرید است (هم چنان که زن به ثمن بخشی بنام مهر خریداری می شود) تبدیل کرد—نیروی کاری که در هر زمان سرمایه دار به آن نیازی نداشت به بیرون افکنده می شود تا بصورت یک نیروی ذخیره به حالت گرسنه در بازار کار باقی بماند و بهنگام نیاز باز به ثمن بخشی قابل خرید باشد.

مرد عرب می تواند در خلال عده به زن مطلقه خود رجوع کند ولو این که زن دیگر به برقراری رابطه زن و شوهری تمایل نداشته باشد؛ چرا که در طول عده، زن هنوز ملک مرد بحساب می آید. یعنی در طول عده زن هنوز هم زن شوهر سابق خود هست و هم نیست. او در این مدت نمی تواند به عقد مرد دیگری در آید و بلکه در گرو اشاره شوهر سابق خود است تا زمان عده به سر

آید، و اگر در طول آن مدت مرد او را به خود بازنگرداند زن برای ازدواج مجدد آزاد می‌شود.

نظام سرمایه‌داری همانگونه که کشاورزان را برای تامین نیروی کار مورد نیاز خود از بردگی فئودالها آزاد کرد، زنان را نیز از بندگی خانه نشینی نجات داد تا آنان را به بازار کار گسیل داد. بهمین دلیل در برخی از جوامع سرمایه‌داری به زنان نیز حقی مشابه مردان برای طلاق داده شده است. سرمایه‌داری به این ترتیب خواسته است تا تحرک و آزادی بیشتری به زن داده شود، و قید و بندهای سنتی خانوادگی و محدودیت‌های اعمال شده از راه شوهر نتواند از گسیل شدن نیروی زن به بازار کار جلوگیری کند. نتیجه این تحولات استقرار قوانین ازدواج و طلاق جدیدی در این جوامع بنام قوانین مدنی است. در این قوانین ارتباط بین مذهب و ازدواج گسسته شده، و این عمل، هم چون جدایی دین از سیاست، در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته نه به دلایل انسانی و ترحم به حال زن و بلکه به این خاطر صورت گرفته است که چرخهای استثمار اقتصادی با سرعت هرچه بیشتر و اصطکاک هرچه کمتر حرکت درآید. سرمایه‌داری بدون شک در حد یک قابله، نیروهای تولیدی و امکانات اقتصادی شگرفی را برای پیشرفت در جامعه آزاد کرده است. ولی تا آنجا که به انسانیت مرد و زن مربوط می‌شود، این پدیده جدید، غول بیرحمی بیش نبوده است.

این تحولات شاید بتواند دلیل افزایش نسبت طلاق در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته در برابر جوامع عقب مانده فئودالی، و یا در شهرها در برابر دهات، و یا در بین زنان شاغل به کار مزدوری در برابر زنان خانه دار و زنان کشاورز مزد نگیر، را توضیح دهد. یک مطالعه در مورد طلاق در مصر<sup>۸</sup> نشان می‌دهد که نسبت طلاق در قاهره و اسکندریه،  $\frac{2}{9}$  به ازای هر هزار نفر سکنه آن‌ها است. این دو بزرگترین شهرهای مصر بشمار می‌روند و شرکت‌های بزرگ، صنایع و ادارات دولتی بیشتر در این دو شهر و حومه آن‌ها متمرکز شده، و نسبت بیشتری از زنان آن‌ها - در مقایسه با سایر نقاط مصر - به کار مزدوری اشتغال دارند. نسبت طلاق در مناطق دیگر مصر بصورت زیر گزارش شده است: کفرالشیخ  $\frac{1}{2}$ ، سوهاج  $\frac{1}{3}$ ، منوفیه  $\frac{1}{4}$  و الدقهلیه  $\frac{1}{9}$ .

وضع در اکثر کشورهای عرب کم و بیش به همین گونه است. در سوریه آمار نشان داده که تعداد طلاق بین زنان شاغل به کار مزدوری، نسبت به زنان متکی به درآمد شوهر، بگونه فاحشی بیشتر است: در بین گروه اول، نسبت طلاق ۲/۲ درصد و در بین گروه دوم ۰/۶ درصد است. هم چنین دختران شاغل بکار مزدوری نسبت به دختران خانه نشین گرایش کمتری به ازدواج نشان می دهند. در سوریه نسبت زنان شوهر دار بین زنان شاغل به کار مزدوری ۴۶/۷ درصد است ولی از زنان دیگر ۷۸/۲ درصدشان شوهر دارند.<sup>۹</sup> این البته که کاملاً طبیعی است. زنی که بتواند از درآمد مستقل خویش خود را تغذیه کند، مانند زنی که برای تغذیه خود به ازدواج نیازمند است و یا از طلاق هراس دارد، حاضر به قبول عبودیت مرد نیست.

از مسئله غذا که بگذریم و به جنسیت و نیاز زن برای ارضای جنسی برسیم، این نیاز زن عرب دیگر تنها بوسیله ازدواج قابل تامین است. تا به امروز در تمامی کشورهای عرب، ارتباط جنسی برای دختر قبل از ازدواج بالکل ممنوع است. استمنا نیز در جوامع عرب حرام و ممنوع تلقی می شود. زن بی شوهر یا مطلقه یا بیوه، بدون ازدواج از برقراری رابطه جنسی محروم است، و اگر ازدواج نکند باید هم چنان بحالت باکره یا عذب باقی بماند - گاه زنی جرأت به خرج می دهد و با برقراری رابطه جنسی آزاد بایک مرد، خوشنامی خود را به خطر می اندازد، ولی با صرف ارتکاب این عمل از نظر اجتماعی به حدیک زن آلوده تحقیر شده و گاه روسپی تنزل می کند.

با همه این احوال، جامعه عرب در سالهای اخیر شاهد پیدایش تعداد روز افزونی از زنان شاغل بوده که توانسته اند با استقلال روحی و اخلاقی از تن دادن به نهاد پدر سالار ازدواج و طلاق سرباز زنند و روش زندگی دلخواه خویش را برگزینند، و درعین حال احترام و شناسایی جامعه را نیز نسبت به خود جلب کنند. ولی اکثریت قاطع زنان عرب هم چنان برای اشباع نیازهای ضروری جسم خویش به اجبار باید به ازدواج تن دهند، و از ترس گرسنگی و آوارگی و سرزنش مردم، از شنیدن کلمه طلاق برخود بلرزند و هر رفتار ناانسانی شوهر را بدون این که لب به شکایت بگشایند برخود تحمل کنند.

گاه چنان که در روستا های مصر معمول است یک زن باید خدمت همشو (هوو) ی خود را نیز بعهده بگیرد. زنان کشاورز مصری گاه برای ارضای شوهر و کاهش خشونت های او، و یا اگر خود نتوانسته اند پسری برای شوهر بزنند به این امید که شاید زن دیگری بتواند چنین کند، در صدد پیدا کردن زن دیگری برای شوهر خود بر می آیند. بدبخت ترین زن روستایی آن است که نتواند برای شوهر خود پسر بزاید. کمترین خشونتی که این زن از شوهر خود می بیند، سیلی هایی است که به وسیله دست های سنگین مرد، گاه و بیگاه، بیجهت و با جهت، بر گونه های او فرود می آید و یا صدای درشت و خشمگین او است که با فریاد «علی الطلاق بالثلاثه» (توسه طلاقه ای) با شدت هرچه تمام تر به چهره زن می خورد.

گاه برای زن شرایط چنان سخت می شود که طلاق همراه با گرسنگی و بی خانمانی را بر زندگی با شوهر ترجیح می دهد. ولی درهای طلاق تماماً به روی او بسته است: قانون سخت و قاطع جلو او را گرفته است، قاضی نیز بنوبه خود بشدت در برابر او ایستاده، و از همه مهمتر، خانواده خود زن، بخصوص در روستاهای عرب، نیز او را با فشار شدید از این کار منع می کنند. چرا که در جوامع غیر صنعتی پیشرفته، خانواده نه یک خانواده سلولی محدود به پدر و مادر و فرزندان، که یک خانواده بزرگ، شامل یک مادر بزرگ و پدر بزرگ و تعدادی از پدران و مادران و عموها و خالوها و برادر و خواهر و فرزندان است. خانواده های بزرگ این چنینی، هم چنان شکل رایج خانواده در دهکده های عرب بوده و ازدواج و طلاق زنان را در دست دارند. خانواده در هر حال بسته به مصالح خود و نه مصالح زن به ازدواج یا طلاق او اقدام می کند. گاه زن باید از شوهر تهیدستی جدا شود تا به ازدواج مرد دیگری (توانگتر) در آید، و گاه زن بهیچوجه قادر به گرفتن طلاق نیست و بلکه خانواده او بخاطر این که قادر به تغذیه او و احیاناً فرزندانش نیست او را به زور کتک به خانه شوهرش باز می گرداند. این اعمال وحشیانه همه روزه تحت پوششی ضخیم از ارزش های دینی، اخلاقی و انسانی، و در زیر خرمی از کلمات و مواعظ پرطنین احکام اسلامی در باب وظایف زن در فرمانبرداری و

اطاعت از شوهر و حمایت از اصالت و نجابت خانوادگی و تربیت فرزندان و غیره، در گوشه و کنار جهان اسلام صورت می گیرد.

در طرف مقابل، مرد عرب علیرغم این که مالک خانواده و فرزندان بشمار می آید، ظاهراً و ظیفه ای در نگهداری از اصالت خانواده و فرزندان دوش ندارد؛ و بلکه قانون و عرف و شرع به مرد اجازه داده که زن را بهر نحو که می خواهد بیازی بگیرد. قانون و شریعت به مرد اجازه می دهد که تا چهار زن بطور همزمان در نکاح خویش داشته باشد، ولی بدلیل مقررات مربوط به عده و آزادی طلاق و امکان رجوع به زن در هر لحظه در طول مدت عده، مرد در واقع می تواند حتی بیش از چهار زن را اسیر و تیول خویش کند. او می تواند چهار زن را در خانه نگهدارد و چهار زن را در حال عده، و هرگاه خواست به یکی از زنان عده خود رجوع کند، یکی از زنان خانه خود را طلاق دهد. به این ترتیب مرد می تواند در هر زمان هر تعداد زن را در حال عده یا در خانه اسیر خود کند، و با آورد و برد این زنان از خانه به عده و بالعکس و طلاق مازاد، سر نوشت آنان را بیازی بگیرد و هیچ باکی هم از بهم ریختن خانواده و ارکان آن نداشته باشد. این شیوه عمل بخصوص پس از لغو نظام برده داری و کنیزبازی در سومالی بین مردان ثروتمند این کشور رواج یافت. رژیم جدید سومالی از سال ۱۹۶۹ تلاشهای زیادی از طریق آموزش و قانونگزاری برای منسوخ کردن این شیوه عمل بکار برده است، ولی عادات کهنه بخصوص در جامعه ای که نوگرایی در آن به کندی صورت می گیرد، بسختی از بین می رود.

در جوامع عرب اشکال دیگری از ازدواج انتقالی، که چیزی بین ازدواج و نازدواج بشمار می رود، تحت پوشش شریعت برای مردان مسلمان مجاز شمرده شده است. یکی از آنها مهر شرطی است که چیزی شبیه ازدواج موقت بشمار می رود و در سومالی و برخی دیگر از کشورهای اسلامی رواج دارد. دیگری خطبة السریة (عقد مخفی) است که مرد زنی را برای آن که زن دیگرش بخشم نیاید پنهانی بعقد خویش در می آورد. این گونه ازدواج ها گاه به حوادث غیر قابل تصویری منجر می شود. گاه دو زن یک مرد به تصادف در یک محل با یکدیگر روبرو می شوند و راز پنهان مرد آشکار می شود، و یا فرزند



یکی با فرزند دیگری در یک مدرسه بهم می‌رسند و تازه در می‌یابند که پدر آن‌ها یکی است.

اسلام هم چنین ازدواج با زن غیر مسلمان را برای مرد مجاز می‌داند، ولی زن مسلمان جز با مرد مسلمان نمی‌تواند ازدواج کند. ازدواج با زنان اهل کتاب (آنان که به کتابهای آسمانی دیگر بجز قرآن اعتقاد دارند) بین مردان مسلمان از صدر اسلام همیشه معمول بوده است. ولی زن مسلمان هیچگاه چنین آزادی در ازدواج نداشته، و در صورت ازدواج با یک غیر مسلمان، از دین خارج می‌شده است.

در جامعه عربی چیزی بنام ازدواج مدنی آنگونه که در غرب رایج است وجود ندارد. جامعه اروپا همراه با پیشرفت‌های علمی و صنعتی بتدریج از سلطه کلیسا بر قوانین و مقررات اجتماعی خود آزاد شد، و از جمله انحصار کلیسا در برقراری عقد ازدواج، که بر اساس آن باید مبلغی به ازای هر ازدواج به صندوق کلیسا پرداخته می‌شد، نیز در هم شکست. با رهایی جامعه از سلطه کلیسا، قانون ازدواج مدنی بتدریج جای ازدواج کلیسایی را گرفت و هر مرد و زن اروپایی این امکان را یافتند که خارج از محدودیت‌های کلیسا با یکدیگر ازدواج کنند و آن را در دفاتر رسمی دولتی (غیر شرعی) به ثبت برسانند.

ازدواج مدنی اکنون در جهان اسلام و عرب، و جوامعی که مسلمان و غیر مسلمان در آن زندگی می‌کنند، مطرح شده است. این ازدواج هم چنان در اسلام ممنوع شمرده می‌شود، و معنای این ممنوعیت چیزی جز جلوگیری از ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان نیست. این حقی است که اسلام به مرد مسلمان داده ولی زن مسلمان را از آن محروم کرده است.

ما در مصر نوعی از ازدواج به نام ازدواج عرفی داریم. این یک ازدواج شرعی است که در محاضر رسمی ثبت نمی‌شود. دلیل کار در این است که اگر زن مقرری بازنشستگی از دولت می‌گیرد این مقرری قطع نشود (مقرری با ثبت ازدواج قطع می‌شود)، و شوهر بتواند از آن استفاده کند. من خود زنان متعددی از همسایگان و نزدیکان خویش را می‌شناسم که به ازدواج

عرفی شوهر کرده‌اند. زنی که به این ازدواج تن داده غالباً زندگی نامطمئنی را می‌گذرانند. او گاه بصورت یک زن مخفی دوم زندگی می‌کند، و عموماً در ترسی ممتد از جانب دولت، جامعه و یا شوهر به سر می‌برد، و چه بسا که سرانجام تنها و بی‌کس به سرنوشت خویش رهامی شود.

زن عرب البته که اگر بتواند بکار پردازد و مزدی که استقلال اقتصادی و اخلاقی او را دربر داشته باشد بدست بیاورد، نیاز به حمایت کس دیگری نخواهد داشت. امروز زن عرب در غالب کشورها، و حتی در عربستان سعودی، به بازار کار راه یافته است و توانسته به تنهایی معاش خود را تامین کند و احیاناً از ازدواج سرباززند یا شوهر مطلوب خود را انتخاب کند، و یا بدون توجه به عکس العمل جامعه، شوهر نامطلوب خود را رها کند. از طرف دیگر، ایده‌های سوسیالیستی نو امروزه در بسیاری از جوامع عرب نفوذ کرده و شیوه تفکر بسیاری از زنان و مردان را تغییر داده است. این ایده‌ها گرچه هنوز در اکثر موارد از حد شعارهای توخالی تجاوز نکرده، ولی تا همین حد نیز این تأثیر را داشته که زن عرب را برای تحقق آزادی هر چه بیشتر به مبارزه وادارد. در اثر همین مبارزات، در کشورهای چوین یمن جنوبی، عراق، تونس و سومالی قوانین تازه‌ای وضع شده و برخی از حقوق از دست رفته زن به او باز گردانده شده است.

افزایش استقلال زن در اثر پیدایش امکانات اشتغال و کار مزدوری، در آمار زیر که در مصر گرفته شده قابل مشاهده است: در این کشور نسبت زنانی که ازدواج نکرده اند از ۱۲/۱ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۱۹/۷ درصد در سال ۱۹۷۶ افزایش یافته است. متقابلاً نسبت زنان شوهر دار از ۶۷/۵ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۶۴/۷ درصد در سال ۱۹۷۶ پایین رفته است. آمارهای بدست آمده از تونس نشان می‌دهد که ده سال پس از تصویب قانونی که حق طلاق را برای مرد و زن در برابر دادگاه برابر قرار داده، نسبت طلاق عموماً بالا رفته،<sup>۱۰</sup> و علاوه بر آن نسبت طلاق بین زنان شاغل به کار مزدوری در مقایسه با زنان خانه دار افزایش محسوس داشته است. بسیاری از مردان عرب از این پدیده بعنوان عاملی تهدید کننده، که هم چون جامعه پیشرفته غربی نهاد

ازدواج را در جامعه عرب در خطر نابودی قرار داده، یاد می‌کنند، و ما را زنه‌ار می‌دهند: «جوامع صنعتی معتقدند که از روال قدیمی موصوف به برتری مرد بر زن، به روال جدیدی که از آن تحت عنوان برابری زن و مرد یاد می‌شود، تحول یافته اند. این برابری در واقع عامل اصلی نابودی نهاد ازدواج است. در جامعه سنتی، مرد نسبت به زن احساس برتری داشت و برای حمایت از او اخلاقاً احساس وظیفه می‌کرد. بهمین دلیل او قبل از اینکه به طلاق زن اقدام کند روی مسئله می‌اندیشید و تامل می‌کرد و بسادگی رشته ازدواج را از هم نمی‌گسست.»<sup>۱۱</sup> به زعم برخی دیگر از اندیشمندان عرب، دلیل افزایش طلاق را باید در استقلال اقتصادی زن عرب و آزادی او از سلطه مرد جستجو کرد.<sup>۱۲</sup> این نظر باید درست باشد. واقعاً زنی که می‌تواند خود گلیم خویش را از آب بیرون کشد، چرا به تحقیر و خواری زندگی درون نهاد ازدواج و خانواده پدرسالار تن بدهد؟

طبیعی است که بسیاری از مردان عرب در برابر تحول اجتماعی و نیاز اقتصادی موجود، که زنان را هرچه بیشتر به کار در تولید و صنعت و بازرگانی و حرفه‌های مختلف می‌خواند، مقاومت می‌کنند. ولی آهنگ خروج زنان بسوی کار بمراتب قوی‌تر از آن است، و هیچ نیرویی دیگر نخواهد توانست زن را به درون چارزدیواری خانه باز گرداند. امروزه دیگر روشن است که بزرگ خانواده سنتی عرب بسیاری از وظایف خود را به مؤسسات دولتی جدید واگذارده است. جوامع عرب دیگر آن جامعه‌های قبیله‌ای پدرسالار گذشته نیستند و دولت بسیاری از قدرت‌های پدر و شوهر خانواده را از آن‌ها گرفته است. بنابر این دیری نخواهد پایید که خانواده، نقش (فونکسیون) خود را برای همیشه از دست بدهد، و همراه آن سلطه مرد بر خانواده نیز به پایان برسد. حمایت خانواده و تامین امنیت آن در گذشته به عهده مرد عرب بود، ولی در زمان ما دولت با تشکیل پلیس و سازمانهای امنیتی خود این وظیفه مرد و تعقیب متجاوزان به حقوق خانواده را در سطح کشور بعهده خود گرفته است. یکی از مواردی که هنوز موضوع کشمکش بین مرد و ارگانهای قضایی و کیفری دولتی است، خونخواهی و انتقام از تجاوزگران به خانواده

است. این مسئله بخصوص در مصر علیا یا جنوب مصر رواج بیشتری دارد. اگر مردی از یک خانواده کشته شود باید که قاتل یا مرد دیگری از خانواده او به عنوان قصاص بقتل برسد. این سنت البته که در مورد زنان معمول نیست. در فرهنگ این خانواده ها گویی که زن نه یک انسان حقیقی و بلکه یک شیئی<sup>۴</sup> بیش نیست. زن ممکن است خود سبب نزاعی شود که به قتل و سپس قصاص منجر گردد، ولی او خود هیچگاه «خونی» نتواند بود که انتقام و قصاص بطلبد. مرد مصر علیا هنوز توسل به پلیس دولتی را برای خونخواهی ننگ خود می داند و شرافت او اقتضا می کند که بدون مراجعه به ابزار امنیت دولتی، خود راساً به خونخواهی کشته خانواده دست بکار شود.

یکی دیگر از موارد مورد کشمکش بین دولت و مرد، مسئله کار مزدوری زن است. در این جا نیز قوانین کار و ازدواج با یکدیگر تعارض پیدا می کنند. خانواده پدر سالار در برابر دولت در یک نبرد بازنده در گیر شده و قدم بقدم از مواضع خود در تولید، قانونگزاری، آموزش و پرورش، تعقیب و مجازات، تنظیم خانواده و غیره، در حال عقب نشینی است.<sup>۱۳</sup> ظواهر امر در جامعه صنعتی پیشرفته غرب حاکی از آن است که تجربه های مستمر تکامل صنعتی، بتدریج پایه های موروثی خویشاوندی و روابط خونی را در هم خواهد کوبید و خانواده را به تمامی آن به سوی زوال سوق خواهد داد. هم اکنون انواع روابط آزاد بین زن و مرد و ازدواج های غیر قانونی متعددی در غرب شیوع یافته، که قوانین و سنن نو ظهور خود را نیز بتدریج پایه گذاری کرده است. همه این ها دلالت بر آن دارد که خانواده پدر سالار بزرگ یا کوچک، در جوامع روبه رشد یا پیشرفته، از ارزش ها و معیارهای اخلاقی پایدار تهی است.<sup>۱۴</sup> این حقیقتی است که باید برای آن دسته از مردان عرب که خانواده را نهاد مقدس و پایدار ازلی و ابدی می پندارند و هر گونه تعرض به آن را تعرض به دین و مقدسات تلقی می کنند، توضیح داده شود.

دین البته که نقش عظیمی در حمایت از نهاد خانواده در جامعه عرب ایفا می کند، ولی دین هر گز نتوانسته مانع از آن شود که قدرت دولتی بسیاری از اختیارات مرد در درون خانواده را از او سلب کند. در جوامع صنعتی

پیشرفته غرب، دین بالکل از قدرت دولتی جدا شده است، و کلیسا در برابر هجوم تکنولوژی و نظام سرمایه‌داری، که بر روی بسیاری از مقدسات مسیحیت و فئودالیتبه چنگ انداخته است، به درون حصارهای قرون وسطایی خود عقب نشینی کرده است. ولی در غالب کشورهای اسلامی و عربی، دین هنوز در حکومت دست دارد، و این خود یکی از عواملی است که بسیاری از اندیشمندان عرب را از نقد علمی یا تحلیل موضوعی خانواده، و دیگر گونیهای روشنی که در سطح جهانی بر آن عارض شده، ناتوان کرده است. اندیشه آزاد علمی در باره دین، و یا حتی در باره حکومت، سیاست، جنسیت و طبقات، هنوز در غالب کشورهای عرب یک تابو است.

«تابوهای سه گانه»<sup>۱۵</sup> مذهب، جنسیت و مبارزه طبقاتی باید یا بالکل ندیده گرفته شوند و یا بسیار محتاطانه مورد اشاره قرار گیرند. اندیشمندان و روشنفکران عرب از نوشتن در باره آن‌ها و یا حداقل مطالعه عمقی آن‌ها هراس دارند. به این دلیل، کوشش‌های اکثریت جنبش‌های اصلاح طلبانه اجتماعی در جهان عرب و اسلام تنها در سطح محدود مانده است، و هیچگاه نتوانسته به عمق و جوهر مسایل اجتماعی نفوذ کند. این بمعنای آن نیست که تحولات فکری جهان اسلام را که با کوشش پیشگامانی چون سید احمد خان (۱۸۹۸-۱۸۱۷) در هند، حاج سالم (۱۹۵۵-۱۸۸۴) در اندونزی، شیخ محمد عبده (۱۹۰۵-۱۸۴۹)، طه حسین (۱۹۷۳-۱۸۹۱) و قاسم امین در جهان عرب، نامق کمال (۱۹۴۰-۱۸۸۸) و توفیق فکرت (۱۹۱۵-۱۸۷۰) در ترکیه، و رهبرانی که در تمام جهان اسلام تاثیر گذاشته اند چون محمد اقبال (۱۹۳۸-۱۸۷۶) و سید جمال اسدآبادی (۱۸۹۷-۱۸۴۷)، بدست آمده بتوانیم منکر شویم. ولی نمونه طه حسین - که بگمان من از همه این نویسندگان و اندیشمندان عمیق تر و آزاد ترمی اندیشید- مشکل بزرگ آزاد اندیشی را بخوبی به نمایش می‌گذارد. او بخاطر آزاد اندیشی‌هایش از طرف رهبران مذهبی متهم به بیدینی (الحاد) شد و پس از آن از برخی از مواضع خود عقب نشینی کرد و نظرات گذشته خود را تغییر داد.

سلاح تکفیر و اتهام بیدینی در برابر هر اندیشمند آزاد اندیشی بکار گرفته می‌شود. این سلاح بخصوص از طرف کسانی که بشدت به غارت

منابع و ثروت‌های مردم عرب سرگرمند، چه آنان که در مقام هیئت‌های مدیره شرکت‌های بین‌المللی بکار مشغولند و یا در پایتخت‌های غربی و برخی از کشورهای عرب بر سرنوشت این مردم حکم می‌رانند. به وفور علیه کسانی که به «تابوهای سه گانه» نزدیک می‌شوند، بکار گرفته می‌شود. ولی روشنفکران و متفکران عرب روز به روز شجاعت بیشتری در انتقاد از خفقان و ناعدالتیهای حاکم بر مرد و زن عرب از خود نشان می‌دهند. زن عرب نیز، بخصوص در مقابله با اجتماع سرکوبگر، جرأت و شهامت بیشتری یافته است. او بخوبی دریافته که در مبارزه مرگ و زندگی برای رهایی خویش چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نخواهد داد.

ولی آزادی مابه‌ازایی دارد که زن عرب باید آن را از راحتی، سلامتی و نگرش دشمنانه جامعه در برابر خود بپردازد. ولی او اگر بخواهد به عبودیت و خواری خود در برابر جامعه پدرسالار ادامه دهد نیز باید از سلامت و شخصیت و آینده خویش بهایی سنگین بپردازد. در این صورت، چرا او بهایی در برابر آزادی خود نپردازد و بلکه با آن عبودیت مستمر خود را بخرد؟

به اعتقاد من، بهایی که برای عبودیت پرداخته می‌شود، اگرچه راحتی و آرامش خیال را نیز به‌مراه بیاورد، بمراتب از بهایی که برای آزادی باید پرداخت، اگرچه همراه با تهدید و دشمنی از طرف جامعه باشد، بمراتب سنگینتر خواهد بود. برای یک زن بدون شک باز گرفتن خویش، و شخصیت و انسانیت کامل خود، بمراتب از رضایت یک جامعه مردسالار ارزش و اهمیت بیشتری دارد، و ارتقای فکری زن در کار خلاق درون جامعه از ارتقای در پخت و پز و شستشو و خدمت خانواده بمراتب برتر است.

زن عرب باید که برای دست‌یابی به آزادی عمل در میدان اندیشه مورد نظر خود به کوشش‌های خویش بیفزاید. هم اکنون نیز زن عرب در مسیر رهایی خویش، اگرچه بکندی ولی استوارپیش می‌رود. امروز در خیابانهای قاهره، دمشق، بغداد، تونس، الجزیره، رباط و کویت، شمار روزافزونی از دختران و زنان شاغل در رشته‌هایی که در گذشته مخصوص مردان بود دیده می‌شوند. اینان با گامهایی نه کاملاً استوار، و گاه در تزلزل بین کارگاه از

یک سو و خانه و ازدواج از سوی دیگر، به پیش می روند و چه بسا که برخی از آنان آینده فکری خویش را در برابر شوهر و خانه او قربانی کنند. ولی دیگران - ولو که چندان نیستند - به آن توانایی دست یافته اند که شوهر را در برابر آینده علمی و فکری خود به قربانگاه بفرستند.

زن عرب اگر برآستی در طلب آزادی است باید که در زندگی خصوصی و عمومی خویش موضعی شجاعانه اتخاذ کند. او باید از خویش انسانی بسازد که پیش از آن که دارای مجرای جنسی و زهدان باشد از خردی اندیشمند، مولد و آفریننده برخوردار باشد. او باید دریابد که وظیفه اساسی او در زندگی، تولید فکری در هر رشته دلخواه او است. او باید با منطقی که مرد را تولید کننده و زن را مصرف کننده می شناسد، و از این مقدمه به آن نتیجه می رسد که مرد انسانیت و ارزش و شرف بیشتری دارد بستیزد. او باید منطقی را که می گوید مرد برای کار بیرون خانه، و زن برای کار درون خانه ساخته شده است در هم بکوبد. او باید این استدلال را که در رابطه جنسی چون مرد حالت فاعلیت دارد و زن حالت قابلیت، پس مرد از غریزه جنسی قویتری برخوردار است باطل کند. او باید این افسانه را که علت اساسی عقب افتادگی و ضعف زن، دین اسلام و فرهنگ شرقی است در هم بشکند. چرا که فرهنگ غربی و مسیحیت و ادیان مرد گرایانه دیگر نه تنها بیشتر از اسلام به زن ارزش نمی دهند که گاه کمتر هم داده اند.

زن عرب باید که تاریخ جامعه مادر سالار قبل از یهودیت و مسیحیت را مطالعه کند تا دریابد که چگونه در آن جامعه، زن آزادانه در کار و تولید دست داشت و سپس از جهان تولید و مردان و زندگی اجتماعی کنار گذاشته شد. زن عرب باید که به مطالعه تطبیقی ادیان پردازد و به بیند که اختلاف بین ادیان در مسایل مربوط به زن نه جوهری که عرضی است. این اختلاف های فرعی حتی در یک دین در سرزمین های مختلف بچشم می خورد. مثلاً اسلام در هند از اسلام در پاکستان و هر دوی آن ها از اسلام در تونس یا مراکش یا عربستان سعودی متفاوت است. هر جامعه ای از دین تفسیری متناسب با شرایط اقتصادی و تحولات نظام سیاسی خود ارائه می دهد.

برای زن عرب هم چنین مهم است که این حقیقت را دریابد که سلب حقوق او و خواری اجتماعی اش بخاطر عوامل مذهبی مربوط به اسلام، مسیحیت یا هر دین دیگری نیست. زن تنها بدلیل عوامل اقتصادی ای که تحول نظام مادر سالار به نظام پدر سالار طبقاتی را موجب شد، حقوق و شخصیت انسانی خود را از دست داده است. او باید ادیان باستانی مصر و هند و یونان را مورد مطالعه قرار دهد و ببیند که چگونه اندیشه خدا در این مذاهب بیشتر به جنس زن ارتباط می یابد تا به جنس مرد. الهه مؤث در این ادیان سمبل معرفت و خرد و نیکی و وفور و تولید بوده است. زن عرب باید داستان آدم و حوا را به دقت بخواند تا دریابد که اول حوا با معرفت رابطه پیدامی کند و او است که به تعبیر تورات ابتدا از درخت معرفت می خورد و سپس آن را به آدم می خوراند. ازیس الهه باستانی مصر الهه معرفت و آفرینش است، و هموست که اوزیریس را می آفریند.

برای زن عرب این مهم است که تحقیق کند چرا از این اساطیر تاریخی همیشه تفسیری وارونه عرضه شده، و زن در این اساطیر موجودی کم خرد و کم معرفت تصویر شده و شوهر او بمنثابه عقل او وانمود شده است. چرا حقایق زیادی در تاریخ بشر پنهان شده و چرا الهه زن از تمدنی که امروز در آن به سر می بریم بالکل ناپدید شده است؟

زن عرب هم چنین باید که در برابر زنان غربی احساس تحقیر نکند، و نپندارد که میراث فرهنگی شرق یا عرب برخوردار از تحقیرآمیزتر از فرهنگ غربی نسبت به زن داشته است. فرهنگ ما نقاط قوت و ضعف زیادی در خود دارد و این بر زن عرب است که آن را به تمامی مورد مطالعه قرار دهد. در تاریخ عرب و آغاز اسلام اندیشه های پیشرفته ای در برخورد به زن وجود دارد، و متقابلاً اندیشه های ضد زن که باید مورد نقد قرار گیرد و با یک دید علمی فارغ از ترس از مقدسات تحلیل شود نیز در آن فراوان است. بالاترین مقدسات در زندگی ما انسان است، و انسان نیز جز مرد یا زن نیست. مقدس تر از هر چیز برای ما آن است که زن یک انسان بشمار رود— انسانی با عقل و بدن کامل. اولین دشمنی با مقدسات دشمنی با زن است، دشمنی ای که بانفی عقل او



صورت می گیرد و او را کم خرد یا بی خرد بشمار می آورد، و یا مانند آنچه آنکه بعنوان ختنه دختران در برخی از جوامع عرب معمول است با تعرض به بدنه او انجام می شود. این بالاترین دشمنی با مقدسات است، این دشمنی با انسانیت زن و تبدیل او به ابزار زایش، ابزار جنسیت، ابزار خدمت و یا ابزار مصرف است.

برای زن عرب مهم است که علاوه بر تاریخ، به مطالعه اقتصاد و سیاست نیز پردازد و پیشرفت های جنبش های آزادیبخش عرب و غیر عرب را دنبال کند، تا دریابد که جنگ های آزادیبخش، تأثیر مهمی در تسریع آزادی زن عرب دارد. جنگ آزادی بخش الجزایر بسیاری از مشکلات زن الجزایری را رو کرد و راه حل های جدیدی را برای آزادی زن در این کشور پیش پا گذارد. جنگ آزادی بخش فلسطین نیز زن را در متن فعالیت های خارج خانه و از جمله جنگ و پیکار قرار داده است. زن عرب باید بداند که مسئله آزادی زن عرب نه یک امر مربوط به اسلام یا آزادی جنسی یا دشمنی با مرد و یا یک حرکت مخالف با سنت های شرقی است، و بلکه این اساساً یک مسئله سیاسی و اقتصادی است. جنبش آزادی زن عرب جنبشی ضد استعماری در درون و برون جهان عرب است، جنبشی است علیه تمامی انواع قید و بندها و استثمار اقتصادی، جنسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی.

مآخذ:

- ۱- مجلة كلية الحقوق للمباحث القانونية والاقتصادية، سال اول، شماره اول، قاهره، ۱۹۴۵.
- ۲- قرآن، سوره النساء، آیه ۳.
- ۳- محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، (دارالتحریر، قاهره، ۱۹۷۰)، ص ۳۶.
- ۴- همان مأخذ، ص ۱۳۴، ۱۳۵.
- ۵- قرآن، سوره البقرة، آیه ۲۳۱.
- ۶- نک صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۸ و العصابة، ج ۸، ص ۶۵ و عبدالله عقیفی، المرأة العربية فی جاهلیتها و اسلامها، ج ۲ ص ۶۰.
- ۷- نک احکام الاحوال الشخصية فی الشريعة الاسلامية، عبدالوهاب خلاف، (مطبعة دارالکتب المصرية، چاپ دوم، ۱۹۳۸)، ص ۱۶۵.

- ٨- المرأة المصرية في عشرين عاما (١٩٧٢-١٩٥٢)، مركز الابحاث و الدراسات، الكسائية، الجهاز المركزي للتعبئة العامة والاحصاء.
- ٩- مكتب المركزي للاحصاء (دمشق)، المرأة العاملة بلغة الارقام، سلسلة الدراسات، ٢٠، دمشق ١٩٧٠، ص ١١ تا ٢٩.
- ١٠- الشيخ عبدالحميد السائح، الاسلام وتنظيم الاسرة (الاتحاد العالمي لتنظيم الاسرة)، ج ١، ص ١٧٥.
- ١١- نقل از روزنامه اردني الدستور مورخ ١٩٧١/٩/٨، الشيخ عبدالحميد السائح، الاسلام وتنظيم الاسرة، ج ١، ص ١٧٥.
- ١٢- سيد محمد ظفار، همان مأخذ، ص ٢١٨.
- ١٣- صلاح قنصوه، احتمالات زوال مؤسسة الاسرة في مجتمع الدولة، (دانشكده ادبيات، دانشگاه صنعاء، مطالعه‌ای درباره خانواده و خویشاوندی در كويت)، نوامبر ١٩٧٦.
- ١٤- همان مأخذ.
- ١٥- نك بوعلی ياسين، التلوث المحرمة، (انتشارات دارالطليعة، بيروت، ١٩٧٣).

کانون نشر اندیشه‌های نوین منتشر کرده است:

پل سوئیزی درباره فاشیسم

فصلی از کتاب «تئوری رشد سرمایه‌داری»

ترجمه ج. فرزانه

۳۲ صفحه، ۲۸ ریال

مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی و روانشناسی فاشیسم

راین هارد کونل، ترجمه مسعود کریم‌نیا

۵۶ صفحه، ۴۵ ریال

زنان عرب

ترجمه: زهرا امیدوار

گزارشی از وضع و موقع زن در ۱۹ کشور عربی

۶۸ صفحه، ۶۰ ریال

زیر چاپ

اصول فلسفی رئالیسم و مبانی عقیده‌تی انسان

دکتر رحیم مرادی

چاپ دوم

انقلاب و آتش یا دیالکتیک پرومته و اوسترات

علی شاکری

چاپ دوم

